۱۴

زیر نظر، استاد محقق

آیة الله مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

با همکاری:

جمعی از دانشمندان

بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر نمونه

نویسنده:

آیت الله ناصرمکارم شیرازی

ناشر چاپی:

دار الکتب الاسلامیه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر نمونه جلد ۱۴

مشخصات کتاب

سرشناسه : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر نمونه/ بقلم جمعی از نویسندگان؛ زیرنظر ناصر مکارم شیرازی.

مشخصات نشر : طهران. : دارالکتب الاسلامیه ، ۱۳۵۳.

مشخصات ظاهری : ج.

وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی توصیفی

یادداشت : فهرستنویسی براساس جلد دوم، ۱۳۵۳.

یادداشت : کتابنامه.

شماره کتابشناسی ملی : ۵۴۲۴۵

ص :۱

(۲۲) سوره حج این سوره در مدینه نازل شده و ۷۸ آیه است

اشاره

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

محتوای سوره حج

این سوره که به خاطر بخشی از آیاتش که پیرامون حج سخن می گوید به نام "سوره حج"نامیده شده است از سوره هایی است که در میان مفسران و نویسندگان تاریخ قرآن در"مکی"یا"مدنی"بودنش گفتگو است،جمعی آن را-جز چند آیه- "مکی"می دانند،در حالی که جمع دیگری معتقدند همه آن-جز چند آیه- در"مدینه"نازل شده است،بعضی نیز آن را ترکیبی از آیات"مکی"و"مدنی" می دانند.

اما با توجه به برداشتی که از سوره های مکی و مدنی و به تعبیر دیگر جو مدینه و مکه و نیازمندیهای مسلمانان و چگونگی تعلیمات پیامبر ص نسبت به آنها در این دو منطقه داریم آیات این سوره از جهاتی شبیه سوره های مدنی است،چرا که دستور حج آنهم با ذکر قسمتی از جزئیات آن،و همچنین دستور جهاد،تناسب با وضع مسلمانان در مدینه دارد،هر چند تاکید آیات این سوره روی مساله مبدء و معاد بی تناسب به سوره های مکی نیست.

نویسنده تاریخ القرآن بر اساس تاریخ"فهرست ابن ندیم"و"نظم الدرر" می گوید:سوره حج مگر چند آیه در مدینه نازل شده،آن چند آیه نیز در میان مکه و مدینه نازل گردیده است،وی اضافه می کند این سوره صد و ششمین سوره ای است که بر پیامبر ص نازل شده و بر حسب ترتیب،بعد از سوره"نور"و قبل از سوره"منافقین"است.

به هر حال در مجموع،"مدنی"بودن سوره قوی تر به نظر می رسد.

از نظر محتوا مطالب این سوره را به چند بخش می توان تقسیم کرد:

۱-آیات فراوانی که در زمینه"معاد"و دلائل منطقی آن،و انذار مردم غافل از صحنه های قیامت،و مانند آن است که از آغاز این سوره شروع می شود و بخش مهمی از آن را در بر می گیرد.

۲-بخش قابل ملاحظه ای نیز از مبارزه با شرک و مشرکان،سخن می گوید و با توجه دادن به آیات پروردگار در عالم هستی انسانها را متوجه عظمت آفریدگار می سازد.

۳-بخشی از این سوره نیز مردم را به بررسی سرنوشت عبرت انگیز گذشتگان و عذابهای دردناك الهی که بر آنها نازل شد دعوت کرده،از جمله سرنوشت قوم نوح و عاد و ثمود،و قوم ابراهیم و لوط،و قوم شعیب و موسی را یادآور می شود.

۴-بخش دیگری از آن پیرامون مساله حج و سابقه تاریخی آن از زمان ابراهیم ع و سپس مساله قربانی و طواف و مانند آن است.

۵-بخشی از آن هم پیرامون مبارزه در برابر ظالمان و پیکار با دشمنان مهاجم،است.

۶-و سرانجام قسمتی از آن پند و اندرزهایی است در زمینه های مختلف زندگی و تشویق به نماز و زکات و امر به معروف و نهی از منکر و توکل و توجه به خداوند.

***

فضیلت تلاوت سوره حج

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ص می خوانیم: من قرء سوره الحج اعطی من الاجر کحجه حجها،و عمره اعتمرها،بعدد من حج و اعتمر فیما مضی و فیما بقی!: "هر کس سوره حج را بخواند پاداش حج و عمره را خدا به او می دهد به تعداد تمام کسانی که در گذشته و آینده حج عمره بجا آورده یا خواهند آورد"! ۱. بدون شك این ثواب و فضیلت عظیم تنها برای تلاوت لفظی نیست،تلاوتی است اندیشه ساز،و اندیشه ای است عمل پرور. در حقیقت کسی که این سوره و محتوای آن را از مبدء و معاد گرفته،تا دستورات عبادی و اخلاقی،و مسائل مربوط به جهاد و مبارزه با ستمگران،در اعماق جان خود قرار دهد و برنامه عملی خود سازد،پیوندی با تمام مؤمنان گذشته و آینده از نظر معنوی و روحانی پیدا می کند،پیوندی که او را در اعمال آنها شریك،و آنها را نیز در اعمال او شریك و سهیم می سازد،بی آنکه از پاداش آنان چیزی کاسته شود و حلقه اتصالی خواهد بود بین همه افراد با ایمان در تمام قرون و اعصار. و با این اوصاف و شرایط ثواب و پاداشی که در حدیث فوق آمده عجیب به نظر نمی رسد. ***

این سوره که به خاطر بخشی از آیاتش که پیرامون حج سخن می گوید به نام "سوره حج"نامیده شده است از سوره هایی است که در میان مفسران و نویسندگان تاریخ قرآن در"مکی"یا"مدنی"بودنش گفتگو است،جمعی آن را-جز چند آیه-"مکی"می دانند،در حالی که جمع دیگری معتقدند همه آن-جز چند آیه- در"مدینه"نازل شده است،بعضی نیز آن را ترکیبی از آیات"مکی"و"مدنی" می دانند.

اما با توجه به برداشتی که از سوره های مکی و مدنی و به تعبیر دیگر جو مدینه و مکه و نیازمندیهای مسلمانان و چگونگی تعلیمات پیامبر ص نسبت به آنها در این دو منطقه داریم آیات این سوره از جهاتی شبیه سوره های مدنی است،چرا که دستور حج آنهم با ذکر قسمتی از جزئیات آن،و همچنین دستور جهاد،تناسب با وضع مسلمانان در مدینه دارد،هر چند تاکید آیات این سوره روی مساله مبدء و معاد بی تناسب به سوره های مکی نیست.

نویسنده تاریخ القرآن بر اساس تاریخ"فهرست ابن ندیم"و"نظم الدرر" می گوید:سوره حج مگر چند آیه در مدینه نازل شده،آن چند آیه نیز در میان مکه و مدینه نازل گردیده است،وی اضافه می کند این سوره صد و ششمین سوره ای است که بر پیامبر ص نازل شده و بر حسب ترتیب،بعد از سوره"نور"و قبل از سوره"منافقین"است.

[سوره الحج (۲۲): آیات ۱ تا ۲]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . يٰا أَيُّهَا اَلنّٰاسُ اِتَّقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ اَلسّٰاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ (۱) يَوْمَ تَرَوْنَهٰا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمّٰا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذٰاتِ حَمْلٍ حَمْلَهٰا وَ تَرَى اَلنّٰاسَ سُكٰارىٰ وَ مٰا هُمْ بِسُكٰارىٰ وَ لٰكِنَّ عَذٰابَ اَللّٰهِ شَدِيدٌ (۲)

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱-ای مردم از پروردگارتان بترسید که زلزله رستاخیز امر عظیمی است.

۲-روزی که آن را می بینید(آن چنان وحشت سر تا پای همه را فرا می گیرد که)مادران شیرده، کودکان شیرخوارشان را فراموش می کنند،و هر بارداری جنین خود را بر زمین می نهد و مردم را مست می بینی،در حالی که مست نیستند،ولی عذاب خدا شدید است!

تفسیر:

زلزله عظیم رستاخیز

این سوره با دو آیه تکان دهنده و هیجان انگیز پیرامون رستاخیز و مقدمات آن شروع می شود،آیاتی که بی اختیار انسان را از این زندگی گذرای مادی بیرون می برد،و به آینده هول انگیزی که در انتظار او است متوجه می سازد.

ص: ۶

آینده ای که اگر امروز به فکر آن،و آمادگی بر آن نباشد،به راستی وحشتناک است و اگر باشد دل انگیز و روح افزا است.

نخست عموم مردم را بدون استثناء مخاطب ساخته و می گوید:"ای مردم از پروردگارتان بترسید،و پرهیز کاری پیشه کنید که زلزله رستاخیز،جریان مهم و عظیمی است"(یا أَیُّهَا النّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمْ إِنَّ زَلْزَلَهَ السّاعَهِ شَیْءٌ عَظِیمٌ).

خطاب" یا أَیُّهَا النّاسُ "،دلیل روشنی است بر اینکه هیچگونه تفاوت و تبعیضی از نظر نژاد و زبان و اعصار و قرون و مکانها و مناطق جغرافیایی و طوائف و قبائل در آن نیست،و مؤمن و کافر، کوچک و بزرگ،پیر و جوان،مرد و زن امروز و آینده همه در آن شریکند.

جمله" اِتَّقُوا رَبَّکُمْ "عصاره تمام برنامه های سعادتبخش است،چرا که از یک سو"توحید"را بیان می کند(ربکم)و از سوی دیگر"تقوا"را و به این ترتیب برنامه های عقیدتی و عملی در آن جمع است.

و با ذکر جمله" إِنَّ زَلْزَلَهَ السّاعَهِ شَیْءٌ عَظِیمٌ "حقیقتی را که در بسیاری از آیات قرآن آمده است به طور سربسته بازگو می کند،و آن اینکه رستاخیز با یک انقلاب و تحول شدید در سازمان عالم هستی بر پا می گردد:کوه ها از جا کنده می شوند،دریاها به هم می ریزند،زمین و آسمان در هم کوبیده می شوند،و جهانی نو با زندگانی نو آغاز می گردد،مردم در آستانه قیامت در وحشت عظیمی فرو می روند،و سر از پا نمی شناسند.

*** آیه بعد نمونه هایی از بازتاب این وحشت عظیم را در چند جمله بیان کرده می گوید:"روزی که زلزله رستاخیز را مشاهده کنید آن چنان وحشت سر تا پای همه را فرا می گیرد که مادران شیرده از کودک شیرخوارشان غافل می شوند"(یَوْمَ تَرَوْنَها تَذْهَلُ کُلُّ مُرْضِعَهٍ عَمّا أَرْضَعَتْ).

"و هر بارداری(در آن صحنه باشد)چنین خود را سقط می کند"(وَ تَضَعُ کُلُّ ذٰاتِ حَمْلٍ حَمْلَهٰا).

سومین بازتاب اینکه"مردم را به صورت مستان می بینی،در حالی که مست نیستند!"(وَ تَرَی النّٰاسَ سُکٰاریٰ وَ مٰا هُمْ بِسُکٰاریٰ).

"ولی عذاب خدا شدید است"که این چنین هول و وحشت به دلها افکنده و انسانها را از خود بی خود ساخته است(وَ لٰکِنَّ عَذٰابَ اللّٰهِ شَدِیدٌ).

***

نکته ها:

اشاره

۱-در زلزله های دنیا،و حوادث وحشتناک نیز گاهی این پدیده ها به صورت جزئی پیدا می شود،یعنی مادران کودکان خود را فراموش کرده،و بارداران جنین خود را ساقط می کنند،و بعضی همچون افراد مست از خود بی خود می شوند ولی جنبه عمومی و همگانی ندارد اما زلزله رستاخیز چنانست که از مشاهده آن همه مردم به این حالات گرفتار می شوند.

***۲-این آیات ممکن است اشاره به پایان جهان که مقدمه رستاخیز است باشد در این صورت"زنان باردار،یا کودکان شیر خوار"مفهوم اصلی خود را خواهد داشت،ولی این احتمال نیز وجود دارد که اشاره به زلزله روز قیامت باشد (به قرینه جمله لٰکِنَّ عَذٰابَ اللّٰهِ شَدِیدٌ)در این صورت ذکر جمله های فوق جنبه مثال پیدا می کند،یعنی آن قدر،صحنه وحشتناک است که اگر زنان بارداری وجود داشته باشند همگی سقط جنین می کنند،و اگر کودکان شیرخواری باشند مادرها آنها را به کلی فراموش خواهند کرد.

***

ص :۸

۳ می دانیم معمولا- در ادبیات عرب از زنی که کودک خود را شیر می دهد تعبیر به"مرضع"می کنند (۱)ولی همانگونه که جمعی از مفسران و بعضی از ارباب لغت نوشته اند،گاه این کلمه به صورت مؤنث(مرضعه)آورده می شود تا اشاره ای باشد به همان لحظه شیر دادن،و به تعبیر دیگر مرضع به زنی می گویند که می تواند بچه خود را شیر دهد،اما مرضعه مخصوص زنی است که پستان خود را به دهان کودک شیرخوارش نهاده و در حال شیر دادن است! (۲).

بنا بر این تعبیر فوق در آیه نکته خاصی دارد زیرا می گوید:شدت وحشت زلزله رستاخیز آن قدر زیاد است که حتی اگر مادر پستان در دهان کودک شیر خوارش داشته باشد،چنان متوحش می گردد که بی اختیار،پستان از دهانش بیرون کشیده،فراموشش می کند! ***

۴-جمله" تَرَی النّاسَ سُکاریٰ "(مردم را به صورت مستان می بینی)

اشاره به این است که پیامبر اسلام ص که مخاطب به این جمله می باشد(و احتمالا مؤمنان بسیار قوی الایمان که قدم جای قدمهای او نهاده اند)از این وحشت عظیم در امانند،زیرا می گوید مردم را به این حالت می بینی،یعنی خودت چنین نیستی.

*** ۵-بسیاری از مفسران و روات حدیث در ذیل آیات مورد بحث روایتی از پیامبر گرامی اسلام ص نقل کرده اند که ذکر آن در اینجا به مورد است و آن اینکه:دو آیه آغاز این سوره در یکی از شبهای"غزوه بنی المصطلق" (۳)نازل

۱- ۱) زیرا"علامت تانیث"در مواردی می آورند که مذکر و مؤنث در آن وجود داشته باشد،اما مثل مساله بار داری و یا شیر دادن که مخصوص زنان است و در مردان وجود ندارد نیاز به تاء تانیث و مانند آن نیست.

۲- ۲) به قاموس اللغه،و تفسیر کشاف،و تفسیر کبیر فخر رازی،و تفسیر المیزان، مراجعه شود.

۳- ۳) این غزوه در شعبان سال ششم هجری واقع گردید.

شـد در حالی که مردم در حال حرکت به سوی میـدان جنگ بودنـد،پیامبر ص مردم را صدا زد،آنها توقف کردند و گرداگرد پیـامبر ص حلقـه زدنـد،حضـرت ایـن آیـات را بر آنهـا خوانـد صـدای گریـه از مردم بلنـد شـد،و در آن شب مسـلمانان بسـیار گریستند،هنگام صبح به قدری نسبت به دنیا و زندگی دنیا بی اعتنا شده بودند که حتی زین به روی مرکبها ننهادند و خیمه ای بر پا نساختند،گروهی گریه می کردند و گروهی نشسته در فکر فرو رفته بودند.

رسول خدا ص فرمود:آیا می دانید این چه روزی است عرض کردند:خدا و پیامبرش آگاهتر است،فرمود:روزی است که از هر هزار نفر ۹۹۹ نفر به سـوی دوزخ روان می شونـد و تنهـا یـک نفر به سـوی بهشت!این امر بر مسـلمانان سـخت آمـد و شدیـدا گریستند؟و عرض کردند پس چه کسی نجات خواهد یافت؟پیامبر فرمود:

گنهکـارانی غیر از شـما هسـتند کـه اکـثریت را تشـکیل می دهنـد مـن امیـدوارم شـما حـد اقـل یـک چهـارم اهـل بهشـت باشید(مسلمانان تکبیر گفتند)بعد فرمود:امیدوارم یک سوم اهل بهشت باشید(باز هم تکبیر گفتند)بعد اضافه فرمود:امیدوارم دو سوم اهل بهشت از شما باشد،چرا که اهل بهشت ۱۲۰ صفند که ۸۰ صف آنها از امت من هستند..." (۱).

***

ص: ۱۰

۱- ۱) تفسیر مجمع البیان و تفسیر نور الثقلین و تفسیرهای دیگر(با کمی تلخیص).

[سوره الحج (۲۲): آیات ۳ تا ۴]

اشاره

وَ مِنَ اَلنّاسِ مَنْ یُجادِلُ فِی اَللّهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ وَ یَتَّبِعُ کُلَّ شَیْطانٍ مَرِیدٍ (۳) کُتِبَ عَلَیْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلاّهُ فَأَنَّهُ یُضِلُّهُ وَ یَهْدِیهِ إِلی عَذابِ اَلسَّعِیرِ (۴)

ترجمه:

۳-گروهی از مردم بدون هیچ علم و دانشی به مجادله در باره خدا برمی خیزند و از هر شیطان سر کشی پیروی می کنند.

۴-بر او نوشته شده که هر کس ولایتش را بر گردن نهد بطور مسلم گمراهش می سازد و به آتش سوزان راهنمایيش می کند.

تفسیر:

پیروان شیطان!

از آنجا که در آیات گذشته ترسیمی از وحشت عمومی مردم به هنگام وقوع زلزله قیامت بود در آیات مورد بحث حال گروهی از بیخبران را منعکس می کند که چگونه از چنین حادثه عظیمی غافلند.

می گوید:"گروهی از مردم بدون هیچ علم و دانشی در باره خدا به مجادله برمی خیزند"(وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یُجادِلُ فِی اللّهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ).

گاه در اصل توحید و یگانگی حق و نفی هر گونه شریک جدال می کنند، و گاه در قدرت خدا نسبت به مساله احیای مردگان و بعث و نشور،و در هر صورت هیچگونه دلیلی بر گفته های خود ندارند.

ص: ۱۱

جمعی از مفسران گفته اند این آیه در مورد"نضر بن حارث"نازل شده که از مشرکان متعصب و لجوج و پشت هم انداز بود،او اصرار داشت که ملائکه دختران خدا هستند!،و قرآن مجموعه ای از افسانه های پیشینیان است که به خدا نسبت داده شده!،و زندگی بعد از مرگ را منکر بود.

بعضی دیگر آن را اشاره به همه مشرکان دانسته اند که در مساله توحید و قدرت خدا به مجادله برمی خاستند.

ولی با توجه به اینکه شان نزولها هرگز مفهوم آیه را محدود نمی کند نتیجه این دو قول یکی است و همه کسانی را که به نوعی،از روی تقلید کورکورانه یا تعصب یا پیروی از خرافات و هوا و هوسها،به جدال در برابر حق برمی خیزند شامل می شود.

سپس اضافه می کند:"اینگونه افراد که تابع هیچگونه منطق و دانشی نیستند از هر شیطان سر کش و متمردی تبعیت می کنند"(وَ یَتَّبِعُ کُلَّ شَیْطانٍ مَرِیدٍ).

نه از یک شیطان که از همه شیطانها!اعم از شیاطین انس و جن که هر یک از آنها برای خود نقشه و برنامه و حیله و دامی دارند.

واژه"مرید"از ماده"مرد"(بر وزن سرد)در اصل به معنی سرزمین بلندی است که خالی از هر گونه گیاه باشد،و به درختی که از برگ خالی شود "امرد"می گویند،و روی همین جهت به نوجوانانی که مو در صورتشان نروئیده نیز امرد گفته می شود.

در اینجا منظور از"مرید"کسی است که عاری از هر گونه خیر و سعادت و نقطه قوت است،و طبعا چنین کسی سرکش و متمرد و ظالم و عصیانگر خواهد بود.

روشن است که پیروی از"شیطان بی همه چیز"انسان را به چه سرنوشتی مبتلا می سازد.

ص :۱۲

لذا در آیه بعد می گوید:"بر او نوشته و مقرر شده است که هر کس حلقه اطاعت و ولایتش را بر گردن نهد بطور مسلم گمراهش می سازد و به آتش سوزان راهنماییش می کند"(كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلاّٰهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ وَ يَهْدِيهِ إِلىٰ عَذٰابِ السَّعِيرِ) (۱).

***

نکته ها:

اشاره

۱-مجادله در برابر حق و باطل-

گرچه در واژه"مجادله"در عرف، مفهوم جر و بحث بی اساس و غیر منطقی افتاده است ولی در اصل لغت چنین نیست بلکه به معنی هر گونه بحث و گفتگو است که گاه به حق و گاه به ناحق است و لذا قرآن به پیامبر دستور می دهد: وَ جٰادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ :"با مخالفان خود با روشی که بهتر است مجادله کن"(نحل-۱۲۵).

***

۲-مجادله به باطل راه شیطان است-

بعضی از مفسران بزرگ معتقدند که جمله يُجٰادِلُ فِي اللّٰهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ اشاره به گفتگوهای بی اساس مشرکان است، و جمله وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطٰانٍ مَرِيدٍ اشاره به برنامه های عملی نادرست آنها است.

بعضی دیگر جمله اول را اشاره به اعتقادات فاسد و خرافی آنها دانسته و جمله دوم را به برنامه های عملی غلط و انحرافی آنان.

ولی از آنجا که آیات قبل و بعد از آن پیرامون مبانی اعتقادی و اصول عقائد است بعید نیست که هر دو جمله اشاره به یک حقیقت باشد،و به تعبیر دیگر طرفین نفی و اثبات یک موضوع است.در جمله اول می گوید:آنها بدون علم و دانش و صرفا از روی تقلید و تعصب و هوا پرستی به مجادله در باره خدا و قدرت او

۱- ۱) "سعیر"از ماده"سعر"(بر وزن قعر)به معنی شعله ور شدن آتش است در اینجا منظور آتش سوزان دوزخ است که از هر آتشی سوزنده تر می باشد.

برمی خیزند،و جمله دوم می گوید:کسی که دنبال علم و دانشی نیست طبیعی است که از هر شیطان طغیانگری پیروی می کند.

***

۳-چرا از هر شیطان؟-

جالب اینکه نمی فرماید:چنین کسی از شیطان پیروی می کند،بلکه می گوید از هر شیطان متمردی،و این اشاره به آن است که شیاطین همه یک خط واحد و برنامه مشترک ندارند،بلکه هر یک برای خود راهی و دامی انتخاب کرده اند،آن چنان این دامها متنوع است که انسان در تشخیص آنها گم می شود مگر آنها که به خاطر ایمان و توکل بر خدا در سایه حمایت او قرار گرفته اند و مشمول جمله إِلاّ عِبٰادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ (۱)هستند.

ذکر این نکته نیز لازم است که تمرد و سرکشی و خالی بودن از خیر و برکت در مفهوم کلمه شیطان افتاده است ولی در اینجا مخصوصا کلمه"مرید" (فاقد هر گونه خیر و سعادت بودن)را به عنوان تاکید پشت سر آن ذکر می کند تا سرنوشت کسانی که از چنین رهبرانی پیروی می کنند کاملا روشن گردد.

***

۴-تفسیر جمله" کُتِبَ عَلَیْهِ "-

می دانیم این تعبیر به معنی مقرر و ملزم داشتن است خواه در عالم تکوین و آفرینش باشد و یا در عالم تشریع و احکام و قوانین.

ولی به هر حال نباید توهم کرد که این جمله بوی"جبر"می دهد،و شیاطین مجبورند پیروان خود را گمراه سازند،و به دار البوار بفرستند،بلکه این نتیجه حتمی برنامه ای است که آنها با میل خود انتخاب کرده اند،مثلا هنگامی که ابلیس رئیس و سر سلسله شیاطین،در برابر فرمان خدا سرپیچی کرد و با میل و اراده خود راه طغیان و حتی اعتراض به ذات پاک خدا را پیش گرفت،چنین کسی جز

۱- ۱) حجر-۴۰.

اینکه گمراه و گمراه کننده باشد سرنوشتی نخواهد داشت و همچنین شیطانهای دیگر از انس و جن.

این درست به این می مانـد که بگوئیم هر کس معتاد به مواد مخدر شد، بدبختی و سـیه روزی در پیشانیش نوشـته می شود،آیا این دلیل جبر است (۱)؟ ***

ص: ۱۵

۱- ۱) در مورد مرجع ضـمیر "علیه" بعضـی گفته اند به شیطان باز می گردد و بعضی به پیروان شیطان که از جمله " وَ مِنَ النّاسِ "...استفاده می شود،ولی ظاهر این است که به شیطان باز می گردد،به خصوص اینکه ضمیر نزدیک به آن(ضمیر مَنْ تَوَلاّهُ)نیز به شیطان باز می گردد.

[سوره الحج (۲۲): آیات ۵ تا ۷]

اشاره

یا أَیُّهَا اَلنّاسُ إِنْ کُنْتُمْ فِی رَیْبٍ مِنَ اَلْبَعْثِ فَإِنّا خَلَقْناکُمْ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَهٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَهٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَهٍ مُخَلَّقَهٍ وَ غَیْرِ مُخَلَّقَهٍ لِنُبَیِّنَ لَکُمْ وَ نُقِرُّ فِی اَلْأَرْحامِ ما نَشاءُ إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی ثُمَّ نُخْرِجُکُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّکُمْ وَ مِنْکُمْ مَنْ یُتَوَفّی وَ مِنْکُمْ مَنْ یُرَدُّ إِلی أَرْذَلِ اَلْعُمُرِ لِکَیْلا یَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَیْئاً وَ تَرَی اَلْأَرْضَ هامِدَهً فَإِذا أَنْزَلْنا عَلَیْهَا اَلْماءَ اِهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ کُلِّ زَوْجٍ بَهِیجٍ (۵) ذلِکَ بِأَنَّ اَللّهَ هُوَ اَلْحَقُّ وَ أَنَّهُ یُحْیِ اَلْمَوْتی وَ أَنَّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ (۶) وَ أَنَّ اَلسّاعَهَ آتِیَهٌ لا رَیْبَ فِیها وَ أَنَّ اَللّهَ یَبْعَثُ مَنْ فِی اَلْقُبُورِ (۷)

ص: ۱۶

ترجمه:

۵-ای مردم اگر در رستاخیز شک دارید(به این نکته توجه کنید که)ما شما را از خاک آفریدیم،سپس از نطفه،و بعد از خون بسته شده،سپس از مضغه(چیزی شبیه گوشت جویده)که بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی بدون شکل،هدف این است که ما برای شما روشن سازیم(که بر هر چیز قادریم)و جنین هایی را که بخواهیم تا مدت معینی در رحم مادران قرار می دهیم(و آنچه را بخواهیم ساقط می کنیم) بعد شما را به صورت طفل بیرون می فرستیم،سپس هدف این است که به حد رشد و بلوغ برسید،در این میان بعضی از شما می میرند و بعضی آن قدر عمر می کنند که به بدترین مرحله زندگی و پیری می رسند آن چنان که چیزی از علوم خود را به خاطر نخواهند داشت(از سوی دیگر)زمین را(در فصل زمستان)خشک و مرده می بینی،اما هنگامی که باران را بر آن فرو می فرستیم به حرکت در می آید و نمو می کند،و انواع گیاهان زیبا را می رویاند.

۶-این به خاطر آنست که بدانید خداوند حق است و مردگان را زنده می کند و بر هر چیز تواناست.

۷-و اینکه رستاخیز شکی در آن نیست و خداوند تمام کسانی را که در قبرها آرمیده اند زنده می کند.

تفسیر:

دلائل معاد در عالم جنین و گیاهان

از آنجا که در آیات گذشته گفتگو از تردید مخالفان در"مبدأ"و"معاد" بود در آیات مورد بحث به دو دلیل محکم و منطقی برای اثبات معاد جسمانی استدلال شده است،یکی از طریق توجه به تحولات دوران جنینی،و دیگری از طریق تحولات زمین به هنگام نمو گیاهان.

در حقیقت قرآن می خواهد صحنه های معاد را که مردم در همین زندگی دنیا با آن سر و کار دارند و پیوسته با چشم خود می بینند و از آن غافلند برای آنها

تشریح کند تا بدانند زندگی بعد از مرگ نه تنها امر غیر ممکنی نیست،بلکه دائما صحنه های مشابه آن را در زندگی روزمره با چشم خود مشاهده می کنند.

نخست همه انسانها را مخاطب ساخته می گوید:"ای مردم!اگر در رستاخیز تردید دارید به این نکته توجه کنید که ما شما را از خاک آفریدیم،سپس از نطفه، و بعد از خون بسته شد،و پس از آن از چیزی شبیه به گوشت جویده که بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی بدون شکل "(یا أَیُّهَا النّاسُ إِنْ کُنْتُمْ فِی رَیْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنّا خَلَقْناکُمْ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَهٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَهٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَهٍ مُخَلَّقَهٍ وَ غَیْرِ مُخَلَّقَهٍ) (۱).

"همه اینها به خاطر آن است که این حقیقت را برای شما آشکار سازیم که ما بر هر کار قادر و توانا هستیم"(لِنُبَیِّنَ لَکُمْ).

"و جنینهایی را که بخواهیم تا مدت معینی در رحم مادران قرار می دهیم" تا دوران تکاملی خود را طی کنند،و آنچه را بخواهیم ساقط می کنیم و از نیمه راه از مدار خارجش می سازیم(وَ نُقِرُّ فِی الْأَرْحامِ ما نَشاءُ إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی).

از آن پس یک دوران انقلابی جدید آغاز می شود"و ما شما را به صورت طفل از شکم مادر بیرون می فرستیم"(ثُمَّ نُخْرِجُکُمْ طِفْلًا).

به این ترتیب دوران زندگی محدود و وابسته شما در شکم مادر پایان می پذیرد، و قدم به محیطی وسیعتر،مملو از نور و صفا و امکانات بسیار فزونتر می گذارید.

باز چرخهای حرکت تکاملی شما متوقف نمی شود،و هم چنان سریع در این راه به پیشروی ادامه می دهید"سپس هدف این است که به حد رشد و بلوغ و کمال جسم و عقل برسید"(ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّکُمْ).

ص :۱۸

۱- ۱) "مضغه"از ماده"مضغ"به معنی جویدن است و این واژه به معنی مقدار کمی گوشت است که انسان در یک لقمه می تواند آن را بجود و این تشبیه جالبی است برای جنین در دوران بعد از علقه بودن.

در اینجا جهل تبدیل به دانایی،و ضعف و ناتوانی تبدیل به قدرت و توانایی و وابستگی مبدل به استقلال می شود.

ولی این چرخ باز متوقف نمی گردد هر چند"گروهی از شما در این میان از دنیا چشم فرو می بندند اما گروه دیگری سیر نزولی حیات را بعد از تکامل شروع می کنند تا به بدترین مرحله زندگی یعنی نهایت پیری برسند"(وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفّى وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ).

آری به مرحله ای می رسد"که چیزی از علوم خود را به خاطر نخواهد داشت"پرده های نسیان و فراموشی صفحه عقل و فکر او را می پوشاند، و در واقع حالتی شبیه حال کودکی به او دست می دهد!(لِكَيْلاٰ يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً).

این ضعف و ناتوانی و پژمردگی دلیل بر فرا رسیدن یک مرحله انتقالی جدید است،همانگونه که سستی پیوند میوه با درخت دلیل بر رسیدگی آن و وصول به مرحله جدایی است.

این دگرگونیهای عجیب و پی در پی که حاکی از قدرت بی پایان پروردگار است روشنگر این حقیقت است که همه چیز حتی احیای مردگان برای او سهل و آسان است.

البته در مورد این مراحل مختلف حیات بحثهای فراوانی است که در نکته ها خواهد آمد.

سپس به بیان دلیل دوم که زندگی و حیات گیاهان است پرداخته،می گوید:

"در فصل زمستان به زمین نگاه می کنی،آن را خشک و مرده می بینی،اما هنگامی که قطره های حیاتبخش باران را بر آن فرو فرستادیم و فصل بهار فرا رسید حرکت و جنبشی سراسر آن را فرا می گیرد و نمو می کند،و انواع گیاهان زیبا را می رویاند"(وَ تَرَى الْأَرْضَ هٰامِدَةً فَإِذٰا أَنْزَلْنٰا عَلَيْهَا الْمٰاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ

زَوْجٍ بَهِيجٍ

(1).)

*** در دو آیه بعد به عنوان جمع بندی و نتیجه گیری کلی،هدف اصلی از بیان این دو دلیل را ضمن باز گویی پنج نکته تشریح می کند:

۱-نخست می گوید:"آنچه در آیات قبل از مراحل مختلف حیات در مورد انسانها و جهان گیاهان باز گو شد برای این است که بدانید خداوند حق است" (ذٰلِکَ بِأَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْحَقُّ).

و چون او حق است نظامی را که آفریده نیز حق است،بنا بر این نمی تواند بیهوده و بی هدف باشد،همانگونه که در جای دیگر می خوانیم: وَ مٰا خَلَقْنَا السَّمٰاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مٰا بَیْنَهُمٰا بٰاطِلاً ذٰلِکَ ظَنُّ الَّذِینَ کَفَرُوا :"ما آسمانها و زمین و آنچه را در میان این دو است بیهوده و باطل نیافریدیم،این گمان و پندار کافران است"(ص-۲۷).

و چون این جهان بی هدف نیست و از سوی دیگر هدف اصلی را در خود آن نمی یابیم یقین پیدا می کنیم که معاد و رستاخیزی در کار است.

۲-این نظام حاکم بر جهان حیات به ما می گوید:"او است که مردگان را زنده می کند"(وَ أَنَّهُ یُحْیِ الْمَوْتیٰ).

---

۱ - ۱) "هامده"در اصل به معنی آتشی است که خاموش شده،و به زمینی که گیاهانش خشکیده و بی حرکت مانده"هامده"گفته می شود(مفردات راغب)بعضی دیگر گفته اند "هامده"به حالتی گفته می شود که حد فاصل میان مرگ و حیات است(تفسیر فی ظلال). "اهتزت"از ماده"هز"به معنی تحریک شدید است. "ربت"از ماده"ربو"(بر وزن علو)به معنی افزایش و نمو است و"ربا" نیز از همین ماده است. "بهیج"به معنی زیبا و چشمگیر و سرورآفرین می باشد.

همـان کسـی که لبـاس حیـات بر تن خاک می پوشانـد،و نطفه بی ارزش را به انسان کاملی مبـدل می سازد،و زمینهای مرده را جان می دهـد او مردگان را حیات نوین می بخشد آیا با این برنامه حیات آفرین مسـتمر او در این جهان باز می توان در امکان معاد تردید کرد؟ (۱).

۳-هـدف دیگر ایـن اسـت که بدانیـد"خـدا بر هر چیز توانـا است"و چیزی در برابر قـدرت او غیر ممکن نیست(وَ أَنَّهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ).

آیـا کسـی که می توانـد خاک بی جان را تبـدیل به نطفه کنـد و نطفه بی ارزش را در مراحل حیات پیش ببرد،و هر روز لباس تازه ای از زندگی بر او بپوشاند، و زمینهای خشـکیده و افسـرده بی روح را چنان سر سبز و خرم سازد که قهقهه حیات از سر تا سر آن برخیزد،آیا چنین کسـی قادر نیست که انسان را بعد از مرگ به زندگی جدید باز گرداند؟ *** ۴-و باز همه اینها برای این است که بدانید"ساعت پایان این جهان و آغاز جهان دیگر جای شک و تردید ندارد"(وَ أَنَّ السّٰاعَةَ لاٰ رَيْبَ فِيهٰا).

۵-و اینها همه مقـدمه ای است برای آخرین نتیجه و آن اینکه"خداونـد تمام کسانی را که در قبرها آرمیده اند زنده می کند"(وَ أَنَّ اللّٰهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ).

ص: ۲۱

۱- (۱) بعضـی از مفسـران جمله" أَنَّهُ يُحْيِ الْمَوْتىٰ "را اشاره به حیات انسانها در قیامت دانسته اند هر چند این معنی در جمله"وَ أَنَّ اللّٰهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ "نیز آمـده است،ولی بـا این تفـاوت که جمله اول اشـاره به اصـل حیـات است و جمله دوم اشاره به چگـونگی زنـده شـدن مردگـان. ولی تفسـیر دیگری کـه در بالاـ بیشـتر روی آن تکیه کرده ایم این است که جمله و انه یحیی الموتی اشاره به حیات آفرینی مستمر خداوند در این دنیا باشد تا دلیلی بر امکان آن در رستاخیز گردد.

البته این نتائج پنجگانه که بعضی مقدمه،و بعضی،ذی المقدمه،بعضی اشاره به امکان،و بعضی اشاره به وقوع است،مکمل یکدیگرند،و همگی به یک نقطه منتهی می شوند و آن اینکه رستاخیز و بعث مردگان نه تنها امکان پذیر است بلکه قطعا تحقق خواهد یافت.

آنها که در امکان زندگی بعد از مرگ تردید دارند صحنه مشابه آن در زندگی انسانها و گیاهان دائما در برابر چشمان آنان است و همه سال و همه روز تکرار می شود.

و اگر در قدرت خدا شک دارند این چیزی است که نمونه های بارز آن را با چشم خود می بینند.

مگر انسانها در آغاز از خاک آفریده نشدند؟بنا بر این چه جای تعجب که بار دیگر از خاک برخیزند؟ مگر همه سال زمینهای مرده در برابر چشمان ما زنده نمی شوند؟چه جای تعجب که انسانهای مرده پس از سالها،جان گیرند و از خاک برخیزند؟ و اگر در وقوع چنین چیزی تردید دارند،باید بدانند نظام حاکم بر آفرینش این جهان نشان می دهد که هدفی از آن در کار است،و گر نه همه باطل و بیهوده بود،در حالی که این زندگی چند روزه و آمیخته با اینهمه ناملایمات و ناکامیها چیزی نیست که ارزش این را داشته باشد که هدف نهایی عالم آفرینش را تشکیل دهد.

بنا بر این باید عالم دیگری وجود داشته باشد،عالمی وسیع و جاودانه که شایسته است هدف آفرینش محسوب گردد.

***

نکته ها:

اشاره

۱-مراحل هفتگانه زندگی انسان-

در آیات فوق برای تشریح مساله رستاخیز و امکان آن،حرکت انسان را در یک مسیر هفت مرحله ای تشریح کرده است:

نخست زمانی که خاک بود ممکن است منظور از خاک در اینجا خاکی باشد که آدم از آن آفریده شد،و نیز امکان دارد اشاره به این باشد که همه انسانها قطع نظر از این نیز از خاکند،چرا که تمام مواد غذایی که نطفه را تشکیل می دهد و سپس مواد تغذیه کننده آن همه از خاک گرفته می شوند.

البته بدون شک قسمت قابل توجهی از بدن انسان را"آب"و قسمتی را "اکسیژن"و"کربن"تشکیل می دهند که از خاک گرفته نشده ولی از آنجا که ستون اصلی تمام اعضای بدن را موادی که از خاک گرفته شده تشکیل می دهد این تعبیر کاملا صحیح است که انسان از خاک است.

مرحله دوم مرحله"نطفه"است،خاک این موجود ساده و پیش پا افتاده و خالی از حس و حرکت و حیات تبدیل به نطفه می شود،نطفه ای که از موجودات زنده ذره بینی اسرارانگیزی تشکیل یافته که در مرد"اسپر"و در زن"اوول" نامیده می شود،این موجودات ذره بینی شناور به قدری کوچکند که در نطفه یک مرد ممکن است میلیونها"اسپر"وجود داشته باشد!.

جالب اینکه انسان بعد از تولد معمولا یک حرکت آرام و تدریجی را که بیشتر شکل"تکامل کمی"دارد تعقیب می کند،در حالی که حرکت او در محیط رحم همراه با جهشهای سریع و دگرگون کننده کیفی است.

تحولات پی در پی و شگفت انگیز جنین در عالم رحم،به همان اندازه عجیب است که فی المثل سنجاق کوچک ساده ای با گذشت چند ماه تبدیل به یک هواپیما گردد!.

امروز"جنین شناسی"به صورت یک علم گسترده در آمده،و دانشمندان این علم موفق شده اند جنین را در مراحل مختلف مورد بررسی قرار داده،پرده از روی اسرار شگرف این پدیده اسرار آمیز جهان هستی بردارند و عجائب بسیاری در باره آن ارائه دهند.

ص :۲۳

در مرحله سوم نطفه به مرحله علقه می رسد و سلولهای آن همچون یک دانه توت بدون شکل(به صورت یک قطعه خون بسته)در کنار هم قرار می گیرند که آن را در زبان علمی "موررولا"می نامند.

بعد از گذشتن مدت کوتاهی حفره تقسیم که سر آغاز تقسیم نواحی جنین است پیدا می شود(و جنین را در این مرحله به"لاستولا"می نامند).

در مرحله چهارم کم کم جنین شکل یک قطعه گوشت جویده شده به خود می گیرد بی آنکه اعضای مختلف بدن در آن مشخص باشد.

اما ناگهان در پوسته"جنین"تغییراتی پیدا می شود،و شکل آن متناسب با کاری که باید انجام دهد تغییر می یابد و اعضای بدن کم کم ظاهر می شود،اما جنینهایی که از این مرحله نگذرند و هم چنان به صورت سابق و یا ناقص بمانند ساقط می شوند و از رده خارج می گردند،جمله" مُخَلَّقَهٍ وَ غَیْرِ مُخَلَّقَهٍ "ممکن است اشاره به این مرحله باشد یعنی"کامل الخلقه"و"غیر کامل الخلقه".

جالب اینکه قرآن مجید بعد از ذکر این چهار مرحله جمله لِنُبَیِّنَ لَکُمْ را آورده است،اشاره به اینکه این دگرگونیهای سریع و شگفت انگیز که سبب می شود یک قطره کوچک آب به یک انسان کامل تبدیل گردد،دلیل روشنی است بر قدرت خداوند بر همه چیز.

سپس به مراحل سه گانه پنجم و ششم و هفتم جنین که بعد از تولد صورت می گیرد یعنی"طفولیت"و"بلوغ"و"پیری"اشاره کرده است (۱).

---

۱ – ۱) جالب توجه اینکه در مورد تولد انسان تعبیر به ثُمَّ نُخْرِجُکُمْ طِفْلاً می کند در حالی که قاعدتا باید به صورت جمع(اطفال)ذکر شود.این تعبیر ممکن است به خاطر آن باشد که طفل معنی مصدری دارد،و در آن مفرد و جمع یکسان است،و یا از این جهت باشد که هدف بیان جنس است نه خصوصیات و ویژگیهای اطفال که در این مرحله تفاوت انسانها مستور و مکتوم است و در مراحل بعد ظهور و بروز می کند.

این نکته نیز لازم به یاد آوری است که تولد انسان از خاک به صورت یک موجود زنده خود یک جهش بزرگ است،و مراحل گوناگون جنین همه جهشهای پی در پی محسوب می شوند،و نیز تولد انسان از مادر خود جهش بسیار مهمی است،و مراحل بلوغ و کهولت نیز جهش محسوب می شوند.

تعبیر قرآن در آیه بالا از "قیامت" به "بعث" گویا اشاره به همین مفهوم جهش باشد که در رستاخیز نیز صورت می گیرد.

به این نکته نیز باید توجه کرد که سخن گفتن قرآن از این مراحل مختلف جنین،در آن روز که نه علم جنین شناسی به وجود آمده بود و نه مردم اطلاع قابل ملاحظه ای در باره دوران جنینی انسان داشتند،خود گواه زنده ای است بر اینکه این کتاب بزرگ از جهان وحی و ما وراء طبیعت سرچشمه می گیرد.

***

۲-معاد جسمانی-

بدون شک هر جا قرآن سخن از بازگشت انسانها و رستاخیز به میان آورده منظور بازگشت این انسان با روح و جسم در آن جهان است،و آنها که معاد را منحصر به جنبه "روحانی" آن کرده اند و تنها قائل به بقای ارواحند به هیچ وجه آیات قرآن را مورد بررسی قرار نداده اند، مثلا روشن است که آیاتی همچون آیه فوق با صراحت سخن از معاد جسمانی می گوید و گر نه معاد روحانی چه شباهتی به دوران جنینی و زنده شدن زمینهای مرده به وسیله نمو گیاهان دارد؟ مخصوصا آخرین جمله آیات مورد بحث که به صورت نتیجه نهایی آمده به وضوح این مطلب را ثابت می کند آنجا که می گوید: وَ أَنَّ اللّٰهَ یَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ "و خداوند کسانی را که در قبرها هستند برمی انگیزاند"چرا که قبر جایگاه جسم است نه روح.

اصولاـ تمام تعجب مشرکان از همین مساله بوده است که چگونه انسانی که تبدیل به خاک شد بار دیگر به زندگی باز می گردد،و الا مساله بقای روح نه تنها چیز عجیبی نبوده بلکه مورد قبول اقوام جاهلی نیز بوده است(دقت کنید).

۳-"ارذل العمر"چیست؟-

"ارذل"از ماده"رذل"به معنی چیز پست و نامطلوب است،و منظور از ارذل العمر نامطلوبترین دورانهای عمر انسان می باشد که به نهایت پیری می رسد،و به گفته قرآن علوم و دانشهای خود را به کلی فراموش می کند،و درست همانند یک کودک می شود،از نظر معلومات همچون کودک است،از نظر تدبیر امور شبیه کودک است،از چیز جزئی همانند یک کودک ناراحت می شود و با امر مختصری خوشحال و راضی می گردد،ظرفیت و حوصله خود را از دست می دهد،و گاه حرکات او کودکانه می شود.

با این تفاوت که مردم از کودک انتظاری ندارند و از او دارند،بعلاوه در مورد کودکان این امیدواری هست که با رشد و نمو جسم و روحشان همه این حالات بر طرف می گردد اما در مورد پیران فرتوت و کهنسال چنین امیدی وجود ندارد و با این تفاوت که یک کودک چیزی نداشته که از دست بدهد اما این پیر کهنسال همه سرمایه های حیاتی خود را از دست داده.

روی این جهات حال پیران سالخورده در مقایسه با حال کودکان بسیار رقت بارتر و ناگوارتر است.

در بعضی از روایات"ارذل العمر"به سن یکصد سالگی به بالا تفسیر شده است (۱).

و این ممکن است ناظر به نوع افراد باشد و گر نه کسانی هستند که در سنین پائینتر از یکصد سالگی به این مرحله می رسند همانگونه که اشخاصی یافت می شوند

ص: ۲۶

۱- ۱) تفسیر نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۴۷۲.

که در سنین بالاتر از صد نیز کاملا هوشیار و آگاهند.

مخصوصا در علماء و دانشمندان بزرگ که دائما به مباحث علمی اشتغال دارند کمتر دیده می شود که چنین وضعی دست دهد،و در هر حال باید در مورد این بخش از عمر به خدا پناه بریم،ضمنا یاد آوری این سالها کافی است که ما را از غرور و غفلت بیرون آورد که در آغاز چه بودیم و اکنون چه هستیم و در آینده چه خواهیم شد؟! ***

ص :۲۷

[سوره الحج (۲۲): آیات ۸ تا ۱۰]

اشاره

وَ مِنَ اَلنّاسِ مَنْ یُجادِلُ فِی اَللّهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ وَ لا هُدیً وَ لا کِتابٍ مُنِیرٍ (۸) ثانِیَ عِطْفِهِ لِیُضِلَّ عَنْ سَبِیلِ اَللّهِ لَهُ فِی اَلدُّنْیا خِزْیٌ وَ نُذِیقُهُ یَوْمَ اَلْقِیامَهِ عَذابَ اَلْحَرِیقِ (۹) ذلِکَ بِما قَدَّمَتْ یَداکَ وَ أَنَّ اَللّهَ لَیْسَ بِظَلاّمٍ لِلْعَبِیدِ (۱۰)

ترجمه:

۸-و گروهی از مردم در باره خدا بدون هیچ دانش و بدون هیچ هدایت و کتاب روشنی به مجادله برمی خیزند.

۹-آنها با تکبر و بی اعتنایی(نسبت به سخنان الهی)می خواهند مردم را از راه خدا گمراه سازند،برای آنها در دنیا رسوایی است،و در قیامت عذاب سوزنده به آنها می چشانیم.

۱۰-(و به او می گوئیم)این نتیجه چیزی است که دستهایت از پیش برای تو فرستاده است!و خداوند هرگز به بندگان ظلم نمی کند.

تفسیر:

باز هم مجادله به باطل

در این آیات نیز سخن از مجادله کنندگانی است که پیرامون مبدأ و معاد به جدال بی پایه و بی اساس می پردازند.

نخست می گوید:"گروهی از مردم کسانی هستند که در باره خدا بدون هیچ علم و دانش و هدایت و کتاب روشنی به مجادله برمی خیزند"(وَ مِنَ النّاسِ

مَنْ يُجادِلُ فِي اللّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ لا هُدىً وَ لا كِتابٍ مُنِيرٍ

).

جمله"و مِنَ النّاسِ مَنْ يُجادِلُ فِي اللّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ "درست همان تعبیری است که در چند آیه قبل گذشت و تکرار آن نشان می دهد که جمله اول اشاره به گروهی است و جمله دوم اشاره به گروهی دیگر.

جمعی از مفسران فرق این دو گروه را در این دانسته اند که آیه گذشته ناظر به حال پیروان گمراه و بیخبر است در حالی که این آیه ناظر به رهبران این گروه گمراه می باشد (۱).

جمله" لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللّهِ "نشان می دهد که برنامه این گروه اضلال و گمراه ساختن دیگران است و قرینه روشنی بر این تفاوت محسوب می شود، همانگونه که جمله يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطانٍ مَرِيدٍ در آیات گذشته که سخن از پیروی شیاطین می گوید نیز این معنی را روشنتر می سازد.

در اینکه فرق میان"علم"و"هدی"و"کتاب منیر"چیست؟نیز مفسران بحثهایی دارند آنچه نزدیکتر به نظر می رسد این است که"علم"اشاره به استدلالات عقلی است و"هدی"به هدایت و راهنمایی رهبران الهی،و"کتاب منیر"اشاره به کتب آسمانی می باشد.

به تعبیر ساده تر همان دلائل سه گانه معروف"کتاب"و"سنت"و"دلیل عقل"را بازگو می کند،و با توجه به اینکه"اجماع"نیز طبق تحقیقات دانشمندان به"سنت"باز می گردد همه دلائل اربعه در این عبارت جمع است.

بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که"هدی"اشاره به هدایتهای معنوی است که در پرتو خودسازی و تقوا و تهذیب نفس برای انسان حاصل می گردد (البته این معنی با آنچه در بالا گفتیم قابل جمع است).

۱- ۱) تفسیر المیزان و تفسیر کبیر فخر رازی ذیل آیات مورد بحث.

در حقیقـت بحـث و جـدال علمی در صـورتی می توانـد ثمر بخش باشـد کـه متکی به یکی از این دلائـل گردد،دلیـل عقـل یا کتاب،یا سنت.

*** سـپس در یک عبارت کوتاه و پر معنی به یکی از علل انحراف و گمراهی این رهبران ضلالت پرداخته می گوید:"آنها با تکبر و بی اعتنایی نسبت به سخنان الهی و دلائل روشن عقلی می خواهند مردم را از راه خدا گمراه سازند"(ثانِیَ عِطْفِهِ لِیُضِلَّ عَنْ سَبِیلِ اللّهِ).

"ثانی"از ماده"ثنی"به معنی پیچیـدن است و"عطف"به معنی پهلو است،و پیچیـدن پهلو کنایه از بی اعتنایی و اعراض از چیزی است.

جمله"لیضل"ممکن است هـدف این اعراض و روی گردانی باشـد،یعنی آنها برای گمراه ساختن مردم آیات و هدایتهای الهی را به هیـچ می گیرنـد،و ممکن است نـتیجه آن گردد،یعنی محصـول بی اعتنـایی آنهـا این است که مردم را از راه حـق بـاز می دارند.

به هر حال،سـپس کیفر شدید آنها را در دنیا و آخرت به این صورت تشریح می کند:"بهره آنها در این دنیا رسوایی و بدبختی است،و در قیامت عذاب سوزنده را به آنها می چشانیم"(لَهُ فِی الدُّنْیا خِزْیٌ وَ نُذِیقُهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ عَذابَ الْحَرِیقِ).

*** و به او می گوئیم:"این نتیجه چیزی است که دستهایت از پیش برای تو فرستاده است"(ذلِکَ بِما قَدَّمَتْ یَداکَ).

"و خداوند هرگز به بندگان ظلم و ستم نمی کند"(وَ أَنَّ اللّهَ لَیْسَ بِظَلّامٍ لِلْعَبِیدِ).

نه کسی را بی جهت کیفر می دهد،و نه بر میزان مجازات کسی بدون دلیل

می افزاید،و برنامه او عدالت محض و محض عدالت است (۱).

این آیه از آیاتی است که هم مـذهب جبریون را نفی می کنـد و هم اصل عـدالت را در مورد افعال خدا اثبات می نماید.(برای توضیح بیشتر به جلد سوم تفسیر نمونه صفحه ۱۹۵-ذیل آیه ۱۸۲ آل عمران-مراجعه کنید).

***

ص: ۳۱

۱- ۱) "ظلام"صـیغه مبالغه به معنی بسـیار ظلم کننده است،مسـلما خداوند مطلقا ظلم نمی کند نه بسـیار و نه کم و انتخاب این تعبیر در اینجا ممکن است اشاره به این باشد که مجازات بدون دلیل از سوی خداوند بزرگ همیشه مصداق ظلم بسیار است.

[سوره الحج (۲۲): آیات ۱۱ تا ۱۴]

اشاره

وَ مِنَ اَلنّٰاسِ مَنْ یَعْبُدُ اَللّٰهَ عَلیٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصٰابَهُ خَیْرٌ اِطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصٰابَتْهُ فِتْنَةٌ اِنْقَلَبَ عَلیٰ وَجْهِهِ خَسِرَ اَلدُّنْیٰا وَ اَلْآخِرَةَ ذٰلِکَ هُوَ اَلْخُسْرٰانُ اَلْمُبِینُ (۱۱) یَدْعُوا مِنْ دُونِ اَللّٰهِ مٰا لاٰ یَضُرُّهُ وَ مٰا لاٰ یَنْفَعُهُ ذٰلِکَ هُوَ اَلضَّلاٰلُ اَلْبَعِیدُ (۱۲) یَدْعُوا لَمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لَبِئْسَ اَلْمَوْلیٰ وَ لَبِئْسَ اَلْعَشِیرُ (۱۳) إِنَّ اَللّٰهَ یُدْخِلُ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ جَنّٰاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهٰارُ إِنَّ اَللّٰهَ یَفْعَلُ مٰا یُرِیدُ (۱۴)

ترجمه:

۱۱-بعضی از مردم خدا را تنها با زبان می پرستند(و ایمان قلبیشان بسیار ضعیف است) همین که دنیا به آنها رو کند و نفع و خیری به آنان رسد حالت اطمینان پیدا می کنند اما اگر مصیبتی به عنوان امتحان به آنها برسد دگرگون می شوند و به کفر رو می آورند! و به این ترتیب هم دنیا را از دست داده اند و هم آخرت را و این خسران و زیان آشکاری است!

ص: ۳۲

۱۲-او جز خدا کسی را می خواند که نه زیانی به او می رساند،و نه سودی،این گمراهی بسیار عمیقی است! ۱۳-او کسی را می خواند که زیانش از نفعش نزدیکتر است،چه بد مولا و یاوری،و چه بد مونس و معاشری! ۱۴-خداوند کسانی را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند در باغهایی از بهشت وارد می کند که نهرها زیر درختانش جاری است(آری)خدا هر چه را اراده کند انجام می دهد.

تفسیر:

آنها که بر لب پرتگاه کفرند!

در آیات گذشته سخن از دو گروه در میان بود گروه پیروان گمراه،و رهبران گمراه کننده،اما در آیات مورد بحث سخن از گروه سومی است که همان افراد ضعیف الایمان هستند.

قرآن در توصیف این گروه چنین می گوید:"بعضی از مردم خدا را تنها با زبان می پرستند اما ایمان قلبی شان بسیار سطحی و ضعیف است"(وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَعْبُدُ اللّهَ عَلی حَرْفٍ).

تعبیر به"علی حرف"ممکن است اشاره به این باشد که ایمان آنها بیشتر بر زبانشان است،و در قلبشان جز نور ضعیف بسیار کمرنگی از ایمان نتابیده است.

و ممکن است اشاره به این باشد که آنها در متن ایمان و اسلام قرار ندارند بلکه در کنار و لبه آنند،زیرا یکی از معانی"حرف"لبه کوه و کناره اشیاء است و می دانیم کسانی که در لبه چیزی قرار گرفته اند مستقر و پا بر جا نیستند،و با تکان مختصری از مسیر خارج می شوند،چنین است حال افراد ضعیف الایمان که با کوچکترین چیزی ایمانشان بر باد فنا می رود.

سپس قرآن به تشریح تزلزل ایمان آنها پرداخته می گوید:"آنها چنانند که اگر دنیا به آنها رو کند و نفع و خیری به آنان برسد حالت اطمینان پیدا

می کننـد!و آن را دلیـل بر حقانیت اسـلام می گیرنـد،اما اگر به وسـیله گرفتاریها و پریشانی و سـلب نعمت مورد آزمایش قرار گیرند دگرگون می شوند و به کفر رو می آورند"!(فَإِنْ أَصٰابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصٰابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلىٰ وَجْهِهِ) (۱).

گویی آنها دین و ایمان را به عنوان یک وسـیله نیل به مادیات پـذیرفته اند که اگر این هدف تامین شد دین را حق می دانند و گر نه بی اساس! "ابن عباس"و جمعی دیگر از مفسـران پیشـین در شان نزول این آیه چنین نقل کرده اند که گاهی گروهی از بادیه نشـینان خـدمت پیامبر می آمدنـد،اگر حال جسـمانی آنها خوب می شد،اسب آنها بچه خوبی می آورد،زن آنها پسـر می زائید و اموال و چهار پایان آنان فزونی می گرفت خشنود می شدند و به اسلام و پیامبر ص عقیده پیدا می کردند!،اما اگر بیمار می شدنـد،همسـرشان دختر می آورد و اموالشان رو به نقصان می گـذاشت وسوسه های شـیطانی قلبشان را فرا می گرفت و به آنها می گفت تمام این بدبختیها بخاطر این آئینی است که پذیرفته ای و آنها هم روی گردان می شدند! (۲).

قابـل تـوجه اینکـه قرآن در مـورد روی آوردن دنیـا بـه این اشـخاص تعـبیر به خیر می کنـد،و در مـورد پشت کردن دنیـا تعـبیر به"فتنه"(وسیله آزمایش) نه"شر"اشاره به اینکه این حوادث ناگوار شر و بدی نیست،بلکه وسیله ای است برای آزمایش.

و در پایان آیه اضافه می کند"و به این ترتیب آنها هم دنیا را از دست داده اند و هم آخرت را"(خَسِرَ الدُّنْيٰا وَ الْآخِرَةَ).

ص: ۳۴

۱- ۱) جملـه" اِنْقَلَبَ عَلىٰ وَجْهِهِ "بـا تـوجه به اینکه"انقلب"در اینجـا به معنی بـازگشت کردن است،ممکن است اشـاره به این باشـد که او به کلی به ایمان پشت می کنـد،حتی صورت خود را به عقب نیز بر نمی گرداند گویی همیشه از ایمان بیگانه بوده است.

۲- ۲) تفسیر فخر رازی جلد ۲۳ صفحه ۱۳-تفسیر قرطبی جلد ۶ صفحه ۴۴۰۹.

"و این روشنترین خسران و زیان است که انسان هم دینش بر باد رود و هم دنیایش"(ذٰلِکَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِینُ).

در حقیقت این گونه افراد دین را تنها از دریچه منافع مادی خود می نگریستند و معیار و محک حقانیت آن را روی آوردن دنیا می پنداشتند،این گروه که در عصر و زمان ما نیز تعدادشان کم نیست،و در هر جامعه ای وجود دارند،ایمانی آلوده به شرک و بت پرستی دارند منتها بت آنها همسر و فرزند و مال و ثروت و گاو و گوسفند آنها است و بدیهی است که چنین ایمان و اعتقادی سستتر از تار عنکبوت است! البته بعضی از مفسران این آیه را اشاره به منافقان دانسته اند،اگر منظور منافقی باشد که به هیچ وجه ایمان در دل او نیست این بر خلاف ظاهر آیه است، زیرا جمله" یَعْبُدُ اللّٰهَ "و همچنین "اطمأن به"و جمله" اِنْقَلَبَ عَلیٰ وَجْهِهِ " نشان می دهد قبلا ایمان ضعیفی داشته است و اگر منظور منافقانی است که بهره بسیار کمی از ایمان دارند با آنچه گفتیم منافاتی ندارد و قابل قبول است.

*** آیه بعد به عقیده شرک آلود این گروه مخصوصا بعد از انحراف از توحید و ایمان به خدا اشاره کرده می گوید:"او جز خدا کسی را می خواند که نه زیانی می تواند به او برساند و نه سودی"(یَدْعُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ ما لاٰ یَضُرُّهُ وَ ما لاٰ یَنْفَعُهُ) اگر به راستی او خواهان منافع مادی و گریزان از زیان است،و به همین دلیل معیار حقانیت دین را اقبال و ادبار دنیا می گیرد،پس چرا به سراغ بتهایی می رود که نه امیدی به نفعشان است،نه ترسی از زیانشان،موجوداتی بی خاصیت و فاقد هر گونه اثر در سرنوشت انسانها؟! آری"این گمراهی بسیار عمیقی است"(ذٰلِکَ هُوَ الضَّلاٰلُ الْبَعِیدُ).

فاصله آن از خط صراط مستقیم آن چنان زیاد است که امید بازگشتشان به سوی حق بسیار کم است.

باز مطلب را از این فراتر برده می گوید:"او کسی را می خواند که زیانش از نفعش نزدیکتر است"!(یَدْعُوا لَمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ).

چرا که این معبودهای ساختگی در دنیا فکر آنها را به انحطاط و پستی و خرافات سوق می دهند،و در آخرت آتش سوزان را برای آنها به ارمغان می آورند بلکه آن گونه که در آیه ۹۸ سوره انبیاء خواندیم"این بتها خود آتشگیره ها و هیزم جهنمند"!(إِنَّکُمْ وَ مٰا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ).

و در پایان آیه اضافه می کند"چه بد مولا و یاوری هستند این بتها،و چه بد مونس و معاشری"(لَبِئْسَ الْمَوْلیٰ وَ لَبِئْسَ الْعَشِیرُ).

در اینجا این سؤال پیش می آید که در آیه قبل هر گونه سود و زیان بتها را نفی می کند اما در این آیه می گوید زیانش از نفعش نزدیکتر است آیا این دو با یکدیگر سازگار است؟ در پاسخ باید گفت:این در گفتگوها معمول است که گاه در یک مرحله موجودی را بی خاصیت می شمرند،پس از آن ترقی کرده آن را منشا زیان می دانند درست مثل اینکه می گوئیم با فلان شخص معاشرت نکن که نه به درد دین تو می خورد نه به درد دنیا،و بعد ترقی می کنیم و می گوئیم بلکه مایه بدبختی و رسوایی تو است،بعلاوه زیانی که نفی شده زیان به دشمنان آنهاست زیرا آنها قادر نیستند ضرری به مخالفان بزنند،اما زیانی که اثبات شده یک زیان قهری است که دامان عابدان آنها را می گیرد.

ضمنا صیغه"افعل تفضیل"(کلمه اقرب)چنان که در جای دیگر هم گفته ایم الزاما به معنی وجود صفتی در طرفین مورد مقایسه نیست و ای بسا طرف ضعیفتر اصلا فاقد آن باشد،مثلا می گوئیم:یک ساعت صبر و شکیبایی در برابر گناه بهتر از آتش دوزخ است(هرگز مفهوم این سخن آن نیست که آتش دوزخ خوب است

ولی صبر و شکیبایی از آن بهتر است،بلکه آتش دوزخ اصلا فاقد هر گونه خوبی است).

این تفسیر را جمعی از مفسران بزرگ مانند"شیخ طوسی"در"تبیان"و"طبرسی" در"مجمع البیان"انتخاب کرده اند.

در حالی که بعضی دیگر همچون"فخر رازی"این احتمال را نیز در تفسیر آیه داده اند که هر یک از این دو آیه اشاره به گروهی از بتها است آیه نخست بتهای سنگی و چوبی بیجان را می گوید و آیه دوم طاغوتها و انسانهای بت گونه،گروه اول نه سودی دارند و نه زیانی،بلکه کاملا بی خاصیتند،ولی گروه دوم یعنی"ائمه ضلال"زیان دارند و خیری در آنها نیست،و به فرض که خیر اندکی داشته باشند زیانشان به مراتب بیشتر است(جمله لَبِئْسَ الْمَوْلىٰ وَ لَبِئْسَ الْعَشِيرُ را نیز گواه این معنی گرفته اند)و به این ترتیب تضادی باقی نمی ماند (۱).

*** و از آنجا که روش قرآن این است که مسائل نیک و بد را در مقایسه با هم بیان کند تا نتیجه گیری آن کاملتر و روشنتر باشد در آخرین آیه مورد بحث می فرماید:"خداوند کسانی را که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند در باغهایی از بهشت وارد می کند که نهرها زیر درختانش جاری است"(إِنَّ اللّٰهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ).

برنامه آنها روشن،خط فکری و عملی آنها مشخص،مولای آنها خدا و همدم و مونسشان انبیاء و شهداء و صالحان و فرشتگان خواهند بود.

آری"خدا هر چه را اراده کند انجام می دهد"(إِنَّ اللّٰهَ يَفْعَلُ مٰا يُرِيدُ).

این پاداشهای بزرگ برای او سهل و آسان است،همانگونه که مجازات

۱- ۱) بعضی از مفسران مانند مؤلف محترم المیزان جمله"یدعوا"را به معنی"یقول" گرفته اند که از ظاهر آیه بعید است.

مشرکان لجوج و رهبران گمراهشان برای او ساده است.

در این مقـایسه در حقیقت گروهی که تنها ایمان بر زبانشان قرار دارد در کناره دین قرار گرفته انـد و با جزئی وسوسه منحرف می شوند و عمل صالحی نیز ندارند،اما مؤمنان صالح در متن اسـلامند و سختترین طوفانها تکانشان نمی دهد، درخت ایمانشان ریشه دار و میوه اعمال صالح بر شاخسار آن آشکار است،این از یک سو.

از سوی دیگر معبودهای گروه اول بی خاصـیت اند بلکه زیانشان بیشتر است اما مولا و سـرپرست گروه دوم بر همه چیز قدرت دارد و برترین نعمتها را برای آنها فراهم ساخته است.

***

ص: ۳۸

[سوره الحج (۲۲): آیات ۱۵ تا ۱۷]

اشاره

مَنْ كانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اَللّٰهُ فِي اَلدُّنْيا وَ اَلْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى اَلسَّماءِ ثُمَّ لْيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ ما يَغِيظُ (۱۵) وَ كَذٰلِكَ أَنْزَلْناهُ آياتٍ بَيِّناتٍ وَ أَنَّ اَللّٰهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ (۱۶) إِنَّ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ اَلَّذِينَ هادُوا وَ اَلصّابِئِينَ وَ اَلنَّصاریٰ وَ اَلْمَجُوسَ وَ اَلَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اَللّٰهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ اَلْقِيامَةِ إِنَّ اَللّٰهَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۱۷)

ترجمه:

۱۵-هر کس گمان می کند که خدا پیامبرش را در دنیا و آخرت یاری نخواهد کرد(و از این نظر عصبانی است هر کاری از دستش ساخته است بکند)ریسمانی به سقف خانه خود بیاویزد و خود را از آن آویزان نماید و نفس خود را قطع کند!(و تا لب پرتگاه مرگ پیش رود)ببیند آیا این کار خشم او را فرو می نشاند؟! ۱۶-اینگونه ما قرآن را به صورت آیات روشن نازل کردیم و خداوند هر کس را بخواهد هدایت می کند.

۱۷-کسانی که ایمان آورده اند و یهود و صابئان و نصاری و مجوس و مشرکان،خداوند در میان

ص: ۳۹

آنها روز قیامت داوری می کند و حق را از باطل جدا می سازد،خداوند بر هر چیز گواه است(و از همه چیز آگاه).

شان نزول:

بعضی از مفسران در شان نزول نخستین آیه از آیات فوق چنین نقل کرده اند:

گروهی از قبیله"بنی اسد"و"بنی غطفان"که با پیامبر اسلام ص پیمان بسته بودند گفتند ما می ترسیم خدا سرانجام محمد ص را یاری نکند و در نتیجه رابطه ما با هم پیمانهایمان از یهود قطع شود و آنها به ما مواد غذایی ندهند،آیه فوق نازل شد و به آنها اخطار کرد و آنها را سخت مذمت نمود.

بعضی دیگر گفته اند گروهی از مسلمانان به خاطر شدت غضب بر کفار، برای پیروی پیغمبر ص بیقراری و بیتابی می کردند و می گفتند:چرا وعده خدا در این زمینه تحقق نمی یابد؟آیه نازل شد و آنها را بر این بی صبری ملامت کرد (۱).

تفسیر:

رستاخیز پایان همه اختلافات

از آنجا که در آیات گذشته سخن از گروه ضعیف الایمان بود در آیات مورد بحث نیز چهره دیگری از آنها را ترسیم کرده می گوید:"کسی که گمان می کند خدا پیامبرش را در دنیا و آخرت یاری نخواهد کرد،و در خشم و غیظ فرو رفته هر کاری از دستش ساخته است انجام دهد،ریسمانی به سقف خانه خود بیاویزد و خود را از آن آویزان کند،و نفس خود را قطع نماید و تا سر حد مرگ پیش رود ببیند آیا این کار خشم او را فرو می نشاند"(مَنْ کانَ یَظُنُّ أَنْ لَنْ یَنْصُرَهُ اللّهُ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ فَلْیَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَی السَّماءِ ثُمَّ لْیَقْطَعْ فَلْیَنْظُرْ هَلْ یُذْهِبَنَّ کَیْدُهُ ما یَغِیظُ).

۱- ۱) "ابو الفتوح رازی"و همچنین"فخر رازی"ذیل آیات مورد بحث.

این تفسیر را گروه کثیری از مفسران برگزیده،یا به عنوان یک احتمال قابل ملاحظه ذکر کرده اند (۱).

طبق این تفسیر ضمیر "لَنْ يَنْصُرَهُ اللّٰهُ "به پیامبر ص باز می گردد،و"سماء" به معنی سقف خانه است(چون"سماء"به هر چیزی که در جهت فوق قرار داشته باشد اطلاق می گردد)و جمله"لیقطع"به معنی خفقان و قطع نفس و پیش رفتن تا سر حد مرگ است.

احتمالات مختلف دیگری نیز در تفسیر این آیه داده شده است که ذکر همه آنها لزومی ندارد ولی از میان آنها دو تفسیر قابل ملاحظه است:

۱-منظور از"سماء"همان"آسمان"است،یعنی:"اینگونه اشخاصی که تصور می کنند خدا پیامبرش را یاری نخواهد کرد به آسمان بروند،و طنابی به آن آویزان کنند،و خود را در میان زمین و آسمان به دار کشند تا نفسشان بریده شود(یا طنابی را که به آن آویزان شده اند قطع کنند تا از همانجا سقوط نمایند) ببینند آیا این کار خشمشان را فرو می نشاند"؟! ۲-ضمیر مذکور،به خود این اشخاص باز گردد(نه پیامبر ص)یعنی:

"کسانی که فکر می کنند خدا آنها را یاری نمی کند،و روزیشان بر اثر ایمان آوردن قطع می گردد،هر کاری از دستشان ساخته است انجام دهند،به آسمان بروند خود را با ریسمانی آویزان نمایند سپس این ریسمان را قطع کرده تا سقوط کنند،آیا این کارها خشمشان را فرو می نشاند"؟.

مطلب قابل توجه اینکه تمام این تفسیرها به یک نکته روانی در ارتباط با افراد کم حوصله و عصبانی و ضعیف الایمان اشاره می کند که آنها وقتی کارشان ظاهرا به بن بست می رسد فورا دستپاچه می شوند و تصمیمهای جنون آمیز می گیرند:

---

۱ - ۱) به تفسیرهای"مجمع البیان"،"تبیان"،"المیزان"،"فخر رازی"،"ابو الفتوح رازی"،"تفسیر صافی"،و"قرطبی"ذیل آیه مورد بحث مراجعه شود.

گاه مشت بر در و دیوار می کوبند.

گاه می خواهند زمین را بشکافند و زیر آن پنهان شوند.

و سر انجام برای خاموش کردن آتش خشم خویش تصمیم به انتحار و خود- کشی می گیرند،در حالی که هیچیک از این اعمال جنون آمیز مشکل آنها را حل نمی کند،اگر کمی خونسرد باشند،صبر و حوصله به خرج دهند و با نیروی ایمان به خدا و اعتماد به نفس و شکیبایی و استقامت به جنگ مشکلات بر خیزند حل آن قطعا ممکن است.

*** آیه بعد اشاره به یک جمع بندی در آیات گذشته کرده می گوید:"اینگونه ما قرآن را به صورت آیات بینات و نشانه های روشن نازل کردیم"(وَ کَذٰلِکَ أَنْزَلْنٰاهُ آیٰاتٍ بَیِّنٰاتٍ).

دلائلی برای معاد و رستاخیز همچون بررسی دوران جنینی انسان،و رشد گیاهان،و زنده شدن زمینهای مرده،که همگان را به مساله معاد آشنا می سازد و دلائلی همچون بی خاصیت بودن بتها،و سر انجام کار کسانی که دین را وسیله جلب منافع مادی قرار می دهند.

ولی با اینهمه،داشتن دلائل روشن به تنهایی کافی نیست بلکه آمادگی پذیرش حق نیز لازم است،به همین دلیل در پایان آیه می گوید:"و خداوند هر کس را بخواهد هدایت می کند"(وَ أَنَّ اللّٰهَ یَهْدِی مَنْ یُرِیدُ).

بارها گفته ایم که خواست خدا بی حساب نیست،او حکیم است و همه کارهایش دارای حساب،هر کس که در راه او به مجاهده بر خیزد،و از اعماق جان خواستار هدایت باشد،خدا او را به وسیله آیات بیناتش راهنمایی می کند (۱).

۱- ۱) در ترکیب جمله" أَنَّ اللّٰهَ یَهْدِی مَنْ یُرِیدُ "معروف این است که مبتدای محذوفی دارد و تقدیر چنین است الامر أَنَّ اللّٰهَ یَهْدِی مَنْ یُرِیدُ .این احتمال نیز وجود دارد که ان(به فتح)به معنی ان(به کسر)بوده باشد،و محذوفی در کار نیست.

*** آخرین آیه مورد بحث به شش گروه از پیروان مذاهب مختلف که یک گروه مسلم و مؤمنند،و پنج گروه غیر مسلمان اشاره کرده می فرماید:"کسانی که ایمان آورده اند،و یهود،و صابئان،و نصارا،و مجوس،و مشرکان،خداوند در میان آنها روز قیامت داوری می کند،و حق را از باطل جدا می سازد"(إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ الَّذِینَ هٰادُوا وَ الصّٰابِئِینَ وَ النَّصٰاریٰ وَ الْمَجُوسَ وَ الَّذِینَ أَشْرَکُوا إِنَّ اللّٰهَ یَفْصِلُ بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیٰامَهِ).

مگر نه این است که یکی از نامهای قیامت یوم الفصل،روز جدایی حق از باطل است،یوم البروز روز آشکار شدن مکتومها،و روز پایان گرفتن اختلافات است.

آری خدا در آن روز به همه این اختلافات پایان می دهد چرا که"او از همه چیز آگاه و با خبر است"(إِنَّ اللّٰهَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ).

***

نکته ها:

اشاره

۱-پیوند آیات

پیوند این آیه با آیات قبل از این نظر است که در آیه قبل سخن از هدایت الهی در دلهای آماده بود،ولی از آنجا که همه دلها آماده نیست و تعصبها و لجاجتها و تقلیدهای کورکورانه سد محکمی در برابر پذیرش هدایت است لذا می گوید این گروه بندیها و اختلافات در میان عده ای هم چنان تا دامنه قیامت باقی خواهد ماند و تنها در آن روز همه خفایا آشکار می گردد و اختلافات بر چیده خواهد شد.

بعلاوه در آیات گذشته سخن از گروه های سه گانه ای بود که بعضی بی دلیل در باره خدا و رستاخیز به مجادله برمی خیزند،و بعضی کارشان اغواگری است،

و گروهی افراد سست ایمانی هستند که گاه به این سو و گاه به آن سو پرتاب می شوند آیه مورد بحث به نمونه های این گروه ها که در برابر مؤمنان قرار گرفته اند اشاره می کند.

از همه اینها گذشته بحث در باره معاد در آیات پیشین این سؤال را مطرح می کند که هدف از معاد چیست؟در آیه مورد بحث یکی از اهداف آن که پایان گرفتن اختلافات و بازگشت به وحدت است بیان شده.

***

۲-مجوس کیانند؟

واژه"مجوس"فقط یک بار در قرآن مجید در همین آیات مطرح شده و با توجه به اینکه در برابر مشرکان و در صف ادیان آسمانی قرار گرفته اند چنین بر می آید که آنها دارای دین و کتاب و پیامبری بوده اند.

تردیدی نیست که امروز مجوس به پیروان زردشت گفته می شود،و یا لا اقل پیروان زردشت بخش مهمی از آنان را تشکیل می دهند،ولی تاریخ خود زردشت نیز به هیچوجه روشن نمی باشد،تا آنجا که بعضی ظهور او را در قرن یازدهم قبل از میلاد دانسته اند و بعضی در قرن ششم یا هفتم! (۱).

این تفاوت و اختلاف عجیب یعنی پنج قرن!نشان می دهد که تا چه اندازه تاریخ زردشت تاریک و مبهم است.

معروف این است او کتابی به نام"اوستا"داشته که در سلطه اسکندر بر ایران از بین رفته است،و بعدا در زمان بعضی از پادشاهان ساسانی بازنویسی شده (۲).

۱- ۱) اعلام قرآن صفحه ۵۵۰.

۲- ۲) تفسیر المیزان جلد ۱۴ صفحه ۳۹۲.

از عقائد آنها مطالب زیادی در دست نداریم،ولی چیزی که امروز بیش از همه شهرت دارد مساله اعتقاد به دو مبدأ خیر و شر یا نور و ظلمت است،به این ترتیب که خدای نیکیها و نور را"اهورامزدا"و خدای شر و ظلمت را"اهریمن" می دانند،و به عناصر چهار گانه مخصوصا"آتش"احترام بسیار می گذارند تا آنجا که آنها را"آتش پرست"می خوانند و هر جا آنها هستند آتشکده ای کوچک یا بزرگ نیز وجود دارد.

بعضی واژه مجوس را از ماده"مغ"که به پیشوایان و روحانیین این مذهب می گفتند مشتق می دانند،و"مؤبد"که اکنون به روحانیین آنها گفته می شود در اصل از ریشه"مغود"بوده.

در روایات اسلامی آنها از پیروان یکی از انبیای بر حق شمرده شده اند(که بعدا از اصل توحید منحرف گشته و به افکار و عقائد شرک آلود روی آورده اند).

در بعضی از روایات می خوانیم مشرکان مکه از پیامبر ص تقاضا کردند از آنها جزیه بگیرد،و اجازه بت پرستی به آنها بدهد!پیامبر ص فرمود:من جز از اهل کتاب جزیه نمی گیرم،آنها در پاسخ نوشتند تو چگونه چنین می گویی در حالی که از مجوس منطقه"هجر"جزیه گرفته ای؟!پیامبر ص فرمود:

ان المجوس کان لهم نبی فقتلوه و کتاب احرقوه: "مجوس پیامبری داشتند و کتاب آسمانی،پیامبرشان را به قتل رساندند،و کتاب او را آتش زدند"! (۱).

در حدیث دیگری از"اصبغ بن نباته"می خوانیم که علی ع بر فراز منبر فرمود:

سلونی قبل ان تفقدونی "از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا نیابید".

"اشعث بن قیس"(منافق معروف)برخاست و گفت:ای امیر مؤمنان چگونه

۱- ۱) وسائل الشیعه جلد ۱۱-ابواب جهاد العدو باب ۴۹ صفحه ۹۶.

از مجوس جزیه گرفته می شود در حالی که کتاب آسمانی بر آنها نازل نشده و پیامبری نداشته اند؟علی ع فرمود:آری ای اشعث

قد انزل اللّه الیهم کتابا و بعث الیهم نبیا: "خداوند کتابی بر آنها نازل کرده و پیامبری مبعوث نموده است" (۱).

و در حدیثی از امام سجاد علی بن الحسین ع می خوانیم که پیامبر فرمود:

سنوا بهم سنه اهل الکتاب،یعنی المجوس: "با آنها طبق سنت اهل کتاب رفتار کنید،منظور پیامبر اسلام مجوس بود" (۲).

ضمنا باید توجه داشت که واژه"مجوس"جمع است و مفرد آن"مجوسی" است.

***

۲-صابئان چه کسانی هستند؟-

از آیه فوق اجمالا-استفاده می شود که آنها نیز پیرو بعضی از مذاهب آسمانی بوده اند،بخصوص که در آیه در میان طائفه یهود و نصارا قرار گرفته اند،بعضی آنها را از پیروان"یحیی بن زکریا"می دانند که مسیحیان او را"یحیی تعمید دهنده"می نامند و بعضی معتقدند آنها برخی از عقائد یهود و برخی از عقائد مسیحیان را گرفته و به هم آمیخته اند،و لذا مذهب آنها را برزخی میان این دو مذهب می دانند.

"صابئان"برای آب جاری اهمیت زیادی قائلند،و لذا بسیاری از آنها در کنار نهرهای بزرگ زندگی می کنند،می گویند به بعضی از ستارگان نیز احترام می گذارند،و به همین جهت متهم به"ستاره پرستی"شده اند،هر چند ظاهر آیه فوق این است که آنها در صف مشرکان نیستند.

(برای توضیح بیشتر به جلد اول تفسیر نمونه ذیل آیه ۶۲ سوره بقره مراجعه کنید).

***

۱- ۱ و ۲) وسائل الشیعه جلد ۱۱-ابواب جهاد العدو-باب ۴۹ صفحه ۹۶.

۲-

۳-گروه منحرفان از توحید-

در آیات فوق به پنج گروه از مذاهب تحریف یافته اشاره شده که شاید ترتیب آنها در اینجا بر حسب انحرافشان از اصل توحید است،یهود کمترین انحراف را نسبت به دیگران از توحید دارند و صابئان که گروه برزخی در میان یهود و نصارا هستند در مرحله دومند.

سپس نصارا با پذیرش تثلیث و خدایان سه گانه انحراف بیشتری یافته، و مجوس با تقسیم کردن کل عالم به دو بخش خیر و شر و قائل شدن به دو مبدأ در سراسر جهان هستی در مرحله چهارم قرار دارند.و اما مشرکان و بت پرستان که گرفتار بیشترین انحرافند،در آخر ذکر شده اند.

***

ص :۴۷

[سوره الحج (۲۲): آیه ۱۸]

اشاره

أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اَللّٰهَ یَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مَنْ فِی اَلْأَرْضِ وَ اَلشَّمْسُ وَ اَلْقَمَرُ وَ اَلنُّجُومُ وَ اَلْجِبٰالُ وَ اَلشَّجَرُ وَ اَلدَّوَابُّ وَ کَثِیرٌ مِنَ اَلنّٰاسِ وَ کَثِیرٌ حَقَّ عَلَیْهِ اَلْعَذٰابُ وَ مَنْ یُهِنِ اَللّٰهُ فَمٰا لَهُ مِنْ مُکْرِمٍ إِنَّ اَللّٰهَ یَفْعَلُ مٰا یَشٰاءُ (۱۸)

ترجمه:

۱۸-آیا ندیدی که سجده می کنند برای خدا تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند و همچنین خورشید و ماه و ستارگان و کوه ها و درختان و جنبندگان،و بسیاری از مردم،اما بسیاری ابا دارند و فرمان عذاب در باره آنها حتمی است،و هر کسی را خدا خوار کند کسی او را گرامی نخواهد داشت،خداوند هر کار را بخواهد(و صلاح بداند)انجام می دهد.

تفسیر:

همه موجودات جهان در پیشگاه او سجده می کنند

از آنجا که در آیات گذشته سخن از مبدء و معاد بود،آیه مورد بحث با طرح مساله توحید و خداشناسی،حلقه مبدء و معاد را تکمیل می کند،پیامبر ص را مخاطب ساخته می گوید:"آیا ندیدی تمام کسانی که در آسمانها و تمام کسانی که در زمین هستند برای خدا سجده می کنند،و خورشید و ماه و ستارگان و کوه ها و درختان و جنبندگان"؟!(أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللّٰهَ یَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ النُّجُومُ وَ الْجِبٰالُ وَ الشَّجَرُ وَ الدَّوَابُّ).

"و نیز بسیاری از مردم برای او سجده می کنند،در حالی که بسیاری

ص:۴۸

دیگر ابا دارند و مستحق عذابند"(وَ کَثِیرٌ مِنَ النّٰاسِ وَ کَثِیرٌ حَقَّ عَلَیْهِ الْعَذٰابُ).

سپس اضافه می کند:"اینها نزد پروردگار بی ارزشند و هر کس را خدا بی ارزش سازد هیچکس نمی تواند او را گرامی دارد و مشمول سعادت و ثواب کند" (وَ مَنْ یُهِنِ اللّٰهُ فَمٰا لَهُ مِنْ مُکْرِمٍ).

آری"خداوند هر کاری را بخواهد و مصلحت بداند انجام می دهد"مؤمنان را گرامی و منکران را خوار می سازد(إِنَّ اللّٰهَ یَفْعَلُ مٰا یَشٰاءُ).

***

نکته ها:

اشاره

۱-این سجود همگانی چگونه است؟-

در قرآن مجید در آیات مختلف سخن از"سجود"عمومی موجودات جهان و همچنین"تسبیح"و"حمد"و"صلاه" (نماز)به میان آمده است و تاکید شده که این عبادات چهار گانه مخصوص انسانها نیست،بلکه حتی موجودات ظاهرا بیجان نیز در آن شرکت دارند.

گر چه در ذیل آیه ۴۴ سوره اسراء(در جلد دوازدهم)پیرامون حمد و تسبیح عمومی موجودات عالم به طور مشروح بحث کرده ایم،و همچنین در جلد دهم ذیل آیه ۱۵ سوره رعد از سجده عمومی موجودات عالم سخن گفته ایم باز در اینجا لازم است اشاره ای به این مساله مهم بشود:

با توجه به آنچه در آیه مورد بحث آمده موجودات عالم دارای دو گونه سجودند،"سجود تکوینی"و"سجود تشریعی".

خضوع و تسلیم بی قید و شرط آنها در برابر اراده حق و قوانین آفرینش و نظام حاکم بر این جهان همان سجود تکوینی آنها است که تمام ذرات موجودات را شامل می شود،حتی سلولهای مغز فرعونها و نمرودها و منکران لجوج،و تمام ذرات وجود آنها مشمول این سجود تکوینی هستند.

به گفته جمعی از محققان تمامی ذرات جهان دارای نوعی درک و شعورند،

و به موازات آن در عالم خود،حمد و تسبیح خدا می گویند،و سجود و صلات دارند (شرح این سخن را در ذیل آیه ۴۴ سوره اسراء آوردیم)و اگر این نوع درک و شعور را نپذیریم لا اقل تسلیم و خضوع آنها در برابر همه نظامات هستی به هیچوجه قابل انکار نیست.

اما"سجود تشریعی"همان نهایت خضوعی است که از صاحبان عقل و شعور و درک و معرفت در برابر پروردگار تحقق می یابد.

در اینجا این سؤال پیش می آید که اگر برنامه سجود عمومی موجودات همه انسانها را در بر می گیرد چرا در آیه فوق به گروهی از انسانها تخصیص داده شده است؟.

اما با توجه به اینکه"سجده"در این آیه در یک مفهوم جامع میان"تشریع" و"تکوین"استعمال شده پاسخ این سؤال روشن می شود،زیرا سجده در مورد خورشید و ماه و ستارگان و کوه ها و درختان و جنبندگان،فرد تکوینیش منظور است،اما در مورد انسانها تشریعی است که بسیاری آن را انجام می دهند و گروهی سرپیچی کرده و مصداق" کَثِیرٌ حَقَّ عَلَیْهِ الْعَذٰابُ "هستند،و می دانیم استعمال یک لفظ در مفهوم جامع و عام با حفظ مصادیق مختلف هیچ مانعی ندارد،حتی نزد آنها که استعمال لفظ را در بیشتر از یک معنی جایز نمی دانند،تا چه رسد به ما که استعمال لفظ مشترک را در معانی متعدد مجاز می دانیم(دقت کنید).

***

۲-آیا سجود فرشتگان تشریعی است؟-

بی شک در جمله" یَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِی السَّمٰاوٰاتِ "فرشتگان داخلند،ولی آیا سجده آنها تکوینی است یا تشریعی؟ با توجه به اینکه آنها دارای عقل و شعور و معرفت و اراده اند،سجود آنها جنبه تشریعی دارد یعنی عبادت و خضوعی است که با اراده و اختیار انجام می گیرد قرآن در باره فرشتگان می گوید: لاٰ یَعْصُونَ اللّٰهَ مٰا أَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ مٰا یُؤْمَرُونَ :

"آنها هیچیک از فرمانهای الهی را عصیان نمی کنند و آنچه را که او دستور داده انجام می دهند"(تحریم-۶).

***

۳-پاسخ به چند سؤال

۱-با توجه به اینکه" مَنْ فِی الْأَرْضِ "،شامل همه انسانها می شود،چرا بعد از آن جمله" کَثِیرٌ مِنَ النّاسِ "آمده است؟ در پاسخ این سؤال می توان گفت که این جمله در حقیقت توضیحی است برای " مَنْ فِی الْأَرْضِ "یعنی ساکنان زمین دو گروهند،گروهی مؤمن و خاضع در برابر خدا و گروهی کافر و متمرد و سرکش.

این احتمال را نیز بعضی از مفسران داده اند که تعبیر" مَنْ فِی الْأَرْضِ "که جنبه عمومی دارد اشاره به سجود تکوینی است که همه انسانها حتی کافران جزء جزء وجودشان در آن شرکت دارند،ولی جمله" کَثِیرٌ مِنَ النّاسِ و..."اشاره به سجود تشریعی است که در آن با هم مختلفند.

این احتمال نیز وجود دارد که" مَنْ فِی الْأَرْضِ "اشاره به فرشتگان ساکن زمین باشد مانند" مَنْ فِی السَّماواتِ "که اشاره به فرشتگان ساکن آسمانها است، در حالی که جمله بعد،از انسانهای ساکن زمین سخن می گوید.

۲-چرا در این آیه از ساکنان آسمان و زمین،سخن به میان آمده نه از خود آسمان و زمین.

در پاسخ می گوئیم آسمانها همان ستارگانند که در کلمه"نجوم"جمعند، و ذکر"جبال"(کوه ها)که قسمت مهمی از کره زمین را تشکیل می دهند اشاره به خود زمین است.

۳-بالآخره آخرین سؤال این است که چرا" أَ لَمْ تَرَ "(آیا نمی بینی)

ص:۵۱

فرموده،با اینکه سجده عمومی موجودات چیزی نیست که با چشم دیده شود؟ اما با توجه به اینکه"رؤیت"در لسان عرب گاهی به معنی"علم"می آید پاسخ این سؤال نیز روشن می شود،بعلاوه گاه از مسائل بسیار روشن تعبیر به مشاهده می کنیم و مثلا می گویند آیا نمی بینی که فلان انسان،حسود و بخیل است،یا فلان انسان عالم و عادل است(در حالی که این صفات جنبه حسی ندارد)منظور درک قطعی است.

***

ص:۵۲

[سوره الحج (۲۲): آيات ۱۹ تا ۲۴]

اشاره

هٰذانِ خَصْمانِ اِخْتَصَمُوا فِی رَبِّهِمْ فَالَّذِینَ کَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِیابٌ مِنْ نارٍ یُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ اَلْحَمِیمُ (۱۹) یُصْهَرُ بِهِ ما فِی بُطُونِهِمْ وَ اَلْجُلُودُ (۲۰) وَ لَهُمْ مَقامِعُ مِنْ حَدِیدٍ (۲۱) کُلَّما أَرادُوا أَنْ یَخْرُجُوا مِنْها مِنْ غَمٍّ أُعِیدُوا فِیها وَ ذُوقُوا عَذابَ اَلْحَرِیقِ (۲۲) إِنَّ اَللّٰهَ یُدْخِلُ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّالِحاتِ جَنّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهارُ یُحَلَّوْنَ فِیها مِنْ أَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤاً وَ لِباسُهُمْ فِیها حَرِیرٌ (۲۳) وَ هُدُوا إِلَی اَلطَّیِّبِ مِنَ اَلْقَوْلِ وَ هُدُوا إِلیٰ صِراطِ اَلْحَمِیدِ (۲۴)

ترجمه:

۱۹-اینها دو گروهند که در باره پروردگارشان به مخاصمه و جدال پرداختند:کسانی که کافر شدند لباسهایی از آتش برای آنها بریده می شود،و مایع سوزان و جوشان بر سر آنها فرو می ریزند.

۲۰-آن چنان که هم درونشان را آب می کند و هم برونشان را!

ص :۵۳

۲۱-و برای آنها گرزهایی از آهن است.

۲۲-هر گاه بخواهند از غم و اندوه های دوزخ خارج شوند آنها را به آن باز می گردانند و(به آنها گفته می شود)بچشید عذاب سوزان را! ۲۳-خداوند کسانی را که ایمان آوردند و عمل صالح انجام داده اند در باغهایی از بهشت وارد می کند که از زیر درختانش نهرها جاری است،آنها با دستبندهایی از طلا و مروارید زینت می شوند و لباسهایشان در آنجا از حریر است.

۲۴-آنها به سوی سخنان پاکیزه هدایت می شوند و به راه خداوند شایسته ستایش راهنمایی می گردند.

شان نزول:

جمعی از مفسران شیعه و اهل تسنن شان نزولی برای نخستین آیه از آیات فوق نقل کرده اند که فشرده اش این است:"روز جنگ بدر،سه نفر از مسلمانان (علی ع و حمزه،و عبیده بن حارث بن عبد المطلب)به میدان نبرد آمدند و به ترتیب "ولید بن عتبه"و"عتبه بن ربیعه"و"شیبه بن ربیعه"را از پای در آوردند،آیه فوق نازل شد و سرنوشت این مبارزان را بیان کرد.

و نیز نقل کرده اند که"ابو ذر"سوگند یاد می کرد که این آیه در باره مردان فوق نازل شده (۱).

ولی همان گونه که بارها گفته ایم وجودشان نزول خاص هرگز مانع عمومیت مفهوم آیه نمی شود.

***

تفسیر:

دو گروه متخاصم در برابر هم!

در آیات گذشته به گروه مؤمنان و طوائف مختلفی از کفار اشاره شده بود،

۱- ۱) این شان نزول را طبرسی در"مجمع البیان"و فخر رازی در"تفسیر کبیر"و آلوسی در"روح المعانی"و سیوطی در"اسباب النزول"و قرطبی در تفسیر خود آورده اند.

و مخصوصا آنها را به صورت شش گروه بیان کرد،در اینجا می فرماید:"این دو دسته-مؤمنان و غیر مؤمنان-در باره پروردگارشان به مخاصمه و جدال پرداختند" (هٰذٰانِ خَصْمٰانِ اخْتَصَمُوا فِی رَبِّهِمْ) (۱).

طوائف پنجگانه کفار از یک سو و مؤمنان راستین از سوی دیگر،و اگر درست دقت کنیم می بینیم که اساس اختلافات همه ادیان به اختلاف در باره ذات و صفات خدا باز می گردد و نتیجه آن به مساله نبوت و معاد کشیده می شود،بنا بر این لزومی ندارد که ما در اینجا کلمه"دین"را در تقدیر بگیریم و بگوئیم مخاصمه آنها در دین پروردگارشان است بلکه واقعا ریشه اختلافات به اختلاف در توحید باز می گردد،و اصولا تمام ادیان تحریف یافته و باطل به نوعی از شرک گرفتارند که آثارش در همه عقائد آنها ظاهر می شود.

سپس چهار نوع مجازات کافرانی را که دانسته و آگاهانه حق را انکار کردند بیان می کند:

نخست از لباس آنها شروع کرده می گوید:"کسانی که کافر شدند لباسهایی از آتش برای آنها بریده می شود"(فَالَّذِینَ کَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِیٰابٌ مِنْ نٰارٍ).

این جمله ممکن است اشاره به آن باشد که واقعا قطعاتی از آتش به صورت لباس برای آنها بریده و دوخته می شود!،و یا کنایه از این باشد که آتش دوزخ از هر سو آنها را مانند لباس احاطه می کند.

دیگر اینکه مایع سوزان و جوشان"حمیم دوزخ"بر سر آنها ریخته می شود"(یُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِیمُ) (۲).

ص: ۵۵

۱- ۱) کلمه"خصمان"تثنیه است در حالی که"اختصموا"که فعل آن است به صورت جمع آمده،این به خاطر آن است که این دو خصم،دو نفر نیستند،بلکه دو گروهند،بعلاوه این دو گروه در دو صف قرار ندارند بلکه در صفوف مختلف قرار گرفته و هر گروه به مبارزه با سایرین برمی خیزد.
۲- ۲) "حمیم"آب گرم و سوزان است.

*** اما این آب سوزان و جوشان در بدن آنها آن چنان نفوذ می کند که"هم درونشان را ذوب می نماید و هم برونشان را"!(يُصْهَرُ بِهِ مٰا فِي بُطُونِهِمْ وَ الْجُلُودُ) (۱).

*** سوم اینکه"تازیانه ها یا گرزهایی از آهن سوزان برای آنها آماده است" (وَ لَهُمْ مَقٰامِعُ مِنْ حَدِيدٍ) (۲).

***"و هر گاه بخواهند از دوزخ و غم و اندوههای آن خارج شوند آنها را به آن باز می گردانند،و به آنان گفته می شود،بچشید عذاب سوزان را"!(كُلَّمٰا أَرٰادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهٰا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهٰا وَ ذُوقُوا عَذٰابَ الْحَرِيقِ).

و این چهارمین مجازات آنها است.

*** در آیات بعد با استفاده از"روش مقابله"حال مؤمنان صالح را بیان می کند تا از طریق مقایسه،وضع هر دو گروه کاملا مشخص شود،و در اینجا پنج نوع پاداش آنها را باز گو می کند:

نخست می گوید:"خداوند کسانی را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند در باغهایی از بهشت وارد می کند که از زیر درختانش نهرها جاری است"

۱- ۱) "یصهر"از ماده"صهر"(بر وزن قهر)به معنی آب کردن پیه است،و"صهر" (بر وزن فکر)به معنی داماد است.
۲- ۲) "مقامع"جمع"مقمع"(بر وزن منبر)به معنی تازیانه یا عمود آهنینی است که برای جلوگیری یا مجازات کسی بر او می کوبند.

(إِنَّ اللّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ جَنّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ).

گروه اول در شعله های آتش سوزان غوطه ورند و اینها در باغهای بهشت در کنار نهرهای جاری آرمیده اند.

سپس به زینت و لباس آنها پرداخته،می گوید:"آنها با دستبندهایی از طلا و مروارید زینت می یابند و لباسشان در آنجا از حریر است"(يُحَلَّوْنَ فِيها مِنْ أَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤاً وَ لِباسُهُمْ فِيها حَرِيرٌ) (۱).

و این دو پاداش دیگر آنها است.

به این ترتیب در بهشت،زیباترین لباسهایی را که در دنیا از آن محروم بودند در تن می کنند و دستبندهای جواهر نشان در دست دارند،اگر در این جهان از پوشیدن این گونه لباسها و زینتها ممنوع بودند به خاطر آن بود که مایه غرور و غفلت می شد و سبب محرومیت گروه دیگر می گشت، ولی در آنجا که این مسائل مطرح نیست این ممنوعیتها برداشته می شود و جبران می گردد.

البته با توجه به اینکه الفبای زندگی در آن جهان با اینجا متفاوت است این الفاظ مفاهیمی برتر و بالاتر از آنچه ما در این جهان می اندیشیم خواهد داشت (دقت کنید).

*** و بالآخره چهارمین و پنجمین موهبتی که خدا به آنها ارزانی می دارد و صرفا جنبه روحانی دارد این است که آنها"به سخنان پاکیزه هدایت می شوند"

ص:۵۷

---

۱ - ۱) اساور جمع اسوره(بر وزن مشوره)و آن هم به نوبه خود جمع سوار(بر وزن کتاب)به معنی دستبند است و در اصل،فارسی بوده(دستوار)که بعدا در عربی به صورت فوق تغییر شکل یافته.

(وَ هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ).

سخنانی روحپرور،و جمله ها و الفاظی نشاط آفرین و کلماتی پر از صفا و معنویت که روح را در مدارج کمال سیر می دهد و جان و دل انسان را می نوازد و پرورش می دهد.

و همچنین "به سوی راه خداوند حمید و شایسته ستایش هدایت می گردند" (وَ هُدُوا إِلىٰ صِرٰاطِ الْحَمِيدِ) (۱).

راه شناسایی خدا و نزدیک شدن معنوی و روحانی به قرب جوار او،راه عشق و عرفان.

آری خداوند مؤمنان را با هدایت کردن به سوی این معانی به آخرین درجه لذات روحانی سوق می دهد.

در حدیثی که "علی بن ابراهیم "مفسر معروف،در تفسیر خود آورده است چنین می خوانیم که منظور از "طیب من القول"توحید و اخلاص است و منظور از "صراط الحمید"ولایت و قبول رهبری رهبران الهی است(البته این یکی از مصادیق روشن آیه است).

ضمنا از تعبیرات مختلفی که در آیات فوق و همچنین در شان نزول آنها وارد شده چنین بر می آید که آن عذابهای سخت و سنگین برای گروه خاصی از کافران

۱- ۱) واژه(حمید)به معنی "محمود"به کسی می گویند که درخور ستایش است و در اینجا منظور خدا است،بنا بر این "صراط الحمید"به معنی راه وصول به مقام قرب و خشنودی پروردگار است. بعضی نیز احتمال داده اند که "حمید"در اینجا معنی وصفی برای صراط دارد و از قبیل "اضافه بیانیه"است،بنا بر این معنی چنین می شود:آنها به سوی راهی هدایت می شوند که شایسته هر گونه ستایش است(آلوسی در روح البیان)ولی معنی اول صحیحتر به نظر می رسد.

است که به مخاصمه در باره پروردگار برمی خیزند و برای گمراهی دیگران کوشش دارند،آنها افرادی هستند از سردمداران کفر،همچون کسانی که در میدان جنگ بدر به مقاتله با علی ع و حمزه بن عبد المطلب و عبیده بن حارث برخاستند.

***

ص :۵۹

[سوره الحج (۲۲): آیه ۲۵]

اشاره

إِنَّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اَللّهِ وَ اَلْمَسْجِدِ اَلْحَرامِ اَلَّذِي جَعَلْناهُ لِلنّاسِ سَواءً اَلْعاكِفُ فِيهِ وَ اَلْبادِ وَ مَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذابٍ أَلِيمٍ (۲۵)

ترجمه:

۲۵-کسانی که کافر شدند و مؤمنان را از راه خدا و از مسجد الحرام،که آن را برای همه مردم مساوی قرار دادیم اعم از کسانی که در آنجا زندگی می کنند و یا از نقاط دور وارد می شوند،باز می دارند(مستحق عذابی دردناکند)و هر کس بخواهد در این سرزمین از طریق حق منحرف گردد و دست به ستم زند ما از عذاب دردناک به او می چشانیم.

تفسیر:

مانعان خانه خدا!

در آیات گذشته سخن از کفار به طور مطلق در میان بود،ولی در آیه مورد بحث،اشاره به گروه خاصی از آنان شده است که دارای تخلفات و گناهان سنگین مخصوصا در رابطه با"مسجد الحرام"و"مراسم پرشکوه حج"هستند.

نخست می گوید:"کسانی که کافر شدند و مردم را از راه خدا،جلوگیری می کنند..."(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللّهِ).

"همچنین مردم با ایمان را از کانون بزرگ توحید،مسجد الحرام باز می دارند،همان مرکزی که آن را برای همه مردم یکسان قرار داده ایم،چه آنها که در آن سرزمین زندگی می کنند و چه آنها که از نقاط دور به سوی آن می آیند مستحق عذابی دردناکند"(وَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ الَّذِي جَعَلْناهُ لِلنّاسِ سَواءً الْعاكِفُ

فِیهِ وَ الْبٰادِ

).

"و هر کس بخواهد در این سرزمین از طریق حق منحرف گردد،دست به ظلم و ستم بیالاید ما از عذاب دردناک به او می چشانیم"(وَ مَنْ یُرِدْ فِیهِ بِإِلْحٰادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذٰابٍ أَلِیمٍ).

در واقع این گروه از کافران علاوه بر انکار حق، مرتکب سه جنایت بزرگ شده اند:

۱-جلوگیری از راه خدا و ایمان و طاعت او ۲-جلوگیری از عبادت کنندگان و زوار خانه خدا و قرار دادن امتیازی برای خود ۳-در این سرزمین مقدس دست به ظلم و گناه و الحاد می زنند.

خداوند این گروه را که مستحق عذاب الیمند کیفر می دهد.

***

نکته ها:

اشاره

۱-در این آیه،"کفر"این گروه به صورت"فعل ماضی"،و"جلوگیری از طریق خدا"به صورت"فعل مضارع"آمده است،اشاره به اینکه کفر آنها قدیمی است و اما تلاش و کوششان برای گمراه ساختن مردم،همیشگی و مستمر است،به تعبیر دیگر جمله اول از اعتقاد باطل آنها که یک امر ثابت است سخن می گوید،و جمله دوم از عمل آنها که تکرار"صد عن سبیل اللّه"است.

[منظور از"صد عن سبیل اللّه"چیست]

۲-منظور از"صد عن سبیل اللّه"،هر گونه تلاش و کوشش برای جلوگیری مردم از ایمان و اعمال صالح است،و تمام برنامه های تبلیغاتی و عملی که در جهت تخریب اعتقادات و انحراف آنها از راههای صحیح و اعمال پاک انجام می گیرد در این مفهوم وسیع جمع است.

همه مردم در این مرکز عبادت یکسانند

ص:۶۱

در تفسیر جمله" سَوٰاءً الْعٰاکِفُ فِیهِ وَ الْبٰادِ "مفسران بیانات گوناگونی دارند:بعضی گفته اند منظور این است که همه مردم در مراسم عبادت در این کانون توحید یکسانند،و هیچکس حق مزاحمت به دیگری در امر حج و عبادت در کنار خانه خدا ندارد.

در حالی که بعضی معنی وسیعتری برای این جمله قائل شده اند و گفته اند نه تنها در مراسم عبادت مردم یکسانند بلکه در استفاده کردن از زمین و خانه های اطراف مکه برای استراحت و سایر نیازهای خود نیز باید مساوات باشد،به همین جهت جمعی از فقهاء خرید و فروش و اجاره خانه های مکه را تحریم کرده اند و آیه فوق را شاهد بر آن می دانند.

در روایات اسلامی نیز تاکید شده که نباید زوار خانه خدا را از سکونت در خانه ها و منازل مکه جلوگیری کرد که بعضی به صورت تحریم و بعضی به صورت کراهت است.

در نهج البلاغه در نامه ای که علی ع به"قثم بن عباس"فرماندار مکه نگاشت چنین می خوانیم:

و مر اهل مکه ان لا یاخذوا من ساکن اجرا،فان اللّه سبحانه یقول:" سَوٰاءً الْعٰاکِفُ فِیهِ وَ الْبٰادِ "فالعاکف المقیم به،و البادی الذی یحج الیه من غیر اهله: "به مردم مکه دستور ده تا از کسانی که در این شهر سکنی می کنند اجاره بها نگیرند،زیرا خداوند می فرماید:در این سرزمین کسانی که مقیمند یا از بیرون می آیند یکسانند،منظور از"عاکف"کسی است که در آنجا اقامت دارد،و از"بادی"کسی است که از نقاط دیگر به قصد حج می آید" (۱).

در حدیث دیگری از امام صادق ع در تفسیر همین آیه می خوانیم

کانت

۱- ۱) نهج البلاغه نامه ۶۷.

مکه لیست علی شیء منها باب،و کان اول من علق علی بابه المصراعین، معاویه بن ابی سفیان،و لیس ینبغی لاحد ان یمنع الحاج شیئا من الدور و منازلها: "در آغاز خانه های مکه،در نداشت،نخستین کسی که برای خانه خود در گذاشت معاویه بود،و سزاوار نیست هیچکس حجاج را از خانه ها و منازل مکه منع کند".

از بعضی از روایات نیز استفاده می شود که زوار خانه خدا حق دارند از حیاط خانه ها تا پایان مناسک حج استفاده کنند.

البته این حکم تا حدود زیادی با بحث آینده ارتباط دارد که منظور از مسجد الحرام در این آیه خصوص آن مسجد است،یا تمام مکه را شامل می شود، در صورتی که قول اول را بپذیریم نوبت به خانه های مکه نمی رسد،ولی در صورتی که تمام مکه را در مفهوم آیه داخل بدانیم تحریم خرید و فروش و یا اجاره گرفتن از خانه های مکه برای حجاج مطرح می شود و از آنجا که این مطلب از نظر منابع فقهی و روایات و تفسیر مسلم نیست حکم به تحریم مشکل است،ولی بدون شک سزاوار است اهل مکه هر گونه تسهیلاتی برای زوار خانه خدا قائل شوند و هیچگونه اولویت و امتیازی برای خود نسبت به آنها حتی در خانه ها قائل نشوند،و روایات نهج البلاغه و مانند آن نیز ظاهرا اشاره به همین است.

و به هر حال قول به تحریم در میان فقهای شیعه و اهل تسنن،طرفداران زیادی ندارد(برای توضیح بیشتر به جلد ۲۰ جواهر الکلام صفحه ۴۸ به بعد در احکام منی مراجعه شود).

این معنی نیز مسلم است که هیچکس حق ندارد به عنوان متولی خانه خدا یا عناوین دیگر،کمترین مزاحمتی برای زائر این خانه ایجاد کند،و یا آن را بیک پایگاه اختصاصی برای تبلیغات و برنامه های خود تبدیل نماید.

ص :۶۳

منظور از مسجد الحرام در این آیه چیست؟

بعضی گفته اند منظور همان ظاهر آن است یعنی خانه کعبه و کل مسجد الحرام،ولی بعضی آن را اشاره به"تمام مکه"می دانند،و آیه اول سوره اسراء را که در باره معراج پیامبر ص است دلیل بر آن می دانند،زیرا در این آیه تصریح شده که آغاز معراج از مسجد الحرام بود در حالی که تاریخ می گوید از"خانه خدیجه"یا"شعب ابی طالب"یا"خانه ام هانی"بوده است،معلوم می شود منظور از مسجد الحرام کل مکه است (۱).

ولی از آنجا که شروع معراج پیامبر ص از بیرون مسجد الحرام مسلم نیست،و احتمال دارد که از خود مسجد،صورت گرفته باشد،ما دلیلی نداریم که آیه مورد بحث را از ظاهرش بازگردانیم،بنا بر این موضوع بحث در این آیه خود مسجد الحرام است.

و اگر در روایات فوق خواندیم که به همین آیه برای مساوات مردم در خانه های مکه استدلال شده است به خاطر این است که حکم مزبور ظاهرا یک حکم استحبابی است و در یک حکم استحبابی توسعه موضوع روی تناسبها مانعی ندارد (دقت کنید).

***

"الحاد به ظلم"چیست؟

"الحاد"در لغت به معنی انحراف از حد اعتدال است و"لحد"را از این جهت لحد گویند که حفره ای در کنار قبر و خارج از حد وسط آن است.

بنا بر این منظور از جمله فوق کسانی است که با توسل به ظلم از حد اعتدال خارج می شوند،و در آن سرزمین مرتکب خلاف می گردند،منتهی بعضی ظلم را در اینجا منحصرا به معنی"شرک"تفسیر کرده اند،و بعضی حلال شمردن محرمات،

۱- ۱) کنز العرفان ج ۱ صفحه ۳۳۵.

در حالی که بعضی دیگر از مفسران آن را به معنی وسیع کلمه یعنی هر گونه گناه و ارتکاب حرام حتی دشنام و بد گویی به زیر دستان را در مفهوم آن داخل می دانند،و می گویند ارتکاب هر گونه گناه در آن سرزمین مقدس کیفرش شدیدتر و سنگینتر است.

در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم که یکی از یارانش از تفسیر این آیه سؤال کرد امام فرمود:

کل ظلم یظلم الرجل نفسه بمکه من سرقه او ظلم احد او شیء من الظلم فانی اراه إلحادا،و لذلک کان ینهی ان یسکن الحرم:

"هر گونه ستمی که انسان به خودش در سرزمین مکه کند اعم از سرقت و ظلم به دیگران و هر گونه ستم،من همه اینها را الحاد(و مشمول این آیه)می دانم،و لذا امام افراد را از اینکه مکه را مسکن خود سازند نهی می کرد(چرا که گناه در این سرزمین مسئولیت سنگینتری دارد) (۱).

روایات دیگری نیز به همین معنی نقل شده،و با اطلاق ظاهر آیه نیز هماهنگ است.

به همین دلیل بعضی از فقهاء احتمال داده اند که اگر کسی در حرم مکه مرتکب گناهی شود که در اسلام حد برای آن تعیین شده است باید علاوه بر حد تعزیر و مجازات اضافی نیز بشود و به جمله نُذِقْهُ مِنْ عَذٰابٍ أَلِیمٍ استدلال کرده اند (۲).

از آنچه گفتیم روشن می شود کسانی که آیه فوق را منحصرا به معنی نهی از احتکار یا داخل شدن در منطقه حرم بدون احرام،تفسیر کرده اند منظورشان بیان یک مصداق روشن بوده است،و گر نه هیچ دلیلی بر محدود کردن مفهوم وسیع آیه در دست نیست.

***

۱- ۱) تفسیر نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۴۸۲ ذیل آیه.

۲- ۲) کنز العرفان جلد اول صفحه ۳۳۵.

[سوره الحج (۲۲): آیات ۲۶ تا ۲۸]

اشاره

وَ إِذْ بَوَّأْنا لِإِبْراهِيمَ مَكانَ اَلْبَيْتِ أَنْ لا تُشْرِكْ بِي شَيْئاً وَ طَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطّائِفِينَ وَ اَلْقائِمِينَ وَ اَلرُّكَّعِ اَلسُّجُودِ (۲۶) وَ أَذِّنْ فِي اَلنّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجالاً وَ عَلى كُلِّ ضامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ (۲۷) لِيَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ وَ يَذْكُرُوا اِسْمَ اَللّهِ فِي أَيّامٍ مَعْلُوماتٍ عَلى ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ اَلْأَنْعامِ فَكُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا اَلْبائِسَ اَلْفَقِيرَ (۲۸)

ترجمه:

۲۶-به خاطر بیاور زمانی را که محل خانه کعبه را برای ابراهیم آماده ساختیم(تا اقدام به بنای خانه کند و به او گفتیم)چیزی را شریک من قرار مده،و خانه ام را برای طواف کنندگان و قیام کنندگان و رکوع کنندگان و سجودکنندگان(از آلودگی بتها و از هر گونه آلودگی)پاک گردان.

۲۷-و مردم را دعوت عمومی به حج کن تا پیاده و سواره بر مرکبهای لاغر از هر راه دور (به سوی خانه خدا)بیایند.

۲۸-تا شاهد منافع گوناگون خویش(در این برنامه حیاتبخش)باشند،و نام خدا را در ایام معینی بر چهار پایانی که به آنها روزی داده است(هنگام قربانی کردن)

ببرند(و هنگامی که قربانی کردید)از گوشت آنها بخورید،و بینوای فقیر را نیز اطعام نمائید.

تفسیر:

دعوت عام برای حج!

به تناسب بحثی که در آیه گذشته پیرامون مسجد الحرام و زائران خانه خدا آمد در آیات مورد بحث نخست به تاریخچه بنای کعبه به دست ابراهیم خلیل ع و سپس مساله وجوب حج،و فلسفه آن،و بخشی از احکام این عبادت بزرگ اشاره می کند،و یا به تعبیر دیگر آیه گذشته مقدمه ای بود برای بحثهای گوناگون این آیات.

ابتدا از داستان تجدید بنای کعبه شروع کرده،می گوید:"به خاطر بیاور زمانی را که محل خانه کعبه را برای ابراهیم آماده ساختیم تا در آن مکان اقدام به بنای خانه کعبه کند"(وَ إِذْ بَوَّأْنا لِإِبْراهِيمَ مَكانَ الْبَيْتِ).

"بوأ"در اصل از ماده"بواء"به معنی مساوات اجزای یک مکان و مسطح بودن آن است،سپس به هر گونه آماده ساختن مکان اطلاق شده است.

منظور از این جمله در آیه فوق-طبق روایات مفسران-این است که خداوند مکان خانه کعبه را که در زمان آدم ساخته شده بود و در طوفان نوح ویران و آثارش محو گشته بود به ابراهیم ع نشان داد،طوفانی وزید و خاکها را به عقب برد و پایه های خانه آشکار گشت،یا قطعه ابری آمد و در آنجا سایه افکند، و یا به هر وسیله دیگر خداوند محل اصلی خانه را برای ابراهیم معلوم و آماده ساخت،و او با همیاری فرزندش اسماعیل آن را تجدید بنا نمود (۱).

۱- ۱) پیرامون چگونگی بنای خانه کعبه ذیل آیه ۱۲۷ سوره بقره(جلد اول تفسیر نمونه)و همچنین در جلد سوم ذیل آیه ۹۶ سوره آل عمران مشروحا بحث کرده ایم.

سپس اضافه می کند هنگامی که خانه آماده شد به ابراهیم خطاب کردیم:

این خانه را کانون توحید کن،و"چیزی را شریک من قرار مده،و خانه ام را برای طواف کنندگان و قیام کنندگان و رکوع کنندگان و سجود کنندگان پاک کن"(أَنْ لاٰ تُشْرِكْ بِی شَیْئاً وَ طَهِّرْ بَیْتِیَ لِلطّٰائِفِینَ وَ الْقٰائِمِینَ وَ الرُّکَّعِ السُّجُودِ) (۱).

در حقیقت ابراهیم ع مامور بود خانه کعبه و اطراف آن را از هر گونه آلودگی ظاهری و معنوی و هر گونه بت و مظاهر شرک پاک و پاکیزه دارد،تا بندگان خدا در این مکان پاک جز به خدا نیندیشند،و مهمترین عبادت این سرزمین را که طواف و نماز است در محیطی پیراسته از هر گونه آلودگی انجام دهند.

از میان ارکان نماز در آیه فوق به سه رکن عمده که"قیام"و"رکوع" و"سجود"است به ترتیب اشاره شده،چرا که بقیه در شعاع آن قرار دارد هر چند جمعی از مفسران"قائمین"را در اینجا به معنی"مقیمین در مکه"تفسیر کرده اند ولی با توجه به مساله طواف و رکوع و سجود که قبل و بعد از آن آمده است شک نیست که قیام در اینجا به معنی قیام نماز است و این معنی را بسیاری از مفسران شیعه و اهل تسنن برگزیده یا به عنوان یک تفسیر نقل کرده اند (۲).

ضمنا باید توجه داشت که"رکع"جمع"راکع"(رکوع کننده)و"سجود" جمع"ساجد"(سجده کننده)می باشد و اینکه در میان این دو(الرکع السجود) واو عطف نیامده،بلکه به صورت توصیف ذکر شده به خاطر نزدیکی این دو عبارت به یکدیگر است.

***

ص: ۶۸

۱- ۱) در آیه فوق جمله ای در تقدیر است که بسیاری از مفسران به آن اشاره کرده اند و آن جمله"اوحینا"است.

۲- ۲) تفسیر المیزان،تفسیر فی ظلال،تفسیر تبیان،تفسیر مجمع البیان و تفسیر کبیر فخر رازی ذیل آیه مورد بحث.

بعد از آماده شدن خانه کعبه برای عبادت کنندگان،خدا به ابراهیم ع دستور می دهد:"در میان مردم برای حج اعلام کن تا پیاده و سوار بر مرکبهای لاغر،از هر راه دور قصد خانه خدا کنند"(وَ أَذِّنْ فِی النّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجالاً وَ عَلی کُلِّ ضامِرٍ یَأْتِینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ).

"اذن"از ماده"اذان"به معنی"اعلام"و"رجال"جمع"راجل" به معنی"پیاده"،و"ضامر"به معنی حیوان لاغر،و"فج"در اصل به معنی فاصله میان دو کوه و سپس به جاده های وسیع اطلاق شده و"عمیق"در اینجا به معنی دور است.

در روایتی که در تفسیر"علی بن ابراهیم"آمده می خوانیم:"هنگامی که ابراهیم چنین دستوری را دریافت داشت عرض کرد خداوندا،صدای من به گوش مردم نمی رسد،اما خدا به او فرمود:علیک الاذان و علی البلاغ!:"تو اعلام کن و من به گوش آنها می رسانم"! "ابراهیم"بر محل"مقام"بر آمد،و انگشت در گوش گذارد و رو به سوی شرق و غرب کرد و صدا زد و گفت:ایها الناس کتب علیکم الحج الی البیت العتیق فاجیبوا ربکم:"ای مردم حج خانه کعبه بر شما نوشته شده،دعوت پروردگارتان را اجابت کنید.

و خداوند صدای او را به گوش همگان حتی کسانی که در پشت پدران و رحم مادران بودند رسانید،و آنها در پاسخ گفتند:لبیک اللهم لبیک!...

و تمام کسانی که از آن روز تا روز قیامت در مراسم شرکت می کنند از کسانی هستند که در آن روز دعوت ابراهیم را اجابت کردند" (۱).

ص :۶۹

۱- ۱) نقل با تلخیص از تفسیر"علی بن ابراهیم"طبق نقل نور الثقلین ج ۳ ص ۴۸۸ "آلوسی"نیز در"روح المعانی"و فخر رازی در تفسیر کبیر ذیل آیه مورد بحث،نظیر آن را با کمی تفاوت نقل کرده است.

و اگر حجاج پیاده را مقدم بر سواره ذکر کرده به خاطر این است که مقام آنها در پیشگاه خدا افضل است چرا که رنج این سفر را بیشتر تحمل می کنند، و به همین دلیل در روایتی از پیامبر ص می خوانیم:"کسی که پیاده حج می کند در هر گام هفتصد حسنه دارد در حالی که سواره ها در هر گام هفتاد حسنه دارند" (۱).

و یا به خاطر این است که اهمیت زیارت خانه خدا را مشخص کند که باید با استفاده از هر گونه امکانات به سوی او آیند و همیشه در انتظار مرکب سواری ننشینند.

تعبیر به"ضامر"(حیوان لاغر)اشاره به این است که این راه،راهی است که حیوانات را لاغر می کند چرا که از بیابانهای سوزان و خشک و بی آب و علف می گذرد و هشداری است برای تحمل مشکلات این راه.

و یا اینکه حیواناتی را انتخاب کنند،ورزیده و چابک و پر تحمل،حیواناتی که در میدان تمرین،لاغر شده و عضلاتی صفت و محکم دارند که در اینگونه راهها حیوانات پرواری به کار نمی آید(و انسانهای پرورش یافته در ناز و نعمت نیز مرد این راه نیستند).

تعبیر به" مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ "اشاره به این است که نه فقط از راههای نزدیک بلکه از راههای دور نیز باید به سوی این مقصد حرکت کنند(کلمه"کل"در اینجا به معنی استقراء و فراگیری نیست بلکه به معنی کثرت است).

مفسر معروف"ابو الفتوح رازی"در ذیل این آیه سر گذشت جالبی را از مردی به نام"ابو القاسم بشر بن محمد"نقل می کند که می گوید:"در حال طواف پیر مردی را دیدم در نهایت ضعف و ناتوانی که آثار رنج سفر در چهره او نمایان بود و عصا به دست گرفته طواف می کرد،نزدیک او رفتم و از او پرسیدم از کجا

۱- ۱) تفسیر"روح المعانی"و"مجمع البیان"و"فخر رازی".

می آیی؟گفت:از راهی بسیار دور و پنج سال است که راه سپرده ام تا به اینجا رسیده ام!از رنج سفر،پیر و ناتوان شده ام،گفتم به خدا سوگند این مشقتی بزرگ و در عین حال اطاعتی نیکو و محبتی صادقانه در پیشگاه حق است.

از شنیدن این سخن شاد شد و لبخندی بر روی من زد و این دو بیت را قرائت کرد: زر من هویت و ان شطت بک الدار و حال من دونه حجب و استار! لا یمنعنک بعد من زیارته ان المحب لمن یهواه زوار! "آن کس را که دل به او بسته ای زیارت کن، هر چند خانه تو دور افتاده باشد و حجابها و پرده ها میان تو و او جدایی بیفکند.

دوری راه هرگز نباید مانع تو از زیارتش گردد چرا که دوست و عاشق به هر حال باید به زیارت محبوبش رود"!آری جاذبه خانه خدا آن قدر زیاد است که دلهای سرشار از ایمان را از تمام نقاط دور و نزدیک به سوی خود جلب و جذب می کند،پیر و جوان،کوچک و بزرگ،از هر نژاد و قبیله از راه دور و نزدیک لبیک گویان،عاشقانه به سوی او می آیند تا جلوه های ذات پاک خدا را در آن سرزمین مقدس با چشم جان تماشا کنند و رحمت بی دریغش را در روح خود لمس نمایند (۱).

*** در آیه بعد در یک عبارت بسیار فشرده و پر معنی به فلسفه های مختلف حج پرداخته،می فرماید:آنها به این سرزمین مقدس بیایند"تا منافع خویش را با چشم

ص :۷۱

---

۱ - ۱) عالم و دانشمند ارجمند"مرحوم شعرانی"می گوید:برای کسانی که از اندلس یا مراکش یا نقاط دور دست چین،یا اقیانوسیه به سوی مکه می آیند چنین مدت طولانی با توجه به وسائل آن روز و ناامنی راهها که گاه چندین ماه آنها را متوقف می ساخت،عجیب نیست (علاوه بر این گاهی بعضی از عاشقان بیقرار خانه خدا در وسط راه اموالشان به وسیله سارقان از بین می رفت و ناچار بودند مدتی بمانند و کار کنند و وسائل ادامه راه را فراهم سازند).

خود ببیند"(لِيَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ).

مفسران در تفسیر کلمه"منافع"در اینجا سخن بسیار گفته اند،ولی کاملا روشن است که هیچگونه محدودیتی در این لفظ نیست تمام منافع و برکات معنوی و نتائج مادی،فوائد فردی و اجتماعی،فلسفه های سیاسی و اقتصادی و اخلاقی را همه شامل می شود.

آری باید مسلمانان از همه نقاط جهان از میان تمام قشرها به آنجا رو آورند تا شاهد و ناظر این منافع باشند،چه تعبیر زیبایی؟شاهد و ناظر باشند،و آنچه را با گوش شنیده اند با چشم ببینند!.

لذا در کتاب کافی از امام صادق ع می خوانیم"ربیع بن خثیم"از امام، تفسیر این کلمه را خواست،امام در پاسخ فرمود:"منافع"دنیا و"منافع"آخرت را هر دو در بر می گیرد (۱).

به خواست خدا در نکات آیه از این منافع گوناگون بطور مشروح سخن خواهیم گفت سپس اضافه می کند:"و آنها بیایند و قربانی کنند و نام خدا را در ایام معینی بر چهار پایانی که به آنها روزی داده است(به هنگام ذبح)ببرند" (وَ يَذْكُرُوا اسْمَ اللّٰهِ فِي أَيّامٍ مَعْلُوماتٍ عَلىٰ ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعامِ).

از آنجا که توجه اصلی در مراسم حج به جنبه هایی است که با خدا ارتباط پیدا می کند و روح این عبادت بزرگ را منعکس می سازد در آیه فوق از مراسم قربانی،تنها مساله بردن نام خدا را که یکی از شرائط است بیان می کند،اشاره به اینکه آنها به هنگام ذبح قربانی تمام توجهشان به خدا و قبول در گاه او است و استفاده از گوشت آن تحت الشعاع آن قرار دارد.

قربانی کردن حیوانات در حقیقت رمزی است برای آمادگی برای قربانی شدن در راه خدا،همانگونه که در سر گذشت ابراهیم ع و اسماعیل ع و قربانی

۱- ۱) کتاب کافی به نقل تفسیر نور الثقلین ج ۳ صفحه ۴۸۸.

او آمده است،آنها با این عمل اعلام می کنند که در راه او آماده هر گونه ایثارند حتی بذل جان.

به هر حال قرآن با این گفتار برنامه شرک آلود بت پرستان را نفی می کند که به هنگام قربانی نام بتها را می بردند،و این مراسم توحیدی را به شرک آلوده می ساختند.

و در پایان آیه می فرماید:"از گوشت حیوانات قربانی،هم خودتان بخورید و هم بینوایان فقیر را اطعام نمائید"(فَکُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا الْبائِسَ الْفَقِیرَ).

این احتمال در تفسیر آیه نیز وجود دارد که منظور از بردن نام خدا در " أَیّامٍ مَعْلُوماتٍ "تکبیر و حمد و ثنای الهی در این ایام است به خاطر نعمتهای بی پایانش،مخصوصا به خاطر چهار پایانی که روزی انسانها کرده که از تمام اجزای بدن آنها در زندگی خود بهره می گیرند (۱).

***

نکته ها:

اشاره

۱-ایام معلومات چیست؟

در آیات فوق خداوند دستور می دهد در"ایام معلومات"یاد او کنید، و در آیه ۲۰۳ سوره بقره همین امر به صورت دیگری آمده است: وَ اذْکُرُوا اللّهَ فِی أَیّامٍ مَعْدُوداتٍ :"خدا را در ایام معدودی یاد کنید".

در اینکه"ایام معلومات"چیست؟و آیا با"ایام معدودات"که در سوره بقره آمده یکی است یا متفاوت می باشد؟میان مفسران گفتگو است و روایات نیز در این زمینه متفاوت است:

ص:۷۳

۱- ۱) مطابق تفسیر اول(بردن نام خدا به هنگام ذبح کردن قربانی)"علی"به معنی استعلاء است،و مطابق تفسیر دوم(منظور ذکر مطلق در این ایام است)"علی"به معنی "برای"می باشد و میان این دو تفسیر فرق بسیاری است که در نکات به آن اشاره خواهد شد.

گروهی از مفسران،طبق بعضی از روایات اسلامی،معتقدند که منظور از ایام معلومات ده روز آغاز ذیحجه است،و ایام معدودات،"ایام التشریق" یعنی روزهای یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذیحجه می باشد،روزهایی که نورانی و روشنی بخش همه دلها است.

در حالی که گروهی دیگر،طبق بعضی دیگر از روایات،گفته اند:هر دو اشاره به ایام التشریق است،و ایام تشریق را گاهی همان سه روز گرفته اند و گاهی روز دهم یعنی عید قربان را نیز بر آن افزوده اند.

جمله" فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلاَ إِثْمَ عَلَيْهِ "(کسی که در دو روز مراسم ذکر خدا را بجا آورد گناهی بر او نیست)که در سوره بقره آمده نشان می دهد که ایام تشریق بیش از سه روز نیست،زیرا تعجیل در آن،سبب می شود که یک روز از آن کاسته و تبدیل به دو روز گردد.

ولی با توجه به اینکه در آیات مورد بحث،بعد از ذکر"ایام معلومات"مساله قربانی آمده و می دانیم قربانی معمولا در روز دهم انجام می گیرد این موضوع تایید می شود که ایام معلومات ده روز آغاز ذی الحجه است که به روز دهم،روز قربانی ختم می گردد،و به این ترتیب تفسیر اول که دوگانگی مفهوم ایام معلومات با ایام معدودات باشد تقویت می گردد.

اما با توجه به وحدت تعبیرهایی که در دو آیه وارد شده بیشتر این مساله به ذهن می رسد که هر دو اشاره به یک مطلب است،هدف در هر دو توجه به یاد خدا و نام خدا در ایام معینی است که از دهم ذی الحجه شروع می شود و به سیزدهم پایان می یابد.

البته یکی از موارد ذکر نام خدا،ذکر نام او به هنگام قربانی است (۱).

***

ص: ۷۴

۱- ۱) و به این ترتیب تضادی که در میان دو قول در تفسیر" وَ يَذْكُرُوا اسْمَ اللّهِ "وجود داشت که بعضی آن را به ذکر نام خدا به هنگام ذبح قربانی و بعضی آن را به ذکر نام خدا به طور مطلق تفسیر کرده اند بر طرف می شود،و در حقیقت تفسیر اول مصداقی برای تفسیر دوم خواهد بود،و تفسیر دوم یک مفهوم کلی و وسیع است.

۲-ذکر خدا در سرزمین منی

در روایات متعددی می خوانیم که منظور از ذکر خداوند در این ایام،تکبیر مخصوصی است که بعد از نماز ظهر روز عید قربان گفته می شود،و تا پانزده نماز ادامه دارد(یعنی بعد از نماز صبح سیزدهم خاتمه می یابد)و آن این ذکر است

اللّه اکبر اللّه اکبر،لا اله الا اللّه و اللّه اکبر،اللّه اکبر و للّه الحمد،اللّه اکبر علی ما هدانا،و اللّه اکبر علی ما رزقنا من بهیمه الانعام (۱)ضمنا در پاره ای از روایات تصریح شده که تکبیر در این پانزده نوبت مخصوص کسانی است که در سرزمین "منی"و ایام حج باشد،اما کسانی که در سایر بلادند این تکبیرات را تنها بعد از ده نماز می خوانند(از نماز ظهر روز عید شروع می شود و به نماز صبح روز دوازدهم ختم می گردد) (۲).

قابل توجه اینکه روایات تکبیر شاهد دیگری است بر اینکه"ذکر"در آیات فوق،جنبه کلی دارد و مخصوص ذکر خدا به هنگام"قربانی کردن"نیست هر چند این مفهوم کلی شامل آن مصداق نیز می شود(دقت کنید).

***

۳-فلسفه و اسرار عمیق حج!.

اشاره

مراسم پرشکوه حج-همچون عبادات دیگر-دارای برکات و آثار فراوانی

۱- ۱) در بحار الانوار جلد ۹۹ صفحه ۳۰۶ حدیث فوق از امام موسی بن جعفر(ع) نقل شده است.

۲- ۲) بحار الانوار جلد ۹۹ صفحه ۳۰۷.

در فرد و جامعه اسلامی است که اگر طبق برنامه صحیح انجام پذیرد و از آن بهره برداری درستی شود می تواند هر سال منشا تحول تازه ای در جوامع اسلامی گردد.

این مناسک بزرگ در حقیقت دارای چهار بعد است که هر یک از دیگری ریشه دارتر و پر سودتر است:

۱-بعد اخلاقی حج-

مهمترین فلسفه حج همان دگرگونی اخلاقی است که در انسانها به وجود می آورد،مراسم"احرام"انسان را به کلی از تعینات مادی و امتیازات ظاهری و لباسهای رنگارنگ و زر و زیور بیرون می برد،و با تحریم لذائذ و پرداختن به خودسازی که از وظائف محرم است او را از جهان ماده جدا کرده و در عالمی از نور و روحانیت و صفا فرو می برد،و آنها را که در حال عادی بار سنگین امتیازات موهوم و درجه ها و مدالها را بر دوش خود احساس می کنند یک مرتبه سبکبار و راحت و آسوده می کند.

سپس مراسم دیگر حج یکی پس از دیگری انجام می گیرد،مراسمی که علاقه های معنوی انسان را لحظه به لحظه با خدایش محکمتر و رابطه او را نزدیکتر و قویتر می سازد،او را از گذشته تاریک و گناه آلودش بریده و به آینده ای روشن و پر از صفا و نور پیوند می دهد.

مخصوصا توجه به این حقیقت که مراسم حج در هر قدم یاد آور خاطرات ابراهیم بت شکن،و اسماعیل ذبیح اللّه،و مادرش هاجر است،و مجاهدتها و گذشتها و ایثارگری آنها را لحظه به لحظه در برابر چشمان انسان مجسم می کند،و نیز توجه به اینکه سرزمین مکه عموما و مسجد الحرام و خانه کعبه و محل طواف خصوصا یاد آور خاطرات پیامبر اسلام و پیشوایان بزرگ و مجاهدتهای مسلمانان صدر اول است این انقلاب اخلاقی عمیقتر می گردد،به گونه ای که در هر گوشه ای از مسجد الحرام و سرزمین مکه انسان،چهره پیامبر ص و علی ع و سایر

ص: ۷۶

پیشوایان بزرگ را می بیند،و صدای آوای حماسه های آنها را می شنود.

آری اینها همه دست به دست هم می دهند و زمینه یک انقلاب اخلاقی را در دلهای آماده فراهم می سازند،به گونه ای توصیف ناشدنی و رق زندگانی انسان را بر می گردانند و صفحه نوینی در حیات او آغاز می کنند.

بی جهت نیست که در روایات اسلامی می خوانیم:"کسی که حج را به طور کامل انجام دهد

یخرج من ذنوبه کهیئته یوم ولدته امه! ":از گناهان خود بیرون می آید همانند روزی که از مادر متولد شده" (۱).

آری حج برای مسلمانان یک تولد ثانوی است،تولدی که آغازگر یک زندگی نوین انسانی می باشد.

البته احتیاج به یاد آوری ندارد که این برکات و آثار-و آنچه بعدا به آن اشاره خواهیم کرد-نه برای کسانی است که از حج تنها به پوسته ای از آن قناعت کرده،و مغز آن را بدور افکنده اند و نه برای آنها که حج را وسیله تفریح و سیر و سیاحت و یا تظاهر و ریا و تهیه وسائل مادی شخصی قرار داده و هرگز به روح آن واقف نشده اند سهم آنها همان است که به آن رسیده اند! ***

۲-بعد سیاسی حج-:

به گفته یکی از بزرگان فقهای اسلام مراسم حج در عین اینکه خالصترین و عمیقترین عبادات را عرضه می کند،مؤثرترین وسیله برای پیشبرد اهداف سیاسی اسلام است.

روح عبادت،توجه به خدا،و روح سیاست،توجه به خلق خدا است،این دو در حج آن چنان به هم آمیخته اند که تار و پود یکپارچه!.

حج عامل مؤثری برای وحدت صفوف مسلمانان است.

ص: ۷۷

۱- ۱) بحار الانوار ج ۹۹ صفحه ۲۶.

حج عامل مبارزه با تعصبات ملی و نژاد پرستی و محدود شدن در حصار مرزهای جغرافیایی است.

حج وسیله ای است برای شکستن سانسورها و از بین بردن خفقانهای نظامهای ظالمانه ای که در کشورهای اسلامی حکمفرما می شود.

حج وسیله ای است برای انتقال اخبار سیاسی کشورهای اسلامی از هر نقطه به نقطه دیگر، و بالآخره حج،عامل مؤثری است برای شکستن زنجیرهای اسارت و استعمار و آزاد ساختن مسلمین.

و به همین دلیل در آن ایام که حاکمان جبار همچون بنی امیه و بنی عباس بر سرزمینهای مقدس اسلامی حکومت می کردند و هر گونه تماس میان قشرهای مسلمان را زیر نظر می گرفتند تا هر حرکت آزادی بخش را سرکوب کنند،فرا رسیدن موسم حج دریچه ای بود به سوی آزادی و تماس قشرهای جامعه بزرگ اسلامی با یکدیگر و طرح مسائل مختلف سیاسی.

روی همین جهت امیر مؤمنان علی ع به هنگامی که فلسفه فرائض و عبادات را می شمرد در باره حج می گوید:

الحج تقویه للدین: "خداوند مراسم حج را برای تقویت آئین اسلام تشریع کرد" (۱).

بی جهت نیست که یکی از سیاستمداران معروف بیگانه در گفتار پر معنی خود می گوید:"وای به حال مسلمانان!اگر معنی حج را نفهمند،و وای به حال دشمنانشان اگر معنی حج را درک کنند"!.

و حتی در روایات اسلامی،حج به عنوان جهاد افراد ضعیف شمرده شده، جهادی که حتی پیر مردان و پیر زنان ناتوان با حضور در صحنه آن می توانند شکوه و عظمت امت اسلامی را منعکس سازند،و با حلقه های تو در توی نمازگزاران

۱- ۱) نهج البلاغه کلمات قصار شماره ۲۵۲.

گرد خانه خدا و سر دادن آوای وحدت و تکبیر،پشت دشمنان اسلام را بلرزانند.

***

۳-بعد فرهنگی:

ارتباط قشرهای مسلمانان در ایام حج می تواند به عنوان مؤثرترین عامل مبادله فرهنگی و انتقال فکرها در آید.

مخصوصا با توجه به این نکته که اجتماع شکوهمند حج،نماینده طبیعی و واقعی همه قشرهای مسلمانان جهان است(چرا که در انتخاب افراد برای رفتن به زیارت خانه خدا هیچ عامل مصنوعی مؤثر نیست و زوار کعبه از میان تمام گروه ها، نژادها،زبانهایی که مسلمانان به آن تکلم می کنند بر خاسته و در آنجا جمع می شوند).

لذا در روایات اسلامی می خوانیم:یکی از فوائد حج نشر اخبار و آثار رسول اللّه ص به تمام جهان اسلامی است.

"هشام بن حکم"که از دوستان دانشمند"امام صادق(ع)"است می گوید:

از آن حضرت در باره فلسفه حج و طواف کعبه سؤال کردم،فرمود:

ان اللّه خلق الخلق ...و امرهم بما یکون من امر الطاعه فی الدین و مصلحتهم من امر دنیاهم فجعل فیه الاجتماع من الشرق و الغرب و لیتعارفوا و لینزع کل قوم من التجارات من بلد الی بلد...،و لتعرف آثار رسول اللّه(ص)و تعرف اخباره و یذکر و لا ینسی:

"خداوند این بندگان را آفرید...و فرمانهایی در طریق مصلحت دین و دنیا به آنها داد،از جمله اجتماع مردم شرق و غرب را(در آئین حج)مقرر داشت تا مسلمانان به خوبی یکدیگر را بشناسند و از حال هم آگاه شوند،و هر گروهی سرمایه های تجاری را از شهری به شهر دیگر منتقل کنند...و برای اینکه آثار پیامبر ص و اخبار او شناخته شود،مردم آنها را به خاطر آوردند و هرگز فراموش

نکنند" (۱).

به همین دلیل در دورانها خفقان باری که خلفا و سلاطین جور اجازه نشر این احکام را به مسلمانان نمی دادند آنها با استفاده از این فرصت،مشکلات خود را حل می کردند و با تماس گرفتن با ائمه هدی ع و علمای بزرگ دین پرده از چهره قوانین اسلام و سنت پیامبر ص بر می داشتند.

از سوی دیگر،حج می تواند،مبدل به یک کنگره عظیم فرهنگی شود و اندیشمندان جهان اسلام در ایامی که در مکه هستند گرد هم آیند و افکار و ابتکارات خویش را به دیگران عرضه کنند.

اصولا یکی از بدبختیهای بزرگ این است که مرزهای کشور اسلامی سبب جدایی فرهنگی آنها شود،مسلمانان هر کشور تنها به خود بیندیشند،که در این صورت جامعه واحد اسلامی پاره پاره و نابود می گردد،آری حج می تواند جلو این سرنوشت شوم را بگیرد.

و چه جالب می فرماید:امام صادق ع در ذیل همان روایت هشام بن حکم:

و لو کان کل قوم انما یتکلمون علی بلادهم و ما فیها هلکوا،و خربت البلاد، و سقطت الجلب و الارباح و عمیت الاخبار... "اگر هر قوم و ملتی تنها از کشور و بلاد خویش سخن بگویند و تنها به مسائلی که در آن است بیندیشند همگی نابود می گردند و کشورهایشان ویران می شود،منافع آنها ساقط می گردد و اخبار واقعی در پشت پرده قرار می گیرد" (۲).

***

۴-بعد اقتصادی حج-

بر خلاف آنچه بعضی فکر می کنند،استفاده از کنگره عظیم حج برای تقویت پایه های اقتصادی کشورهای اسلامی نه تنها با روح

ص: ۸۰

۱- ۱) وسائل الشیعه ج ۸ صفحه ۹.

۲- ۲) همان مدرک سابق.

حج منافات نـدارد بلکه طبق روایات اسـلامی یکی از فلسـفه آن را تشـکیل می دهـد چه مانعی دارد مسـلمانان در آن اجتماع بزرگ،پایه یک بازار مشترک اسلامی را بگذارند،و زمینه های مبادلاتی و تجاری را در میان خود به گونه ای فراهم سازند که نه منافعشـان به جیب دشـمنانشان بریزد،و نه اقتصادشـان وابسـته به اجـانب باشـد،که این دنیـا پرستی نیست،عین عبادت است و جهاد.

و لذا در همان روایت"هشام بن حکم"از"امام صادق"ع ضـمن بیان فلسـفه های حج صریحا به این موضوع اشاره شده بود که یکی از اهداف حج، تقویت تجارت مسلمانان و تسهیل روابط اقتصادی است.

و در حـدیث دیگری از همـان امـام ع در تفسـیر آیه" لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ "(بقره-۱۹۸)می خوانیم که فرمود:منظور از این آیه کسب روزی است

فاذا احل الرجل من احرامه و قضـی فلیشتر لیبع فی الموسم: "هنگامی که انسان از احرام بیرون آیـد و مناسک حج را بجا آورد در همان موسم حج خرید و فروش کند(و این موضوع نه تنها گناه ندارد بلکه دارای ثواب است) (۱).

همین معنی در ذیل حدیثی که از"امام علی بن موسـی الرضا"ع بطور مشـروح در بیان فلسفه های حج وارد شده است آمده و در پایان آن می فرماید: لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ (۲).

اشـاره به اینکه آیه" لِيَشْـهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ "هم منـافع معنوی را شامـل می شود و هم منـافع مـادی را که از یـک نظر همه معنوی است.

کوتاه سـخن اینکه این عبادت بزرگ اگر بطور صـحیح و کامل مورد بهره- برداری قرار گیرد و زوار خانه خدا در آن ایام که در آن سرزمین مقدس حضور

۱- ۱) تفسیر عیاشی طبق نقل تفسیر المیزان جلد ۲ صفحه ۸۶.

۲- ۲) بحار الانوار جلد ۹۹ صفحه ۳۲.

فعال دارند و دلهایشان آماده است از این فرصت بزرگ برای حل مشکلات گوناگون جامعه اسلامی با تشکیل کنگره های مختلف سیاسی و فرهنگی و اقتصادی استفاده کنند،این عبادت می تواند از هر نظر مشکل گشا باشد،و شاید به همین دلیل است که امام صادق ع می فرماید:

لا یزال الدین قائما ما قامت الکعبه:

"ما دام که خانه کعبه بر پا است اسلام هم بر پا است" (۱).

و نیز علی ع فرمود:خانه خدا را فراموش نکنید که اگر فراموش کنید هلاک خواهید شد

اللّٰه اللّٰه فی بیت ربکم لا تخلوه ما بقیتم فانه ان ترک لم تناظروا (۲): "خدا را خدا را،در مورد خانه پروردگارتان،هرگز آن را خالی نگذارید که اگر آن را ترک گوئید مهلت الهی از شما برداشته می شود"!.

و نیز به خاطر اهمیت این موضوع است که فصلی در روایات اسلامی تحت این عنوان گشوده شده است که اگر یک سال مسلمانان بخواهند حج را تعطیل کنند بر حکومت اسلامی واجب است که با زور آنها را به مکه بفرستد (۳).

***

۴-تکلیف گوشتهای قربانی در عصر ما

از آیات فوق به خوبی این معنی استفاده می شود که هدف از قربانی کردن علاوه بر جنبه های معنوی و روحانی و تقرب به درگاه خداوند این است که گوشت آن به مصرفهای لازم برسد هم قربانی کننده از آن استفاده کند و هم قسمتی را به فقیران نیازمند برساند.

از سوی دیگر تحریم اسراف در اسلام،چیزی نیست که بر کسی پوشیده باشد چرا که قرآن و روایات اسلامی و دلیل عقل آن را اثبات کرده است.

۱- ۱) وسائل الشیعه جلد ۸ صفحه ۱۴.

۲- ۲) نهج البلاغه بخش نامه وصیت ۴۷.

۳- ۳) وسائل الشیعه ج ۸ ص ۱۵"باب وجوب اجبار الوالی الناس علی الحج".

از مجموع این سخن چنین نتیجه می گیریم که مسلمانان مجاز نیستند گوشتهای قربانی را در سرزمین منی بر روی زمین بیندازند تا گندیده شود و یا در زیر خاکها مدفون کنند،و وجوب قربانی برای حجاج دلیل بر چنین عملی نمی تواند باشد،بلکه اگر نیازمندانی در آن روز و در آن سرزمین پیدا نشوند باید آن را به مناطق دیگر حمل کنند و به مصرف برسانند و این است مقتضای جمع میان ادله(دقت کنید).

اما متاسفانه در عصر و زمان ما،بسیاری از مسلمانان به حکم اول عمل کرده،و حکم دوم را به دست فراموشی سپرده اند،و هر سال،هزاران هزار، قربانی که گوشتهای آنها می تواند نیازمندی تغذیه گروه عظیمی از محرومان را تا مدتی طولانی بر طرف گرداند در آن سرزمین مقدس به وضع بسیار زننده و نامطلوبی نابود می شود،و تا کنون بسیاری از علما و متفکران و قشرهای دیگر اسلامی در این زمینه با مقامات دولت حجاز صحبت کرده اند،و حتی داوطلب پرداخت هزینه های مؤسساتی که برای نگاهداری و حمل و نقل آنها لازم است شده اند،اما جمود و خشکی روحانیین وهابی از یک سو،و بی اعتنایی مقامات دولت سعودی از سوی دیگر هنوز مانع انجام این کار است.

قطع نظر از مساله تحریم اسراف که یک امر مسلم اسلامی است،اصولا صحنه قربانگاه در روز عید قربان در حال حاضر بقدری زننده و غیر منطقی به نظر می رسد که افراد ضعیف الایمان را به تردید در اصل این برنامه می اندازد،و به دشمنان دستاویز محکمی می دهد،بی آنکه بدانند این نتیجه ندانم کاریهای روحانیون آن منطقه و نظام حاکم بر آن سرزمین است،بنا بر این حفظ عظمت اسلام و اصالت مناسک حج،ایجاب می کند که مسلمانان جهان از همه نقاط،مقامات این کشور را تحت فشار قرار دهند تا به این وضع وحشتناک پایان دهد و حکم اسلام را اجرا کند.

ص :۸۳

و اگر در روایات اسلامی می خوانیم که بیرون بردن گوشت قربانی از سرزمین منی یا از حرم مکه ممنوع است،این مربوط به زمانهایی بوده که مصرف کننده در آنجا به قدر کافی وجود داشته است.

لذا در روایت صحیح که در منابع معتبر از امام صادق ع نقل شده چنین می خوانیم:یکی از یاران امام ع از همین موضوع سؤال کرد امام فرمود:

کنا نقول لا یخرج منها بشیء لحاجه الناس الیه،فاما الیوم فقد کثر الناس فلا باس باخراجه: "ما سابقا دستور می دادیم که چیزی از آن را از سرزمین منی بیرون نبرند چرا که مردم به آن نیاز داشتند اما امروز چون مردم(و قربانیان آنها) فزونی یافته اند،بیرون بردن آنها بی مانع است" (۱).

ص: ۸۴

۱- ۱) وسائل الشیعه جلد ۱۰ صفحه ۱۵۰(ابواب الذبح باب ۴۲ حدیث ۵).

[سوره الحج (۲۲): آیات ۲۹ تا ۳۰]

اشاره

ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَ لْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ اَلْعَتِيقِ (۲۹) ذٰلِكَ وَ مَنْ يُعَظِّمْ حُرُمٰاتِ اَللّٰهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ أُحِلَّتْ لَكُمُ اَلْأَنْعٰامُ إِلاّٰ مٰا يُتْلىٰ عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا اَلرِّجْسَ مِنَ اَلْأَوْثٰانِ وَ اِجْتَنِبُوا قَوْلَ اَلزُّورِ (۳۰)

ترجمه:

۲۹-بعد از آن باید آلودگیها را از خود بر طرف سازند و به نذرهای خود وفا کنند،و بر گرد خانه گرامی کعبه طواف نمایند.

۳۰-مناسک حج چنین است،و هر کس برنامه های الهی را بزرگ دارد نزد پروردگارش برای او بهتر است،و چهار پایان برای شما حلال شده مگر آنچه دستور منعش بر شما خوانده می شود،از پلیدیها یعنی از بتها اجتناب کنید و از سخن باطل و بی اساس بپرهیزید.

تفسیر:

بخش مهم دیگری از مناسک حج

در تعقیب بحثهایی که پیرامون مناسک حج در آیات پیشین گذشت،در آیات مورد بحث به بخش دیگری از این مناسک اشاره کرده،نخست چنین می گوید:

"بعد از آن باید آلودگیها و زوائد بدن را بر طرف سازند"(ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ).

"و به نذرهای خود وفا کنند"(وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ).

"و طواف خانه کعبه،خانه ای که خدا آن را از گزند حوادث مصون داشته و آزاد کرده است بجا آوردند"(وَ لْیَطَّوَّفُوا بِالْبَیْتِ الْعَتِیقِ).

"تفث"به گفته بسیاری از ارباب لغت و مفسران معروف،به معنی چرک و کثافت و زوائد بدن همچون ناخن و موهای اضافی است و به گفته بعضی در اصل به چرکهای زیر ناخن و مانند آن گفته می شود (۱).

گر چه بعضی از ارباب لغت منکر وجود چنین ریشه ای در لغت عرب شده اند ولی گفته ای را که راغب در مفردات آورده که یک عرب بیابانی به مخاطب خود که بسیار کثیف و آلوده بود گفت:ما اتفثک و ادرنک؟:"چقدر کثیف و آلوده ای؟" دلیل بر این است که این واژه عربی است و ریشه در لغت عرب دارد.

در روایات اسلامی نیز کرارا این جمله،به گرفتن ناخن و پاکیزه کردن بدن و کنار گذاشتن احرام تفسیر شده است،و به تعبیر دیگر این جمله اشاره به برنامه"تقصیر"است که از مناسک حج محسوب می شود.

در بعضی از روایات نیز به"تراشیدن سر"که یکی دیگر از طرق تقصیر است تفسیر شده.

در"کنز العرفان"از"ابن عباس"نقل شده که در تفسیر این آیه می گفت:

"منظور انجام تمام مناسک حج است" (۲).

ولی هیچگونه دلیلی بر گفته ابن عباس در اینجا نداریم.

جالب اینکه در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم که آن حضرت،جمله " ثُمَّ لْیَقْضُوا تَفَثَهُمْ "را تفسیر به ملاقات امام کرد،و هنگامی که راوی از این مساله توضیح خواست و اشاره به تفسیر این آیه در مورد گرفتن ناخن و مانند آن

۱- ۱) اقتباس از قاموس اللغه،و مفردات راغب،و کنز العرفان و تفسیر مجمع البیان و تفاسیر دیگر.

۲- ۲) کنز العرفان جلد ۱ صفحه ۲۷۰.

کرد،امام ع فرمود:"قرآن،ظاهر و باطنی دارد"یعنی مساله ملاقات امام در اینجا مربوط به باطن آیه است (۱).

این حدیث ممکن است اشاره به یک نکته لطیف باشد که زوار خانه خدا بعد از انجام مناسک حج همان گونه که آلودگیهای بدن را برطرف می سازند،باید آلودگیهای روح و جان خود را با ملاقات امام ع و پیشوای خود بر طرف نمایند به خصوص که در بسیاری از اعصار،خلفای جبار اجازه چنین ملاقاتی را در شرائط عادی نمی دادند،و مراسم حج بهترین فرصت برای رسیدن به این هدف بود.

و به همین مناسبت در حدیث دیگری از امام باقر ع می خوانیم:

تمام الحج لقاء الامام: "تکمیل حج به آن است که انسان امام را ملاقات کند" (۲).

در واقع هر دو تطهیر است یکی تطهیر ظاهر از چرکها و آلودگیها،و دیگری تطهیر باطن از ناآگاهی و مفاسد اخلاقی.

و اما منظور از وفای به نذر آن است که بسیاری از مردم نذر می کردند که در صورت توفیق برای حج علاوه بر مناسک حج،قربانیهای اضافی و صدقات یا کارهای خیری انجام دهند و گاه می شد که بعد از رسیدن به مقصد نذرهای خود را به دست فراموشی می سپردند،قرآن تاکید می کند که در وفای به نذر کوتاهی نکنند (۳).

اما اینکه چرا"کعبه"را"بیت العتیق"گفته اند؟با توجه به اینکه"عتیق"

ص: ۸۷

۱- ۱) نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۴۹۲.

۲- ۲) وسائل الشیعه ج ۱۰ صفحه ۲۵۵(ابواب المزار باب ۲ حدیث ۱۲).

۳- ۳) بعضی از مفسران احتمال داده اند که منظور از"نذور"انجام مناسک حج است، ولی با مراجعه به موارد استعمال کلمه نذر در قرآن مجید روشن می شود که به هنگام اطلاق کلمه نذر همان معنی معروف و معهود از آن اراده می شود،بنا بر این استعمال آن در"مناسک حج"بدون قرینه خلاف ظاهر است.

از ماده"عتق"به معنی آزاد شدن از بند رقیت است ممکن است از این نظر باشد که خانه کعبه از قید ملکیت بندگان آزاد است و در هیچ زمانی جز خدا مالکی نداشته است و نیز از قید سیطره جبارانی همچون ابرهه ها آزاد شده است.

یکی از معانی "عتیق"گرامی و گرانبها است که این مفهوم نیز در خانه کعبه به وضوح دیده می شود.دیگر از معانی "عتیق""قدیم"است،چنان که راغب در مفردات می گوید:العتیق المتقدم فی الزمان او المکان او الرتبه:"عتیق چیزی است که از نظر زمان یا مکان و یا مرتبه متقدم باشد"این نیز روشن است که خانه کعبه قدیمیترین کانون توحید است و به گفته قرآن اولین خانه ای است که برای انسانها بر پا شده(آل عمران-۹۶).

به هر حال هیچ مانعی ندارد که اطلاق این کلمه بر خانه خدا به ملاحظه تمام این امتیازات در آن باشد،هر چند هر یک از مفسران به بخشی از آن اشاره کرده اند و یا در روایات مختلف در هر یک به نکته ای اشاره شده است.

و اما اینکه منظور از"طواف"در آخرین جمله آیه فوق کدام طواف است در میان مفسران گفتگو است(می دانیم بعد از مراسم عید قربان در منی،حجاج باید دو طواف بجا آورند که طواف اول را معمولا"طواف زیارت"و طواف دوم را "طواف نساء"می نامند).

بعضی از فقهاء و مفسران معتقدند چون لفظ آیه قید و شرطی ندارد مفهوم آن عام است و شامل طواف زیارت و طواف نساء و حتی طواف عمره هم می شود (۱).

در حالی که بعضی دیگر عقیده دارند منظور از آن تنها"طواف زیارت" است که بعد از بیرون آمدن از احرام حج واجب می شود (۲).

ص :۸۸

۱- ۱) کنز العرفان جلد ۱ صفحه ۲۷۱.

۲- ۲) مجمع البیان این تفسیر را ذیل آیه مورد بحث از بعضی از مفسران-بی آنکه نام ببرد-نقل کرده است.

ولی در روایات متعددی که از طرق اهل بیت ع به ما رسیده تصریح شده که منظور از آن"طواف نساء"است:امام صادق ع در تفسیر وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَ لْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ فرمود:"منظور طواف نساء است" (۱).

همین معنی از امام علی بن موسی الرضا ع نیز نقل شده است (۲).

این همان طوافی است که اهل سنت آن را"طواف وداع"می نامند.

به هر حال تفسیر اخیر با توجه به احادیث فوق قویتر به نظر می رسد به خصوص اینکه ممکن است از جمله" ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ "این معنی نیز استفاده شود که علاوه بر پاک کردن بدن از چرک و موهای زائد برای تکمیل آن باید از بوی خوش نیز استفاده شود،و می دانیم استفاده از بوی خوش در حج تنها بعد از طواف و سعی زیارت جائز است و طبعا در اینحال طواف دیگری جز طواف نساء بر ذمه او نمانده است(دقت کنید).

*** آیه بعد به عنوان یک جمع بندی اشاره به بحثهای آیات گذشته کرده می گوید:"برنامه حج و مناسک آن چنین است که گفته شد""ذلک" (۳).

بعد برای تاکید بر اهمیت وظائفی که بیان گردید اضافه می کند:"و هر کس برنامه های الهی را بزرگ بشمرد و احترام آنها را حفظ کند برای او نزد پروردگارش بهتر است"(وَ مَنْ يُعَظِّمْ حُرُماتِ اللّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ).

روشن است که"حرمات"در اینجا اشاره به"اعمال و مناسک حج"است و ممکن است احترام خانه کعبه خصوصا و حرم مکه عموما نیز بر آن افزوده شود.

بنا بر این،تفسیر آن به خصوص"محرمات"یعنی آنچه از آن نهی شده به طور کلی،یا تمام واجبات،خلاف ظاهر آیات است.

ص:۸۹

۱- ۱ و ۲) وسائل الشیعه جلد ۹ صفحه ۳۹۰ ابواب الطواف باب ۲.

۲- ۳) این کلمه جمله محذوفی دارد و در تقدیر چنین است"کذلک امر الحج و المناسک".

۳-

ضمنا باید توجه داشت"حرمات"جمع"حرمه"در اصل به معنی چیزی است که باید احترام آن حفظ شود و در برابر آن بی حرمتی نگردد.

سپس به تناسب احکام احرام به حلال بودن چهار پایان اشاره کرده می گوید:

"چهار پایان(همچون شتر و گاو و گوسفند)بر شما حلال شده است،مگر آنچه بر شما خوانده می شود و دستور منعش صادر خواهد گشت"(وَ أُحِلَّتْ لَكُمُ الْأَنْعامُ إِلاّ ما يُتْلى عَلَيْكُمْ).

جمله" إِلاّ ما يُتْلى عَلَيْكُمْ "ممکن است اشاره به تحریم صید بر محرم بوده باشد که در سوره مائده که بعدا نازل گردیده،در آیه ۹۵ به آن اشاره شده است يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ :"ای کسانی که ایمان آورده اید در حال احرام کشتار صید نکنید".

و نیز ممکن است اشاره به جمله ای باشد که در ذیل آیه مورد بحث راجع به تحریم قربانیانی که برای بتها ذبح می کردند آمده است،زیرا می دانیم حلال بودن حیوان تنها در صورتی است که به هنگام ذبح آنها نام خدا گفته شود،نه نام بتها و نه هیچ نام دیگر.

در پایان این آیه دو دستور دیگر در رابطه با مراسم حج و مبارزه با سنتهای جاهلیت بیان می کند:

نخست می گوید:"از پلیدیها،از بتها اجتناب کنید"(فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثانِ).

"اوثان"جمع"وثن"(بر وزن کفن)به معنی سنگهایی است که مورد پرستش اقوام جاهلی قرار می گرفت،و در اینجا اوثان توضیح کلمه رجس است که قبلا ذکر شده،به این ترتیب می گوید:از پلیدی اجتناب کنید،بعد می گوید:

پلیدی همان بتها هستند.

این نکته نیز قابل توجه است که بت پرستان عصر جاهلیت خونهای حیوانات

قربانی را بر سر و روی بتهاشان می ریختند و منظره ای بسیار زشت و پلید و تنفر آمیز پیدا می کرد که تعبیر فوق ممکن است اشاره به آن نیز باشد.

دستور دوم این است که:"از سخن باطل و بی اساس بپرهیزید"(وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ).

***

نکته:

"قول زور"چیست؟

بعضی از مفسران این را اشاره به کیفیت"لبیک"گفتن مشرکان در مراسم حج در جاهلیت دانسته اند،زیرا آنها"لبیک"را که آئینه تمام نمای توحید و یگانه پرستی است آن چنان تحریف کرده بودند که مشتمل بر زننده ترین تعبیرات شرک آلود شده بود،می گفتند:لبیک لا ـ شریک لک،الا شریکا هو لک!تملکه و ما ملک:"دعوتت را اجابت کردیم و به سویت آمدیم،ای خدایی که شریکی نداری،جز شریکی که مخصوص تو است،تو مالک او و هر چه او در اختیار دارد هستی".

این جمله مسلما سخنی باطل و بیهوده بوده،و مصداق قول زور است که در اصل به معنی سخن دروغ و باطل و خارج از حد اعتدال می باشد.

با این حال،توجه آیه به اعمال مشرکان در عصر جاهلیت در مراسم حج، مانع از کلی بودن مفهوم آن که پرهیز از هر گونه بت در هر شکل و صورت، و پرهیز از هر گفتار باطل به هر نوع و کیفیت است نمی باشد.

لذا در بعضی از روایات"اوثان"تفسیر به"شطرنج"(نوعی از قمار) و"قول زور"تفسیر به"خوانندگی حرام"(غنا)و"شهادت به باطل"شده است که در واقع از قبیل بیان بعضی از افراد این کلی می باشد،نه به معنی انحصار مفهوم

آیه در خصوص این امور.

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ص می خوانیم:روزی حضرت برخاست و در میان مردم خطبه خواند و در ضمن آن فرمود:

ایها الناس عدلت شـهاده الزور بالشرک باللّه،ثم قرأ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثانِ وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ : "ای مردم شهادت به باطل همطراز شرک با خدا است"سپس این آیه را تلاوت فرمود: فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثانِ وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ .

این حدیث نیز اشاره به وسعت مفهوم این آیه است.

***

ص :۹۲

[سوره الحج (۲۲): آیات ۳۱ تا ۳۳]

اشاره

حُنَفٰاءَ لِلّٰهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللّٰهِ فَكَأَنَّمٰا خَرَّ مِنَ اَلسَّمٰاءِ فَتَخْطَفُهُ اَلطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ اَلرِّيحُ فِي مَكٰانٍ سَحِيقٍ (۳۱) ذٰلِكَ وَ مَنْ يُعَظِّمْ شَعٰائِرَ اَللّٰهِ فَإِنَّهٰا مِنْ تَقْوَى اَلْقُلُوبِ (۳۲) لَكُمْ فِيهٰا مَنٰافِعُ إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهٰا إِلَى اَلْبَيْتِ اَلْعَتِيقِ (۳۳)

ترجمه:

۳۱-(برنامه و مناسک حج را انجام دهید)در حالی که همگی خالص برای خدا باشید و هیچگونه شریکی برای او قائل نشوید،و هر کس شریکی برای خدا قرار دهد گویی از آسمان سقوط کرده و پرندگان(در وسط هوا)او را می ربایند،و یا تندباد او را به مکان دوری پرتاب می کند!.

۳۲-(اینگونه است مناسک حج)و هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد این کار نشانه تقوای دلهاست.

۳۳-در حیوانات قربانی منافعی برای شما تا زمان معین(روز ذبح آنها)است،سپس محل آن خانه کعبه آن خانه قدیمی و گرامی است(اگر قربانی برای عمره مفرده باشد در سرزمین مکه و اگر برای حج باشد در منی نزدیکی مکه محل ذبح آن خواهد بود).

ص:۹۳

تفسیر:

تعظیم شعائر الهی نشانه تقوای دلها است

از آنجا که در آخرین آیات بحث گذشته تاکید روی مساله توحید و اجتناب از هر گونه بت و بت پرستی شده بود،آیات مورد بحث نیز همین مساله مهم را دنبال کرده می گوید:

"مراسم حج و گفتن لبیک را در حالی انجام دهید که قصد و برنامه شما خالص برای خدا باشد،و هیچگونه شرکی در آن راه نیابد"(حُنَفاءَ لِلّهِ غَیْرَ مُشْرِکِینَ بِهِ) (۱).

"حنفاء"جمع"حنیف"به معنی کسی است که از گمراهی و انحراف به استقامت و اعتدال تمایل پیدا کند،و به تعبیر دیگر بر صراط مستقیم گام بر دارد(زیرا "حنف"-بر وزن صدف-به معنی تمایل است،و تمایل از هر گونه انحراف نتیجه اش قرار گرفتن بر صراط مستقیم است).

و به این ترتیب آیه فوق مساله اخلاص و قصد قربت را به عنوان محرك اصلی در حج و عبادات به طور کلی یادآور می شود،چرا که روح عبادت همان اخلاص است و اخلاص در صورتی است که هیچگونه انگیزه غیر خدایی و شرك در آن نباشد.

در حدیثی از امام باقر ع می خوانیم در پاسخ سؤال از تفسیر"حنیف" فرمود:

هی الفطره اَلَّتِی فَطَرَ النّاسَ عَلَیْها،لا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللّهِ قال فطرهم اللّه علی المعرفه: "حنیف آن فطرت الهی است که مردم را بر آن آفریده و دگرگونی در آفرینش خدا نیست سپس فرمود:خدا توحید را در سرشت انسانها قرار داده است" (۲).

ص: ۹۴

۱- ۱) "حنفاء"و"غیر مشرکین"هر دو حال هستند از برای ضمیر"فاجتنبوا" و"اجتنبوا"در آیه قبل.

۲- ۲) توحید صدوق طبق نقل"تفسیر صافی".

تفسیری که در این روایت وارد شده در واقع اشاره به ریشه اصلی اخلاص یعنی فطرت توحیدی است،که قصد قربت و محرک الهی نیز از آن سرچشمه می گیرد.

سپس ترسیم بسیار گویا و زنده ای از وضع حال مشرکان و سقوط و بدبختی و نابودی آنها می کند و چنین می گوید:"کسی که شریک برای خدا قرار دهد گویی از آسمان به زمین سقوط کرده،و در این میان پرندگان(مردار خوار)او را در وسط زمین و آسمان می ربایند(و هر قطعه از گوشت او در منقار پرنده مرده خواری می افتد)و یا(اگر از چنگال آنها به سلامت بگذرد)تندباد او را به مکان دوری پرتاب می کند"(وَ مَنْ یُشْرِکْ بِاللّهِ فَکَأَنَّما خَرَّ مِنَ السَّماءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّیْرُ أَوْ تَهْوِی بِهِ الرِّیحُ فِی مَکانٍ سَحِیقٍ (۱).

در حقیقت آسمان کنایه از"توحید"است و شرک سبب سقوط از این آسمان می گردد،طبیعی است در این آسمان ستارگان می درخشند و ماه و خورشید می تابند و خوشا به حال کسی که اگر در این آسمان همچون آفتاب و ماه نیست لا اقل همانند ستاره درخشانی است اما هنگامی که انسان از این علو و رفعت سقوط کند گرفتار یکی از دو سرنوشت دردناک می شود:یا در وسط راه قبل از آنکه به زمین سقوط کند طعمه پرندگان لاشخور می گردد،و به تعبیر دیگر با از دست دادن این پایگاه مطمئن در چنگال هوا و هوسهای سرکش گرفتار می شود که هر یک از آنها بخشی از هستی او را می ربایند و نابود می کنند.

و یا اگر از دست آنها جان به سلامت ببرد به دست طوفان مرگباری می افتد که او را در گوشه ای دور دست آن چنان بر زمین می کوبد که بدنش متلاشی و

۱- ۱) "تخطفه"از ماده"خطف"(بر وزن عطف)به معنی ربودن با سرعت است و"سحیق"به معنی دور و"سحوق"به درخت نخل بلند گفته می شود که شاخه های آن تا نقطه های دور دست آسمان پیشرفته است.

هر ذره ای از آن به نقطه ای پرتاب می شود و این طوفان گویا کنایه از شیطان است که در کمین نشسته!.

مسلما کسی که از آسمان سقوط می کند،قدرت تصمیم گیری را از دست می دهد،با سرعت و شتابی که هر لحظه فزونی می گیرد به سوی نیستی پیش می رود و سرانجام محو و نابود می گردد.

آری کسی که پایگاه آسمان توحید را از دست داد دیگر نمی تواند زمام سرنوشت خود را به دست گیرد،و هر چه در این مسیر جلوتر می رود شتابش در سقوط فزونی می یابد و سرانجام تمام سرمایه های انسانی خود را از دست خواهد داد.

راستی تشبیهی گویاتر و زنده تر از این تشبیه برای"شرک"پیدا نمی شود.

این نکته نیز قابل توجه است که امروز ثابت شده که انسان در حال"سقوط آزاد"هیچگونه وزنی ندارد،و لذا برای تمرین حالت بی وزنی برای مسافران فضایی از سقوط آزاد استفاده می کنند،حالت اضطراب فوق العاده ای که انسان در لحظات سقوط پیدا می کند به علت همین مساله بی وزنی است.

آری کسی که از ایمان به سوی شرک روی می آورد و تکیه گاه مستقر و ثابت خود را از دست می دهد گرفتار چنین حالت بی وزنی در درون روح و جان خود می شود،و به دنبال آن اضطراب فوق العاده ای بر وجود او حاکم می گردد.

*** آیه بعد بار دیگر یک جمع بندی روی مسائل حج و تعظیم شعائر الهی کرده می گوید:"مطلب چنین است که گفته شد" (ذلک).

"و هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد و به نشانه های آئین خدا و پرچمهای اطاعت او،احترام بگذارد این از تقوای دلها است" (وَ مَنْ یُعَظِّمْ شَعٰائِرَ اللّٰهِ فَإِنَّهٰا مِنْ تَقْوَی الْقُلُوبِ).

"شعائر"جمع"شعیره"به معنی علامت و نشانه است،بنا بر این"شعائر

اللّه"به معنی"نشانه های پروردگار"است که شامل سر فصلهای آئین الهی و برنامه های کلی و آنچه در نخستین بر خورد با این آئین چشمگیر است و از جمله مناسک حج می باشد که انسان را به یاد خدا می اندازد.

گر چه بـدون شک"مناسک حـج"از جمله شـعایری است که در این آیه مقصود بوده است،مخصوصا مساله قربانی که در آیه ۳۶ همین سوره صـریحا جزء شـعائر محسوب گردیده جزء آن است ولی روشن است که با این حال عمومیت مفهوم آیه نسبت به تمام شـعائر اسـلامی به قوت خود باقی است و هیچگونه دلیلی بر تخصیص آن به خصوص قربانی یا همه مناسک حج وجود نـدارد،بخصـوص اینکه قرآن در مورد قربـانی حـج بـا ذکر کلمه"من"که برای"تبعیض"است این حقیقت را گوشـزد کرده که قربـانی یکی از آن شـعائر است،همانگونه که در مورد"صـفا و مروه"نیز در آیه ۱۵۸ سوره بقره می خوانیم که"آنهم از شـعائر الهی است" (إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللّهِ).

کوتاه سخن اینکه تمام آنچه در برنامه های دینی وارد شده و انسان را به یاد خدا و عظمت آئین او می اندازد شعائر الهی است و بزرگداشت آن نشانه تقوای دلها است.

این نکته نیز قابل توجه است که منظور از"بزرگـداشت"-آن چنان که بعضـی از مفسـران ظاهر بین گفته اند-بزرگی جسـمانی قربـانی وماننـد آن نیست، بلکه حقیقت تعظیم آن است که مقـام و موقعیت این شـعائر را در افکار و اذهان و ظاهر و باطن بالا ببرند و آنچه درخور احترام و عظمت آنها است به جای آورند.

ارتبـاط این عمـل با تقوای دلها نیز روشن است،زیرا علاوه بر اینکه"تعظیم" جزء عناوین قصـدیه است،بسـیار می شود که افراد متظـاهر یـا منـافق تظـاهر به تعظیم شـعائر می کننـد،ولی چون از تقوای قلب آنهـا سرچشـمه نمی گیرد بی ارزش است تعظیم و بزرگداشت حقیقی از آن کسانی است که تقوای دل دارند.و می دانیم

ص :۹۷

تقوا و روح پرهیزگاری و احساس مسئولیت در برابر فرمانهای الهی چیزی است که کانون آن قلب و روح آدمی است،و از آنجا است که به جسم سرایت می کند، لذا می توان گفت که احترام و بزرگداشت شعائر الهی از نشانه های تقوای دل است (۱).

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ص می خوانیم که اشاره به سینه مبارک خود کرد و فرمود التقوی هاهنا:"حقیقت تقوا اینجا است"!(تفسیر قرطبی جلد ۷ صفحه ۴۴۴۸).

*** از بعضی از روایات چنین استفاده می شود که گروهی از مسلمانان عقیده داشتند هنگامی که شتری یا یکی دیگر از چهار پایان به عنوان قربانی تعیین می شد و از راههای دور و نزدیک آن را با خود به سوی احرامگاه،و از آنجا به سوی سرزمین مکه می آوردند،نباید بر آن مرکب سوار شد،و نباید شیر آن را بدوشند و از آن استفاده کنند،و به کلی آن را از خود جدا می پنداشتند،قرآن این تفکر خرافی را نفی کرده،می گوید:"از برای شما در این حیوانات قربانی منافع و سودهایی است تا زمان معین(یعنی تا روز ذبح آنها)فرا رسد"(لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى).

در حدیثی می خوانیم که پیامبر اسلام ص در طریق مکه از کنار مردی عبور کرد که با نهایت زحمت گام بر می داشت در حالی که شتری همراه داشت و کسی بر آن سوار نبود،پیامبر ص فرمود:ارکبها:"سوار بر آن شو"!

ص :۹۸

۱- ۱) از نظر اینکه باید میان"شرط"و"جزا"ارتباطی وجود داشته باشد و هر دو حکم بر یک موضوع قرار گیرد در آیه فوق محذوفی وجود دارد و در تقدیر چنین بوده: وَ مَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللّهِ فان تعظيمها مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ این احتمال نیز قریب به نظر می رسد که جزا به کلی محذوف باشد و جمله" فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى "علتی است که جانشین معلول شده و در تقدیر چنین بوده: وَ مَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللّهِ فهو خير له فان تعظيمها مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ .

عرض کرد یا رسول اللّه انها هدی!:"ای پیامبر خدا این قربانی است"!فرمود:

ارکبها ویلك!:"وای بر تو می گویم سوار شو"! (۱).

در روایات متعددی که از طرق اهل بیت رسیده نیز روی همین مطلب تاکید شده است از جمله"ابو بصیر"از"امام صادق"ع نقل می کند که در تفسیر آیه فوق فرمود:

ان احتاج الی ظهرها رکبها،من غیر ان یعنف علیها و ان کان لها لبن حلبها حلابا لا ینهکها: "اگر نیاز به سواری دارد بر آن سوار شود،ولی آن حیوان را به زحمت نیفکند،و اگر شیر دارد شیرش را بدوشد،اما برای دوشیدن شیر آن را در فشار قرار ندهد" (۲).

در واقع دستور فوق دستوری است معتدل و حد وسط در میان دو کار افراطی و خارج از رویه،از یک سو بعضی احترام حیوانات قربانی را اصلا نگاه نمی داشتند و گاه قبل از محل آنها را ذبح کرده و از گوشتشان استفاده می نمودند که در آیه ۲ سوره مائده از آن نهی شده(لاٰ تُحِلُّوا شَعٰائِرَ اللّٰهِ وَ لاَ الشَّهْرَ الْحَرٰامَ وَ لاَ الْهَدْیَ وَ لاَ الْقَلاٰئِدَ).

و از سوی دیگر بعضی آن چنان راه افراط را پیش می گرفتند که به مجرد اینکه نام قربانی بر حیوان گذارده می شد نه از شیر آن استفاده می کردند و نه بر آن سوار می شدند،هر چند از راه دور به سوی مکه می آمدند که در آیه مورد بحث این معنی مجاز شمرده شده است.

تنها ایرادی که ممکن است بر تفسیر فوق گرفته شود این است که در آیات گذشته سخن از حیوانات قربانی در میان نبود،چگونه ضمیر به آن باز می گردد؟ اما با توجه به اینکه حیوانات قربانی مسلما یکی از مصداقهای"شعائر اللّه" است که در آیه قبل به آن اشاره شده و بعدا نیز خواهد آمد پاسخ این ایراد روشن

۱- ۱) تفسیر کبیر فخر رازی جلد ۲۳ صفحه ۳۳.

۲- ۲) نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۴۹۷.

می شود (۱).

به هر حال در پایان آیه در مورد سرانجام کار قربانی چنین می گوید:"سپس محل آن خانه کعبه،آن خانه قدیمی و گرامی است"(ثُمَّ مَحِلُّها إِلَی الْبَیْتِ الْعَتِیقِ).

و به این ترتیب ما دام که حیوانات مخصوص قربانی به محل قربانگاه نرسیده اند می توان از آنها بهره گرفت و پس از وصول به قربانگاه باید وظیفه قربانی کردن را در باره آنها انجام داد.

البته طبق آنچه فقها بر اساس مدارک اسلامی گفته اند،اگر قربانی مربوط به حج باشد در سرزمین"منی"باید ذبح شود،و اگر برای"عمره مفرده"باشد در سرزمین"مکه"،و از آنجا که آیات مورد بحث از مراسم حج سخن می گوید باید"بیت العتیق"(خانه کعبه)در اینجا به معنی وسیع کلمه باشد تا اطراف مکه(منی)را نیز شامل گردد(دقت کنید).

***

ص:۱۰۰

۱- ۱) آنچه در بالا گفتیم تفسیر روشن آیه است،و در اینجا دو تفسیر دیگر نیز ذکر کرده اند: نخست اینکه ضمیر در"فیها"به تمام مناسک حج بر می گردد،بنا بر این مفهوم آیه چنین می شود:"برای شما در مجموع مناسک حج منافعی است تا زمان معین(زمان پایان حج یا زمان پایان دنیا)سپس آخرین مراسم حج که شخص محرم از احرام بیرون آمده و محل می شود در کنار خانه کعبه و پس از انجام طواف زیارت و نساء است"بنا بر این آیه فوق شبیه آیه" لِیَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ "می شود که سابقا تفسیر شد. دوم اینکه:ضمیر"فیها"به همه شعائر الهی و برنامه های چشمگیر اسلام باز گردد در اینصورت معنی آیه چنین می شود:"برای شما پاداشها و منافع پر ارزشی است در مجموع برنامه های اسلامی و شعائر الهی تا پایان جهان،سپس پاداش شما بر آفریننده بیت العتیق خانه کعبه است"ولی تفسیری که در متن آوردیم از این دو مناسبتر و نزدیکتر و هماهنگتر با سایر آیات و روایات اسلامی می باشد.

[سوره الحج (٢٢): آیات ٣۴ تا ٣۵]

اشاره

وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنا مَنْسَكاً لِيَذْكُرُوا اِسْمَ اَللّٰهِ عَلىٰ مٰا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ اَلْأَنْعٰامِ فَإِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ وٰاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَ بَشِّرِ اَلْمُخْبِتِينَ (٣۴) اَلَّذِينَ إِذٰا ذُكِرَ اَللّٰهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ اَلصّٰابِرِينَ عَلىٰ مٰا أَصٰابَهُمْ وَ اَلْمُقِيمِي اَلصَّلاٰةِ وَ مِمّٰا رَزَقْنٰاهُمْ يُنْفِقُونَ (٣۵)

ترجمه:

٣۴-برای هر امتی قربانگاهی قرار دادیم تا نام خدا را(به هنگام قربانی)بر چهار پایانی که به آنها روزی داده ایم ببرند،و خدای شما معبود واحدی است در برابر فرمان او تسلیم شوید و بشارت ده متواضعان و تسلیم شوندگان را.

٣۵-همانها که وقتی نام خدا برده می شود دلهایشان مملو از خوف پروردگار می گردد و آنها که در برابر مصائبی که به آنان می رسد شکیبا و استوارند و آنها که نماز را بر پا می دارند و از آنچه روزیشان داده ایم انفاق می کنند.

تفسیر:

مخبتان را بشارت ده

در ارتباط با آیات گذشته و از جمله دستور قربانی ممکن است این سؤال پیش آید که این چگونه عبادتی است که در اسلام تشریع شده که برای خدا و برای جلب رضای او حیوانات را قربانی کنند مگر خداوند نیاز به قربانی دارد؟و آیا این کار در ادیان دیگر نیز بوده است یا مخصوص مشرکان بوده؟ قرآن برای روشن ساختن این مطلب در نخستین آیه مورد بحث می گوید:

ص:١٠١

این منحصر به شما نیست که مراسم ذبح و قربانی برای خدا دارید"ما برای هر امتی قربانگاهی قرار دادیم تا نام خدا را بر چهار پایانی که به آنها روزی داده ایم ببرند"(وَ لِکُلِّ أُمَّهٍ جَعَلْنا مَنْسَکاً لِیَذْکُرُوا اسْمَ اللّهِ عَلی ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِیمَهِ الْأَنْعامِ).

"راغب"در مفردات می گوید:"نسک"به معنی"عبادت"و"ناسک" به معنی"عابد"است،و مناسك حج یعنی مواقفی که این عبادت در آنجا انجام می شود،یا به معنی خود این اعمال است.

ولی طبق گفته"طبرسی"در"مجمع البیان"و"ابو الفتوح رازی"در "روح الجنان"منسک(بر وزن منصب)طبق احتمالی به معنی خصوص قربانی کردن از میان عبادات است (۱).

بنا بر این"منسک"هر چند مفهوم عامی دارد که عبادات دیگر مخصوصا مراسم حج را شامل می شود ولی در آیه مورد بحث به قرینه" لِیَذْکُرُوا اسْمَ اللّهِ ..."(تا نام خدا را بر آن ببرند)به معنی خصوص قربانی است.

به هر حال مساله"قربانی"همیشه سؤال انگیز بوده است،البته این سؤالات بیشتر به خاطر مسائل خرافی پیش می آمد که با این عبادت آمیخته شده،مانند قربانی کردن مشرکان برای بتها با برنامه های خاصی که داشتند،ولی ذبح حیوان به نام خدا و برای جلب رضای او که سمبلی برای آمادگی انسان برای فداکاری و قربانی شدن در راه او است،سپس استفاده کردن از گوشت آن برای اطعام فقراء و مانند آن امری است منطقی و کاملا قابل درک.

و لذا در پایان آیه می فرماید:"خدای شما معبود واحدی است"(و برنامه او هم برنامه واحدی است)(فَإِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ).

اکنون که چنین است"در برابر فرمان او تسلیم شوید"(فَلَهُ أَسْلِمُوا).

ص:۱۰۲

۱- ۱) به همین جهت"نسکت الشاه"مفهومش این است که گوسفند را ذبح کردم.

"و بشارت ده متواضعان در برابر فرمانهای پروردگار را"(وَ بَشِّرِ الْمُخْبِتِینَ) (۱).

*** سپس در آیه بعد صفات"مخبتین"(تواضع کنندگان)را در چهار قسمت که دو قسمت جنبه معنوی و روانی دارد و دو قسمت جنبه جسمانی توضیح می دهد:

نخست می گوید:"آنها کسانی هستند که وقتی نام خدا برده می شود دلهایشان مملو از خوف پروردگار می گردد"(اَلَّذِینَ إِذا ذُکِرَ اللّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ).

نه اینکه از غضب او بی جهت بترسند،و نه اینکه در رحمت او شک و تردید داشته باشند،بلکه این ترس به خاطر مسئولیتهایی است که بر دوش داشتند و شاید در انجام آن کوتاهی کرده اند،این ترس به خاطر درک مقام با عظمت خدا است که انسان در مقابل عظمت خائف می گردد (۲).

دیگر اینکه"آنها در برابر حوادث دردناکی که در زندگیشان رخ می دهد صبر و شکیبایی پیش می گیرند"(وَ الصّابِرِینَ عَلی ما أَصابَهُمْ).

عظمت حادثه هر قدر زیاد و ناراحتی آن هر قدر سنگین باشد در برابر آن زانو نمی زنند،خونسردی خود را از دست نمی دهند،از میدان فرار نمی کنند، مایوس نمی شوند،لب به کفران نمی گشایند و خلاصه ایستادگی می کنند و پیش می روند و پیروز می شوند.

۱- ۱) "مخبتین"از ماده"اخبات"از ریشه"خبت"(بر وزن ثبت)گرفته شده که به معنی زمین صاف و وسیع است که انسان به راحتی در آن گام بر می دارد،بعدا این ماده به معنی اطمینان و خضوع آمده،چرا که راه رفتن در چنین زمینی توأم با اطمینان است و چنین زمین زیر پای راهروان خاضع و تسلیم!

۲- ۲) در زمینه انگیزه های ترس و خوف از خدا در جلد هفتم صفحه ۸۶(ذیل آیه دوم سوره انفال)مشروحا بحث کرده ایم.

سوم و چهارم اینکه"آنها نماز را بر پا می دارند و از آنچه به آنها روزی داده ایم انفاق می کنند"(وَ الْمُقِیمِی الصَّلاٰهِ وَ مِمّٰا رَزَقْنٰاهُمْ یُنْفِقُونَ).

از یک سو ارتباطشان با خالق جهان محکم است و از سوی دیگر پیوندشان با خلق خدا مستحکم.

و از این توضیح به خوبی روشن می شود که مساله اخبات و تسلیم و تواضع که از صفات ویژه مؤمنان است تنها جنبه درونی ندارد بلکه باید آثار آن در همه اعمال ظاهر و آشکار شود.

***

[سوره الحج (۲۲): آیات ۳۶ تا ۳۸]

اشاره

وَ اَلْبُدْنَ جَعَلْنٰاهٰا لَكُمْ مِنْ شَعٰائِرِ اَللّٰهِ لَكُمْ فِيهٰا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اِسْمَ اَللّٰهِ عَلَيْهٰا صَوٰافَّ فَإِذٰا وَجَبَتْ جُنُوبُهٰا فَكُلُوا مِنْهٰا وَ أَطْعِمُوا اَلْقٰانِعَ وَ اَلْمُعْتَرَّ كَذٰلِكَ سَخَّرْنٰاهٰا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۳۶) لَنْ يَنٰالَ اَللّٰهَ لُحُومُهٰا وَ لاٰ دِمٰاؤُهٰا وَ لٰكِنْ يَنٰالُهُ اَلتَّقْوىٰ مِنْكُمْ كَذٰلِكَ سَخَّرَهٰا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اَللّٰهَ عَلىٰ مٰا هَدٰاكُمْ وَ بَشِّرِ اَلْمُحْسِنِينَ (۳۷) إِنَّ اَللّٰهَ يُدٰافِعُ عَنِ اَلَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ يُحِبُّ كُلَّ خَوّٰانٍ كَفُورٍ (۳۸)

ترجمه:

۳۶-و شترهای چاق و فربه را برای شما از شعائر الهی قرار دادیم در آنها برای شما خیر و برکت است،نام خدا را(هنگام قربانی کردن آنها)در حالی که به صف ایستاده اند ببرید،هنگامی که پهلویشان آرام گرفت(و جان دادند)از گوشت آنها

بخورید و مستمندان قانع و فقیران معترض را نیز از آن اطعام کنید،اینگونه ما آنها را مسخرتان ساختیم تا شکر خدا را بجا آورید.

۳۷-هرگز نه گوشتها و نه خونهای آنها به خدا نمی رسد،آنچه به او می رسد تقوا و پرهیزگاری شماست!،اینگونه خداوند آنها را مسخر شما ساخته تا او را به خاطر هدایتتان بزرگ بشمرید و بشارت ده نیکوکاران را.

۳۸-خداوند از کسانی که ایمان آورده اند دفاع می کند،خداوند هیچ خیانتکار کفران کننده ای را دوست ندارد.

تفسیر:

قربانی برای چیست؟

باز در آیات مورد بحث سخن از مراسم حج و شعائر الهی و مسأله قربانی است،نخست می گوید:"شترهای چاق و فربه را برای شما از شعائر الهی قرار دادیم"(وَ الْبُدْنَ جَعَلْناها لَکُمْ مِنْ شَعائِرِ اللّهِ).

آنها از یک سو به شما تعلق دارند،و از سوی دیگر از شعائر و نشانه های خداوند در این عبادت بزرگ هستند،چرا که قربانی حج یکی از مظاهر روشن این عبادت است که به فلسفه آن سابقا اشاره کرده ایم.

"بدن"(بر وزن قدس)جمع"بدنه"(بر وزن عجله)به معنی شتر بزرگ و چاق و گوشت دار است،و از آنجا که چنین حیوانی برای مراسم قربانی و اطعام فقرا و نیازمندان مناسبتر است مخصوصا روی آن تکیه شده،و گرنه می دانیم چاق بودن حیوان قربانی از شرائط الزامی نیست.همین مقدار کافی است که لاغر نبوده باشد.

سپس اضافه می کند"برای شما در چنین حیواناتی خیر و برکت است" (لَکُمْ فِیها خَیْرٌ).

از یک سو از گوشت آنها استفاده می کنید و دیگران را اطعام می نمائید و از سوی دیگر به خاطر این ایثار و گذشت و عبادت پروردگار از نتائج معنوی آن

بهره مند خواهید شد و به پیشگاه او تقرب می جوئید.

سپس کیفیت قربانی کردن را در یک جمله کوتاه چنین بیان می کند:"نام خدا را به هنگام قربانی کردن آنها در حالی که به صف ایستاده اند ببرید") (فَاذْکُرُوا اسْمَ اللّهِ عَلَیْها صَوافَّ).

بدون شک ذکر نام خدا به هنگام ذبح حیوانات یا نحر کردن شتر کیفیت خاصی ندارد و هر گونه نام خدا را ببرند کافی است چنان که ظاهر آیه همان است ولی در بعضی از روایات ذکر مخصوصی در اینجا ذکر شده که در واقع بیان فرد کامل است،مفسران از ابن عباس آن را نقل کرده اند:اللّه اکبر،لا اله الا اللّه و اللّه اکبر،اللهم منك و لك (۱).

اما در روایتی از امام صادق ع جمله های رساتری نقل شده است فرمود:

"هنگامی که قربانی را خریدی آن را رو به قبله کن و به هنگام ذبح یا نحر بگو:

وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ حَنِیفاً مسلما وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ إِنَّ صَلاتِی وَ نُسُکِی وَ مَحْیایَ وَ مَماتِی لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ لا شَرِیکَ لَهُ وَ بِذلِکَ أُمِرْتُ وَ أَنَا من المسلمین،اللهم منک و لک بسم اللّه و باللّه و اللّه اکبر، اللهم تقبل منی (۲).

واژه"صواف"جمع"صافه"به معنی"صف کشیده"است و به طوری که در روایات وارد شده منظور این است که دو دست شتر قربانی را از مچ تا زانو در حالی که ایستاده باشد با هم ببندند تا به هنگام نحر زیاد تکان به خود ندهد و فرار نکند.

طبیعی است هنگامی که مقداری خون از تن او می رود دستهایش سست

۱- ۱) "مجمع البیان"ذیل آیه مورد بحث،و"روح المعانی"ذیل همین آیه با مختصر تفاوتی.

۲- ۲) وسائل الشیعه جلد ۱۰ صفحه ۱۳۸-ابواب الذبح باب ۳۷.

می شود و به روی زمین می خوابد،و لذا در ذیل آیه می فرماید:"هنگامی که پهلوی آن آرام گرفت(کنایه از جان دادن است)از آن بخورید و فقیر قانع وسائل معترض را نیز اطعام کنید"(فَإِذا وَجَبَتْ جُنُوبُها فَكُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا الْقانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ).

فرق میان"قانع"و"معتر"این است که"قانع"به کسی می گویند که اگر چیزی به او بدهند قناعت می کند و راضی و خشنود می شود و اعتراض و ایراد و خشمی ندارد اما"معتر"کسی است که به سراغ تو می آید و سؤال و تقاضا می کند و ای بسا به آنچه می دهی راضی نشود و اعتراض کند.

"قانع"از ماده"قناعت"و"معتر"از ماده"عر"(بر وزن"شر"و بر وزن"حر")در اصل به معنی بیماری جرب است که عارض بر پوست بدن انسان می شود.سپس به سؤال کننده ای که به سراغ انسان می آید و تقاضای کمک می کند (و ای بسا زبان به اعتراض می گشاید)"معتر"گفته شده است.

مقدم داشتن"قانع"بر"معتر"نشانه این است که آن دسته از محرومانی که عفیف النفس و خویشتن دارند باید بیشتر مورد توجه قرار گیرند.

این نکته نیز قابل توجه است که جمله" فَكُلُوا مِنْها "(از آن بخورید)ظاهر در این است که واجب است"حجاج"چیزی از قربانی خود را نیز بخورند، و شاید این برای رعایت مساوات میان آنها و مستمندان است.

و بالآخره آیه را چنین پایان می دهد:"اینگونه ما آنها را مسخر شما ساختیم تا شکر خدا را بجا آورید"(كَذلِكَ سَخَّرْناها لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ).

و راستی این عجیب است حیوانی با آن بزرگی و قدرت و زور آن چنان تسلیم است که اجازه می دهد کودکی پاهای او را محکم ببندد،و او را نحر کند(طریقه نحر کردن این است که کاردی در گودی گردن او فرو می برند خونریزی شروع می شود و حیوان به زودی جان می دهد).

گاهی خداوند برای نشان دادن اهمیت این تسخیر،فرمان اطاعت و تسلیم

را از این حیوانات بر می دارد و دیده ایم یک شتر خشمگین و عصبانی که در حال عادی کودک خردسال مهار او را می کشید تبدیل به موجود خطرناکی می شود که چندین انسان نیرومند از عهده او بر نمی آیند.

*** آیه بعد در واقع پاسخی است به این سؤال که خدا چه نیازی به قربانی دارد؟و اصولا فلسفه قربانی کردن چیست؟مگر این کار نفعی به حال خدا دارد می فرماید:"گوشتها و خونهای این قربانیان هرگز به خدا نمی رسد"(لَنْ یَنٰالَ اللّٰهَ لُحُومُهٰا وَ لاٰ دِمٰاؤُهٰا).

اصولا خدا نیازی به گوشت قربانی ندارد،او نه جسم است و نه نیازمند، او وجودی است کامل و بی انتها از هر جهت.

"بلکه آنچه به خدا می رسد تقوا و پرهیزگای و پاکی اعمال شما بندگان است"(وَ لٰکِنْ یَنٰالُهُ التَّقْویٰ مِنْکُمْ).

به تعبیر دیگر:هدف آن است که شما با پیمودن مدارج تقوا در مسیر یک انسان کامل قرار گیرید و روز به روز به خدا نزدیکتر شوید،همه عبادات کلاسهای تربیت است برای شما انسانها،قربانی درس ایثار و فداکاری و گذشت و آمادگی برای شهادت در راه خدا به شما می آموزد،و درس کمک به نیازمندان و مستمندان.

این تعبیر که خون آنها نیز به خدا نمی رسد با اینکه خون قابل استفاده نیست ظاهرا اشاره به اعمال زشت اعراب جاهلی است که هر گاه حیوانی را قربانی می کردند خون آن را بر سر بتها و گاه بر در و دیوار کعبه می پاشیدند،و بعضی از مسلمانان ناآگاه بی میل نبودند که در این برنامه خرافی از آنها تبعیت کنند، آیه فوق نازل شد و آنها را نهی کرد (۱).

متاسفانه هنوز این رسم جاهلی در بعضی از مناطق وجود دارد که هر گاه

۱- ۱) کنز العرفان جلد ۱ صفحه ۳۱۴.

قربانی به خاطر ساختن خانه ای می کنند خون آن را بر سقف و دیوار آن خانه می پاشند،و حتی در ساختمان بعضی از مساجد نیز این عمل زشت و خرافی را که مایه آلودگی مسجد است انجام می دهند که باید مسلمانان بیدار شدیدا با آن مبارزه کنند.

سپس بار دیگر به نعمت تسخیر حیوانات اشاره کرده می گوید:"این گونه خداوند چارپایان را مسخر شما کرد تا خدا را به خاطر اینکه شما را هدایت کرده بزرگ بشمرید و تکبیر گوئید"(کَذٰلِکَ سَخَّرَهٰا لَکُمْ لِتُکَبِّرُوا اللّٰهَ عَلیٰ مٰا هَدٰاکُمْ).

هدف نهایی این است که به عظمت خدا آشنا شوید،همان خدایی که شما را در مسیر تشریع و تکوین،هدایت کرده از یک سو مناسک حج و آئین اطاعت و بندگی را به شما آموخت و از سوی دیگر این حیوانات بزرگ و نیرومند را مطیع فرمان شما ساخت،تا از آنها در راه اطاعت خدا،قربانی کردن،نیکی به نیازمندان و همچنین تامین زندگی خود استفاده کنید.

و لذا در پایان آیه می گوید:"بشارت ده نیکوکاران را"(وَ بَشِّرِ الْمُحْسِنِینَ).

آنها که از این نعمتهای الهی در طریق اطاعت او بهره می گیرند و وظائف خود را به نیکوترین وجه انجام می دهند و مخصوصا از انفاق در راه خدا کوتاهی نمی کنند.

این نیکوکاران نه تنها به دیگران نیکی می کنند که نسبت به خویشتن هم بهترین خدمت را انجام می دهند.

*** و از آنجا که مقاومت در برابر خرافات مشرکان که در آیات قبل به آن اشاره شد ممکن است آتش خشم این گروه متعصب و لجوج را برانگیزد و سبب درگیریهای کوچک و بزرگ شود خداوند در آخرین آیه مورد بحث مؤمنان را به کمک خود

ص:۱۱۰

دلگرم ساخته می گوید:"خداوند از کسانی که ایمان آورده اند دفاع می کند" (إِنَّ اللّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا).

بگذار طوائف و قبائل عرب و یهود و نصارا و مشرکان شبه جزیره دست به دست هم بدهند تا مؤمنان را تحت فشار قرار داده و به گمان خود نابود کنند، ولی خداوند وعده دفاع از آنها را داده است،وعده بقای اسلام تا دامنه قیامت!.

این وعده الهی مخصوص مؤمنان عصر پیامبر ص در برابر مشرکان نبود،حکمی است جاری و ساری در تمام اعصار و قرون،مهم آن است که ما مصداق اَلَّذِينَ آمَنُوا باشیم که دفاع الهی به دنبال آن حتمی است و تخلف ناپذیر،آری خدا از مؤمنان دفاع می کند.

و در پایان آیه موضع مشرکان و هم مسلکان آنها را در پیشگاه خدا با این عبارت روشن می سازد"خداوند هیچ خیانتکار کفران کننده ای را دوست ندارد"! (إِنَّ اللّهَ لاَ يُحِبُّ كُلَّ خَوّانٍ كَفُورٍ).

همانها که برای خدا شریک قرار دادند،و حتی به هنگام گفتن "لبیک" تصریح به نام بتها نمودند،و به این ترتیب خیانتشان مسجل است،همچنین با بردن نام بتها بر قربانیها و فراموش کردن نام خدا کفران نعمتهای الهی نمودند با این حال چگونه ممکن است خداوند این خائنان کفران کننده را دوست دارد؟.

***

ص:۱۱۱

[سوره الحج (۲۲): آیات ۳۹ تا ۴۱]

اشاره

أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اَللَّهَ عَلىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ (۳۹) اَلَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلاّٰ أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اَللّٰهُ وَ لَوْ لاٰ دَفْعُ اَللّٰهِ اَلنّٰاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوٰامِعُ وَ بِيَعٌ وَ صَلَوٰاتٌ وَ مَسٰاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اِسْمُ اَللّٰهِ كَثِيراً وَ لَيَنْصُرَنَّ اَللّٰهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اَللّٰهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ (۴۰) اَلَّذِينَ إِنْ مَكَّنّٰاهُمْ فِي اَلْأَرْضِ أَقٰامُوا اَلصَّلاٰةَ وَ آتَوُا اَلزَّكٰاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ اَلْمُنْكَرِ وَ لِلّٰهِ عٰاقِبَةُ اَلْأُمُورِ (۴۱)

ترجمه:

۳۹-به آنها که جنگ بر آنان تحمیل شده اجازه جهاد داده شده است،چرا که مورد ستم قرار گرفته اند و خدا قادر بر نصرت آنها است.

۴۰-همانها که به ناحق از خانه و لانه خود بدون هیچ دلیلی اخراج شدند جز اینکه می گفتند

ص:۱۱۲

پروردگار ما اللّه است،و اگر خداوند بعضی از آنها را بوسیله بعضی دیگر دفع نکند دیرها و صومعه ها و معابد یهود و نصارا و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده می شود ویران می گردد و خداوند کسانی را که او را یاری کنند(و از آئینش دفاع نمایند)یاری می کند،خداوند قوی و شکست ناپذیر است.

۴۱-یاران خدا کسانی هستند که هر گاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم نماز را بر پا می دارند و زکات را ادا می کنند و امر به معروف و نهی از منکر می نمایند و پایان همه کارها از آن خدا است.

تفسیر:

نخستین فرمان جهاد

در بعضی از روایات می خوانیم هنگامی که مسلمانان در مکه بودند مشرکان پیوسته آنها را آزار می دادند،و مرتبا مسلمانان کتک خورده با سرهای شکسته خدمت پیامبر ص می رسیدند و شکایت می کردند(و تقاضای اذن جهاد داشتند) اما پیامبر ص به آنها می فرمود:صبر کنید،هنوز دستور جهاد به من داده نشده تا اینکه هجرت شروع شد و مسلمین از مکه به مدینه آمدند،خداوند آیه فوق را که متضمن اذن جهاد است نازل کرد و این نخستین آیه ای است که در باره جهاد نازل شده (۱).

گر چه در میان مفسران در اینکه این آیه آغاز دستور جهاد بوده باشد گفتگو است،بعضی آن را نخستین آیه جهاد می دانند در حالی که بعضی دیگر آیه قَاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ الَّذِینَ یُقَاتِلُونَکُمْ ...(بقره-۱۹۰)را نخستین آیه می دانند و بعضی دیگر إِنَّ اللّهَ اشْتَریٰ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ ...(توبه-۱۱۱) را نخستین می شمرند (۲).

ولی لحن آیه،تناسب بیشتری برای این موضوع دارد،چرا که تعبیر"اذن"

۱- ۱) تفسیر مجمع البیان و تفسیر فخر رازی ذیل آیه مورد بحث.

۲- ۲) المیزان جلد ۱۴ صفحه ۴۱۹.

صریحا در آن آمده،و در آن دو آیه دیگر نیامده است و به عبارت دیگر تعبیر این آیه منحصر به فرد است.

به هر حال با توجه به آنچه در آخرین آیات گذشته ذکر شد که خداوند وعده دفاع از مؤمنان را داده،پیوند آیات مورد بحث با آن روشن می شود.

در این آیات نخست می گوید:"خداوند به کسانی که جنگ از طرف دشمنان بر آنها تحمیل شده اجازه جهاد داده است،چرا که آنها مورد ستم قرار گرفته اند"(أُذِنَ لِلَّذِینَ یُقٰاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا).

سپس این اجازه را با وعده پیروزی از سوی خداوند قادر متعال تکمیل کرده می فرماید:"و خدا قدرت بر یاری کردن آنها دارد"(وَ إِنَّ اللّٰهَ عَلیٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِیرٌ).

این عبارت که متضمن وعده کمک الهی است با تعبیر به"توانایی خدا"ممکن است اشاره به این نکته باشد که این قدرت الهی وقتی به یاری شما می آید که خود نیز به مقدار تواناییتان کسب قدرت و آمادگی دفاع کنید تا گمان نکنند که آنها می توانند در خانه های خود بنشینند و منتظر یاری پروردگار باشند.

به تعبیر دیگر شما باید آنچه در توان دارید در این عالم اسباب به کار گیرید و در آنجا که قدرت شما پایان می گیرد در انتظار یاری خدا باشید،و این همان برنامه ای بود که پیامبر اسلام ص در تمام مبارزاتش به کار می گرفت و پیروز می شد.

*** سپس توضیح بیشتری در باره این ستمدیدگانی که اذن دفاع به آنها داده شده است می دهد، و منطق اسلام را در زمینه این بخش از جهاد روشنتر می سازد می گوید:"همان کسانی که به ناحق از خانه و لانه خود اخراج شدند"(اَلَّذِینَ أُخْرِجُوا مِنْ دِیٰارِهِمْ بِغَیْرِ حَقٍّ).

"تنها گناهشان این بود که می گفتند پروردگار ما خداوند یکتا است"! (إِلاّ أَنْ یَقُولُوا رَبُّنَا اللّهُ).

بـدیهی است اقرار به توحید و یگانگی خدا افتخار است نه گناه،این اقرار چیزی نبود که به مشـرکان حق دهد آنها را از خانه و زنـدگیشان بیرون کننـد و مجبور به هجرت از مکه به مدینه سازند،بلکه این تعبیر لطیفی است که برای محکوم کردن طرف در این گونه موارد گفته می شود.فی المثل به شخصـی که در برابر خـدمت و نعمت ناسپاسـی کرده می گوئیم:گناه ما این بود که به تو خدمت کردیم،این کنایه ای است از بیخبری طرف که در برابر خدمت،کیفر گناه داده است (۱).

سپس به یکی از فلسفه های تشریع جهاد اینچنین باز گو می کند:"اگر خداوند از مؤمنان دفاع نکند،و از طریق اذن جهاد بعضی را به وسـیله بعضـی دفع ننمایـد،دیرها و صومعه ها و معبدهای یهود و نصارا و مساجدی که نام خدا در آن بسـیار برده می شود ویران می گردد"(وَ لَوْ لا دَفْعُ اللّهِ النّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوامِعُ وَ بِیَعٌ وَ صَلَواتٌ وَ مَساجِدُ یُذْکَرُ فِیهَا اسْمُ اللّهِ کَثِیراً).

آری اگر افراد بـا ایمـان و غیور دست روی دست بگذارنـد و تماشـاچی فعالیتهـای ویرانگرانه طاغوتهـا و مسـتکبران و افراد بی ایمان و سـتمگر باشـند و آنها میـدان را خالی ببیننـد اثری از معابـد و مراکز عبادت الهی نخواهنـد گـذارد،چرا که معبدها جای بیداری است،و محراب میدان مبارزه و جنگ است،و مسجد در برابر خود کامگان سنگر است،و اصولا هر گونه دعوت به خدا پرستی بر ضد جبارانی است که می خواهند مردم همچون خدا آنها را بپرسـتند!و لذا اگر آنها فرصت پیدا کنند تمام این مراکز را با خاک یکسان خواهند کرد.

ص :۱۱۵

---

۱ – ۱) و از اینجـا روشن می شـود که اسـتثناء در آیه فوق اسـتثناء متصـل است منتهی بـا معنی کنـایی و ذکر فرد ادعـایی(دقت کنید).

این یکی از اهداف تشریع جهاد و اذن در مقاتله و جنگ است.

در اینکه میان" صَوٰامِعُ "وَ"بِیَعٌ "وَ"صَلَوٰاتٌ"وَ"مَسٰاجِدُ "چه تفاوتی است مفسران بیانات گوناگونی دارند،اما آنچه صحیحتر به نظر می رسد این است که:

"صوامع"جمع"صومعه"به معنی مکانی است که معمولا در بیرون شهرها و دور از جمعیت برای تارکان دنیا و زهاد و عباد ساخته می شد که در فارسی به آن "دیر"گویند(باید توجه داشت صومعه در اصل به معنی بنائی است که قسمت بالای آن بهم پیوسته است،و ظاهرا اشاره به گلدسته های چهار پهلویی بوده که راهبان برای صومعه خود درست می کردند).

"بیع"جمع"بیعه"به معنی"معبد نصارا"است که"کنیسه"یا"کلیسا" نیز به آن گفته می شود.

"صلوات"جمع"صلاه"به معنی"معبد یهود"است،و بعضی آن را معرب "صلوثا"می دانند که در لغت عبرانی به معنی نماز خانه است.

و"مساجد"جمع"مسجد"معبد مسلمین است.

بنا بر این"صوامع"و"بیع"گر چه هر دو متعلق به نصارا است ولی یکی از این دو نام معبد عمومی است و دیگری نام مرکز تارکان دنیا،بعضی نیز"بیع" را لفظ مشترکی دانسته اند که هم بر معابد یهود گفته می شود و هم بر معابد مسیحیان.

ضمنا جمله یُذْکَرُ فِیهَا اسْمُ اللّٰهِ کَثِیراً (نام خدا در آن بسیار برده می شود) ظاهرا توصیفی است برای خصوص مساجد،چرا که مساجد مسلمین با توجه به نمازهای پنجگانه که در تمام ایام سال در آن انجام می گیرد پر رونق ترین مراکز عبادت در جهان است،در حالی که بسیاری از معابد دیگر تنها یک روز در هفته و یا روزهایی در سال مورد بهره برداری قرار می گیرد.

و در پایان آیه بار دیگر وعده نصرت الهی را تکرار و تاکید کرده می گوید:

ص :۱۱۶

"به طور مسلم خداوند کسانی که او را یاری کنند و از آئین و مراکز عبادتش دفاع نمایند یاری می کند"(وَ لَيَنْصُرَنَّ اللّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ).

و بدون شک این وعده خدا انجام شدنی است چرا که"او قوی و قادر و غیر قابل شکست است"(إِنَّ اللّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ).

تا مدافعان خط توحید تصور نکنند در این میدان مبارزه حق و باطل، و در برابر انبوه عظیم دشمنان سر سخت تنها و بدون تکیه گاهند.

و از پرتو همین وعده الهی بود که مدافعان راه خدا در میدانهای جنگ با دشمنان با اینکه در بسیاری از صحنه ها از نظر نفرات و ساز و برگ جنگی در اقلیت بودند بر آنها پیروز می شدند،آن چنان پیروزی که جز از طریق نصرت و یاری الهی قابل تفسیر و توجیه نبود.

*** و آخرین آیه که تفسیری است در مورد یاران خدا که در آیه قبل وعده یاری به آنها داده شده است چنین می گوید:"آنها کسانی هستند که هر گاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم نماز را بر پا می دارند و زکات را ادا می کنند و امر به معروف و نهی از منکر می نمایند"(اَلَّذِينَ إِنْ مَكَّنّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّكاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ).

آنها هرگز پس از پیروزی،همچون خودکامگان و جباران،به عیش و نوش و لهو و لعب نمی پردازند،و در غرور و مستی فرو نمی روند،بلکه پیروزیها و موفقیتها را نردبانی برای ساختن خویش و جامعه قرار می دهند آنها پس از قدرت یافتن تبدیل به یک طاغوت جدید نمی شوند،ارتباطشان با خدا محکم و با خلق خدا نیز مستحکم است چرا که"صلاه"(نماز)سمبل پیوند با خالق است،و"زکات" رمزی برای پیوند با خلق،و امر به معروف و نهی از منکر پایه های اساسی ساختن یک جامعه سالم محسوب می شود و همین چهار صفت برای معرفی این افراد کافی است

و در سایه آن سایر عبادات و اعمال صالح و ویژگیهای یک جامعه با ایمان و پیشرفته فراهم است (۱).

باید توجه داشت که "مکنا" از ماده "تمکین"،و "تمکین" به معنی فراهم ساختن وسائل و ابزار کار است،اعم از آلات و ادوات لازم یا علم و آگاهی کافی و توان و نیروی جسمی و فکری.

"معروف" به معنی کارهای خوب و حق است،و منکر به معنی زشت و باطل، چرا که اولی برای هر انسان پاکسرشتی شناخته شده،و دومی ناشناس است، و به تعبیر دیگر اولی هماهنگ با فطرت انسانی است و دومی ناهماهنگ.

و در پایان آیه می فرماید: "و پایان همه کارها از آن خدا است" (وَ لِلّٰهِ عٰاقِبَةُ الْأُمُورِ).

یعنی همانگونه که آغاز هر قدرت و پیروزی از ناحیه خدا می باشد سرانجام نیز تمام این ها به او باز می گردد که " إِنّٰا لِلّٰهِ وَ إِنّٰا إِلَيْهِ رٰاجِعُونَ ".

***

نکته ها:

اشاره

۱-فلسفه تشریع جهاد

گر چه در گذشته پیرامون این مساله مهم بحث بسیار کرده ایم (۲)ولی با توجه به اینکه احتمالا- آیات مورد بحث،نخستین آیاتی است که اجازه جهاد را برای مسلمانان صادر کرده است،و محتوای آن اشاره ای به فلسفه این حکم دارد،

۱- ۱) پیرامون اهمیت امر به معروف و نهی از منکر،و سایر مسائل مربوط به این دو وظیفه اسلامی،و همچنین پاسخ سؤالاتی که در این زمینه می شود مشروحا در جلد سوم صفحه ۳۴ تا صفحه ۴۲(ذیل آیه ۱۰۴ سوره آل عمران)بحث کرده ایم.

۲- ۲) در باره فلسفه جهاد در جلد دوم صفحه ۱۴ به بعد(ذیل آیه ۱۹۳ سوره بقره)بحث کرده ایم.

تذکر مجددی در این زمینه لازم به نظر می رسد.

در این آیات به دو قسمت مهم از فلسفه های جهاد اشاره شده است:

نخست جهاد "مظلوم" در برابر "ظالم و ستمگر" که حق مسلم طبیعی و فطری و عقلی او است که تن به ظلم ندهد،برخیزد و فریاد کند،و دست به اسلحه برد،ظالم را بر سر جای خود بنشاند و دست آلوده او را از حقوق خود کوتاه سازد.

دیگر جهاد در برابر طاغوتهایی است که قصد محو نام خدا را از دلها و ویران ساختن معابدی که مرکز بیداری افکار است دارند.

در برابر این گروه نیز باید بپا خواست تا نتوانند یاد الهی را از خاطره ها محو کنند،مردم را تخدیر نموده،بنده و برده خویش سازند.

این نکته نیز قابل توجه است که ویران کردن معابد و مساجد،تنها به این نیست که با وسائل تخریب به جان آنها بیفتند و آنها را در هم بکوبند،بلکه ممکن است از طرق غیر مستقیم وارد شوند و آن قدر سرگرمیهای ناسالم فراهم سازند و یا تبلیغات سوء کنند که توده مردم را از معابد و مساجد،منحرف نمایند و به این ترتیب آنها را عملا به ویرانه ای تبدیل کنند.

بنا بر این آنها که می گویند:چرا اسلام اجازه داده است که مسلمانان با توسل به زور و نبرد مسلحانه،مقاصد خود را پیش ببرند؟چرا با توسل به منطق هدفهای اسلامی پیاده نمی شود؟پاسخشان از آنچه در بالا گفتیم به خوبی روشن می شود.

آیا در برابر ظالم بیدادگری که مردم را به جرم گفتن "لا اله الا اللّه" از خانه و کاشانه شان آواره می سازد،و هستی آنها را تملک می کند و پایبند به هیچ قانون و منطقی نیست می توان با حرف حساب ایستاد؟!.

آیا در برابر چنین دیوانگان بی منطق جز با زبان اسلحه می توان سخن گفت؟.

این درست به این می ماند که بگویند چرا شما با اسرائیل غاصب بر سر یک

میز نمی نشینید و مذاکره نمی کنید؟همان اسرائیلی که تمام قوانین بین المللی و اخطارها و تصویبنامه های سازمانهای جهانی را که مورد اتفاق تمام ملتها است، و تمام قوانین بشری و دینی را زیر پا گذاشته است،آیا چنین کسی منطق و مذاکره می فهمد؟! اسرائیلی که هزاران هزار کودک بی گناه و پیر زنان و پیر مردان و حتی بیماران بیمارستانها در زیر بمبهای آتش زایش،قطعه قطعه شده و سوخته اند،کسی است که باید از در منطق با او وارد شد؟ همچنین کسانی که وجود یک معبد و مسجد را که سبب آگاهی و حرکت توده های مردم است مزاحم منافع نامشروع خود می بینند و به هر قیمتی بتوانند در هدم و محو آن می کوشند،اشخاصی هستند که باید از طرق مسالمت آمیز با آنها وارد بحث شد؟ به هر حال اگر مسائل ذهنی را کنار بگذاریم و به واقعیات موجود در جوامع انسانی بنگریم یقین خواهیم کرد که در بعضی از موارد چاره ای جز توسل به اسلحه و زور نیست و این هم از ناتوانی منطق نیست بلکه عدم آمادگی جباران برای پذیرش منطق صحیح است،بدون شک هر جا منطق مؤثر افتد حق تقدم با آن است.

***

۲-خداوند به چه کسانی وعده یاری داده است؟

این تصور اشتباه است که وعده پیروزی و یاری خدا و دفاع از مؤمنان که در آیات فوق و سایر آیات قرآن آمده است خارج از سنت آفرینش و قوانین حیات می باشد،چنین نیست،این وعده را خداوند تنها به کسانی داده است که تمام نیروهای خود را بسیج کنند، و با همه توان به میدان آیند،و لذا در تعبیر آیات فوق می خوانیم:

" لَوْ لاٰ دَفْعُ اللّٰهِ النّٰاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ "بنا بر این دفع ظالمان را خدا تنها با نیروهای غیبی و قدرت صاعقه و زلزله(جز در موارد استثنایی)نمی کند،بلکه به وسیله

مؤمنان راستین دفع شر آنها را می نماید،تنها چنین کسانی را زیر پوشش حمایت خود قرار می دهد.

بنا بر این وعده های الهی نه تنها نباید سبب سستی و برداشتن بار مسئولیت از دوش شود بلکه باید موجب تحرک بیشتر و فعالیت دامنه دارتر گردد،و البته در این صورت پیروزی از ناحیه خدا تضمین شده است.

و نیز یاد آوری می شود که این گروه از مؤمنان تنها قبل از پیروزی به در خانه خدا نمی روند،بلکه بعد از پیروزی هم به مقتضای اَلَّذِینَ إِنْ مَکَّنّاهُمْ فِی الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاهَ ...نیز رابطه خود را با او هم چنان محکم می دارند،و پیروزی بر دشمن را وسیله ای برای نشر حق و عدالت و فضیلت قرار می دهند.

***در بعضی از روایات اسلامی آیه فوق به حضرت مهدی ع و یارانش،یا آل محمد ص به طور عموم تفسیر شده است،چنان که از حدیثی از امام باقر ع می خوانیم که در تفسیر آیه" اَلَّذِینَ إِنْ مَکَّنّاهُمْ فِی الْأَرْضِ ..."فرمود:این آیه تا آخر از آن"آل محمد و مهدی و یاران او"است

یملکهم اللّه مشارق الارض و مغاربها،و یظهر الدین،و یمیت اللّه به و باصحابه البدع و الباطل،کما امات الشقاه الحق،حتی لا یری این الظلم،و یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر:

"خداوند شرق و غرب زمین را در سیطره حکومت آنها قرار می دهد،آئینش را آشکار می سازد،و به وسیله مهدی ع و یارانش،بدعت و باطل را نابود می کند آن چنان که تبهکاران حق را نابود کرده بودند،و آن چنان می شود که بر صفحه زمین، اثری از ظلم دیده نمی شود(چرا که)آنها امر به معروف و نهی از منکر می کنند" (۱)در این زمینه احادیث دیگری نیز وارد شده است.

۱- ۱) تفسیر علی بن ابراهیم(مطابق نقل تفسیر نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۵۰۶).

اما همانگونه که بارها گفته ایم این احادیث بیان کننده مصداقهای روشن و آشکار است و مانع عمومیت مفهوم آیه نیست،بنا بر این مفهوم گسترده آیه همه افراد با ایمان و مجاهد و مبارزه را شامل می شود.

***

۳-"محسنین"،"مخبتین"و"یاوران اللّه".

در آیات فوق و آیات قبل از آن گاه دستور می دهد به"محسنین"(نیکوکاران) بشارت ده،و بعد آنها را به عنوان کسانی که ایمان آورده اند و خیانت و کفران نمی کنند،معرفی می نماید.

و گاه سخن از"مخبتین"(متواضعان)به میان آورده،و آنها را به عنوان کسانی که به هنگام یاد خدا،دلهایشان ترسان می شود و در برابر مصائب،صابر و شکیبا و برپادارنده نماز و انفاق کننده از همه مواهب هستند تفسیر می نماید.

و سرانجام ویژگیهای"یاران اللّه"را این می شمرد که به هنگام پیروزی راه طغیان پیش نمی گیرند،نماز را بر پا می دارند و زکات را ادا می کنند و امر به معروف و نهی از منکر دارند.

جمع بندی این آیات نشان می دهد که مؤمنان راستین که دارای همه این ویژگیها هستند،از یک سو از نظر اعتقاد و احساس مسئولیت بسیار نیرومند،و از سوی دیگر از نظر عمل در جنبه های ارتباط با خالق و خلق و مبارزه با فساد قوی و پر استقامتند.

ص: ۱۲۲

[سوره الحج (۲۲): آیات ۴۲ تا ۴۵]

اشاره

وَ إِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عَادٌ وَ ثَمُودُ (۴۲) وَ قَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَ قَوْمُ لُوطٍ (۴۳) وَ أَصْحَابُ مَدْيَنَ وَ كُذِّبَ مُوسَى فَأَمْلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ (۴۴) فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَ هِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَ قَصْرٍ مَشِيدٍ (۴۵)

ترجمه:

۴۲-اگر ترا تکذیب کنند(امر تازه ای نیست)پیش از آنها قوم نوح و عاد و ثمود (پیامبرانشان را)تکذیب کردند.

۴۳-و همچنین قوم ابراهیم و قوم لوط.

۴۴-و اصحاب مدین(قوم شعیب)و نیز(فرعونیان)موسی را تکذیب کردند،اما من به آنها مهلت دادم سپس آنها را گرفتم،دیدی چگونه عمل آنها را شدیدا انکار کردم؟ (و چگونه به آنها پاسخ گفتم).

۴۵-چه بسیار از شهرها و آبادیها که آنها را نابود و هلاک کردیم در حالی که ستمگر بودند به گونه ای که بر سقف های خود فرو ریختند(نخست سقفها ویران گشت و بعد

دیوارها به روی سقفها!)و چه بسیار چاه پر آب که بی صاحب ماند و چه بسیار قصرهای محکم و مرتفع!

تفسیر:

بئر معطله و قصر مشید!

از آنجا که در آیات گذشته سخن از مشکلات طاقت فرسایی بود که دشمنان اسلام برای مؤمنان فراهم ساخته بودند،آنها را اذیت و آزار می کردند و از خانه و کاشانه شان به جرم یکتاپرستی آواره می ساختند لذا دستور جهاد در برابر آنها صادر شد.

در آیات مورد بحث از یک سو دلداری به پیامبر ص و مؤمنان می دهد و از سوی دیگر عاقبت شوم کافران را روشن می سازد.

نخست می گوید:"اگر تو را تکذیب کنند غمگین مباش،چرا که پیش از آنها قوم نوح و عاد و ثمود،پیامبرانشان را تکذیب کردند"(وَ إِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عٰادٌ وَ ثَمُودُ).

*** "و همچنین قوم ابراهیم و قوم لوط،این دو پیامبر بزرگ را تکذیب نمودند" (وَ قَوْمُ إِبْرٰاهِيمَ وَ قَوْمُ لُوطٍ).

*** و نیز "مردم سرزمین مدین،به تکذیب شعیب برخاستند،و موسی از سوی فرعون و فرعونیان تکذیب شد"(وَ أَصْحٰابُ مَدْيَنَ وَ كُذِّبَ مُوسىٰ).

همانگونه که این مخالفتها و تکذیبها موجب سستی این پیامبران بزرگ در دعوتشان به سوی توحید و حق و عدالت نگشت،مسلما در روح پاک و پر استقامت تو نیز اثر نخواهد گذارد.

ولی این کافران کور دل تصور نکنند برای همیشه می توانند به این برنامه های

ننگین ادامه دهند:"من در گذشته به کافران مهلت دادم،تا امتحان خود را کاملا بدهند،و بر آنها اتمام حجت شود،و غرق ناز و نعمت گردند،سپس آنها را زیر ضربات مجازات گرفتم"(فَأَمْلَيْتُ لِلْكافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ).

"دیدی چگونه من شدیدا عملشان را انکار کردم و زشتی آن را نشان دادم" (فَكَيْفَ كانَ نَكِيرِ) (۱).

نعمتهای آنها را گرفتم و نقمت و بدبختی به آنها دادم،حیاتشان را گرفتم و مرگ در عوض آن دادم.

*** در آخرین آیه مورد بحث،چگونگی مجازات خدا را که در جمله قبل سر بسته بود به طور گسترده بیان شده است،می فرماید:"چه بسیار شهرها و آبادیها که ما آنها را هلاک کردیم در حالی که ظالم و ستمگر بودند"(فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْناها وَ هِيَ ظالِمَةٌ).

"آنها بر سقفهای خود فرو ریختند"(فَهِيَ خاوِيَةٌ عَلى عُرُوشِها).

یعنی شدت حادثه به قدری بود که نخست سقفها فرو ریختند و بعد دیوارها بروی سقفها!.

"و چه بسیار چاههای پر آبی که صاحبانش نابود و آبهایش در زمین فرو رفته بود و معطل و بی مصرف ماندند،نه کسی از آنها آبی می کشد و نه تشنه ای از آن سیراب می گردد"(وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ).

"و چه بسیار قصرهای پرشکوه و کاخهای سر به آسمان کشیده و به صورت زیبا گچکاری شده ویران گشتند"و صاحبانش به دیار عدم شتافتند(وَ قَصْرٍ مَشِيدٍ) (۲).

۱- ۱) "نکیر"به معنی"انکار"و در اینجا اشاره به مجازات است.

۲- ۲) "مشید"از ماده"شید"(بر وزن بید)به دو معنی آمده است:نخست به معنی ارتفاع،و دیگری به معنی گچ،در صورت اول مشید به معنی قصرهای مرتفع و سر به آسمان کشیده است،و در صورت دوم به معنی قصرهایی است که بسیار محکم بنا می شود تا از حوادث روزگار مصون بماند،زیرا در آن زمان بیشتر خانه ها از گل ساخته می شده است و خانه هایی را که با گچ می ساختند نسبت به خانه های گلین بسیار محکمتر بود.

و به این ترتیب هم مساکن پر زرق و برق و مستحکم آنها بی صاحب ماند و هم آبهایی که مایه آبادی زمینهایشان بود.

***

نکته:

جالب اینکه در روایاتی که از طرق اهل بیت ع به ما رسیده جمله"و بئر معطله"به علما و دانشمندانی که در جامعه تنها مانده اند و کسی از علومشان بهره نمی گیرد تفسیر شده است!.

از امام موسی بن جعفر ع در تفسیر جمله" وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَ قَصْرٍ مَشِيدٍ " می خوانیم:

البئر المعطله الامام الصامت،و القصر المشید الامام الناطق:

"چاه معطل که از آن بهره نمی گیرند،امام خاموش،و قصر محکم سر برافراشته امام ناطق است".

نظیر همین مضمون از امام صادق ع نیز نقل شده است (۱).

این تفسیر در حقیقت نوعی از تشبیه است(همانگونه که حضرت مهدی ع و عدالت عالمگیر او در روایات به"ماء معین""آب جاری"تشبیه شده است)یعنی هنگامی که امام در مسند حکومت قرار گیرد همچون قصر رفیع محکمی است که از دور و نزدیک دیده ها را به خود جلب می کند و پناهگاهی برای همگان است، اما هنگامی که از مسند حکومت دور گردد و مردم اطراف او را خالی کرده، نااهلان بجای او بنشینند به چاه پر آبی می ماند که به دست فراموشی سپرده شود، نه تشنه کامان از آن بهره می گیرند و نه درختان و گیاهان با آن پرورش می یابند.

ص: ۱۲۶

۱- ۱) تفسیر برهان جلد ۳ صفحه ۳۰.

و در همین زمینه شاعر عرب چه جالب سروده است: بئر معطله و قصر مشرف مثل لال محمد مستطرف فالقصر مجدهم الذی لا یرتقی و البئر علمهم الذی لا ینزف "چاه متروک و قصر برافراشته مثال زیبایی برای آل محمد ص است.

"قصر"،مجد و عظمت آنها است که کسی به آن نمی رسد،و"چاه"،علم و دانش آنها است که هرگز پایان نمی گیرد" (۱).

***

ص: ۱۲۷

۱- ۱) همان مدرک.

[سوره الحج (۲۲): آيات ۴۶ تا ۴۸]

اشاره

أَ فَلَمْ يَسِيرُوا فِي اَلْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهٰا أَوْ آذٰانٌ يَسْمَعُونَ بِهٰا فَإِنَّهٰا لاٰ تَعْمَى اَلْأَبْصٰارُ وَ لٰكِنْ تَعْمَى اَلْقُلُوبُ اَلَّتِي فِي اَلصُّدُورِ (۴۶) وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذٰابِ وَ لَنْ يُخْلِفَ اَللّٰهُ وَعْدَهُ وَ إِنَّ يَوْماً عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمّٰا تَعُدُّونَ (۴۷) وَ كَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَمْلَيْتُ لَهٰا وَ هِيَ ظٰالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهٰا وَ إِلَيَّ اَلْمَصِيرُ (۴۸)

ترجمه:

۴۶-آيا آنها سير در زمين نكردند تا دلهايى داشته باشند كه با آن حقيقت را درك كنند يا گوشهاى شنوايى كه نداى حق را بشنوند چرا كه چشم هاى ظاهر نابينا نمى شود بلكه دلهايى كه در سينه ها جاى دارد بينايى را از دست مى دهد!.

۴۷-آنها با عجله از تو تقاضاى عذاب مى كنند،در حالى كه خداوند هرگز از وعده خود تخلف نخواهد كرد،و يك روز نزد پروردگار تو همانند هزار سال از سالهايى است كه شما مى شمريد.

۴۸-و چه بسيار شهرها و آباديها كه به آنها مهلت دادم در حالى كه ستمگر بودند(اما از اين مهلت براى اصلاح خويش استفاده نكردند)سپس آنها را گرفتم،و همه به سوى من باز مى گردند.

ص:۱۲۸

تفسیر:

سیر در ارض و بیداری دلها

از آنجا که در آیات گذشته،سخن از اقوام ظالم و ستمگری بود که خداوند آنها را به کیفر اعمالشان رسانید و شهر و دیارشان را ویران ساخت،در نخستین آیه مورد بحث به عنوان تاکید روی این مساله می گوید:"آیا آنها سیر در زمین نکردند تا دلهایی داشته باشند که با آن حقیقت را درک کنند؟یا گوشهای شنوایی که ندای حق را بشنوند"(أَ فَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا).

آری ویرانه های کاخهای ستمگران و مساکن ویران شده جباران و دنیا پرستان که روزی در اوج قدرت می زیستند،هر یک در عین خاموشی هزار زبان دارند و با هر زبانی هزاران نکته می گویند.

این ویرانه ها،کتابهای گویا و زنده ای است از سر گذشت این اقوام، از نتائج اعمال و رفتارشان و از برنامه های ننگین و کیفر شومشان.

این زمین های خاموش،و آثاری که در این ویرانه ها به چشم می خورد، چنان نغمه های شورانگیزی در جان انسان می دمند که گاه مطالعه یکی از آنها به اندازه مطالعه یک کتاب قطور به انسان درس می دهد،و با توجه به تکرار تاریخ که اصل اساسی زندگی انسانها است آینده را در برابرش مجسم می کنند آری مطالعه آثار گذشتگان گوش را شنوا،چشم را بینا می سازد.

و به همین دلیل در بسیاری از آیات قرآن،دستور جهانگردی داده شده است،اما جهانگردی الهی و اخلاقی که دل عبرت بین از دیده بیرون آید و ایوان مدائن و قصرهای فراعنه را آئینه عبرت بداند،گاهی از راه دجله سری به مدائن زند و گاه سیلابی از اشک همچون دجله بر خاک مدائن جاری سازد.

از دندانه های قصرهای ویران شده شاهان جبار پندهایی نو نو بشنود،و از

درون این ذرات خاک این نغمه را به گوش جان دریابد که"گامی دو سه بر،ما نه،اشکی دو سه هم بفشان"! (۱).

سپس برای اینکه حقیقت این سخن آشکارتر گردد،قرآن می گوید:چه بسیارند کسانی که ظاهرا چشم بینا و گوش شنوا دارند اما در واقع کوران و کرانند،"چرا که چشمهای ظاهر نابینا نمی شود،بلکه دلهایی که در سینه ها جای دارد،بینایی را از دست می دهد"(فَإِنَّها لا تَعْمَى الْأَبْصارُ وَ لٰكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ).

در حقیقت آنها که چشم ظاهری خویش را از دست می دهند،کور و نابینا نیستند و گاه روشن دلانی هستند از همه آگاه تر،نابینایان واقعی کسانی هستند که چشم قلبشان کور شده و حقیقت را درک نمی کنند!.

لذا در روایتی از پیامبر اسلام ص می خوانیم

شر العمی،عمی القلب:

"بدترین نابینایی نابینایی دل است"!.

و اعمی العمی عمی القلب: "نابینایی ترین نابینایی ها نابینایی دل است" (۲).

و در روایت دیگری که در کتاب"غوالی اللئالی"آمده،می خوانیم:

پیامبر ص فرمود:

اذا اراد اللّه بعبد خیرا فتح عین قلبه فیشاهد بها ما کان غائبا عنه: "هنگامی که خدا بخواهد در حق بنده ای نیکی کند چشمان قلب او را می گشاید تا چیزهایی را که از او پنهان بود مشاهده کند" (۳).

اما این سؤال که چگونه نسبت درک حقایق به قلبها که در سینه ها قرار دارد داده شده است با اینکه می دانیم قلب جز تلمبه ای برای گردش خون نیست،در

۱- ۱) در زمینه بررسی تاریخ گذشتگان از طریق جهانگردی و"سیر در ارض"جلد سوم تفسیر نمونه صفحه ۱۰۱ به بعد(ذیل آیه ۱۳۷ سوره آل عمران)بحث مشروحی داشته ایم.
۲- ۲) نور الثقلین ج ۳ ص ۵۰۸.
۳- ۳) همان مدرک ص ۵۰۹.

"جلد اول تفسیر نمونه"ذیل آیه ۷ سوره"بقره"مشروحا به آن پاسخ داده ایم و خلاصه و فشرده اش این است.

یکی از معانی"قلب"،عقل است و یکی از معانی"صدر"،ذات و سرشت انسان.

بعلاوه قلب،مظهر عواطف است و هر گاه برقی از عواطف و ادراکهایی که مایه حرکت و جنبش است در روح انسان آشکار شود،نخستین اثرش در همین قلب جسمانی،ظاهر می گردد،ضربان قلب دگرگون می شود،خون با سرعت به تمام ذرات بدن انسان می رسد،و نشاط و نیروی تازه ای به آن می بخشد،بنا بر این اگر پدیده های روحی به قلب نسبت داده می شود بخاطر آن است که نخستین مظهر آن در بدن انسان قلب او است(دقت کنید).

جالب توجه اینکه مجموعه ادراکات انسان در آیه فوق به"قلب"(عقل) و"آذان"(گوشها)نسبت داده شده است،اشاره به اینکه برای درک حقایق دو راه بیشتر وجود ندارد یا باید انسان از درون جانش جوششی داشته باشد و مسائل را شخصا تحلیل کند و به نتیجه لازم برسد،و یا گوش به سخن ناصحان مشفق، هادیان راه و پیامبران اللّه و مردان حق بدهد و یا از هر دو راه به حقایق برسد (۱).

*** دومین آیه مورد بحث،چهره دیگری از جهالت و بیخبری کوردلان بی ایمان را ترسیم می کند،می گوید:"آنها با عجله از تو تقاضای عذاب می کنند و می گویند اگر راست می گویی پس چرا مجازات الهی دامان ما را نمی گیرد"؟!(وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذابِ).

در پاسخ به آنها بگو زیاد عجله نکنید:"خداوند هرگز از وعده خود تخلف نخواهد کرد"!(وَ لَنْ يُخْلِفَ اللّهُ وَعْدَهُ).

۱- ۱) اقتباس از تفسیر المیزان ج ۱۴ صفحه ۴۲۶.

عجله کسی می کند که بترسد فرصت از دستش برود و امکاناتش پایان گیرد، اما خدایی که از ازل تا ابد بر همه چیز قادر بوده و هست،عجله برای او مطرح نیست و همیشه قادر بر انجام وعده های خود می باشد.

برای او یک ساعت و یک روز و یک سال،فرق نمی کند:"چرا که یک روز در نزد پروردگار تو همانند هزار سال از سالهایی است که شما می شمرید"(وَ إِنَّ یَوْماً عِنْدَ رَبِّکَ کَأَلْفِ سَنَهٍ مِمّٰا تَعُدُّونَ).

بنا بر این آنها چه از روی حقیقت و چه از روی استهزاء و مسخره،این سخن را تکرار کنند و بگویند"چرا عذاب خدا بر سر ما نازل نمی شود"؟!باید بدانند عذاب در انتظار آنها است،و دیر یا زود به سراغشان می آید،و اگر مهلتی داده شود فرصتی است برای بیداری و تجدید نظر،ولی آنها باید توجه کنند که بعد از نزول عذاب درهای توبه و بازگشت به کلی بسته می شود و راهی به سوی نجات نیست.

در مورد جمله إِنَّ یَوْماً عِنْدَ رَبِّکَ کَأَلْفِ سَنَهٍ مِمّٰا تَعُدُّونَ ،علاوه بر تفسیر بالا(یکسان بودن یک روز و هزار سال در برابر قدرت خدا،)تفسیرهای دیگری نیز ذکر کرده اند.

از جمله اینکه:ممکن است شما برای انجام دادن کاری یکهزار سال وقت لازم داشته باشید اما خداوند در یک روز(بلکه کمتر)آن را انجام می دهد،بنا بر این مجازات او مقدمات زیادی نمی خواهد.

دیگر اینکه یک روز از ایام آخرت،همانند یکهزار سال در دنیا است (و پاداش و کیفرش نیز به همین نسبت افزایش می یابد)لذا در روایتی می خوانیم:

ان الفقراء یدخلون الجنه قبل الاغنیاء نصف یوم،خمسمائه عام: "تهیدستان قبل از ثروتمندان به نصف روز-پانصد سال-وارد بهشت می شوند"! (۱).

***

ص :۱۳۲

۱- ۱) مجمع البیان ذیل آیه.

در آخرین آیه بـار دیگر روی همـان مسـاله ای که در چنـد آیه قبل تکیه شـده بود تاکیـد می کنـد و به کافران لجوج اینچنین هشدار می دهد:"چه بسیار شهرها و آبادیها که به آنها مهلت دادم در حالی که ستمگر بودند(مهلت دادم تا اینکه بیدار شوند و هنگـامی که بیـدار نشدنـد بـاز هم مهلت دادم تا در ناز و نعمت فرو رونـد) اما ناگهان آنها را زیر ضـربات مجازات گرفتم"(وَ کَأَیِّنْ مِنْ قَرْیَهٍ أَمْلَیْتُ لَها وَ هِیَ ظالِمَهٌ ثُمَّ أَخَذْتُها).

آنها نیز مثل شما از دیر شدن عذاب،شکایت داشتند و مسخره می کردند و آن را دلیل بر بطلان وعده پیامبران می گرفتند،ولی سرانجام گرفتار شدند و هر چه فریاد کشیدند،فریادشان به جایی نرسید.

آری،"همه به سوی من باز می گردنـد"و تمام خطوط به خـدا منتهی می شود و همه این اموال و ثروتها می مانـد و وارث همه او است(وَ إِلَیَّ الْمَصِیرُ).

***

ص :۱۳۳

[سوره الحج (۲۲): آیات ۴۹ تا ۵۱]

اشاره

قُلْ یٰا أَیُّهَا اَلنّٰاسُ إِنَّمٰا أَنَا لَکُمْ نَـذِیرٌ مُبِینٌ (۴۹) فَالَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ لَهُمْ مَغْفِرَهٌ وَ رِزْقٌ کَرِیمٌ (۵۰) وَ اَلَّذِینَ سَعَوْا فِی آیٰاتِنٰا مُعٰاجِزِینَ أُولٰئِکَ أَصْحٰابُ اَلْجَحِیمِ (۵۱)

ترجمه:

۴۹-بگو ای مردم من برای شما بیم دهنده آشکاری هستم.

۵۰-آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند آمرزش و روزی پر ارزشی برای آنها است.

۵۱-و آنهـا که(برای تخریب و محو)آیـات مـا تلاش کردنـد و چنین می پنداشـتند که می تواننـد بر اراده حتمی ما غالب شوند اصحاب دوزخند.

تفسیر:

رزق کریم

از آنجـا که در آیـات گذشـته سـخن از تعجیـل کـافران در عـذاب الهی بود و این مساله ای است که تنها به مشیت ذات پاک خداوند مربوط می شود و حتی پیغمبر ص را در آن اختیاری نیست،نخستین آیه مورد بحث چنین می گوید:

"بگو ای مردم!من تنها برای شما انذار کننده آشکاری هستم"(قُلْ یٰا أَیُّهَا النّٰاسُ إِنَّمٰا أَنَا لَکُمْ نَذِیرٌ مُبِینٌ).

اما اینکه در صورت سرپیچی و تخلف از فرمان الهی،کیفر و عذابش دیر یا زود دامان شما را بگیرد،این مربوط به من نیست.

ص :۱۳۴

بـدون شك پیامبر ص هم انـذار کننده است،و هم بشارت دهند،ولی تکیه کردن بر روی"انذار"در اینجا و عدم ذکر بشارت به خاطر تناسب با مخاطبین مورد بحث است که آنها افراد بی ایمان و لجوجی بودنـد که حتی مجازات الهی را به باد اسـتهزاء می گرفتند.

*** امـا در دو آیه بعـد چهره ای از مساله بشارت و چهره ای از انـذار را ترسـیم می کنـد و از آنجا که همواره رحمت واسـعه خـدا بر عـذاب و کیفرش پیشـی دارد نخست از بشارت،سـخن می گویـد:"کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند آمرزش خدا و روزی پر ارزشی در انتظار آنها است"(فَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ).

نخست با آب آمرزش و مغفرت الهی شستشو داده و پاك می شوند،خاطری آسوده و وجدانی آرام از این ناحیه پیدا می کنند.

سپس مشمول انواع الطاف و نعمتهای ارزشمند او می گردند.

" رِزْقٌ كَرِيمٌ "(بـا تـوجه به اینکه"کریم"به معنی هر موجـود شـریف و پر ارزش است)مفهـوم وسـیعی دارد که تمـام نعمتهـای گرانبهای معنوی و مادی را شامل می شود.

آری خدای کریم در آن سرای کریم،انواع نعمتهای کریم را به بنده های مؤمن و صالحش ارزانی می دارد.

"راغب"در کتاب"مفردات"می گویـد:"کرم"معمولا به امور نیک و پر ارزشـی گفته می شود که بسـیار قابل توجه است،بنا بر این به نیکیهای کوچك کرم گفته نمی شود.

و اگر بعضی" رِزْقٌ كَرِيمٌ "را به معنی روزی مستمر و بی عیب و نقص،و بعضی به معنی روزی شایسته،تفسیر کرده اند همه در آن معنی جامع و کلی که اشیاء

ص :۱۳۵

پر ارزش و قابل توجه است جمع می شود.

*** و در آیه بعد اضافه می کند:"اما کسانی که برای تخریب و محو آیات الهی کوشش کردند و چنین می پنداشتند که می توانند بر اراده حتمی پروردگار غالب شوند،آنها اصحاب دوزخند"(وَ الَّذِینَ سَعَوْا فِی آیاتِنا مُعاجِزِینَ أُولئِکَ أَصْحابُ الْجَحِیمِ) (۱).

جحیم از ماده"جحم"(بر وزن شرم)به معنی شدت برافروختگی آتش است و به شدت غضب نیز گفته می شود،بنا بر این جحیم به معنی جایی است که آتش شعله ور و برافروخته ای دارد و اشاره به دوزخ است.

***

ص: ۱۳۶

۱- ۱) "سعوا"از ماده"سعی"در اصل به معنی دویدن است،و منظور در اینجا تلاش و کوشش در راه ویرانگری و تخریب و از بین بردن آیات الهی است،و"معاجزین" از ماده"عجز"در اینجا به معنی کسی است که می خواهد بر نیروی بی پایان الهی پیروز گردد. بعضی از مفسران چنین تصور کرده اند که این احتمال در باره هیچکس نمی رود که بخواهد خدا را عاجز کند و بر اراده او چیره شود و به همین دلیل"معاجزین"را نسبت به پیامبر یا مؤمنان دانسته اند. در حالی که این تعبیر در آیات دیگر قرآن در مورد خدا به کار رفته(سوره جن آیه ۱۲ و توبه آیه ۲ و ۳)و منظور از آن این است که عمل کسی در چنین چهره ای خود- نمایی کند.

[سوره الحج (۲۲): آيات ۵۲ تا ۵۴]

اشاره

وَ مٰا أَرْسَلْنٰا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لاٰ نَبِيٍّ إِلاّٰ إِذٰا تَمَنّٰى أَلْقَى اَلشَّيْطٰانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اَللّٰهُ مٰا يُلْقِي اَلشَّيْطٰانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اَللّٰهُ آيٰاتِهِ وَ
اَللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۵۲) لِيَجْعَلَ مٰا يُلْقِي اَلشَّيْطٰانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ اَلْقٰاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَ إِنَّ اَلظّٰالِمِينَ لَفِي شِقٰاقٍ بَعِيدٍ (۵۳)
وَ لِيَعْلَمَ اَلَّذِينَ أُوتُوا اَلْعِلْمَ أَنَّهُ اَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَ إِنَّ اَللّٰهَ لَهٰادِ اَلَّذِينَ آمَنُوا إِلىٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۵۴)

ترجمه:

۵۲-ما هیچ رسول و پیامبری را پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه هر گاه آرزو می کرد (و طرحی برای پیش برد اهداف الهی خود می ریخت)شیطان القائاتی در آن می کرد،اما خداوند القائات شیطان را از میان می برد سپس آیات خود را استحکام می بخشید و خداوند علیم و حکیم است.

۵۳-هدف از این ماجرا این بود که خداوند القای شیطان را آزمونی برای آنها که در قلبشان بیماری است و آنها که سنگدلند قرار دهد،و ظالمان در عداوت شدیدی

ص: ۱۳۷

دور از حق قرار گرفته اند.

۵۴-و نیز هدف این بود کسانی که خدا آگاهی به آنان بخشیده بدانند این حقی است از سوی پروردگار تو،در نتیجه به آن ایمان بیاورند و دلهایشان در برابر آن خاضع گردد و خداوند کسانی را که ایمان آوردند به سوی صراط مستقیم هدایت می کند.

تفسیر:

وسوسه های شیاطین در تلاشهای انبیا

از آنجا که در آیات گذشته سخن از تلاش و کوشش مشرکان و کافران برای محو آئین الهی و استهزاء و سخریه آنها نسبت به آن در میان بود،در آیات مورد بحث هشدار می دهد که این توطئه های مخالفان برنامه تازه ای نیست،همیشه این القائات شیطانی در برابر انبیاء بوده و هست.

نخست چنین می گوید:"ما هیچ رسول و پیامبری را پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه هر گاه آرزو می کرد و طرحی برای پیشبرد اهداف الهی خود می کشید شیطان،القائاتی در آن طرح می کرد"(وَ مٰا أَرْسَلْنٰا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُولٍ وَ لاٰ نَبِیٍّ إِلاّٰ إِذٰا تَمَنّٰی أَلْقَی الشَّیْطٰانُ فِی أُمْنِیَّتِهِ).

اما خداوند پیامبر خود را در برابر هجوم این القائات شیطانی تنها نمی گذاشت "خداوند القائات شیطان را از میان می برد،سپس آیات خود را استحکام می بخشید" (فَیَنْسَخُ اللّٰهُ مٰا یُلْقِی الشَّیْطٰانُ ثُمَّ یُحْکِمُ اللّٰهُ آیٰاتِهِ).

و این کار برای خدا آسان است چرا که "خداوند علیم و حکیم می باشد"و از همه این توطئه ها و نقشه های شوم با خبر است و طرز خنثی کردن آنها را به خوبی می داند(وَ اللّٰهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ).

*** ولی همواره این توطئه های شیطانی مخالفان،میدان آزمایشی برای آگاهان و مؤمنان و کافران تشکیل می داد،لذا در آیه بعد اضافه می کند:"این ماجراها

برای این بود که خداوند القای شیطان را آزمونی برای آنها که در قلبشان بیماری است و آنها که سنگدلند قرار دهد"(لِيَجْعَلَ مٰا يُلْقِي الشَّيْطٰانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْقٰاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ).

"و ظالمان بیدادگر در عداوت و مخالفت شدیدی دور از حق قرار گرفته اند" (وَ إِنَّ الظّٰالِمِينَ لَفِي شِقٰاقٍ بَعِيدٍ).

*** و نیز "هدف از این ماجرا این بود آنها که عالمند و آگاه،حق را از باطل تشخیص دهند،و برنامه های الهی را از القائات شیطانی جدا سازند و در مقایسه با یکدیگر بدانند که آئین خدا حق است،و از سوی پروردگار تو است،در نتیجه به آن ایمان آوردند و دلهایشان در برابر آن خاضع گردد"(وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ).

البته خدا این مؤمنان آگاه و حق طلب را در این مسیر پر خطر تنها نمی گذارد بلکه"خداوند افرادی را که ایمان آوردند به سوی صراط مستقیم هدایت می کند"(وَ إِنَّ اللّٰهَ لَهٰادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلىٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ).

***

نکته ها:

اشاره

۱-القائات شیطان چیست

آنچه در بالا در تفسیر آیات فوق گفتیم هماهنگ با نظرات جمعی از محققین است،با این حال احتمالات دیگری در تفسیر آیه نیز ذکر شده:

از جمله اینکه"تمنی"و"امنیه"به معنی تلاوت و قرائت است،چنان که در اشعار عرب گاه به این معنی آمده،بنا بر این،آیه وَ مٰا أَرْسَلْنٰا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ ...

می گوید"تمام پیامبران پیشین و انبیاء به هنگامی که کلمات خدا را بر مردم می خواندند شیاطین(مخصوصا شیاطین از نوع بشر)در لابلای سخنان آنها القائاتی می کردند

و مطالبی برای انحراف افکار عمومی در لابلای آن می گفتند تا اثرات هدایت بخش آنها را خنثی کنند،اما خداوند این القائات شیطانی را محو و نابود می کرد و آیات خود را استحکام می بخشید".

البته این تفسیر با جمله ثُمَّ یُحْکِمُ اللّٰهُ آیٰاتِهِ هماهنگی دارد،و با افسانه "غرانیق"که بعدا می آید(طبق بعضی از توجیهات)سازگار است،ولی مهم این است که"تمنی"و"امنیه"کمتر به معنی تلاوت آمده تا آنجا که در آیات قرآن در هیچ موردی در این معنی به کار نرفته است.

ریشه اصلی"تمنی"که از ماده"منی"(بر وزن مشی)گرفته شده،در اصل به معنی تقدیر و فرض است،و اگر نطفه انسان و حیوانات را"منی"می گویند به خاطر این است که صورت بندی از طریق آن انجام می گیرد،و اگر به مرگ "منیه"گفته می شود به خاطر آن است که اجل مقدر انسان در آن فرا می رسد آرزوها را از این رو"تمنی"می گویند که انسان تقدیر و تصویر آن را در ذهن خود می گیرد،نتیجه اینکه ریشه اصلی این کلمه همه جا به"تقدیر و فرض و تصویر" باز می گردد.

البته"تلاوت"را می توان به نوعی با این معنی ارتباط داد و گفت:تلاوت عبارت از تقدیر و تصویر الفاظ می باشد،ولی ارتباطی است بسیار دور که کمتر در کلمات عرب اثری از آن دیده شده است.

اما معنی گذشته که در تفسیر آیه گفتیم،(طرحها و برنامه های پیامبران برای پیشبرد اهداف الهی)تناسب زیادی با معنی ریشه ای"تمنی"دارد.

سومین احتمالی که در تفسیر آیه فوق از سوی بعضی از مفسران اظهار شده این است که منظور اشاره به پاره ای از"خطورات و وسوسه های شیطانی"است که گاه در یک لحظه زودگذر در میان افکار پاک و نورانی انبیاء افکنده می شد، اما چون آنها دارای مقام عصمت بودند و با نیروی غیبی و امداد الهی تقویت می شدند

خدا این خطورات زودگذر و القائات شیطانی را از صفحه افکارشان محو می کرد و آنها را در همان صراط مستقیم پیش می برد.

این تفسیر نیز با آیات دوم و سوم مورد بحث چندان سازگار نیست،چرا که قرآن این القائات شیطانی را وسیله آزمایش کافران و آگاهی مؤمنان می شمرد در حالی که خطورات قلبی پیامبران که بزودی محو می شود چنین اثری نمی تواند داشته باشد.

از مجموع آنچه گفتیم روشن می شود که تفسیر اول از همه مناسبتر است، که در حقیقت اشاره به فعالیتهای شیاطین و وسوسه های آنها در برابر برنامه های سازنده انبیاء است چرا که آنها همیشه می خواستند با القائات خود این برنامه ها و تقدیرها را بهم بزنند،اما خدا مانع از آن می شد.

***

۲-افسانه ساختگی غرانیق!

در بعضی از کتب اهل سنت روایات عجیبی در اینجا از ابن عباس نقل شده که:پیامبر خدا ص در مکه مشغول خواندن سوره"النجم"بود،چون به آیاتی که نام بتهای مشرکان در آن بود رسید(أَ فَرَأَيْتُمُ اللاّتَ وَ الْعُزّى وَ مَناةَ الثّالِثَةَ الْأُخْرى در این هنگام شیطان این دو جمله را بر زبان او جاری ساخت:

تلک الغرانیق العلی،و ان شفاعتهن لترتجی!).

(اینها پرندگان زیبای بلند مقامی هستند و از آنها امید شفاعت است!) (۱).

در این هنگام مشرکان خوشحال شدند و گفتند محمد ص تا کنون نام خدایان ما را به نیکی نبرده بود،در این هنگام پیامبر ص سجده کرد و آنها هم سجده کردند،جبرئیل نازل شد و به پیامبر ص اخطار کرد که این دو جمله را من

---

۱ - ۱) غرانیق جمع غرنوق(بر وزن مزدور)یک نوع پرنده آبی سفید یا سیاه رنگ است و به معانی دیگر نیز آمده(قاموس اللغه).

برای تو نیاورده بودم،این از القائات شیطان بود در این موقع آیات مورد بحث (وَ مٰا أَرْسَلْنٰا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُولٍ وَ لاٰ نَبِیٍّ ...)نازل گردید و به پیامبر ص و مؤمنان هشدار داد (۱)! گر چه جمعی از مخالفان اسلام برای تضعیف برنامه های پیامبر ص به گمان اینکه دستاویز خوبی پیدا کرده اند این قضیه را با آب و تاب فراوان نقل کرده و شاخ و برگهای زیادی به آن داده اند ولی قرائن فراوان نشان می دهد که این یک حدیث مجعول و ساختگی است که برای بی اعتبار جلوه دادن قرآن و کلمات پیامبر اسلام ص وسیله شیطان صفتان جعل شده است زیرا:

اولا-به گفته محققان،راویان این حدیث افراد ضعیف و غیر موثقند، و صدور آن از ابن عباس نیز به هیچوجه معلوم نیست،و به گفته"محمد بن اسحاق" این حدیث از مجعولات زنادقه می باشد و او کتابی در این باره نگاشته است (۲).

ثانیا-احادیث متعددی در مورد نزول سوره نجم و سپس سجده کردن پیامبر و مسلمانان در کتب مختلف نقل شده،و در هیچیک از این احادیث سخنی از افسانه غرانیق نیست،و این نشان می دهد که این جمله بعدا به آن افزوده شده است (۳).

ثالثا-آیات آغاز سوره نجم صریحا این خرافات را ابطال می کند آنجا که می گوید وَ مٰا یَنْطِقُ عَنِ الْهَویٰ إِنْ هُوَ إِلاّٰ وَحْیٌ یُوحیٰ :"پیامبر از روی هوای نفس سخن نمی گوید آنچه می گوید تنها وحی الهی است"این آیه با افسانه فوق چگونه سازگار است؟ رابعا-آیاتی که بعد از ذکر نام بتها در این سوره آمده،همه بیان مذمت

۱- ۱) در المیزان ذیل آیات مورد بحث،این حدیث از جماعتی از حفاظ اهل سنت از جمله ابن حجر نقل شده است.

۲- ۲) تفسیر کبیر فخر رازی جلد ۲۳ صفحه ۵۰.

۳- ۳) همان مدرک.

بتها و زشتی و پستی آنها است و با صراحت می گوید:اینها اوهامی است که شما با پندارهای بی اساس خود ساخته اید و هیچگونه کاری از آنها ساخته نیست(إِنْ هِیَ إِلاّ أَسْماءٌ سَمَّیْتُمُوها أَنْتُمْ وَ آباؤُکُمْ ما أَنْزَلَ اللّهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ إِنْ یَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ ما تَهْوَی الْأَنْفُسُ وَ لَقَدْ جاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدی .

با این مذمتهای شدید چگونه ممکن است چند جمله قبل از آن،مدح بتها شده باشد بعلاوه قرآن صریحا یادآور شده که خدا تمامی آن را از هر گونه تحریف و انحراف و تضییع حفظ می کند چنان که در آیه ۹ سوره حجر می خوانیم:" إِنّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ إِنّا لَهُ لَحافِظُونَ ".

خامسا-مبارزه پیامبر ص با بت و بت پرستی یک مبارزه آشتی ناپذیر و پی گیر و بی وقفه از آغاز تا پایان عمر او است،پیغمبر ص در عمل نشان داد که هیچگونه مصالحه و سازش و انعطافی در مقابل بت و بت پرستی-حتی در سخت ترین حالات-نشان نمی دهد،چگونه ممکن است چنین الفاظی بر زبان مبارکش جاری شود.

و سادسا-حتی آنها که پیامبر اسلام ص را از سوی خدا نمی دانند و مسلمان نیستند او را انسانی متفکر و آگاه و مدبر می دانند که در سایه تدبیرش به بزرگترین پیروزیها رسید،آیا چنین کسی که شعار اصلیش لا اله الا اللّه و مبارزه آشتی ناپذیر با هر گونه شرک و بت پرستی بوده،و عملا نشان داده است که در ارتباط با مساله بتها حاضر به هیچگونه سازشی نیست،چگونه ممکن است برنامه اصلی خود را رها کرده و از بتها این چنین تجلیل به عمل آورد؟! از مجموع این بحث بخوبی روشن می شود که افسانه غرانیق ساخته و پرداخته دشمنان ناشی و مخالفان بیخبر است که برای تضعیف موقعیت قرآن و پیامبر ص چنین حدیث بی اساس را جعل کرده اند.

لذا تمام محققان اسلامی اعم از شیعه و اهل تسنن این حدیث را قویا نفی

و تضعیف کرده اند و به جعل جاعلین نسبت داده اند (۱).

البته بعضی از مفسران توجیهی برای این حدیث ذکر کرده اند که بر فرض ثبوت اصل حدیث،قابل مطالعه بود و آن اینکه:"پیامبر اسلام ص آیات قرآن را آهسته و با تانی می خواند،و گاه در میان آن لحظاتی سکوت می کرد،تا دلهای مردم آن را بخوبی جذب کند،هنگامی که مشغول تلاوت آیات سوره نجم بود و به آیه" أَ فَرَأَيْتُمُ اللاَّتَ وَ الْعُزّى وَ مَناةَ الثّالِثَةَ الْأُخْرى "رسید بعضی از شیطان صفتان(مشرکان لجوج)از فرصت استفاده کرده و جمله تلك الغرانیق العلی و ان شفاعتهن لترتجی را در این وسط با لحن مخصوصی سر دادند تا هم دهن کجی به سخنان پیامبر ص کنند و هم کار را بر مردم مشتبه سازند،ولی آیات بعد به خوبی از آنها پاسخ گفت و بت پرستی را شدیدا محکوم کرد" (۲).

و از اینجا روشن می شود اینکه بعضی خواسته اند داستان غرانیق را نوعی انعطاف از ناحیه پیامبر ص نسبت به بت پرستان به خاطر سرسختی آنها و علاقه پیامبر ص به جذب آنان به سوی اسلام بدانند و از این راه تفسیر کنند،مرتکب اشتباه بزرگی شده اند،و نشان می دهد که این توجیه گران موضع اسلام و پیامبر ص را در برابر بت و بت پرستی درک نکرده اند و مدارک تاریخی که می گوید دشمنان هر بهایی را حاضر شدند به پیامبر ص در این زمینه بپردازند و او قبول نکرد و ذره ای از برنامه خود عدول ننمود ندیده اند،و یا عمدا تجاهل می کنند.

***

۳-فرق"رسول"و"نبی"

در مورد فرق میان"رسول"و"نبی"سخن بسیار است،آنچه مناسبتر

ص: ۱۴۴

۱- ۱) مجمع البیان،تفسیر فخر رازی،قرطبی،فی ظلال،تفسیر صافی،روح المعانی و المیزان و تفسیرهای دیگر ذیل آیات مورد بحث.

۲- ۲) تفسیر"قرطبی"جلد ۷ صفحه ۴۴۷۴-"مرحوم طبرسی"در"مجمع البیان" نیز آن را به عنوان یک احتمال آورده است.

به نظر می رسد این است که"رسول"به پیامبرانی گفته می شود که مامور تبلیغ و دعوت به آئین خود بوده اند،و چنان که در حالات آنها می خوانیم از هر گونه کوشش و تلاشی در این راه فروگذار نکردند و انواع مشکلات را به جان خریدند.

اما"نبی"چنان که از ماده اصلی این لغت پیدا است کسی است که از وحی الهی خبر می دهد،هر چند مامور به تبلیغ گسترده نیست،و در واقع به طبیبی می ماند که دردمندان به سراغ او می روند و از او دارو و درمان می جویند،می دانیم شرائط محیطها و پیامبران با هم مختلف بوده و هر کدام ماموریتی داشتند (۱).

***

۱- ۱) در جلد اول تفسیر نمونه ذیل آیه ۱۲۴ سوره بقره نیز در این زمینه صحبت کرده ایم.

[سوره الحج (۲۲): آيات ۵۵ تا ۵۹]

اشاره

وَ لاٰ يَزٰالُ اَلَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ حَتّٰى تَأْتِيَهُمُ اَلسّٰاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذٰابُ يَوْمٍ عَقِيمٍ (۵۵) اَلْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلّٰهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ فِي جَنّٰاتِ اَلنَّعِيمِ (۵۶) وَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيٰاتِنٰا فَأُولٰئِكَ لَهُمْ عَذٰابٌ مُهِينٌ (۵۷) وَ اَلَّذِينَ هٰاجَرُوا فِي سَبِيلِ اَللّٰهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مٰاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اَللّٰهُ رِزْقاً حَسَناً وَ إِنَّ اَللّٰهَ لَهُوَ خَيْرُ اَلرّٰازِقِينَ (۵۸) لَيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلاً يَرْضَوْنَهُ وَ إِنَّ اَللّٰهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ (۵۹)

ترجمه:

۵۵-كافران همواره در باره قرآن در شكند تا روز قيامت ناگهانى فرا رسد،يا عذاب روز عقيم(روزى كه قادر بر جبران نيستند)به سراغشان بيايد.

۵۶-حكومت و فرمانروايى در آن روز از آن خدا است،و بين آنها حكم مى فرمايد كسانى كه ايمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند در باغهاى پر نعمت بهشتند.

۵۷-و كسانى كه كافر شدند و آيات ما را تكذيب كردند عذاب خواركننده اى براى آنها است.

۵۸-و كسانى كه در راه خدا هجرت كردند سپس كشته شدند يا به مرگ طبيعى از دنيا رفتند خداوند به آنها روزى نيكويى مى دهد كه او بهترين روزى دهندگان است.

۵۹-خداوند آنها را در محلی وارد می کند که از آن خشنود خواهند بود و خداوند عالم و با حلم است.

تفسیر:

رزق حسن

در تعقیب آیات گذشته که سخن از تلاش و کوشش مخالفان برای محو آیات الهی می گفت در آیات مورد بحث،اشاره به ادامه این تلاشها از ناحیه افراد متعصب سرسخت می کند.

نخست می گوید:"کافران همواره در باره قرآن و آئین توحیدی تو در شک هستند،(تا روز قیامت)ناگهان فرا رسد،یا عذاب روز عقیم روزی که قادر بر جبران نیستند،به سراغشان بیاید"(وَ لاٰ یَزٰالُ الَّذِینَ کَفَرُوا فِی مِرْیَةٍ مِنْهُ حَتّٰی تَأْتِیَهُمُ السّٰاعَةُ بَغْتَةً أَوْ یَأْتِیَهُمْ عَذٰابُ یَوْمٍ عَقِیمٍ).

بدیهی است منظور از"کافران"در اینجا همه آنها نیستند چرا که بسیاری در ادامه راه بیدار شدند و به پیامبر ص و صفوف مسلمین پیوستند،منظور سران آنها و افراد لجوج و فوق العاده متعصب و کینه توزند که هرگز ایمان نیاوردند و همواره به کارشکنیهای خود ادامه دادند.

واژه"مریه"که به معنی شک و تردید است نشان می دهد که آنها هرگز یقین به خلاف قرآن و اسلام نداشتند هر چند در الفاظشان چنین اظهار می کردند بلکه حد اقل به مرحله شک تنزل کرده بودند،اما تعصبها به آنها اجازه مطالعه بیشتر و یافتن حقیقت را نمی داد.

کلمه"ساعه"گر چه بعضی احتمال داده اند به معنی لحظه مرگ و مانند آن بوده باشد،ولی آیات بعد نشان می دهد که منظور از آن پایان جهان و قرار گرفتن در آستانه قیامت است که با کلمه"بغته"(ناگهانی)مخصوصا همراه است.

ص: ۱۴۷

منظور از عَـذابُ "يَوْمٍ عَقِيمٍ "مجـازات روز قيامت است و اينكه روز قيامت توصـيف به"عقيم"(نازا)شـده اشاره به اين است كه آنها روز ديگرى پشت سر ندارند تا بتوانند به جبران گذشته برخيزند و در سرنوشت خود تغييرى ايجاد كنند.

*** سپس به حاكميت مطلقه پروردگار در روز رستاخيز اشاره كرده مى گويد:

"حكومت و فرمانروايى در آن روز مخصوص خدا است"(اَلْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلّهِ).

البته اين اختصـاص به روز قيـامت نـدارد،امروز و هميشه حـاكم و مالـك مطلـق خـدا است،منتهى چـون در اين دنيـا مالكـان و حاكمـان ديگرى نيز وجود دارنـد،هر چنـد قلمرو حكومتشـان بسـيار محـدود و ضـعيف است و جنبه صورى و ظاهرى دارد،اما همين امر ممكن است موجب تـداعى اين فكر شود كه حاكم و مالك ديگرى غير از خداونـد وجود دارد اما در صـحنه قيامت كه همه اين مسائل بر چيده مى شود بيش از هر زمان اين حقيقت آشكار مى گردد كه حاكم و مالك تنها او است.

به تعبير ديگر دو رقم حـاكميت و مالكيت وجود دارد:حاكميت حقيقى كه حاكميت خالق بر مخلوق است و حاكميت اعتبارى و قرار دادى كه ميـان مردم معمول است،در دنيـا اين هر دو وجود دارد امـا در سـراى آخرت حكومتهـاى قرار دادى و اعتبارى همه برچيده مى شود تنها حكومت حقيقى خالق جهان باقى مى ماند (۱).

به هر حـال چون مالـك حقيقى او است،حـاكم حقيقى هم او خواهـد بود، لـذا او در ميـان همه انسانهـا-اعم از مؤمن و كـافر- حكومت و داورى مى كنـد، و نـتيجه آن همـان است كه قرآن به دنبـال اين سـخن فرموده:"آنهـا كه ايمـان آورده انـد و عمل صالح انجام داده اند در باغهاى پر نعمت بهشت قرار دارند،"باغهايى

ص:۱۴۸

۱- ۱) الميزان جلد ۱۴ صفحه ۴۳۳.

که همه مواهب در آن جمع است و هر خیر و برکتی که بخواهند در آن موجود است(فَالَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ فِی جَنّاتِ النَّعِیمِ).

*** اما آنها که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند،عذاب خوار کننده ای برای آنهاست"(وَ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا فَأُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِینٌ).

چه تعبیر گویا و زنده ای؟عذابی که آنها را پست و حقیر می کند و در برابر آن همه گردنکشی ها و خود برتربینی ها و استکبار در برابر خلق خدا آنها را به پائینترین مرحله ذلت می کشاند،و می دانیم توصیف"عذاب"به"الیم"و"عظیم" و"مهین"که در آیات مختلف قرآن ذکر شده هر کدام متناسب نوع گناهی است که از گردنکشان سر می زده است!.

جالب توجه اینکه در باره مؤمنان اشاره به دو چیز می کند:"ایمان" و"عمل صالح"و در نقطه مقابل در باره کافران اشاره به"کفر"و"تکذیب آیات الهی"است،که در واقع هر کدام ترکیبی است از اعتقاد درونی و آثار برونی و عملی آن،چرا که اعمال انسان غالبا از یک ریشه فکری و اعتقاد سرچشمه می گیرد.

*** و از آنجا که در آیات گذشته سخن از مهاجرانی به میان آمد که از خانه و کاشانه خود به خاطر نام اللّه و حمایت از آئین او بیرون رانده شدند،در آیه بعد از آنها به عنوان یک گروه ممتاز یاد کرده،می گوید:"کسانی که در راه خدا هجرت کردند،سپس شربت شهادت نوشیدند و یا به مرگ طبیعی از دنیا رفتند خداوند به همه آنها روزی نیکویی می دهد،و از نعمتهای ویژه ای برخوردار می کند چرا که او بهترین روزی دهندگان است"(وَ الَّذِینَ هاجَرُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ ماتُوا لَیَرْزُقَنَّهُمُ اللّهُ رِزْقاً حَسَناً وَ إِنَّ اللّهَ لَهُوَ خَیْرُ الرّازِقِینَ).

ص :۱۴۹

بعضی از مفسران گفته اند:"رزق حسن"،اشاره به نعمتهایی است که وقتی چشم انسان به آن می افتد،چنان مجذوب می شود که نمی تواند دیده از آن بر گیرد و به غیر آن نگاه کند،و تنها خدا قدرت دارد که چنین روزی را به کسی دهد.

بعضی از دانشمندان شان نزولی برای این آیه ذکر کرده اند که خلاصه اش چنین است:"هنگامی که مهاجران به مدینه آمدند بعضی از آنها به مرگ طبیعی از دنیا رفتند،در حالی که بعضی شربت شهادت نوشیدند،در این هنگام گروهی تمام فضیلت را برای شهیدان قائل شدند،آیه فوق نازل شد و هر دو را مشمول بهترین نعمتهای الهی معرفی کرد،لذا بعضی از مفسران از این تعبیر چنین نتیجه گرفته اند که مهم جان دادن در راه خدا است چه از طریق شهادت باشد و چه از طریق مرگ طبیعی،هر کس برای خدا و در راه خدا بمیرد مشمول ثواب شهیدان است (ان المقتول فی سبیل اللّه و المیت فی سبیل اللّه شهید) (۱).

*** و در آخرین آیه نمونه ای از این رزق حسن را بازگو کرده می گوید:

"خداوند آنها را در محلی وارد می کند که از آن راضی و خشنود خواهند بود" (لَيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلاً يَرْضَوْنَهُ).

اگر در این جهان از منزل و ماوای خود به ناراحتی تبعید و اخراج شدند خداوند در جهان دیگر آنها را در منزل و ماوایی جای می دهد که از هر نظر مورد رضایت آنها است،و به این ترتیب ایثار و فداکاری آنان را به عالیترین وجه جبران می کند.

و در پایان می فرماید:"خداوند،عالم و آگاه است و از اعمال این بندگانش با خبر،و در عین حال حلیم است"و عجله در مجازات و کیفر نمی کند،تا مؤمنان در این میدان آزمایش پرورش یابند و آزموده شوند(وَ إِنَّ اللّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ).

ص:۱۵۰

۱- ۱) تفسیر قرطبی جلد ۷ صفحه ۴۴۸۰.

[سوره الحج (۲۲): آیات ۶۰ تا ۶۲]

اشاره

ذٰلِكَ وَ مَنْ عٰاقَبَ بِمِثْلِ مٰا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لَيَنْصُرَنَّهُ اَللّٰهُ إِنَّ اَللّٰهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ (۶۰) ذٰلِكَ بِأَنَّ اَللّٰهَ يُولِجُ اَللَّيْلَ فِي اَلنَّهٰارِ وَ يُولِجُ اَلنَّهٰارَ فِي اَللَّيْلِ وَ أَنَّ اَللّٰهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (۶۱) ذٰلِكَ بِأَنَّ اَللّٰهَ هُوَ اَلْحَقُّ وَ أَنَّ مٰا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ اَلْبٰاطِلُ وَ أَنَّ اَللّٰهَ هُوَ اَلْعَلِيُّ اَلْكَبِيرُ (۶۲)

ترجمه:

۶۰-مطلب چنین است،و هر کس به همان مقدار که به او ستم شده مجازات کند سپس مورد تعدی قرار گیرد خدا او را یاری خواهد کرد خداوند بخشنده و آمرزنده است.

۶۱-این بخاطر آن است که خداوند شب را در روز و روز را در شب داخل می کند و خداوند شنوا و بینا است.

۶۲-این بخاطر آن است که خدا حق است و آنچه را غیر از او می خوانند باطل است و خداوند بلند مقام و بزرگ است.

شان نزول:

در بعضی از روایات آمده است که جمعی از مشرکان مکه با مسلمانان روبرو شدند در حالی که فقط دو شب به پایان ماه محرم باقی مانده بود،مشرکان به یکدیگر گفتند یاران محمد ص در ماه محرم دست به پیکار نمی زنند و جنگ را حرام

می داننـد و به همین دلیل حمله را آغاز کردند،مسلمانان نخست با اصـرار از آنها خواسـتند که در این ماه حرام جنگ را آغاز نکننــد،ولی آنهـا گـوش ندادنــد، ناچـار برای دفـاع از خـود وارد عمـل شدنــد و مردانـه جنگیدنــد و خداونــد آنهـا را پیروز کرد(نخستین آیه فوق در اینجا نازل گشت) (۱).

***

تفسیر:

پیروزمندان کیانند؟

در آیات گذشته سخن از مهاجران فی سبیل اللّه بود و وعده های پاداش بزرگی که خداوند در قیامت به آنها داده است.

برای اینکه تصور نشود که وعده الهی،مخصوص آخرت است در نخستین آیه مورد بحث سخن از پیروزی آنها-در سایه لطف الهی-در این جهان می گویـد می فرمایـد:"مساله چنین است و هر کس در برابر سـتمی که به او شـده به همان انـدازه دست به مجازات زند،سپس بر او ظلم شود،خداوند او را یاری خواهد کرد"(ذٰلِكَ وَ مَنْ عٰاقَبَ بِمِثْلِ مٰا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لَيَنْصُرَنَّهُ اللّٰهُ).

اشاره به اینکه دفاع در مقابل ظلم و ستم،یک حق طبیعی است و هر کس مجاز است به آن اقدام کند.

ولی تعبیر به"مثل"تاکیدی بر این حقیقت است که نباید از حد تجاوز کند.

جمله" ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ "،نیز اشـاره به این است که اگر شـخص در مقـام دفـاع از خویشـتن تحت فشار ظلم قرار گیرد،خـدا وعـده یاری به او داده است،و به این ترتیب کسـی که از آغاز سکوت کند و تن به ظلم و ستم در دهد و هیچگونه گام مؤثری در راه دفاع از خود بر ندارد خدا به چنین کسی وعده یاری نداده است،

ص: ۱۵۲

۱- ۱) "مجمع البیان"و"در المنثور"ذیل آیات مورد بحث.

وعده الهی مخصوص کسانی است که تمام نیروی خود را برای دفاع در برابر ظالمان و ستمگران بسیج کنند و باز هم از طرف دشمن تحت ستم قرار بگیرند.

و از آنجا که همیشه قصاص و مجازات باید با عفو و رحمت،آمیخته شود تا افرادی که از کار خود پشیمان گشته اند و سر تسلیم فرود آورده اند زیر پوشش آن قرار گیرند در پایان آیه می فرماید:"خداوند بخشنده و آمرزنده است" (إِنَّ اللّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ).

این درست به آیات قصاص می ماند که از یک طرف به اولیای دم اجازه قصاص می دهد،و از سوی دیگر دستور عفو را به عنوان یک فضیلت(در مورد کسانی که شایسته عفوند)در کنار آن می گذارد.

*** و از آنجا که وعده نصرت و یاری هنگامی دلگرم کننده و مؤثر است که از شخص قادر و توانایی بوده باشد،لذا در آیه بعد گوشه ای از قدرت بی پایان خدا را در پهنه عالم هستی چنین بازگو می کند:"این بخاطر آن است که خداوند شب را در روز و روز را در شب داخل می کند"(دائما از یکی می کاهد و طبق نظام معینی بر دیگری می افزاید،نظامی پایدار و کاملا حساب شده که هزاران بلکه ملیونها سال بر قرار است).(ذلِکَ بِأَنَّ اللّهَ یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهارِ وَ یُولِجُ النَّهارَ فِی اللَّیْلِ).

"یولج"از ماده"ایلاج"در اصل از ولوج به معنی دخول است،این تعبیر همانگونه که گفتیم اشاره به دگرگونیهای تدریجی و کاملا منظم و حساب شده شب و روز در فصول مختلف سال است که از یکی کاسته و به دیگری افزوده می شود،اما این احتمال نیز وجود دارد که اشاره به مساله طلوع و غروب آفتاب باشد که به خاطر شرائط خاص جو(هوای اطراف زمین)این امر به صورت ناگهانی انجام نمی گیرد،بلکه از آغاز طلوع فجر،اشعه آفتاب به طبقات بالای هوا می افتد و آهسته آهسته به طبقات پائین منتقل می شود،گویی روز تدریجا

ص :۱۵۳

وارد شب می گردد،و لشکر نور بر سپاهیان ظلمت چیره می شود،و بعکس هنگام غروب آفتاب نخست نور از قشر پائین جو برچیده می شود و هوا کمی تار می گردد و تدریجا از طبقات بالاتر،تا آخرین شعاع خورشید برچیده شود و لشگر ظلمت همه جا را تسخیر کند،و اگر این موضوع نبود،طلوع و غروب آفتاب در یک لحظه زود گذر انجام می گرفت و انتقال ناگهانی از شب به روز و روز به شب هم از نظر جسمی و روحی برای انسان زیانبار بود،و هم از نظر نظام اجتماعی این تغییر سریع و بی مقدمه مشکلات فراوان به وجود می آورد.

هیچ مانعی ندارد که آیه فوق اشاره به هر دو تفسیر باشد.

و در پایان آیه می گوید"خداوند سمیع و بصیر است"(وَ أَنَّ اللّٰهَ سَمِیعٌ بَصِیرٌ).

تقاضای کمک مؤمنان را می شنود،و از حال و کار آنها آگاه است،و در موقع لزوم،لطفش به یاری آنها می شتابد،همانگونه که از اعمال و نیات دشمنان حق با خبر است.

*** آخرین آیه مورد بحث در واقع دلیلی است برای آنچه قبلا گذشت،می گوید:

"این به خاطر آن است که خداوند حق است،و آنچه را غیر از او می خوانند باطل است،و خداوند بلند مقام و بزرگ است"(ذٰلِکَ بِأَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ مٰا یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبٰاطِلُ وَ أَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْعَلِیُّ الْکَبِیرُ).

اگر می بینید لشکریان حق پیروز می شوند،باطل عقب نشینی می کند، لطف خدا به یاری مؤمنان می شتابد و کافران را تنها می گذارد،به خاطر آن است که آنها باطلند و اینان حق،آنها بر خلاف نظام عالم هستی هستند و سرنوشتشان فنا و نیستی است و اینها هماهنگ با قوانین جهان هستی.

اصولا خداوند حق است و غیر او باطل است و تمام انسانها و موجوداتی که

به نحوی با خدا ارتباط دارند حقند و به همان اندازه که از او بیگانه اند باطلند (۱).

کلمه"علی"که از ماده"علو"گرفته شده به معنی بلند مقام است، و نیز به کسی گفته می شود که قادر و قاهر است و کسی قدرت مقاومت در برابر اراده او ندارد.

"کبیر"نیز اشاره ای است به عظمت علم و قدرت پروردگار و کسی که دارای این صفات است بخوبی می تواند دوستان خود را یاری دهد،و دشمنان را در هم بشکند لذا دوستانش باید به وعده های او دلگرم باشند.

***

۱- ۱) در تفسیر"المیزان"می خوانیم:اطلاق"حق"بر خدا و"باطل"بر غیر او یا به خاطر این است که حقی که به هیچوجه با باطل آمیخته نیست او است،یا به خاطر اینکه حقی که در حقانیتش استقلال دارد و دیگران بخاطر رابطه با او رنگ حق به خود می گیرند خدا است.

[سوره الحج (۲۲): آیات ۶۳ تا ۶۶]

اشاره

أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اَللّٰهَ أَنْزَلَ مِنَ اَلسَّمٰاءِ مٰاءً فَتُصْبِحُ اَلْأَرْضُ مُخْضَرَّةً إِنَّ اَللّٰهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ (۶۳) لَهُ مٰا فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی اَلْأَرْضِ وَ إِنَّ اَللّٰهَ لَهُوَ اَلْغَنِیُّ اَلْحَمِيدُ (۶۴) أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اَللّٰهَ سَخَّرَ لَكُمْ مٰا فِی اَلْأَرْضِ وَ اَلْفُلْكَ تَجْرِی فِی اَلْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَ يُمْسِكُ اَلسَّمٰاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَی اَلْأَرْضِ إِلاّٰ بِإِذْنِهِ إِنَّ اَللّٰهَ بِالنّٰاسِ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ (۶۵) وَ هُوَ اَلَّذِی أَحْيٰاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ إِنَّ اَلْإِنْسٰانَ لَكَفُورٌ (۶۶)

ترجمه:

۶۳-آیا ندیدی خداوند از آسمان آبی فرستاد و زمین(بر اثر آن)سر سبز و خرم می گردد؟ و خداوند لطیف و خبیر است.

۶۴-آنچه در آسمانها و زمین است از آن او است،و خداوند بی نیاز و شایسته هر گونه ستایش است.

ص: ۱۵۶

۶۵-آیا ندیدی که خداوند آنچه در زمین است مسخر شما کرد؟و کشتیها به فرمان او بر صفحه اوقیانوسها حرکت می کنند و آسمان(کرات و سنگهای آسمانی)را نگه می دارد تا بر زمین،جز به فرمان او،فرو نیفتند؟خداوند نسبت به مردم رحیم و مهربان است.

۶۶-او کسی است که شما را زنده کرد سپس می میراند بار دیگر زنده می کند اما این انسان کفران کننده و ناسپاس است.

تفسیر:

نشانه های خدا در صحنه هستی

در آیات گذشته،سخن از قدرت بی پایان خداوند و حقانیت او بود،در آیات مورد بحث نشانه های مختلفی از این قدرت گسترده و حقانیت مطلقه را بیان می کند.

نخست می گوید:"آیا ندیدی که خداوند از آسمان آبی فرستاد و زمین خشکیده و مرده بواسطه آن سبز و خرم می گردد"؟!(أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً).

زمینی که آثار حیات از او رخت بر بسته بود و چهره ای عبوس و زشت و تیره داشت با نزول قطرات حیاتبخش باران،زنده شد و آثار حیات در آن نمایان گشت و لبخند زندگی در چهره او آشکار.

آری"خداوندی که به این سادگی اینهمه حیات و زندگی می آفریند لطیف و خبیر است"(إِنَّ اللّهَ لَطِیفٌ خَبِیرٌ).

"لطیف"از ماده"لطف"به معنی کار بسیار ظریف و باریک است،و اگر به رحمتهای خاص الهی،"لطف"گفته می شود نیز به خاطر همین ظرافت آن است.

"خبیر"به معنی کسی است که از مسائل دقیق آگاه است.

لطیف بودن خدا ایجاب می کند که نطفه های کوچک و کم ارزش گیاهان را که در درون بذرها در اعماق خاکها نهفته است پرورش دهد،و آنها را که

در نهـایت ظرافت و لطافتنـد از اعمـاق خاک تیره بر خلاف قانون جاذبه بیرون فرسـتد،و در معرض تابش آفتاب،و وزش نسـیم قرار دهد،و سرانجام آن را به گیاهی بارور،یا درختی تنومند تبدیل کند.

اگر او دانه های باران را نمی فرسـتاد و محیط بـذر و زمین اطراف آن نرم و ملایم و"لطیف"نمی شـد آنها هرگز قـدرت نمو و رشد نمی داشتند،اما او با این باران به آن محیط خشک و خشن،لطف و نرمش بخشید تا آماده حرکت و نمو گردد.

در عیـن حـال از تمـام نیازهـا و احتیاجـات ایـن دانـه ضـعیف از آغـاز حرکـت در زیر خـاک تـا هنگـامی کـه سر بـه آسـمان کشیده،آگاه و خبیر است.

خداونـد به مقتضای لطفش باران را می فرسـتد،و به مقتضای خبیر بودنش انـدازه ای برای آن قائل است که اگر از حد بگذرد سیل است و ویرانی،و اگر کمتر از حد باشد خشکسالی و پژمردگی و این است معنی لطیف بودن و خبیر بودن خداوند.

در آیه ۱۸ سوره مؤمنون نیز می خوانیم: وَ أَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً بِقَدَرٍ فَأَسْکَنّاهُ فِی الْأَرْضِ :"ما از آسمان آبی فرستادیم به اندازه معین،سپس آن را در زمین ساکن کردیم" (۱).

*** نشـانه دیگری که برای قـدرت بی پایـان و حقـانیت ذات پاک او می آورد این است که می گویـد:"آنچه در آسـمانها،و آنچه در زمین است از آن خدا است"(لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ).

خالق همه او است،و مالک همه نیز او است،و به همین دلیل بر همه چیز توانایی دارد.

ص :۱۵۸

۱- ۱) در جلد پنجم تفسیر نمونه صـفحه ۳۸۶ ذیل آیه ۱۰۳ سوره انعـام بحث جالبی در باره"لطیف بودن خداونـد"داشتیم به آنجا مراجعه فرمائید.

و نیز به همین دلیل "او تنها غنی و بی نیاز در عالم هستی،و شایسته هر گونه حمد و ستایش است"(وَ إِنَّ اللّهَ لَهُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ).

پیوند این دو صفت(غنی و حمید)با هم یک پیوند بسیار حساب شده است، چرا که اولا بسیارند کسانی که غنی هستند اما بخیلند و استثمارگر و انحصار طلب و غرق غفلت و غرور،و به همین دلیل عنوان غنی بودن گاهی تداعی این اوصاف را می کند،ولی غنی بودن خداوند توأم است با لطف و بخشندگی،جود و سخای او نسبت به بندگان که او را شایسته حمد و ستایش می کند.

ثانیا:اغنیای دیگر غنایشان ظاهری است و اگر جود و سخایی دارند در واقع از خودشان نیست چرا که تمام نعمت و امکانات را خدا در اختیار آنها گذارده است،غنی بالذات و شایسته هر گونه ثنا و ستایش تنها ذات پاک او است.

ثالثا:بی نیازان دیگر اگر کاری می کنند بالآخره سودی از آن عاید خودشان می شود تنها کسی که بی حساب می بخشد و سودی عائد او نمی گردد بلکه می خواهد تا بر بندگان جودی کند،او است و به همین دلیل از همه شایسته تر به حمد و ثنا است.

*** باز به نمونه دیگری از این قدرت بی پایان در زمینه تسخیر موجودات برای انسانها اشاره کرده می فرماید:"آیا ندیدی که خداوند آنچه را در زمین است مسخر شما کرد"و همه مواهب و امکانات آن را در اختیار شما قرار داد؟ تا هر گونه بخواهید از آن بهره بگیرید(أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللّهَ سَخَّرَ لَکُمْ ما فِی الْأَرْضِ).

و همچنین کشتیها را در حالی که در دریاها به فرمان او به حرکت در می آیند و سینه آبها را می شکافند و به سوی مقصدها پیش می روند"؟(وَ الْفُلْکَ تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ).

از این گذشته"خداوند آسمان را در جای خود نگهمیدارد تا بر زمین جز به فرمان او فرود نیفتد"(وَ یُمْسِکُ السَّماءَ أَنْ تَقَعَ عَلَی الْأَرْضِ إِلاّ بِإِذْنِهِ).

ص :۱۵۹

از یک سو هر یک از کرات آسمانی را در مدار خود به حرکت در آورده و نیروی "دافعه"حاصل از گریز از مرکز را درست معادل نیروی"جاذبه"آنها قرار داده است،تا هر یک در مدار خود بی آنکه در فاصله های آنها دگرگونی حاصل بشود به حرکت در آیند،و تصادمی در میان کرات روی ندهد.

از سوی دیگر جو زمین را آن چنان آفریده که به سنگریزه های سرگردان اجازه بر خورد با زمین و تولید ناراحتی و ویرانی برای اهلش ندهند.

آری این رحمت و لطف او نسبت به بندگان است که این چنین گهواره زمین را امن و امان و خالی از هر گونه خطر آفریده تا محل آسایش و آرامش بندگان باشد،نه سنگهای سرگردان آسمانی بر زمین سقوط می کنند نه کرات دیگر با آن تصادم می نمایند.

لذا در پایان آیه اضافه می کند:"خداوند نسبت به مردم مهربان و رحیم است(إِنَّ اللّٰهَ بِالنّٰاسِ لَرَؤُفٌ رَحِیمٌ).

*** سرانجام در آخرین آیه از قدرت پروردگار در مهمترین مساله جهان هستی،یعنی مساله حیات و مرگ سخن می گوید و می فرماید:"او کسی است که شما را زنده کرد"(خاک بی جان بودید لباس حیات بر شما پوشانید)(وَ هُوَ الَّذِی أَحْیٰاکُمْ).

"سپس بعد از طی دوره حیات شما را می میراند"(و به همان خاک که از آن برخاستید باز می گردید)(ثُمَّ یُمِیتُکُمْ).

"و دیگر بار در رستاخیز حیاتی نوین به شما می بخشد"(و سر از خاک مرده بر می آورید و آماده حساب و جزا می شوید)(ثُمَّ یُحْیِیکُمْ).

اما با این حال"این انسان در برابر اینهمه نعمتهایی که خدا در زمین و آسمان در جسم و جان،به او ارزانی داشته کفران کننده و ناسپاس است،و با دیدن اینهمه

نشانه های روشن،ذات پاک او را انکار می کنند"(إِنَّ الْإِنْسانَ لَكَفُورٌ).

***

نکته ها:

اشاره

١-صفات ویژه پروردگار

در آیات فوق و دو آیه قبل از آن به ترتیب چهارده بخش از صفات خداوند (در آخر هر آیه دو صفت)بیان شده است:علیم و حلیم-عفو و غفور-سمیع و بصیر-علی و کبیر-لطیف و خبیر-غنی و حمید-رءوف و رحیم که هر بخش از این صفات دو گانه هماهنگ و مکمل یکدیگرند،عفو خداوند با غفران او،سمیع بودن با بصیر بودن،بلند مقام بودنش با بزرگیش،لطیف بودن با آگاهیش،غنی بودن با حمید بودنش،و بالآخره رءوف بودن با مهربانیش همه هماهنگ،و در عین حال هر کدام از آنها درست متناسب همان بحثی است که در آن آیه مطرح شده،و چون قبلا در ذیل خود آیات از آن سخن گفته ایم نیاز به تکرار نمی بینیم.

***

[٢-آیات فوق دلیل بر قدرت خدا است]

آیات فوق همانگونه که دلیلی بر قدرت خدا است و تاکیدی بر وعده های نصرت الهی نسبت به بندگان با ایمان،همچنین نشانه ای است از حقانیت ذات پاک او که در آیات گذشته روی آن تکیه شده بود،و نیز دلیلی است بر توحید، و دلیلی است بر معاد،چرا که مساله زنده شدن زمینهای مرده به وسیله گیاهان سر سبز در پرتو نزول باران و همچنین مساله حیات و مرگ نخستین انسان شاهد زنده ای است بر اینکه او قادر است بار دیگر انسان را زنده کند و لباس حیات بر او بپوشاند،چنان که در بسیاری از آیات قرآن به همین امور بر مساله معاد استدلال شده.

ضمنا جمله إِنَّ الْإِنْسانَ لَكَفُورٌ با توجه به اینکه"کفور"صیغه مبالغه است

اشاره به کفر و انکار انسانهای لجوج می کند که حتی با مشاهده اینهمه آیات عظمت خدا باز راه انکار را پیش می گیرند،و یا اشاره به کفران و ناسپاسی اینگونه افراد است که وجودشان غرق نعمتهای او است و باز هم نه در مقام شکر منعمند و نه شناخت او.

***

۳-تسخیر موجودات زمین و آسمان

همانگونه که سابقا هم اشاره کرده ایم تسخیر این امور برای انسان از این نظر است که خدا آنها را خدمتگزار انسان قرار داده و در مسیر منافع او می باشند (شرح مفصل این موضوع را در جلد یازدهم تفسیر نمونه صفحه ۱۶۷ به بعد-ذیل آیات ۱۲ تا ۱۴ سوره نحل و همچنین در جلد دهم صفحه ۱۲۰ به بعد ذیل آیه ۲ سوره رعد-بیان کرده ایم).

و اگر می بینیم در میان نعمتهای زمینی،حرکت کشتیها بر صحنه اقیانوسها بالخصوص ذکر شده به خاطر آن است که این کشتیها در گذشته و حال مهمترین وسیله ارتباطی و انتقال انسانها و کالاها از نقطه ای به نقطه دیگر بوده و هستند،و هیچ وسیله نقلیه ای تا کنون نتوانسته است جای کشتیها را در این زمینه بگیرد.

به طور قطع اگر یک روز تمام کشتیها بر صفحه اقیانوسها از حرکت باز ایستند زندگی انسانها به کلی مختل خواهد شد،چرا که راههای خشکی قدرت و کشش نقل و انتقال اینهمه وسائل و کالا را ندارد،مخصوصا در عصر و زمان ما با توجه به اینکه مهمترین وسیله حرکت زندگی صنعتی بشر نفت است،و مهمترین وسیله برای انتقال نفت از نقطه ای به نقاط دیگر همان کشتیها هستند اهمیت این نعمت بزرگ الهی آشکارتر می شود،چرا که گاهی کار یک کشتی نفت کش غول پیکر را"ده هزار اتومبیل هم"نمی تواند انجام دهد!و انتقال نفت از طریق خطوط لوله نیز برای نقاط محدودی از دنیا امکان پذیر است.

***

ص :۱۶۲

[سوره الحج (۲۲): آیات ۶۷ تا ۷۰]

اشاره

لِکُلِّ أُمَّهٍ جَعَلْنا مَنْسَکاً هُمْ ناسِکُوهُ فَلا یُنازِعُنَّکَ فِی اَلْأَمْرِ وَ اُدْعُ إِلی رَبِّکَ إِنَّکَ لَعَلی هُدیً مُسْتَقِیم (۶۷) وَ إِنْ جادَلُوکَ فَقُلِ اَللّهُ أَعْلَمُ بِما تَعْمَلُونَ (۶۸) اَللّهُ یَحْکُمُ بَیْنَکُمْ یَوْمَ اَلْقِیامَهِ فِیما کُنْتُمْ فِیهِ تَخْتَلِفُونَ (۶۹) أَ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اَللّهَ یَعْلَمُ ما فِی اَلسَّماءِ وَ اَلْأَرْضِ إِنَّ ذلِکَ فِی کِتابٍ إِنَّ ذلِکَ عَلَی اَللّهِ یَسِیرٌ (۷۰)

ترجمه:

۶۷-برای هر امتی عبادتی قرار دادیم تا آن عبادت را(در پیشگاه خدا)انجام دهند، بنا بر این آنها نباید در این امر با تو به نزاع برخیزند،به سوی پروردگارت دعوت کن که بر هدایت مستقیم قرار داری(و راه راست همین است که تو می پویی).

۶۸-و اگر آنها با تو به جدال برخیزند بگو:خدا از اعمالی که شما انجام می دهید آگاه تر است.

۶۹-خداوند میان شما در آن چه اختلاف داشتید داوری می کند.

۷۰-آیا نمی دانی خداوند آنچه را در آسمان و زمین است می داند؟همه اینها در کتابی ثبت است(کتاب علم بی پایان پروردگار)و این بر خداوند آسان است.

تفسیر:

هر امتی عبادتی دارد

در بحثهای گذشته گفتگوهایی پیرامون مشرکان داشتیم،از آنجا که

ص :۱۶۳

مشرکان به طور خصوص و مخالفان اسلام به طور عموم،جر و بحثهایی با پیامبر ص پیرامون مسائل و احکام تازه اسلام داشتند و نسخ و دگرگونی قسمتهایی از احکام شرایع پیشین را نقطه ضعفی برای شریعت اسلام می پنداشتند در حالی که این دگرگونی ها نه تنها ضعف نبود بلکه یکی از برنامه تکامل ادیان محسوب می شد،لذا در نخستین آیه مورد بحث می فرماید:"برای هر امتی عبادتی قرار دادیم تا خدا را با آن پرستش کنند"(لِکُلِّ أُمَّهٍ جَعَلْنا مَنْسَکاً هُمْ ناسِکُوهُ) (۱).

مناسک:چنان که قبلا هم گفته ایم جمع "منسک"به معنی مطلق عبادت است، و در اینجا ممکن است تمام برنامه های دینی و الهی را شامل شود،بنا بر این آیه گویای این حقیقت است که امتهای پیشین هر کدام برنامه ای مخصوص به خود داشتند که در آن شرائط خاص از نظر زمان و مکان و جهات دیگر کاملترین برنامه بوده است،ولی مسلما با دگرگون شدن آن شرائط لازم بود احکام تازه تری جانشین آنها شود.

لذا به دنبال این سخن اضافه می کند:"بنا بر این نباید آنها در این امر با تو به نزاع برخیزند"(فَلا یُنازِعُنَّکَ فِی الْأَمْرِ).

"و تو به سوی پروردگارت دعوت کن که راه راست همین است که تو می پویی (وَ ادْعُ إِلی رَبِّکَ إِنَّکَ لَعَلی هُدیً مُسْتَقِیمٍ).

هرگز گفتگوها و ایرادهای بی پایه آنان در روحیه تو کمترین اثری نگذارد

---

۱ - ۱) جمعی از مفسران،این آیات را اشاره به پاسخ ایرادی دانسته اند که از ناحیه مشرکان مطرح می شد که می گفتند چگونه گوشت حیواناتی را که ذبح شده است می خورید اما گوشت میته(مردار)را نمی خورید در حالی که اولی را شما کشته اید و دومی را خدا! این آیات نازل شده و به آنها پاسخ گفت ولی بسیار بعید به نظر می رسد که آیات فوق اشاره به چنین مطلبی باشد زیرا خوردن گوشت مردار که گوشت فاسد و زیانباری است ظاهرا در هیچ شریعتی مجاز و مباح نبوده است تا قرآن صحه بر آن بگذارد و بگوید هر شریعتی برای خود برنامه ای داشته است.

که دعوتت به سوی خدا است،و مسیر تو هدایت،و راهت مستقیم است! توصیف "هدی "به "مستقیم بودن "یا جنبه تاکید دارد،و یا اشاره به این است که هدایت به سوی مقصد ممکن است از طرق مختلفی صورت گیرد راههای نزدیک و دور،مستقیم و کج،ولی هدایت الهی،از نزدیکترین و مستقیم ترین راه است.

*** "اما اگر باز به مجادله و منازعه ادامه دهند و سخنان تو در دل آنها اثر نگذارد در پاسخ آنها بگو،خدا از اعمالی که شما انجام می دهید آگاهتر است" (وَ إِنْ جٰادَلُوكَ فَقُلِ اللّٰهُ أَعْلَمُ بِمٰا تَعْمَلُونَ).

*** "خداوند در میان شما در آنچه اختلاف داشتید داوری می کند"(و در صحنه قیامت که صحنه بازگشت به توحید و یکپارچگی و بر طرف شدن اختلافات است حقایق را برای همه شما آشکار می سازد"(اَللّٰهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ فِيمٰا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ) (۱).

*** و از آنجا که قضاوت و داوری در قیامت نسبت به اختلافات و اعمال بندگان نیاز به علم و آگاهی وسیعی به همه آنها دارد،در آخرین آیه مورد بحث اشاره به علم بی پایان خدا کرده،چنین می گوید:"آیا نمی دانی که خداوند آنچه را که در آسمانها و زمین است می داند"؟(أَ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ مٰا فِي السَّمٰاءِ وَ الْأَرْضِ).

۱- ۱) خطاب در این آیه ممکن است متوجه خصوص مخالفان اسلام و پیامبر(ص)باشد، بنا بر این جمله اَللّٰهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ ...مقول قول پیامبر(ص)است،و نیز ممکن است مخاطب هم مسلمانان باشند و هم مخالفان،و بنا بر این،این آیه بیان مستقلی است از ناحیه خداوند نسبت به همگان.

آری "همه اینها در کتابی ثبت است"(إِنَّ ذٰلِکَ فِی کِتٰابٍ).

کتـاب علم بی پایـان خداونـد،کتـاب عـالم هسـتی و جهـان علت و معلول،جهـانی که چیزی در آن گم نمی شود و نـابود نمی گردد،بلکه همواره تغییر صورت می دهد حتی امواج صدای ضـعیفی که از حلقوم انسانی در هزاران سال قبل بر خاسته به کلی نـابود نشـده است،و همواره در این فضـا وجود دارد این یـک کتـاب بسـیار دقیق و جامع است که همه چیز در آن ضـبط شـده است.

و به تعبیر دیگر همه اینهـا در"لوح محفوظ"،لوح علم الهی ثبت است، و همه این موجودات با تمام خصوصـیات و جزئیات نزد او حاضرند.

و لـذا در آخرین جمله می فرمایـد:"این بر خداوند آسان است"چرا که همگی موجودات با تمام خصوصـیاتشان نزد او حضور دارند(إِنَّ ذٰلِکَ عَلَی اللّٰهِ یَسِیرٌ).

***

ص :۱۶۶

[سوره الحج (۲۲): آیات ۷۱ تا ۷۴]

اشاره

وَ یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ مٰا لَمْ یُنَزِّلْ بِهِ سُلْطٰاناً وَ مٰا لَیْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ مٰا لِلظّٰالِمِینَ مِنْ نَصِیرٍ (۷۱) وَ إِذٰا تُتْلیٰ عَلَیْهِمْ آیٰاتُنٰا بَیِّنٰاتٍ
تَعْرِفُ فِی وُجُوهِ اَلَّذِینَ کَفَرُوا اَلْمُنْکَرَ یَکٰادُونَ یَسْطُونَ بِالَّذِینَ یَتْلُونَ عَلَیْهِمْ آیٰاتِنٰا قُلْ أَ فَأُنَبِّئُکُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذٰلِکُمُ اَلنّٰارُ وَعَدَهَا اَللّٰهُ
اَلَّذِینَ کَفَرُوا وَ بِئْسَ اَلْمَصِیرُ (۷۲) یٰا أَیُّهَا اَلنّٰاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ اَلَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ لَنْ یَخْلُقُوا ذُبٰاباً وَ لَوِ
اِجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِنْ یَسْلُبْهُمُ اَلذُّبٰابُ شَیْئاً لاٰ یَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ اَلطّٰالِبُ وَ اَلْمَطْلُوبُ (۷۳) مٰا قَدَرُوا اَللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اَللّٰهَ لَقَوِیٌّ عَزِیزٌ
(۷۴)

ترجمه:

۷۱-آنها غیر از خداوند چیزهایی را می پرستند که خدا هیچگونه دلیلی برای آن نازل نکرده است،و چیزهایی که علم و آگاهی به آن ندارند،و برای ظالمان یاور و راهنمایی نیست.

۷۲-و هنگامی که آیات روشن ما بر آنها خوانده می شود در چهره کافران آثار انکار مشاهده می کنی،آن چنان که نزدیک است برخیزند و با مشت به کسانی که آیات ما را بر آنها می خوانند حمله کنند!بگو:آیا شما را به بدتر از این خبر دهم؟همان آتش سوزنده(دوزخ)است که خدا به کافران وعده داده،و بدترین جایگاه است! ۷۳-ای مردم مثلی زده شده است گوش به آن فرا دهید:کسانی را که غیر از خدا می خوانید هرگز نمی توانند مگسی بیافرینند،هر چند برای این کار دست به دست هم دهند و هر گاه مگس چیزی از آنها برباید نمی توانند آن را باز پس گیرند،هم این طلب کنندگان ناتوانند و هم آن مطلوبان(هم این عابدان و هم آن معبودان).

۷۴-آنها خدا را آن گونه که باید بشناسند نشناختند،خداوند قوی و شکست ناپذیر است.

تفسیر:

معبودانی ضعیفتر از یک مگس!

در این آیات-به تناسب بحثهایی که قبلا پیرامون توحید و شرک بود-باز سخن از مشرکان و برنامه های غلط آنها می گوید:

و از آنجا که یکی از روشنترین دلائل بطلان شرک و بت پرستی این است که هیچگونه دلیل عقلی و نقلی بر جواز این عمل دلالت نمی کند،در آیه نخست می فرماید:"آنها غیر از خدا چیزهایی را می پرستند که هیچگونه دلیلی خداوند برای آن نازل نکرده است"(وَ یَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ ما لَمْ یُنَزِّلْ بِهِ سُلْطاناً).

در واقع این ابطال اعتقاد بت پرستان است که معتقد بودند خدا اجازه بت پرستی را به آنها داده،و این بتها شفیعان در گاه او می باشند.

سپس اضافه می کند:"آنها معبودهایی را می پرستند که علم و دانشی به حقانیت آنها ندارند"(وَ ما لَیْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ).

ص: ۱۶۸

یعنی نه از طریق دستور الهی،و نه از طریق دلیل عقل هیچ حجت و برهانی برای کار خود مطلقا ندارند.

بدیهی است کسی که در اعتقاد و اعمال خود متکی به دلیل روشنی نیست،ستمگر است،هم به خویش ستم کرده،و هم به دیگران،و به هنگام گرفتار شدن در چنگال مجازات الهی هیچکس قدرت دفاع از او ندارد،لذا در پایان آیه می گوید:

"برای ستمکاران یاور و راهنمایی نیست"(وَ مٰا لِلظّٰالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ).

بعضی از مفسران گفته اند که"نصیر"در اینجا به معنی دلیل و برهان است،چرا که یاری کننده حقیقی همان می باشد (۱).

این احتمال نیز وجود دارد که مراد از"نصیر"،راهنما است و مکملی است برای بحث گذشته یعنی نه حجت الهی دارند،نه دلیل عقلی که خود به آن رسیده باشند،و نه رهبر و راهنما و استادی که آنها را در این مسیر یاری کند،چرا که آنها ستمگرند و در برابر حق تسلیم نیستند.

این تفسیرهای سه گانه با هم منافاتی ندارند هر چند تفسیر اول روشنتر به نظر می رسد.

*** سپس به عکس العمل بت پرستان در برابر آیات خدا،و شدت لجاجت و تعصب آنها در یک جمله کوتاه اشاره کرده می گوید:"و هنگامی که آیات روشن ما که بهره گیری از آن برای هر صاحب عقلی آسان است بر آنها خوانده می شود، در چهره کافران آثار انکار را به خوبی مشاهده می کنی"(وَ إِذٰا تُتْلىٰ عَلَيْهِمْ آيٰاتُنٰا بَيِّنٰاتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ) (۲).

در حقیقت هنگام شنیدن این آیات بینات،تضادی در میان منطق زنده

ص: ۱۶۹

۱- ۱) المیزان و تفسیر فخر رازی ذیل آیه مورد بحث.

۲- ۲) کلمه"منکر"مصدر میمی و به معنی"انکار"است،و از آنجا که انکار یک حالت درونی است و قابل مشاهده نمی باشد،بنا بر این منظور آثار و علائم انکار است.

قرآن و تعصبات جاهلانه آنها پیدا می شود،و چون حاضر به تسلیم در برابر حق نیستند،بی اختیار آثار آن در چهره هاشان نمایان می شود،بلکه بر اثر شدت تعصب و لجاج"نزدیک است برخیزند و با مشتهای گره کرده خود به کسانی که آیات ما را بر آنها می خوانند حمله کنند"!(یَکادُونَ یَسْطُونَ بِالَّذِینَ یَتْلُونَ عَلَیْهِمْ آیاتِنا).

"یسطون"از ماده"سطوت"به معنی بلند کردن دست و حمله کردن به طرف مقابل است،و در اصل-به گفته راغب در مفردات-به معنی بلند شدن اسب،بر سر پاها و بلند کردن دستها است،سپس به معنی بالا اطلاق شده.

در حالی که انسان اگر منطقی فکر کند هر گاه سخن خلافی بشنود،نه چهره در هم می کشد و نه پاسخ آن را با مشت گره کرده می دهد،بلکه با بیان منطقی آن را رد می کند،این عکس العمل های نادرست کافران،خود دلیل روشنی است بر اینکه آنها تابع هیچ دلیل و منطقی نیستند،تنها جهل و عصبیت بر وجودشان حاکم است.

قابل توجه اینکه جمله یَکادُونَ یَسْطُونَ با توجه به اینکه از دو فعل مضارع تشکیل شده دلیل بر استمرار"حالت حمله و پرخاشگری"در وجود آنها است که گاه شرائط ایجاب می کرد عملا آن را ظاهر کنند،و گاه که شرائط اجازه نمی داد، حالت آمادگی حمله در آنها پیدا می شد و به تعبیر ما به خود می پیچیدند که چرا قادر بر حمله و ضرب نیستند.

قرآن در برابر این بی منطقان به پیامبر ص دستور می دهد:"به آنها بگو:آیا می خواهید من شما را به بدتر از این خبر دهم؟!بدتر از این همان آتش سوزنده دوزخ است"!(قُلْ أَ فَأُنَبِّئُکُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذٰلِکُمُ النّارُ) (۱).

ص: ۱۷۰

---

۱ – ۱) کلمه"النار"در اینجا خبر مبتدای محذوفی است و در تقدیر هی النار بوده، بعضی نیز احتمال داده اند که"النار"مبتدا باشد و جمله وعدها اللّه...خبر آن.ولی احتمال اول صحیحتر است،ضمنا"وعد"فعلی است که در اینجا دو مفعول گرفته مفعول اولش "الذین کفروا"که مؤخر شده و مفعول دومش ضمیر"هاء"می باشد که مقدم گردیده که شاید تقدیم آن برای انحصار است.

یعنی اگر به زعم شما این آیات بینات الهی شر است،چون با افکار منحرف و نادرستتان هماهنگ نیست،من،بدتر از این را به شما معرفی می کنم،که همان مجازات دردناك الهی است که در برابر این لجاج و عناد سرانجام دامانتان را خواهد گرفت.

"همان آتش سوزانی که خداوند به کافران وعده داده"(وَعَدَهَا اللّهُ الَّذِینَ کَفَرُوا).

"و دوزخ آتش سوزانش بدترین جایگاه است"(وَ بِئْسَ الْمَصِیرُ).

در حقیقت در برابر این آتش مزاجان پرخاشگر که شعله های عصبیت و لجاج،همواره در درونشان افروخته است،پاسخی جز آتش دوزخ نیست! چرا که همیشه مجازات الهی تناسب نزدیکی با چگونگی گناه و عصیان دارد.

*** در آیه بعد ترسیم جالب و گویایی از وضع بتها و معبودهای ساختگی، و ضعف و ناتوانی آنها،بیان می کند،و بطلان اعتقاد مشرکان را به روشنترین وجهی آشکار می سازد.

روی سخن را به عموم مردم کرده،می گوید:"ای مردم در اینجا مثلی زده شده است گوش به آن فرا دهید"(و دقیقا به آن بیندیشید)(یا أَیُّهَا النّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ).

"کسانی را که شما غیر از خدا می خوانید هرگز نمی توانند مگسی بیافرینند هر چند برای این کار اجتماع کنند و دست به دست یکدیگر بدهند"(إِنَّ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ لَنْ یَخْلُقُوا ذُباباً وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ).

همه بتها و همه معبودهای آنها و حتی همه دانشمندان و متفکران و مخترعان بشر اگر دست به دست هم بدهند قادر بر آفرینش مگسی نیستند.

بنا بر این چگونه می خواهید شما اینها را همردیف پروردگار بزرگی

قرار دهید که آفریننده آسمانها و زمین و هزاران هزار نوع موجود زنده در دریاها و صحراها و جنگلها و اعماق زمین است،خداوندی که حیات و زندگی را در اشکال مختلف و چهره های بدیع و متنوع قرار داده که هر یک از آنها انسان را به اعجاب و تحسین وا می دارد،آن معبودهای ضعیف کجا و این خالق قادر و حکیم کجا؟ سپس اضافه می کند نه تنها قادر نیستند مگسی بیافرینند بلکه از مقابله با یک مگس نیز عاجزند چرا که"اگر مگس چیزی از آنها را برباید نمی توانند آن را باز پس گیرند"!.(وَ إِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبابُ شَيْئاً لا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ).

موجودی به این ضعیفی و ناتوانی که حتی در مبارزه با یک مگس شکست می خورد چه جای این دارد که او را حاکم بر سرنوشت خویش بدانند و حلال مشکلات.

آری"هم این طلب کنندگان و عابدان ضعیف و ناتوانند و هم آن مطلوبان و معبودان"(ضَعُفَ الطّالِبُ وَ الْمَطْلُوبُ).

در روایات می خوانیم:بت پرستان قریش،بتهایی را که در اطراف کعبه گرد- آوری کرده بودند آنها را با مشک و عنبر و گاه با زعفران یا عسل می آلودند و اطراف آنها ندای لبیک اللهم لبیک،لبیک لا شریک لک،الا شریک هو لک تملکه و ما ملک!که بیانگر شرک و بت پرستی آنها و تحریف لبیک موحدان بود سر در می دادند، و این موجودات پست و بی ارزش را شریک خدا می پنداشتند،ولی مگسها می آمدند و بر آنها می نشستند و آن عسل و زعفران و مشک و عنبر را می ربودند و آنها قدرت بر باز پس گرفتن آن نداشتند! قرآن مجید همین صحنه را عنوان قرار داده و برای بیان ضعف و ناتوانی بتها و سستی منطق مشرکان از آن بهره گیری می کند،می گوید شما خوب نگاه کنید ببینید معبودهایتان چگونه زیر دست و پای مگسها قرار گرفته اند و قادر به کمترین دفاع از خود نیستند؟!این چه معبودهای بی عرضه و بی ارزشی هستند که شما

حل مشکلات خود را از آنها می خواهید؟!.

در اینکه منظور از "طالب"و "مطلوب"چیست؟ حق همان است که در بالا ـ گفتیم:"طالب"عبادت کنندگان بتها هستند و "مطلوب"خود بتها که هر دو ضعیف هستند و ناتوان.

بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که "طالب"اشاره به مگس است، و مطلوب اشاره به بتها(زیرا مگسها به سراغ بتها می روند تا از مواد غذایی روی آنها بهره گیرند).

بعضی دیگر "طالب"را بتها دانسته اند و "مطلوب"را مگس(زیرا به فرض که بتها به فکر آفرینش مگس ضعیفی بیفتند قادر نخواهند بود)ولی تفسیر اول صحیحتر به نظر می رسد.

*** قرآن بعد از بیان مثال زنده فوق،نتیجه گیری می کند که "آنها خدا را آن گونه که باید بشناسند نشناختند"(مٰا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ).

بقدری در معرفت و شناسایی خدا،ضعیف و ناتوانند که خداوند با آن عظمت را تا سر حد این معبودهای ضعیف و بی مقدار تنزل دادند،و آنها را شریک او شمردند، که اگر کمترین معرفتی در باره خدا داشتند بر این مقایسه خود می خندیدند.

و در پایان آیه می فرماید:"خداوند قوی و عزیز است"(إِنَّ اللّٰهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ).

نه همچون بتها که قادر بر آفرینش موجود کوچکی نیستند و حتی قدرت دفاع از خویش در برابر مگسی ندارند،او بر همه چیز قادر و توانا است و هیچکس را قدرت مقابله با او نیست.

***

ص :۱۷۳

نکته:

اشاره

مثالی روشن برای بیان ضعفها

گر چه جمعی از مفسران عقیده دارند که قرآن در آیات فوق،سخن از"مثل" به میان آورده،اما خود مثل را صریحا بیان نکرده است بلکه اشاره به موارد دیگر قرآن نموده،و یا اصلا"مثل"در اینجا به معنی اثبات و تبیین مطلب یا چیز عجیب است،نه به معنی معروفش.

ولی بدون شک،این نظر نادرستی است،چرا که قرآن در آیات فوق، مصداق این مثالی را که دعوت عمومی برای اندیشه در آن کرده است بیان نموده این مثال همان"مگس"است از نظر آفرینش و از نظر ربودن ذرات غذایی!.

این مثال گر چه در برابر مشرکان عرب ذکر شده،ولی با توجه به اینکه مخاطب همه مردم جهانند(یا أَیُّهَا النّاسُ)اختصاصی به بتهای سنگی و چوبی ندارد،بلکه تمام معبودهایی را که جز خدا می پرستند در این مثال شرکت داده شده اند،اعم از فرعونها و نمرودها و بتهای شخصیتهای کاذب و قدرتهای پوشالی و مانند آن.

آنها نیز بر این مثال منطبق هستند،آنها هم اگر دست به دست هم بدهند و تمام لشگر و عسکرشان را جمع و جور کنند و اندیشمندان و فرزانگانشان را دعوت کنند قادر به خلق مگسی نیستند،و حتی اگر مگسی ذره ای از سفره آنها بر گیرد توانایی به باز گرداندن آن ندارند.

***

پاسخ به یک سؤال

ممکن است در اینجا گفته شود که انسان امروز با نیروی علم و دانش خود توانسته است اختراعاتی کند که به مراتب از یک مگس برتر و بالاتر است.

ص :۱۷۴

وسائل نقلیه سریع السیر و بادپیمایی ساخته که در یک چشم بر هم زدن مسافت زیادی را طی می کند.

مغزهای الکترونیکی دقیقی را اختراع کرده که پیچیده ترین معادلات ریاضـی را در یک لحظه حل می نماید،آیا این گفتگوها در باره انسان عصر ما نیز صادق است؟ در پاسـخ می گوئیم:ساختن این وسائل محیر العقول بدون شک،دلیل بر پیشـرفت فوق العـاده صـنایع بشر است،امـا همه اینهـا در برابر مسـاله آفرینش یک موجود زنـده و خلقت حیات مسائلی ساده و پیش پا افتاده است.

اگر کتبی را که در باره فیزیولوژی موجودات زنده،و فعالیتهای بیولوژیکی و حیاتی یک حشـره کوچک مانند مگس بحث می کنـد،بـه دقت بررسـی کنیم،خـواهیم دیـد که ساختمـان مغز یـک مگس و سلسـله اعصـاب و دسـتگاه گـوارش او به مراتب از ساختمان مجهزترین هواپیماها برتر است و اصلا قابل مقایسه با آن نیست.

اصولا"مساله حیات"و حس و حرکت موجودات زنده و نمو و تولید مثل آنها هنوز به صورت معمایی در برابر دانشـمندان قرار گرفته است،و ریزه کاریهـا و ظرافتهـایی که در ساختمـان این موجودات به کار رفته،خود معماهای دیگری است،معماهایی که هنوز به هیچوجه حل نشده.

به گفته دانشـمندان علوم طبیعی چشـمهای فوق العاده کوچک بعضـی از همین حشرات خود مرکب از صدها چشم است!یعنی همان چشـمی را که ما به زحمت می بینیم و شاید به اندازه یک سر سوزن بیش نیست از چند صد چشم کوچکتر تشکیل یافته که مجموعه آنهـا را"چشم مرکب"می نامنـد! به فرض که انسـان بتوانـد از مواد بی جـان سـلول زنـده ای بسازد چه کسـی می تواند،صدها چشم کوچک که هر کدام از آنها خود دارای دوربین ظریف و طبقات و دسـتگاه هایی است در کنار هم بچیند و رشته ارتباطی آنها را در مغز حشره پیوند دهد و اطلاعات را به وسیله آنها

به مغز حشره منتقل سازد و حشره بتواند در موقع مناسب،عکس العمل نسبت به حوادثی که اطراف او می گذرد نشان دهد؟ آیا اگر همه انسانها جمع شوند،قدرت بر آفرینش چنین موجود ظاهرا ناچیز اما در واقع بسیار پیچیده و اسرار آمیز خواهند داشت؟! و باز به فرض انسان همه این مسائل را عملی سازد ولی آیا می توان نام آن را خلقت گذاشت؟یا ترکیب و مونتاژی است از وسائل موجود در همین جهان آفرینش؟آیا کسانی که قطعات پیش ساخته اتومبیلی را به هم مونتاژ می کنند، مخترع محسوب می شوند و نام عمل آنها را ابداع و اختراع می توان گذاشت؟ ***

[سوره الحج (۲۲): آیات ۷۵ تا ۷۸]

اشاره

اَللّٰهُ يَصْطَفِي مِنَ اَلْمَلاٰئِكَةِ رُسُلاً وَ مِنَ اَلنّٰاسِ إِنَّ اَللّٰهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (۷۵) يَعْلَمُ مٰا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مٰا خَلْفَهُمْ وَ إِلَى اَللّٰهِ تُرْجَعُ اَلْأُمُورُ
(۷۶) يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا اِرْكَعُوا وَ اُسْجُدُوا وَ اُعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَ اِفْعَلُوا اَلْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۷۷) وَ جٰاهِدُوا فِي اَللّٰهِ حَقَّ جِهٰادِهِ هُوَ
اِجْتَبٰاكُمْ وَ مٰا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي اَلدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرٰاهِيمَ هُوَ سَمّٰاكُمُ اَلْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هٰذٰا لِيَكُونَ اَلرَّسُولُ شَهِيداً
عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدٰاءَ عَلَى اَلنّٰاسِ فَأَقِيمُوا اَلصَّلاٰةَ وَ آتُوا اَلزَّكٰاةَ وَ اِعْتَصِمُوا بِاللّٰهِ هُوَ مَوْلاٰكُمْ فَنِعْمَ اَلْمَوْلىٰ وَ نِعْمَ اَلنَّصِيرُ (۷۸)

ص: ۱۷۷

ترجمه:

۷۵-خداوند از فرشتگان رسولانی بر می گزیند و همچنین از انسان خداوند شنوا و بینا است.

۷۶-آنچه را در پیش روی آنها و پشت سر آنهاست می داند و همه کارها به سوی خدا باز می گردد.

۷۷-ای کسانی که ایمان آورده اید رکوع کنید و سجود بجا آورید و پروردگارتان را عبادت کنید و کار نیک انجام دهید تا رستگار شوید.

۷۸-و در راه خدا جهاد کنید و حق جهادش را ادا نمائید او شما را برگزید و در دین کار سنگین و شاقی بر شما نگذارد این همان آئین پدر شما ابراهیم است او شما را در کتب پیشین و در این کتاب آسمانی مسلمان نامید تا پیامبر شاهد و گواه بر شما باشد و شما گواهان بر مردم بنا بر این نماز را بر پا دارید و زکاه را بدهید و به خدا تمسک جویید که او مولا و سرپرست شماست چه مولای خوب و چه یار و یاور شایسته ای.

شان نزول:

به طوری که جمعی از مفسران،نقل کرده اند،بعضی از مشرکان مانند "ولید بن مغیره"(که مغز متفکر آنان محسوب می شد)به هنگام مبعوث شدن پیامبر ص با تعجب و انکار می گفتند أَ أُنْزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنا :"آیا از میان همه ما وحی الهی بر محمد(این یتیم فقیر و تهیدست امت ما)نازل شده است"؟نخستین آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت(که انتخاب انبیاء و فرشتگان برای رسالت روی معیار شایستگی و معیار معنویت آنها بوده است) (۱).

***

تفسیر:

پنج دستور سازنده و مهم

با توجه به اینکه در آیات گذشته سخن از توحید و شرک و معبودهای پنداری

ص: ۱۷۸

۱- ۱) تفسیر "قرطبی"و تفسیر "ابو الفتوح رازی"و تفسیر "فخر رازی"و تفسیر "روح المعانی"ذیل آیه مورد بحث.

مشرکان در میان بود،و با توجه به اینکه جمعی از مردم،فرشتگان یا بعضی از پیامبران را برای عبادت برگزیدند،قرآن در نخستین آیات مورد بحث می گوید:

همه رسولان الهی،بندگان سر بر فرمان او هستند"خداوند از فرشتگان، رسولانی بر می گزیند و همچنین از انسانها"(اَللّٰهُ یَصْطَفِی مِنَ الْمَلاٰئِکَهِ رُسُلاً وَ مِنَ النّٰاسِ).

از فرشتگان رسولانی همچون جبرئیل،و از انسانها فرستادگانی همچون پیامبران بزرگ الهی و تعبیر به"من"که در اینجا تبعیضیه است نشان می دهد که همه فرشتگان الهی،رسولان او به سوی بشر نبودند،بلکه گروهی از آنها این سمت را داشتند،این تعبیر منافات با آیه اول سوره فاطر که می گوید: جٰاعِلِ الْمَلاٰئِکَهِ رُسُلاً (خدا فرشتگان را رسولان قرار داده است)ندارد،چرا که منظور در این آیه نیز بیان جنس است،نه بیان عمومیت افراد.

و در پایان آیه اضافه می کند:"خداوند شنوا و بینا است"(إِنَّ اللّٰهَ سَمِیعٌ بَصِیرٌ).

یعنی چنان نیست که خداوند مانند انسانها از کار رسولانش در غیابشان بی خبر باشد،بلکه در هر لحظه از وضع آنها با خبر است،سخنانشان را می شنود و اعمالشان را می بیند.

*** سپس اشاره به مسئولیت پیامبران در ابلاغ رسالت از یک سو و مراقبتها الهی نسبت به آنها از سوی دیگر کرده،می گوید:"خداوند آنچه را در پیش روی آنها،و پشت سر آنها است می داند"(یَعْلَمُ مٰا بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ مٰا خَلْفَهُمْ).

هم از آینده آنها آگاه است و هم از گذشته و آنچه را پشت سر نهاده اند.

"و همه کارها به خدا باز می گردد،و همه در برابر او مسئولند"(وَ إِلَی اللّٰهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ).

ص :۱۷۹

تا مردم بدانند فرشتگان و پیامبران الهی نیز بندگانی هستند سر بر فرمان خدا،و دارای مسئولیت در پیشگاه او،و از خود چیزی ندارند جز آنچه خدا به آنها داده است،نه اینکه معبودان و خدایانی باشند در برابر اللّه.

بنا بر این جمله یَعْلَمُ مٰا بَیْنَ أَیْدِیهِمْ ...در واقع اشاره به تکلیف و مسئولیت رسولان الهی و کنترل اعمال آنها از ناحیه پروردگار است همانند آنچه در سوره جن آیه ۲۷ و ۲۸ آمده است(فَلاٰ یُظْهِرُ عَلیٰ غَیْبِهِ أَحَداً إِلاّٰ مَنِ ارْتَضیٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ یَسْلُکُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً لِیَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسٰالاٰتِ رَبِّهِمْ وَ أَحٰاطَ بِمٰا لَدَیْهِمْ :"خداوند هیچکس را بر اسرار غیب خود آگاه نمی کند مگر رسولانی را که برگزیده است و از آنها راضی شده،و برای آنها مراقبانی از پیش رو و پشت سر می فرستد تا روشن شود آیا آنها رسالات پروردگارشان را ابلاغ کرده اند یا نه،و خداوند از آنچه نزد آنان است با خبر است" (۱).

ضمنا روشن شد که منظور از"مٰا بَیْنَ أَیْدِیهِمْ "حوادث آینده است و از "مٰا خَلْفَهُمْ "حوادث گذشته.

*** در دو آیه بعد که آیات پایان سوره حج را تشکیل می دهد،روی سخن را به افراد با ایمان کرده و یک سلسله دستورات کلی و جامع را که حافظ دین و دنیا و پیروزی آنها در تمام صحنه ها است بیان می دارد و با این حسن ختام،"سوره حج"پایان می گیرد.

نخست به چهار دستور مهم اشاره کرده می گوید:"ای کسانی که ایمان آورده اید،رکوع کنید،و سجده بجا آورید،و پروردگارتان را عبادت کنید، و کار نیک انجام دهید تا رستگار شوید"

ص:۱۸۰

---

۱ – ۱) "علامه طباطبائی"در"تفسیر المیزان"ذیل آیات مورد بحث جمله یَعْلَمُ مٰا بَیْنَ أَیْدِیهِمْ ...را اشاره به مساله عصمت و حمایت الهی از پیامبران می داند،اما با توجه به آنچه در بالا گفتیم این تفسیر چندان نزدیک به نظر نمی رسد.

(یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ارْکَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّکُمْ وَ افْعَلُوا الْخَیْرَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ).

بیان دو رکن رکوع و سجود از میان تمام ارکان نماز به خاطر اهمیت فوق العاده آنها در این عبادت بزرگ است.

دستور عبودیت به طور مطلق که بعد از این دو بیان شده هر گونه عبادت و بندگی خدا را شامل می شود.

تعبیر به"ربکم"(پروردگار شما)در حقیقت اشاره ای است به شایستگی او برای عبودیت و عدم شایستگی غیر او،زیرا تنها مالک و صاحب و تربیت کننده او است.

دستور به"فعل خیرات"هر گونه کار نیکی را-بدون هیچ قید و شرط-شامل می شود،و اینکه از"ابن عباس"نقل شده که منظور صله رحم و مکارم اخلاق است در حقیقت بیان مصداق زنده ای از این مفهوم عام می باشد.

*** سپس پنجمین دستور را در زمینه جهاد-به معنی وسیع کلمه-صادر می کند و می گوید:"در راه خدا جهاد کنید و حق جهادش را ادا نمائید"(وَ جٰاهِدُوا فِی اللّٰهِ حَقَّ جِهٰادِهِ).

اکثر مفسران اسلامی،"جهاد"را در اینجا به معنی خصوص مبارزه مسلحانه با دشمنان نگرفته اند،بلکه همانگونه که از مفهوم لغوی آن استفاده می شود به معنی هر گونه جهاد و کوشش در راه خدا و تلاش برای انجام نیکیها،و مبارزه با هوسهای سرکش(جهاد اکبر)و پیکار با دشمنان ظالم و ستمگر(جهاد اصغر) دانسته اند.

مرحوم"طبرسی"در"مجمع البیان"از اکثر مفسران چنین نقل می کند که منظور از"حق جهاد"خلوص نیت و انجام دادن اعمال برای خدا است.

بدون شک"حق جهاد"نیز معنی وسیعی دارد که از نظر کیفیت و کمیت

و مکـان و زمـان و سـایر جهـات،همه را شامـل می شـود،امـا از آنجـا که مرحله"اخلاـص" سـخت ترین مرحله در جهـاد نفس اسـت،روی ایـن مرحله تکیه کرده است،چرا که نفـوذ افکـار و انگیزه هـای غیر الهی در قلب و اعمـال انسـان آن قـدر مخفی و باریک و پنهان است که جز بندگان خاص خدا از آن رهایی نمی یابند!.

در حقیقت قرآن مجید در این پنج دستور از مراحل ساده شروع کرده و به آخرین و برترین مراحل عبودیت می رساند:نخست سخن از رکوع و سپس از آن برتر سخن از سجود است،بعد عبادت به طور کلی،و سپس انجام کارهای نیک اعم از عبادات و غیر عبـادات،و در آخرین مرحله سـخن از جهـاد و تلاـش و کوشـش فردی و جمعی در بخش درون و برون،کردار و گفتـار و اخلاق و نیت به میان آورده است.

و این دستور جامعی است که فلاح و رستگاری بدون شک در دنبال آن خواهد بود.

و از آنجا که این تصور ممکن است پیدا شود،اینهمه دسـتورات سنگین که هر یک از دیگری جامعتر و وسیعتر است چگونه بر دوش مـا بنـدگان ضـعیف قرار داده شـده است،در جمله های بعـد تعبیرات گوناگونی دارد که نشان می دهـد اینها دلیل لطف الهی نسبت به شما است و نشانه عظمت و مقام شخصیت شما مؤمنان در پیشگاه او است.

در نخستین تعبیر می فرماید:"او شما را برگزید"(هُوَ اجْتَبٰاکُمْ).

اگر برگزیدگان خدا نبودید این مسئولیتها بر دوش شما گذارده نمی شد.

و در تعبیر بعد می فرماید:"او کار سنگین و شاقی در دین بر شما نگذارده است" (وَ مٰا جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ).

یعنی اگر درست بنگرید اینها تکالیف شاقی نیستند،بلکه با فطرت پاک شما هماهنگ و سازگارند،و اصولا چون وسیله تکامل شما هستند و هر کدام

فلسفه و منافع روشنی دارند که عائد خودتان می شود،در ذائقه جانتان تلخ نخواهند بود،بلکه کاملا شیرین و گوارا هستند.

در سومین تعبیر می گوید:از این گذشته"این همان آئین پدر شما ابراهیم است"(مِلَّهَ أَبِیکُمْ إِبْرٰاهِیمَ).

اطلاق"پدر"بر"ابراهیم"یا به خاطر آن است که عربها و مسلمانان آن روز غالبا از نسل اسماعیل بودند و یا به خاطر این بود که آنها همگی"ابراهیم" را بزرگ می شمردند و از او به صورت یک پدر روحانی و معنوی احترام می کردند هر چند آئین پاک او با انواع خرافات آلوده شده بود.

سپس تعبیر دیگری در این زمینه دارد می گوید:"او شما را در کتب پیشین، مسلمان نامید و همچنین در این کتاب آسمانی"(قرآن)(هُوَ سَمّٰاکُمُ الْمُسْلِمِینَ مِنْ قَبْلُ وَ فِی هٰذٰا).

و مسلمان کسی است که این افتخار را دارد که در برابر همه فرمانهای الهی تسلیم است.

در اینکه:مرجع ضمیر"هو"(او)چه کسی است در میان مفسران گفتگو است بعضی گفته اند به"خدا"بر می گردد،یعنی خدا هم در کتب پیشین و هم در قرآن شما را به این نام افتخار آمیز نامیده است،ولی بعضی دیگر آن را اشاره به"ابراهیم"می دانند،چرا که در آیه ۱۲۸ سوره بقره می خوانیم ابراهیم پس از پایان بنای کعبه از خداوند تقاضاهایی کرد،از جمله این بود: رَبَّنٰا وَ اجْعَلْنٰا مُسْلِمَیْنِ لَکَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِنٰا أُمَّهً مُسْلِمَهً لَکَ :"پروردگارا!من و فرزندم اسماعیل را تسلیم در مقابل فرمانت قرار ده،و از دودمان ما امتی مسلم و تسلیم در برابر اراده ات به وجود آور".

ولی تفسیر اول صحیحتر به نظر می رسد زیرا با ذیل آیه سازگارتر است، که می گوید:"او شما را در کتب پیشین و در این کتاب(قرآن)مسلمان نامید"و این

تعبیر در باره ابراهیم،تناسب ندارد بلکه مناسب خداوند است (۱).

سرانجام پنجمین و آخرین تعبیر شوق آفرین را در باره مسلمانان کرده و آنها را به عنوان الگو و اسوه امتها معرفی می کند و می فرماید:"هدف این بوده است که پیامبر ص شاهد و گواه بر شما باشد و شما هم گواهان بر مردم"!(لِیَکُونَ الرَّسُولُ شَهِیداً عَلَیْکُمْ وَ تَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النّاسِ).

"شهید"به معنی شاهد از ماده شهود به معنی آگاهی توأم با حضور است مفهوم این سخن آن است که شاهد بودن پیامبر ص بر همه مسلمانها به معنی آگاهی او از اعمال امت خویش است،و این با روایات"عرض اعمال"و بعضی از آیات قرآن که به آن اشاره می کند کاملا سازگار می باشد،چرا که طبق این روایات اعمال همه امت را در عرض هفته به حضور پیامبر ص عرضه می دارند و روح پاک او از همه اینها آگاه و با خبر می شود،بنا بر این او شاهد و گواه این امت است.

اما شاهد و گواه بودن این امت،طبق بعضی از روایات به معنی معصومین این امت و امامان است که آنها نیز گواهان بر اعمال مردمند.

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا ع می خوانیم:که فرمود:

نحن حجج اللّه فی خلقه و نحن شهداء اللّه و اعلامه فی بریته: "ما حجتهای خدا در میان خلقیم و شاهدان او و نشانه هایش در میان مردمیم" (۲).

در حقیقت مخاطب در جمله"لتکونوا"ظاهرا همه امتند اما در واقع گروهی از سران و بزرگان آنها می باشد،و خطاب به کل به خاطر جزء در تعبیرات روزمره فراوان است مثلا در آیه ۲۰ سوره مائده می خوانیم:که خداوند ضمن

---

۱ - ۱) در قرآن مجید،در آیه ۳ سوره مائده نام این آئین را صریحا"اسلام"نهاده " وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلاٰمَ دِیناً "و در آیات متعددی از پیامبر اسلام(ص)به عنوان" أَوَّلَ الْمُسْلِمِینَ "یاد شده است(انعام-۱۴-زمر-۱۲).

۲ - ۲) از کتاب"کمال الدین"صدوق،طبق نقل تفسیر نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۵۲۶ روایات دیگری نیز به همین مضمون در این زمینه نقل شده است.

بر شمردن نعمتهایش بر بنی اسرائیل به آنها خطاب کرده می گوید:"خداوند شما را ملوک و پادشاهان قرار داد"در حالی که می دانیم افراد معدودی از آنها به این مقام رسیدند.

البته"شهود"معنی دیگری نیز دارد و آن"شهادت عملی"است،یعنی مقیاس سنجش و الگو بودن اعمال یک فرد نمونه و بارز برای اعمال سایرین،در این صورت تمام مسلمانان راستین چنین خواهند بود،چرا که آنها امت نمونه ای هستند با برترین آئین که می توانند مقیاس و الگویی برای سنجش شخصیت و فضیلت در میان همه امتها باشند.

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ص می خوانیم که خداوند چند فضیلت و برتری به امت اسلام داده است،از جمله اینکه در امتهای پیشین،پیامبر آنها شاهد و گواه قومش بود ولی خداوند تمام امت مرا گواهان بر خلق قرار داده زیرا می فرماید: لِیَکُونَ الرَّسُولُ شَهِیداً عَلَیْکُمْ وَ تَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النّاسِ (۱).

یعنی همانگونه که پیامبر ص اسوه و الگوی امت خویش است شما هم اسوه ها و الگوها برای مردم جهانید.

این تفسیر در عین حال با تفسیر سابق منافات ندارد ممکن است همه امت شاهد و گواه باشند و امامان شاهدان و گواهان نمونه و ممتاز (۲).

در پایان این آیه بار دیگر وظائف پنجگانه پیشین را در تعبیرات فشرده تری که در سه جمله خلاصه می شود به عنوان تاکید چنین بازگو می کند:"اکنون که چنین است و شما دارای این امتیازات و افتخارات هستید،نماز را بر پا دارید، زکات را ادا کنید و به آئین حق و ذیل عنایت پروردگار تمسک جویید"

ص: ۱۸۵

۱- ۱) تفسیر برهان جلد ۳ صفحه ۱۰۵.

۲- ۲) در این زمینه در جلد اول تفسیر نمونه در ذیل آیه ۱۴۳ سوره بقره و همچنین در جلد سوم ذیل آیه ۴۱ سوره نساء مشروحا بحث کرده ایم.

(فَأَقِيمُوا الصَّلاٰهَ وَ آتُوا الزَّكٰاهَ وَ اعْتَصِمُوا بِاللّهِ).

که"مولی و سرپرست و یار و یاور شما او است"(هُوَ مَوْلاٰكُمْ).

"چه مولی و سرپرست خوبی،و چه یار و یاور شایسته ای"(فَنِعْمَ الْمَوْلیٰ وَ نِعْمَ النَّصِيرُ).

در حقیقت جمله" فَنِعْمَ الْمَوْلیٰ وَ نِعْمَ النَّصِيرُ "دلیلی است بر" وَ اعْتَصِمُوا بِاللّهِ هُوَ مَوْلاٰكُمْ "یعنی اینکه به شما فرمان داده شده تنها به ذیل عنایت پروردگار تمسک جویید به خاطر آن است که او برترین و بهترین مولی و شایسته ترین یار و یاور است.

***پروردگارا!به ما این توفیق و سعادت را مرحمت فرما که با اعتصام به ذات پاکت و پیوند با خلق و خالق مردمی نمونه باشیم و الگو و شاهد بر دیگران،و تفسیری جامع و نمونه بر این کتاب بزرگ تا پایان بنگاریم.

خداوندا!همانگونه که در کتاب آسمانیت قرآن و کتب پیشینیان ما را مسلمان خواندی توفیق مرحمت فرما تا سراپا تسلیم فرمان تو باشیم.

بار الها!ما را بر دشمنانی که امروز در هر گوشه و کنار،قصد یورش بر قرآن و اسلام دارند پیروز گردان که تو بهترین مولی و یار و یاوری(فَنِعْمَ الْمَوْلیٰ وَ نِعْمَ النَّصِيرُ).

ص :۱۸۶

(۲۳) سوره مؤمنون این سوره در مکه نازل شده و ۱۱۸ آیه است

اشاره

ص: ۱۸۷

فضیلت سوره مؤمنون

در روایات اسلامی که از پیامبر ص و ائمه اهل بیت ع بما رسیده فضیلت بسیاری برای این سوره بیان شده است.

در حدیثی از پیامبر ص می خوانیم

من قرء سوره المؤمنین بشرته الملائکه یوم القیامه بالروح و الریحان و ما تقر به عینه عند نزول ملک الموت:

"هر کس سوره مؤمنـان را تلاوت کنـد فرشـتگان در روز قیامت او را به روح و ریحان بشارت می دهنـد و هنگامی که فرشـته مرگ برای قبض روح او می آید چنان بشارتی به او می دهد که چشمش روشن می شود" (۱).

و از امام صادق ع می خوانیم:

من قرء سوره المؤمنین ختم اللّه له بالسـعاده اذا کـان یـدمن قراءتهـا فی کل جمعه،و کان منزله فی الفردوس الاعلی مع النبیین و المرسـلین: "هر کس سوره مؤمنون را بخوانـد و در هر جمعه آن را ادامه دهـد خداونـد پایان زنـدگی او را با سـعادت قرار می دهد و جایگاه او فردوس اعلی(بهشت برین)است،همراه پیامبران و رسولان" (۲).

تکرار این معنی را ضـروری می دانیم که ذکر فضائل تلاوت سوره ها هرگز به معنی خواندن خالی از اندیشه و تصـمیم و عمل نیست که این کتاب آسـمانی کتاب تربیت و انسانسازی و برنامه های عملی است،و به راستی اگر کسـی برنامه های عقیـدتی و عملی خود را بـا محتوای این سوره و حتی چنـد آیه آغـاز آن که بیان صـفات مؤمنان است تطبیق دهـد آن همه افتخارات باید نصیب او شود.

و لذا در بعضی از روایات از پیامبر ص نقل شده:هنگام نزول آغاز این سوره فرمود

لقـد انزل الی عشـر آیـات من اقـامهن دخـل الجنه: "ده آیه بر من نـازل شـده که هر کس آنها را بر پا دارد وارد بهشت خواهد شد"! (۳).

ص :۱۸۹

۱- ۱ و ۲) تفسیر مجمع البیان ج ۷ ص ۹۸.
۲- ۳) روح المعانی ج ۱۸ ص ۲.
۳-

تعبیر به"اقام"(بر پا دارد)به جای"قرء"(بخواند)گویای همان حقیقتی است که در بالا اشاره کردیم که هدف اصلی پیاده کردن محتوای این آیات در متن زندگی است،نه مجرد خواندن.

***

محتوای سوره مؤمنون

این سوره چنان که از نامش پیدا است بخش مهمی از آن سخن از اوصاف برگزیده مؤمنان است. سپس بحث هایی در زمینه اعتقاد و عمل بیان می کند که تکمیل کننده آن صفات می باشد. رویهمرفته مجموع مطالب این سوره را می توان به چند بخش تقسیم کرد: بخش اول-که از آیه قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ آغاز میشود تا چندین آیه بعد بیانگر صفاتی است که مایه فلاح و رستگاری مؤمنان است و خواهیم دید این اوصاف آن قدر حساب شده و جامع است که جنبه های مختلف زندگی فردی و اجتماعی را تحت پوشش خود قرار می دهد. و از آنجا که خمیر مایه همه آنها ایمان و توحید است در بخش دوم به نشانه های مختلف خداشناسی،و آیات آفاقی و انفسی پروردگار در پهنه عالم هستی، اشاره کرده،و نمونه هایی از نظام شگرف عالم آفرینش را در آسمان و زمین و آفرینش انسان و حیوانات و گیاهان بر می شمارد. و برای تکمیل جنبه های عملی در بخش سوم به شرح سر گذشت عبرت انگیز جمعی از پیامبران بزرگ همچون نوح،هود،موسی،عیسی ع پرداخته فرازهایی از زندگی آنها را بیان می کند. در بخش چهارم روی سخن را به مستکبران کرده،و با دلائل منطقی و گاه با تعبیرات تند و کوبنده به آنها هشدار می دهد،تا دلهای آماده به خود آید و راه بازگشت به سوی خدا را پیدا کند. در بخش پنجم بحث های فشرده ای درباره معاد بیان کرده است. و در بخش ششم از حاکمیت خداوند بر عالم هستی و نفوذ فرمانش در همه جهان سخن می گوید. سرانجام در بخش هفتم باز هم سخن از قیامت،حساب،جزا و پاداش نیکوکاران و کیفر بدکاران به میان می آورد،و با بیان هدف آفرینش انسان سوره را پایان می دهد. و به این ترتیب محتوای این سوره مجموعه ای است از درسهای اعتقادی و عملی،و مسائل بیدار کننده و بیان خط سیر مؤمنان از آغاز تا پایان. ***این سوره همانگونه که در آغاز هم گفته ایم در مکه نازل شده،ولی بعضی از مفسران نوشته اند که بعضی از آیات این سوره در مدینه نازل شده است، وجود آیه زکات در آن برای بعضی این فکر را به وجود آورده که تمام این سوره نمی تواند در مکه نازل شده باشد،چرا که می دانیم زکات نخستین بار در مدینه تشریع شد و به دنبال نزول آیه خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً ...(توبه ۱۰۳)پیامبر ص فرمان داد ماموران جمع زکات به اطراف بروند و از مردم زکات بگیرند. ولی باید توجه داشت که"زکات"مفهوم وسیعی دارد که واجب و مستحبّ را شامل می شود،و معنی آن منحصر به زکات واجب نیست،لذا در روایات می خوانیم که نماز و زکات همیشه با هم بوده است ۱. اما از این گذشته به عقیده بعضی از دانشمندان زکات در مکه نیز واجب بوده،ولی به صورت اجمالی و سر بسته،یعنی هر کس موظف بوده مقداری از اموال خود را به نیازمندان بدهد. ولی در مدینه که حکومت اسلامی تشکیل شد زکات تحت برنامه دقیقی قرار گرفت و برای آن نصاب بندی شد و پیامبر ص ماموران جمع زکات را به هر سو فرستاد تا از مردم زکات بگیرند. ۲

در روایات اسلامی که از پیامبر ص و ائمه اهل بیت ع بما رسیده فضیلت بسیاری برای این سوره بیان شده است.

در حدیثی از پیامبر ص می خوانیم

من قرء سوره المؤمنین بشرته الملائکه یوم القیامه بالروح و الریحان و ما تقر به عینه عند نزول ملك الموت:

"هر کس سوره مؤمنان را تلاوت کند فرشتگان در روز قیامت او را به روح و ریحان بشارت می دهند و هنگامی که فرشته مرگ برای قبض روح او می آید چنان بشارتی به او می دهد که چشمش روشن می شود" (۱).

و از امام صادق ع می خوانیم:

من قرء سوره المؤمنین ختم اللّه له بالسعاده اذا كان يدمن قراءتها فی کل جمعه،و کان منزله فی الفردوس الاعلی مع النبیین و المرسلین: "هر کس سوره مؤمنون را بخواند و در هر جمعه آن را ادامه دهد خداوند پایان زندگی او را با سعادت قرار می دهد و جایگاه او فردوس اعلی(بهشت برین)است،همراه پیامبران و رسولان" (۲).

تکرار این معنی را ضروری می دانیم که ذکر فضائل تلاوت سوره ها هرگز به معنی خواندن خالی از اندیشه و تصمیم و عمل نیست که این کتاب آسمانی کتاب تربیت و انسانسازی و برنامه های عملی است،و به راستی اگر کسی برنامه های عقیدتی و عملی خود را با محتوای این سوره و حتی چند آیه آغاز آن که بیان صفات مؤمنان است تطبیق دهد آن همه افتخارات باید نصیب او شود.

و لذا در بعضی از روایات از پیامبر ص نقل شده:هنگام نزول آغاز این سوره فرمود

لقد انزل الی عشر آیات من اقامهن دخل الجنه: "ده آیه بر من نازل شده که هر کس آنها را بر پا دارد وارد بهشت خواهد شد"! (۳).

ص :

۱- ۱) در روایتی از امام باقر و امام صادق می خوانیم فرض اللّه الزکاه مع الصلاه.

۲- ۲) تفسیر روح المعانی ج ۱۸ ص ۲.

۳-

[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۱ تا ۱۱]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . قَدْ أَفْلَحَ اَلْمُؤْمِنُونَ (۱) اَلَّذِينَ هُمْ فِي صَلاٰتِهِمْ خٰاشِعُونَ (۲) وَ اَلَّذِينَ هُمْ عَنِ اَللَّغْوِ مُعْرِضُونَ (۳) وَ اَلَّذِينَ
هُمْ لِلزَّكٰاةِ فٰاعِلُونَ (۴) وَ اَلَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حٰافِظُونَ (۵) إِلاّٰ عَلىٰ أَزْوٰاجِهِمْ أَوْ مٰا مَلَكَتْ أَيْمٰانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ (۶) فَمَنِ
اِبْتَغىٰ وَرٰاءَ ذٰلِكَ فَأُولٰئِكَ هُمُ اَلْعٰادُونَ (۷) وَ اَلَّذِينَ هُمْ لِأَمٰانٰاتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ رٰاعُونَ (۸) وَ اَلَّذِينَ هُمْ عَلىٰ صَلَوٰاتِهِمْ يُحٰافِظُونَ (۹)
أُولٰئِكَ هُمُ اَلْوٰارِثُونَ (۱۰) اَلَّذِينَ يَرِثُونَ اَلْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهٰا خٰالِدُونَ (۱۱)

ص :۱۹۲

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱-مؤمنان رستگار شدند.

۲-آنها که در نمازشان خشوع دارند.

۳-و آنها که از لغو و بیهودگی رویگردانند.

۴-و آنها که زکات را انجام می دهند.

۵-و آنها که دامان خود را از آلودگی به بی عفتی حفظ می کنند.

۶-تنها آمیزش جنسی با همسران و کنیزانشان دارند که در بهره گیری از آنها ملامت نمی شوند.

۷-و هر کس غیر این طریق را طلب کند تجاوزگر است.

۸-و آنها که امانتها و عهد خود را مراعات می کنند.

۹-و آنها که از نمازها مواظبت می نمایند.

۱۰-(آری)آنها وارثانند.

۱۱-که بهشت برین را ارث می برند،و جاودانه در آن خواهند ماند.

تفسیر:

صفات برجسته مؤمنان

همانگونه که قبلا گفتیم انتخاب نام مؤمنون برای این سوره به خاطر آیات آغاز این سوره است که ویژگیهای مؤمنان را در عباراتی کوتاه،زنده و پر محتوا تشریح می کند،و جالب اینکه نخست به سرنوشت لذتبخش و پر افتخار مؤمنان- پیش از بیان صفات آنها-اشاره می نماید تا شعله های شوق و عشق را در دلها برای رسیدن به این افتخار بزرگ زنده کند.

می فرماید:"مؤمنان رستگار شدند"،و به هدف نهایی خود در تمام ابعاد رسیدند(قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ).

"افلح"از ماده"فلح و فلاح"در اصل به معنی شکافتن و بریدن است، سپس به هر نوع پیروزی و رسیدن به مقصد و خوشبختی اطلاق شده است.

در حقیقت افراد پیروزمند و رستگار و خوشبخت موانع را از سر راه بر می دارند

و راه خود را به سوی مقصد می شکافند و پیش می روند.

البته فلاح و رستگاری معنی وسیعی دارد که هم پیروزیهای مادی را شامل می شود،و هم معنوی را،و در مورد مؤمنان هر دو بعد منظور است.

پیروزی و رستگاری دنیوی در آن است که انسان آزاد و سربلند،عزیز و بی نیاز زندگی کند،و این امور جز در سایه ایمان امکان پذیر نیست،و رستگاری آخرت در این است که در جوار رحمت پروردگار،در میان نعمتهای جاویدان، در کنار دوستان شایسته و پاک،و در کمال عزت و سربلندی به سر برد.

"راغب"در"مفردات"ضمن تشریح این معنی می گوید:"فلاح دنیوی در سه چیز خلاصه می شود:بقاء و غنا و عزت،و فلاح اخروی در چهار چیز:بقاء بلا فناء،و غنی بلا فقر،و عز بلا ذل،و علم بلا جهل:"بقای بدون فنا،بی نیازی بدون فقر،عزت بدون ذلت،و علم خالی از جهل".

*** سپس به بیان این صفات پرداخته و قبل از هر چیز انگشت روی نماز می گذارد و می گوید:"آنها کسانی هستند که در نمازشان خاشعند"(اَلَّذِینَ هُمْ فِی صَلاٰتِهِمْ خٰاشِعُونَ).

"خاشعون"از ماده"خشوع"به معنی حالت تواضع و ادب جسمی و روحی است که در برابر شخص بزرگ یا حقیقت مهمی در انسان پیدا می شود، و آثارش در بدن ظاهر می گردد.

در اینجا قرآن"اقامه صلاه"(خواندن نماز)را نشانه مؤمنان نمی شمارد بلکه خشوع در نماز را از ویژگیهای آنان می شمرد،اشاره به اینکه نماز آنها الفاظ و حرکاتی بی روح و فاقد معنی نیست،بلکه به هنگام نماز آن چنان حالت توجه به پروردگار در آنها پیدا می شود که از غیر او جدا می گردند و به او می پیوندند،چنان غرق حالت تفکر و حضور و راز و نیاز با پروردگار می شوند که

بر تمام ذرات وجودشان اثر می گذارد،خود را ذره ای می بینند در برابر وجودی بی پایان،و قطره ای در برابر اقیانوسی بیکران.

لحظات این نماز هر کدام برای او درسی است از خودسازی و تربیت انسانی و وسیله ای است برای تهذیب روح و جان.

در حدیثی می خوانیم که پیامبر ص مردی را دید که در حال نماز با ریش خود بازی می کند فرمود:

اما انه لو خشع قلبه لخشعت جوارحه! :"اگر او در قلبش خشوع بود اعضای بدنش نیز خاشع می شد" (۱).

اشاره به اینکه خشوع یک حالت درونی است که در برون اثر می گذارد.

پیشوایان بزرگ اسلام آن چنان خشوعی در حالت نماز داشتند که به کلی از ما سوی اللّه بیگانه می شدند،تا آنجا که در حدیثی می خوانیم:پیامبر اسلام ص گاه به هنگام نماز به آسمان نظر می کرد اما هنگامی که آیه فوق نازل شد دیگر سر بر نمی داشت و دائما به زمین نگاه می کرد" (۲).

*** دومین صفتی را که بعد از صفت خشوع برای مؤمنان بیان می کند این است که:"آنها از هر گونه لغو و بیهودگی رویگردانند"(وَ الَّذِینَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ).

در واقع تمام حرکات و خطوط زندگی آنان هدفی را دنبال می کند،هدفی مفید و سازنده چرا که لغو به معنی کارهای بی هدف و بدون نتیجه مفید است.

در حقیقت لغو همانگونه که بعضی از مفسران بزرگ گفته اند هر گفتار و عملی است که فایده قابل ملاحظه ای نداشته باشد،و اگر می بینیم بعضی از مفسران آن را به باطل تفسیر کرده اند.

۱- ۱) تفسیر صافی و تفسیر مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث.

۲- ۲) تفسیر مجمع البیان و تفسیر فخر رازی ذیل آیه مورد بحث.

و بعضی به معنی همه معاصی.

و بعضی به معنی دروغ.

و بعضی به معنی دشنام یا مقابله دشنام به دشنام.

و بعضی به معنی غنا و لهو و لعب.

و بالآخره بعضی به معنی شرک،تفسیر کرده اند همه اینها مصداقهای آن مفهوم جامع و کلی است.

البته لغو تنها شامل سخنان و افعال بیهوده نمی شود بلکه افکار بیهوده و بی پایه ای که انسان را از یاد خدا غافل و از تفکر در آنچه مفید و سازنده است به خود مشغول می دارد همه در مفهوم لغو جمع است.

در واقع مؤمنان آن چنان ساخته شده اند که نه تنها به اندیشه های باطل و سخنان بی اساس و کارهای بیهوده دست نمی زنند،بلکه به تعبیر قرآن از آن "معرض"و رویگردانند.

*** در آیه بعد به سومین صفت مؤمنان راستین که جنبه اجتماعی و مالی دارد اشاره کرده می گوید:"آنها کسانی هستند که زکات را انجام می دهند"(وَ الَّذِینَ هُمْ لِلزَّکاهِ فاعِلُونَ) (۱).

و از آنجا که این سوره-همانگونه که قبلا-نیز گفتیم-از سوره هایی است که در مکه نازل شده و در آن هنگام حکم زکات معمولی نازل نگردیده بود، مفسران در تفسیر این آیه گفتگوهای مختلفی دارند.

۱- ۱) "زکات"در اینجا معنی مصدری دارد و به همین دلیل تعبیر"فاعلون"بعد از آن آمده است،این احتمال را نیز بعضی از مفسران داده اند که زکات به همان معنی معروفش یعنی مقداری از مال می باشد،در این صورت فاعلون به معنی "مؤدون"(ادا کنندگان) خواهد بود.

آنچه صحیحتر به نظر می رسد این است که زکات منحصرا به معنی زکات واجب نیست،بلکه زکاتهای مستحبّ در شرع اسلام فراوان است،آنچه در مدینه نازل شد زکات واجب بود ولی زکات مستحبّ قبلا نیز بوده است.

بعضی از مفسران نیز این احتمال را داده اند که زکات به صورت یک حکم وجوبی اما بدون حد و حدود در"مکه"بوده است،یعنی مسلمانان موظف بودند مقداری از اموال خود را به نیازمندان بپردازند،ولی بعد از تشکیل حکومت اسلامی و تاسیس بیت المال زکات تحت برنامه مشخصی قرار گرفت و نصابها و مقدارهای معینی برای آن قرار داده شد و مامور این جمع زکات از طرف پیامبر ص به هر سو اعزام شدند.

اما اینکه بعضی از مفسران مانند فخر رازی و آلوسی در روح المعانی و راغب در مفردات نقل کرده که زکات در اینجا به معنی هر گونه کار نیک و یا تزکیه و پاکسازی روح و جان است بسیار بعید به نظر می رسد،زیرا در قرآن مجید هر جا نماز و زکات همراه با هم ذکر می شود زکات به همان معنی انفاق مالی است، و استفاده معنی دیگر نیاز به قرینه روشنی دارد که در اینجا نیست.

*** چهارمین ویژگی مؤمنان را مساله پاکدامنی و عفت به طور کامل،و پرهیز از هر گونه آلودگی جنسی قرار داده،چنین می گوید:"آنها کسانی هستند که فروج (۱)خویش را از بی عفتی حفظ می کنند"(وَ الَّذِینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ).

*** "مگر نسبت به همسران و کنیزانشان که در بهره گیری از آنها هیچگونه ملامت و سرزنش ندارند"(إِلاّ عَلی أَزْواجِهِمْ أَوْ ما مَلَکَتْ أَیْمانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَیْرُ مَلُومِینَ).

***

۱- ۱) "فروج"جمع"فرج"کنایه از دستگاه تناسلی است.

از آنجـا که غریزه جنسـی سـرکش ترین غرائز انسـان است و خویشـتن داری در برابر آن نیـاز به تقـوی و پرهیزگـاری فراوان و ایمان قوی و نیرومنـد دارد، در آیه بعـد بار دیگر روی همین مساله تاکیـد کرده و می گویـد:"هر کس غیر این طریق را(جهت بهره گیری جنسی)طلب کند تجاوزگر است"(فَمَنِ ابْتَغیٰ وَرٰاءَ ذٰلِکَ فَأُولٰئِکَ هُمُ الْعٰادُونَ).

تعبیر به محافظت"فروج"گویا اشاره به این است که اگر مراقبت مستمر و پی گیر در این زمینه نباشد،بیم آلودگی فراوان است.

و تعبیر به"همسـران"شامل همسـران دائم و موقت هر دو می شود،هر چند بعضی از مفسران اهل سنت در اینجا گرفتار اشتباهی شده اند که در نکات به آن اشاره خواهد شد.

تعـبیر بـه" غَیْرُ مَلُومِینَ "(آنهـا مـورد ملامـت قرار نمی گیرنـد)ممکـن است اشـاره به طرز فکر غلطی باشـد که برای مسـیحیت انحرافی پیـدا شـده که آنها هر گونه آمیزش جنسـی را خلاف شان انسان می پندارنـد و ترک مطلق آن را فضـیلت می داننـد تا آنجـا که کشـیشان کاتولیـک و همچنین زنـان و مردان تارک دنیا،در تمام عمر،مجرد زنـدگی می کننـد،و هر گونه ازدواج را مخـالف این مقـام روحـانی تصور می کننـد!(هر چنـد این مسـاله بیشتر جنبه ظـاهری دارد اما در خفا جمعی از آنها طرقی برای اشـباع غریزه جنسـی خود انتخاب می کننـد و کتابهای نویسـندگان خودشان پر است از داسـتانهایی که در این زمینه نوشـته اند (۱).

به هر حـال امکـان نـدارد خداونـد غریزه ای را به عنوان بخشـی از نظام احسن در انسان بیافرینـد و بعـد آن را به کلی تحریم یا مخالف مقام انسانی بداند.

این نکته چندان نیاز به یاد آوری ندارد که حلال بودن همسـران مخالف با بعضـی از موارد اسـتثنایی نیست،مانند حالت عادت ماهانه و امثال آن.

۱- ۱) به تاریخ معروف ویل دورانت در این زمینه مراجعه شود.

همچنین حلال بودن کنیزان(زنان برده)مشروط بر شرائط متعددی است که در کتب فقهی آمده و چنان نیست که هر کنیزی به صاحب آن حلال باشد، و در واقع در بسیاری از جهات و شرائط،همان شرائط همسران را دارد.

*** در هشتمین آیه مورد بحث به پنجمین و ششمین صفت برجسته مؤمنان اشاره کرده،می گوید:"آنها کسانی هستند که امانت ها و عهد خود را مراعات می کنند" (وَ الَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ رَاعُونَ).

حفظ و ادای امانت-به معنی وسیع کلمه-و همچنین پایبند بودن به عهد و پیمان در برابر خالق و خلق از صفات بارز مؤمنان است.

در مفهوم وسیع امانت،امانتهای خدا و پیامبران الهی و همچنین امانتهای مردم جمع است،نعمتهای مختلف خدا هر یک امانتی از امانات او هستند،آئین حق،کتب آسمانی،دستور العملهای پیشوایان راه حق و همچنین اموال و فرزندان و پستها و مقامها،همه امانتهای اویند که مؤمنان در حفظ و ادای حق آنها می کوشند تا در حیاتند از آن پاسداری می کنند و به هنگام ترک دنیا آنها را به نسلهای برومند آینده خود می سپارند،و چنین نسلی را برای پاسداری آن تربیت می کنند.

دلیل بر عمومیت مفهوم امانت در اینجا علاوه بر گستردگی و اطلاق لفظ، روایات متعددی است که در تفسیر امانت وارد شده،گاهی امانت به معنی "امامت امامان معصوم"که هر امام آن را به امام بعد از خود می سپارد تفسیر شده (۱)و گاه به مطلق ولایت و حکومت.

جالب اینکه"زراره"که از شاگردان بزرگ امام باقر ع و امام صادق ع است چنین می گوید:"منظور از جمله" أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا " (آیه ۵۸ سوره نساء)این است که ولایت و حکومت را به اهلش واگذارید"! (۲).

ص :۱۹۹

۱- ۱) تفسیر برهان جلد اول صفحه ۳۸۰.

۲- ۲) همان مدرک.

و این نشان می دهد که حکومت از مهمترین ودیعه های الهی است که باید آن را به اهلش سپرد.

همچنین دلیل عمومیت عهد و پیمان،تعبیراتی است که در سایر آیات قرآن آمده از جمله و أَوْفُوا بِعَهْدِ اللّهِ إِذا عاهَدْتُمْ :"به عهد خداوند وفا کنید هنگامی که عهد و پیمان بستید"(نحل-۹۱).

قابل توجه اینکه در بعضی از آیات قرآن تعبیر به"ادای امانت"و یا"عدم خیانت در امانت"شده،در حالی که در آیه مورد بحث تعبیر به"رعایت امانت" شده که هم شامل ادا می شود هم محافظت و مراقبت کامل از آن.

بنا بر این اگر کوتاهی در اصلاح چیزی که مورد امانت است باعث ضرر یا خطری بشود شخص امین موظف است که در اصلاح آن نیز بکوشد(و به این ترتیب سه کار لازم است اداء و حفظ و اصلاح).

به هر حال مسلم است که پایبند بودن به تعهدات و حفظ و ادای امانات از مهمترین پایه های نظام اجتماعی بشر است و بدون آنها هرج و مرج در سرتاسر جامعه به وجود خواهد آمد،به همین دلیل حتی افراد و ملتهایی که اعتقاد الهی و مذهبی نیز ندارند برای مصون ماندن از این هرج و مرج اجتماعی ناشی از خیانت در عهد و امانت،خود را موظف به انجام این دو برنامه-لا اقل در مسائل کلی اجتماعی-می دانند.

در زمینه اهمیت امانت در جلد سوم تفسیر نمونه صفحه ۴۳۲ به بعد(ذیل آیه ۵۸ سوره نساء)و در جلد هفتم تفسیر نمونه صفحه ۱۳۶(ذیل آیه ۲۷ سوره انفال)و در زمینه وفاء به عهد جلد چهارم صفحه ۲۴۲(ذیل آیه یک سوره مائده) و جلد ۱۱ صفحه ۳۸۲(ذیل آیه ۹۱ سوره نحل)مشروحا بحث کرده ایم.

*** بالآخره در نهمین آیه آخرین ویژگی مؤمنان را که محافظت بر نمازها است

بیان کرده می گوید:"آنها کسانی هستند که در حفظ نمازهای خویش می کوشند" (وَ الَّذِينَ هُمْ عَلىٰ صَلَوٰاتِهِمْ يُحٰافِظُونَ).

جالب اینکه:نخستین ویژگی مؤمنان را"خشوع در نماز"و آخرین صفت آنها را"محافظت بر نماز"شمرده است،از نماز شروع می شود و به نماز ختم می گردد چرا که نماز مهمترین رابطه خلق و خالق است.

نماز برترین مکتب عالی تربیت است.

نماز وسیله بیداری روح و جان و بیمه کننده انسان در برابر گناهان است.

خلاصه نماز هر گاه با آدابش انجام گیرد زمینه مطمئنی برای همه خوبیها و نیکیها خواهد بود.

یاد آوری این نکته نیز لازم است که آیه نخست و آیه اخیر اشاره به دو مطلب متفاوت می کند، و به همین دلیل در آیه نخست،صلاه به صورت"مفرد" و در آیه اخیر به صورت"جمع"است،اولی به مساله خشوع و توجه خاص درونی که روح نماز است و اثر بر تمام اعضاء می گذارد اشاره می کند،و دومی به مساله آداب و شرائط نماز از نظر وقت و زمان و مکان و همچنین از نظر تعداد نمازها، و به نمازگزاران و مؤمنان راستین توصیه می کند در همه نمازها مراقب همه این آداب و شرائط باشند.

در مورد اهمیت نماز در مجلدات مختلف این تفسیر مشروحا بحث کرده ایم:

به جلد نهم صفحه ۲۶۷(ذیل آیه ۱۱۴ سوره هود).

و جلد چهارم صفحه ۱۰۴(ذیل آیه ۱۰۳ سوره نساء).

و جلد سیزدهم(ذیل آیه ۱۴ سوره طه)مراجعه فرمائید.

*** بعد از ذکر این صفات ممتاز،نتیجه نهایی آن را به این صورت بیان می کند:

"آنها وارثانند"(أُولٰئِكَ هُمُ الْوٰارِثُونَ).

***

همـان وارثـانی که فردوس و بهشت برین را به ارث می برنـد و جـاودانه در آن خواهنـد مانـد(اَلَّذِینَ یَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِیها خالِدُونَ).

"فردوس"در اصـل-به گفته بعضـی-یـک لغت رومی است و بعضـی آن را عربی و بعضـی اصـل آن را فارسـی می داننـد و به معنی"بـاغ"است،یـا بـاغ مخصوصـی که تمـام نعمتهـا و مـواهب الهی در آن جمع است و لـذا می توان آن را به عنوان"بهشـت برین"(بهترین و برترین باغهای بهشت)نامید.

تعبیر به"ارث بردن"ممکن است اشـاره به این باشـد که مؤمنـان بـدون زحمت به آن می رسـند هماننـد ارث که انسان زحمتی برای آن نکشـیده است،درست است که نائـل شـدن به مقامـات عـالی بهشت،بسـیار تلاش و کوشـش و پاکی و خودسازی می خواهد ولی آن پاداش عظیم در مقابل این اعمال ناچیز بقدری زیاد است که گویی انسان بی زحمت به آن رسیده است.

توجه به این نکته نیز لازم است که در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ص چنین نقل شده:

مـا منکم من احـد الاـ و له منزلان:منزل فی الجنه،و منزل فی النار،فان مات و دخل النار ورث اهل الجنه منزله: "هر یک از شـما بـدون اسـتثنا دارای دو منزل است:منزلی در بهشت،و منزلی در دوزخ،اگر دوزخی شود و وارد جهنم گردد اهل بهشت منزلگاه او را به ارث می برند".

تعبیر به"ارث"در آیه مورد بحث ممکن است اشاره به این نکته نیز باشد.

این احتمـال را نیز بعضـی از مفسـران دور ندانسـته انـد که تعبیر به ارث در اینجـا اشـاره به سـرانجام کـار مؤمنان است،همچون میراث که در پایان کار به وارث می رسد.

و به هر حـال این مرحله عالی بهشت طبق ظاهر آیات فوق مخصوص مؤمنانی است که دارای صـفات بالا هسـتند،به این ترتیب دیگر بهشتیان در مراحل پائینتر قرار دارند.

***

ص :۲۰۲

نکته ها:

اشاره

[۱-انتخاب فعل ماضی"افلح"برای چیست؟]

انتخاب فعل ماضی"افلح"در مورد رستگاری مؤمنان برای تاکید هر چه بیشتر است،یعنی رستگاری آنها آن قدر مسلم است که گویی قبلا تحقق یافته،و ذکر کلمه"قد"قبل از آن نیز تاکید دیگری برای موضوع است.

تعبیراتی همچون"خاشعون""معرضون""راعون"و"یحافظون"...(به صورت اسم فاعل یا فعل مضارع)همه دلیل بر آن است که برنامه های مؤمنان راستین در این اوصاف برجسته موقتی و محدود نیست بلکه مستمر و دائمی است.

***

۲-همسر دائم و موقت

از آیات فوق،استفاده می شود که تنها دو گروه از زنان بر مردان حلال هستند:نخست همسران و دیگر کنیزان(با شرائط مخصوص)و به همین جهت این آیه در کتب فقهیه در بحثهای نکاح در موارد بسیاری مورد استناد قرار گرفته است.

جمعی از مفسران و فقهای اهل سنت خواسته اند از این آیه شاهدی برای نفی ازدواج موقت بیاورند،و بگویند آن هم در حکم زنا است!.

اما با توجه به این حقیقت که"ازدواج موقت"(متعه)به طور مسلم در زمان پیامبر ص حلال بوده است و احدی از مسلمانان آن را انکار نمی کنند،منتها بعضی می گویند در آغاز اسلام بوده و بسیاری از صحابه نیز به آن عمل کرده اند سپس نسخ شده و بعضی می گویند:عمر بن خطاب از آن جلوگیری به عمل آورد.

با توجه به این واقعیتها مفهوم سخن این دسته از دانشمندان اهل تسنن این خواهد بود که پیامبر ص العیاذ باللّٰه زنا را-حد اقل برای مدتی-مجاز شمرده است،و این غیر ممکن است.

ص:۲۰۳

از این گذشته(دقت کنید)متعه بر خلاف پندار این گروه یک نوع ازدواج است ازدواجی است موقت و دارای اکثر شرائط ازدواج دائم،بنا بر این قطعا در جمله " إِلاّ عَلىٰ أَزْواجِهِمْ "داخل است،و به همین دلیل به هنگام خواندن صیغه ازدواج موقت از همان صیغه های ازدواج دائم(انکحت و زوجت)با قید مدت استفاده می شود،و این بهترین دلیل بر ازدواج بودن آن است.

در باره ازدواج موقت و دلائل مشروعیت آن در اسلام و عدم نسخ این حکم و همچنین فلسفه اجتماعی آن و پاسخ به ایرادات مختلف در جلد سوم صفحه ۳۳۵ به بعد(ذیل آیه ۲۴ سوره نساء)مشروحا بحث کرده ایم.

***

۳-خشوع،روح نماز است-

اگر رکوع و سجود و قرائت و تسبیح را جسم نماز بدانیم،حضور قلب و توجه درونی به حقیقت نماز و کسی که با او راز و نیاز می کنیم روح نماز است.

خشوع نیز در واقع چیزی جز حضور قلب توأم با تواضع و ادب و احترام نیست و به این ترتیب روشن می شود که مؤمنان تنها به نماز به عنوان یک کالبد بی روح نمی نگرند بلکه تمامی توجه آنها به باطن و حقیقت نماز است.

بسیارند کسانی که اشتیاق فراوان به حضور قلب و خشوع و خضوع در نمازها دارند اما هر چه می کوشند توفیق آن را نمی یابند.

برای تحصیل خشوع و حضور قلب در نماز و سایر عبادات،امور ذیل را دقیقا توصیه می کنیم:

۱-بدست آوردن آن چنان معرفتی که دنیا را در نظر انسان کوچک و خدا را در نظر انسان بزرگ کند،تا هیچ کار دنیوی نتواند به هنگام راز و نیاز با معبود نظر او را به خود جلب و از خدا منصرف سازد.

۲-توجه به کارهای پراکنده و مختلف،معمولا مانع تمرکز حواس است

و هر قدر انسان،توفیق پیدا کند که مشغله های مشوش و پراکنده را کم کند به حضور قلب در عبادات خود کمک کرده است.

۳-انتخاب محل و مکان نماز و سایر عبادات نیز در این امر،اثر دارد، به همین دلیل،نماز خواندن در برابر اشیاء و چیزهایی که ذهن انسان را به خود مشغول می دارد مکروه است،و همچنین در برابر درهای باز و محل عبور و مرور مردم،در مقابل آئینه و عکس و مانند اینها،به همین دلیل معابد مسلمین هر قدر ساده تر و خالی از زرق و برق و تشریفات باشد بهتر است چرا که به حضور قلب کمک می کند.

۴-پرهیز از گناه نیز عامل مؤثری است،زیرا گناه قلب را از خدا دور می سازد،و از حضور قلب می کاهد.

۵-آشنایی به معنی نماز و فلسفه افعال و اذکار آن،عامل مؤثر دیگری است.

۶-انجام مستحبات نماز و آداب مخصوص آن چه در مقدمات و چه در اصل نماز نیز کمک مؤثری به این امر می کند.

۷-از همه اینها گذشته این کار،مانند هر کار دیگر نیاز به مراقبت و تمرین و استمرار و پی گیری دارد،بسیار می شود که در آغاز انسان در تمام نماز یک لحظه کوتاه قدرت تمرکز فکر پیدا می کند،اما با ادامه این کار و پی گیری و تداوم آن چنان قدرت نفس پیدا می کند که می تواند به هنگام نماز دریچه های فکر خود را بر غیر معبود مطلقا ببندد!(دقت کنید).

***

ص :۲۰۵

[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۱۲ تا ۱۶]

اشاره

وَ لَقَدْ خَلَقْنَا اَلْإِنْسانَ مِنْ سُلالَهٍ مِنْ طِينٍ (۱۲) ثُمَّ جَعَلْناهُ نُطْفَهً فِی قَرارٍ مَکِینٍ (۱۳) ثُمَّ خَلَقْنَا اَلنُّطْفَهَ عَلَقَهً فَخَلَقْنَا اَلْعَلَقَهَ مُضْغَهً فَخَلَقْنَا اَلْمُضْغَهَ عِظاماً فَکَسَوْنَا اَلْعِظامَ لَحْماً ثُمَّ أَنْشَأْناهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبارَکَ اَللّٰهُ أَحْسَنُ اَلْخالِقِينَ (۱۴) ثُمَّ إِنَّکُمْ بَعْدَ ذٰلِکَ لَمَیِّتُونَ (۱۵) ثُمَّ إِنَّکُمْ یَوْمَ اَلْقِیامَهِ تُبْعَثُونَ (۱۶)

ترجمه:

۱۲-ما انسان را از عصاره ای از گل آفریدیم.

۱۳-سپس آن را نطفه ای در قرارگاه مطمئن(رحم)قرار دادیم.

۱۴-سپس نطفه را به صورت علقه(خون بسته)و علقه را به صورت مضغه(چیزی شبیه گوشت جویده)و مضغه را به صورت استخوانهایی در آوردیم،از آن پس آن را آفرینش تازه ای ایجاد کردیم،بزرگ است خدایی که بهترین خلق کنندگان است!

۱۵-سپس شما بعد از آن می میرید.

۱۶-سپس در روز قیامت برانگیخته می شوید.

تفسیر:

مراحل تکامل جنین در رحم مادر

ذکر اوصاف مؤمنان راستین و همچنین پاداش بی نظیری که خداوند به آنها می دهد در آیات گذشته،این شوق را در دلها زنده می کند که باید به صفوف آنها پیوست،اما از چه راهی؟و از کدام طریق؟ آیات مورد بحث و قسمتی از آیات آینده،طرق اساسی تحصیل ایمان و معرفت را نشان می دهد،نخست دست انسان را گرفته و به کاوش در اسرار درون و"سیر

در عالم انفس"وا می دارد،و در آیاتی که بعد از آن خواهد آمد او را به جهان برون و موجودات شگرف عالم هستی توجه می دهد و به"سیر آفاقی"می پردازد.

نخست می گوید:"ما انسان را از چکیده و خلاصه ای از گل آفریدیم" (وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ طِينٍ) (۱).

آری این گام نخست است که انسان با آن عظمت،با آن همه استعداد و شایستگی ها این افضل مخلوقات و برترین موجودات جهان از خاکی بی ارزش است همان خاکی که در کم ارزش بودن ضرب المثل است،و این نهایت قدرت نمایی او است که از چنین مواد ساده ای چنان موجود بدیعی آفرید.

*** در آیه بعد اضافه می کند:

"سپس او را نطفه ای قرار دادیم در قرارگاه امن و امانی"(ثُمَّ جَعَلْناهُ نُطْفَةً فِي قَرارٍ مَكِينٍ).

در حقیقت نخستین آیه به آغاز وجود همه انسانها اعم از آدم و فرزندان او اشاره می کند که همه به خاک باز می گردند و از گل برخاسته اند،اما در دومین آیه به تداوم نسل آدم از طریق ترکیب نطفه نر و ماده و قرار گرفتن در قرارگاه رحم توجه می دهد.

در حقیقت این بحث شبیه تعبیری است که در آیات ۷ و ۸ سوره سجده آمده است: وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسانِ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ ماءٍ مَهِينٍ "آغاز آفرینش انسان را از گل قرار داد و نسل او را از چکیده ای از آب بی ارزش".

تعبیر از رحم به"قرار مکین"(قرارگاه امن و امان)اشاره به موقعیت خاص رحم در بدن انسان است،در واقع در محفوظترین نقطه بدن که از هر طرف

۱- ۱) "سلاله"(بر وزن عصاره)به معنی چیزی است که از دیگری گرفته می شود و در واقع خلاصه و عصاره و برگزیده ای از آن است(مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث).

کاملاـ تحت حفاظت است قرار گرفته،ستون فقرات و دنده ها از یک سو، استخوان نیرومند لگن خاصره از سوی دیگر،پوششهای متعدد شکم از سوی سوم حفاظتی که از ناحیه دستها به عمل می آید از سوی چهارم،همگی شواهد این قرارگاه امن و امان است.

*** بعد به مراحل شگفت آور و بهت آور سیر نطفه در رحم مادر و چهره های گوناگون خلقت که یکی بعد از دیگری در آن قرارگاه امن و دور از دست بشر ظاهر می شود اشاره کرده می فرماید:"سپس ما نطفه را به صورت خون بسته ای درآوردیم و بعد این خون بسته را به"مضغه"که شبیه گوشت جویده است تبدیل کردیم و بعدا آن را به صورت استخوان در آوردیم،و از آن پس بر استخوانها گوشت پوشاندیم"(ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظاماً فَكَسَوْنَا الْعِظامَ لَحْماً).

این چهار مرحله متفاوت که به اضافه مرحله نطفه بودن،مراحل پنجگانه ای را تشکیل می دهد هر کدام برای خود عالم عجیبی دارد مملو از شگفتیها که در علم جنین شناسی امروز دقیقا مورد بررسی قرار گرفته و پیرامون آن کتابها نوشته اند،ولی روزی که قرآن از این مراحل مختلف خلقت جنینی انسان و شگفتیهای آن سخن می گفت،اثری از این علم و دانش نبود.

و در پایان آیه به آخرین مرحله که در واقع مهمترین مرحله آفرینش بشر است با یک تعبیر سر بسته و پر معنی اشاره کرده می فرماید:"سپس ما او را آفرینش تازه ای بخشیدیم"(ثُمَّ أَنْشَأْناهُ خَلْقاً آخَرَ).

"بزرگ و پر برکت است خدایی که بهترین خلق کنندگان است"(فَتَبارَكَ اللّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِينَ).

آفرین بر این قدرت نمایی بی نظیر که در ظلمتکده رحم این چنین تصویر

بدیعی با اینهمه عجائب و شگفتیها بر قطره آبی نقش می زند.

آفرین بر آن علم و حکمتی که اینهمه استعداد و لیاقت و شایستگی را در چنین موجود ناچیزی ایجاد می کند،آفرین بر او و بر خلقت بی نظیرش.

ضمنا باید توجه داشت که"خالق"از ماده خلق،و خلق در اصل به معنی اندازه گیری است،هنگامی که یک قطعه چرم را برای بریدن،اندازه گیری می کنند، عرب واژه"خلق"در باره آن به کار می برد،و از آنجا که در آفرینش مساله اندازه گیری بیش از همه چیز اهمیت دارد این کلمه خلق در باره آن به کار رفته است.

تعبیر به" أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ "(بهترین آفرینندگان)این سؤال را به وجود می آورد که مگر غیر از خدا آفریدگار دیگری وجود دارد؟! بعضی از مفسران توجیهات گوناگونی برای آیه کرده اند،در حالی که نیازی به این توجیهات نیست،و کلمه خلق به معنی اندازه گیری و صنعت در باره غیر خداوند نیز صادق است،ولی البته خلق خدا با خلق غیر او از جهات گوناگونی متفاوت است:

-خداوند ماده و صورت اشیاء را می آفریند،در حالی که اگر انسان بخواهد چیزی ایجاد کند تنها می تواند با استفاده از مواد موجود این جهان صورت تازه ای به آن ببخشد مثلا از مصالح ساختمانی خانه ای بسازد،یا از آهن و فولاد، اتومبیل یا کارخانه ای اختراع کند.

-از سویی دیگر خلقت و آفرینش خداوند،نامحدود است و او آفریدگار همه چیز است اَللّٰهُ خٰالِقُ کُلِّ شَیْءٍ (سوره رعد آیه ۱۶)در حالی انسان موجودات بسیار محدودی را می تواند ابداع کند،و گاه توأم با انواع ضعفها و نقصها است که در جریان عمل باید آنها را تکمیل کند،اما خلق و ابداع پروردگار خالی از هر گونه عیب و نقص است.

-از سوی سوم در آنجا که انسان توانایی بر این امر پیدا می کند،آن نیز به اذن

و فرمان خدا است که بی اذن او در عالم حتی برگی بر درختی نمی جنبد چنان که در باره حضرت مسیح ع در سوره مائده آیه ۱۱۰ می خوانیم وَ إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّینِ کَهَیْئَهِ الطَّیْرِ بِإِذْنِی :"در آن هنگام که تو از گل،صورتی همچون صورت پرنده به اذن من خلق می کردی".

*** آیه بعد از مساله توحید و شناخت مبدء به طرز زیبا و ظریفی به مساله"معاد" منتقل می شود،و می گوید:این انسان با همه شگفتیهایش تا ابد زنده نمی ماند، زمانی فرا می رسد که این ساختمان عجیب از هم فرو می ریزد و"شما بعد از این زندگی همگی می میرید"(ثُمَّ إِنَّکُمْ بَعْدَ ذٰلِکَ لَمَیِّتُونَ).

*** ولی برای اینکه این تصور پیش نیاید که با مردن انسان همه چیز پایان می گیرد(پس این آفرینش با اینهمه شکوه و عظمت برای این چند روز زندگی امری بیهوده بوده است)بلا فاصله می افزاید:"سپس شما روز قیامت بار دیگر به زندگی باز می گردید و برانگیخته می شوید"(البته در سطحی عالیتر و در جهانی وسیعتر و گسترده تر)(ثُمَّ إِنَّکُمْ یَوْمَ الْقِیٰامَهِ تُبْعَثُونَ).

***

نکته:

اشاره

۱-اثبات مبدء و معاد با یک دلیل-

جالب اینکه در آیات فوق برای اثبات وجود خدا و قدرت و عظمت او از همان دلیلی استفاده شده است که در سوره حج برای اثبات معاد،و آن مساله مراحل مختلف خلقت انسان در عالم جنین است و اتفاقا در ذیل همین آیات مورد بحث چنان که دیدیم گریزی به مساله معاد نیز زده شده است (۱).

ص: ۲۱۰

۱- ۱) در آغاز سوره حج ذیل آیات ۵ تا ۷ در زمینه دلائل معاد از جمله از طریق جنین شناسی بحث کرده ایم(به آغاز همین جلد چهاردهم مراجعه فرمائید).

آری از یک سو می توان عظمت خدا را از عجائب خلقت انسان در مخفیگاه رحم که هر روز شکل و نقش تازه ای به خود می گیرد شناخت که گویی جمعی نقاش چیره دست،گروهی صنعتگر و ابداع گر ماهر در کنار این قطره آب نشسته اند و شب و روز روی آن کار می کنند و این ذره ناچیز را در زمان بسیار کوتاهی با ظرافت فوق العاده از مراحل و گذرگاههای مختلف حیات می گذرانند.

اگر می توانستیم از مراحل رشد و نمو جنین بطور کامل فیلم برداری کنیم و آنها را از مقابل چشم بگذرانیم آن گاه می فهمیدیم چه شگفتیها در این کار نهفته است؟ هر چند پیشرفت فوق العاده جنین شناسی در عصر ما و تحقیقات روز افزون دانشمندان و تجربیات و آزمایشهایشان روی این امر،بسیاری از مسائل را روشن ساخته و هنگامی که انسان در برابر نتیجه این تحقیقات قرار می گیرد بی اختیار جمله فَتَبارَکَ اللّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِینَ را زمزمه می کند.

و از سوی دیگر این آفرینشهای پی در پی که هر روز چهره تازه ای به خود می گیرد،و اصولاـ پیدایش یک انسان کامل از یک قطره کوچک آب،بیانگر قدرت خداوند بر مساله معاد و بازگشت انسان به زندگی مجدد است،و به این ترتیب با بیان یک دلیل دو هدف و با یک کرشمه دو کار،انجام شده است (۱).

***

۲-آخرین مرحله تکامل انسان در رحم-

جالب اینکه در مراحل پنجگانه ای که برای آفرینش انسان در آیه فوق ذکر شده همه جا تعبیر به"خلق" شده است،اما هنگامی که به آخرین مرحله می رسد تعبیر به"انشاء"می کند.

"انشاء"همانگونه که ارباب لغت گفته است به معنی"ایجاد کردن چیزی

ص :۲۱۱

۱- ۱) در باره مراحل جنین و شاهکار آفرینش در این زمینه در جلد دوم تفسیر نمونه صفحه ۳۱۶(ذیل آیه هُوَ الَّذِی یُصَوِّرُکُمْ فِی الْأَرْحامِ کَیْفَ یَشاءُ سوره آل عمران-۶)نیز بحث کرده ایم.

توأم با تربیت آن"است،این تعبیر نشان می دهد که مرحله اخیر با مراحل قبل (مرحله نطفه و علقه و مضغه و گوشت و استخوان)کاملا متفاوت است مرحله ای است مهم که قرآن از آن سر بسته یاد کرده و تنها می گوید:"سپس ما به آن آفرینش تازه ای دادیم"و بلا فاصله پشت سر آن" فَتَبارَکَ اللّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِینَ "می گوید.

این چه مرحله ای است که این قدر شایان اهمیت است،این همان مرحله ای است که جنین وارد مرحله حیات انسانی می شود،حس و حرکت پیدا می کند، و به جنبش در می آید که در روایات اسلامی از آن تعبیر به مرحله"نفخ روح" (دمیدن روح در کالبد)شده است.

اینجا است که انسان با یک جهش بزرگ زندگی نباتی و گیاهی را پشت سر گذاشته و گام به جهان حیوانات و از آن برتر به جهان انسانها می گذارد، و فاصله آن با مرحله قبل آن قدر زیاد است که تعبیر از آن با جمله ثم خلقنا کافی نبود و لذا" ثُمَّ أَنْشَأْناهُ "فرمود.

در اینجا است که انسان،ساختمان ویژه ای پیدا می کند که او را از همه جهان ممتاز می سازد،به او شایستگی خلافت خدا در زمین می دهد،و قرعه امانتی را که کوه ها و آسمانها بار آن را نتوانست کشید،به نام او می زنند.

در واقع همین جا است که"عالم کبیر"با همه شگفتیهایش در این"جرم صغیر"منطوی و پیچیده می شود و به راستی شایسته"تبارک اَللّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِینَ "است.

***

۳-لباس گوشتین بر اندام استخوانها!-

نویسنده تفسیر فی ظلال ذیل آیه مورد بحث در اینجا جمله عجیبی نقل می کند و آن اینکه:جنین بعد از آنکه مرحله"علقه"و"مضغه"را پشت سر گذاشت تمام سلولهایش تبدیل به سلولهای استخوانی می شود و بعد از آن تدریجا عضلات و گوشت روی آن را می پوشاند،بنا بر این جمله کسونا العظام لحما یک معجزه علمی است که پرده از روی این مساله

که در آن روز برای هیچکس روشن نبود بر می دارد،زیرا قرآن نمی گوید:ما مضغه را تبدیل به استخوان و گوشت کردیم بلکه می گوید:ما مضغه را تبدیل به استخوان کردیم و بر استخوانها لباس گوشت پوشاندیم اشاره به اینکه مضغه نخست تبدیل به استخوان می شود و بعد از آن گوشت روی آن را می پوشاند.

***

۴-لباس مقاوم برای استخوانها!

اصولا اینکه از عضلات تعبیر به "لباس "می کند خود گویای این واقعیت است که اگر این لباس بر استخوانها نبود بسیار اندام انسان زشت و نازیبا بود(درست همانند اسکلتهایی که همه ما خود آن یا لا اقل عکس آن را دیده ایم).

از این گذشته لباس حافظ بدن است،عضلات نیز حافظ استخوانها هستند که اگر آنها نبودند،ضربه هایی که بر بدن وارد می شد استخوانها را مرتبا صدمه می زد یا می شکست،همچنین کاری را که لباس در حفاظت انسان از گرما و سرما می کند گوشتها در نگهداری استخوانها که ستون اصلی بدن هستند انجام می دهند اینها همه نشان دهنده دقت قرآن در تعبیرات است.

***

ص: ۲۱۳

[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۱۷ تا ۲۲]

اشاره

وَ لَقَدْ خَلَقْنا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرائِقَ وَ ما كُنّا عَنِ اَلْخَلْقِ غافِلِينَ (۱۷) وَ أَنْزَلْنا مِنَ اَلسَّماءِ ماءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنّاهُ فِی اَلْأَرْضِ وَ إِنّا عَلی ذَهابٍ بِهِ لَقادِرُونَ (۱۸) فَأَنْشَأْنا لَكُمْ بِهِ جَنّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَ أَعْنابٍ لَكُمْ فِيها فَواكِهُ كَثِيرَةٌ وَ مِنْها تَأْكُلُونَ (۱۹) وَ شَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْناءَ تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ وَ صِبْغٍ لِلْآكِلِينَ (۲۰) وَ إِنَّ لَكُمْ فِی اَلْأَنْعامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمّا فِی بُطُونِها وَ لَكُمْ فِيها مَنافِعُ كَثِيرَةٌ وَ مِنْها تَأْكُلُونَ (۲۱) وَ عَلَيْها وَ عَلَى اَلْفُلْكِ تُحْمَلُونَ (۲۲)

ص: ۲۱۴

ترجمه:

۱۷-ما بر بالای سر شما هفت راه(طبقه)قرار دادیم،و ما از خلق(خود)غافل نبوده و نیستیم.

۱۸-و از آسمان آبی به اندازه معین نازل کردیم و آن را در زمین(در مخازن مخصوصی) ساکن نمودیم و ما بر از بین بردن آن کاملا قادریم.

۱۹-سپس به وسیله آن باغهایی از درخت نخل و انگور برای شما ایجاد کردیم،باغهایی که در آن میوه های بسیار است و از آن تناول می کنید.

۲۰-و نیز درختی که از طور سینا میروید و از آن روغن و "نان خورش "برای خورندگان فراهم می گردد.

۲۱-و برای شما در چهارپایان عبرتی است،از آنچه در درون آنها است(از شیر)شما را سیراب میکنیم و برای شما در آنها منافع فراوانی است و از گوشت آنها می خورید.

۲۲-و بر آنها و بر کشتیها سوار می شوید.

تفسیر:

باز هم نشانه های توحید

گفتیم قرآن پس از ذکر صفات مؤمنان به طرق تحصیل ایمان پرداخته، و در آیات گذشته چنان که دیدیم از آیات انفسی و نشانه های عظمت پروردگار در وجود خود ما سخن گفت،اکنون به جهان برون و آیات آفاقی می پردازد و عظمت آفرینش را در آسمان و زمین منعکس می کند:

نخست می فرماید:"ما بر فراز شما هفت طریقه آفریدیم"(وَ لَقَدْ خَلَقْنا فَوْقَکُمْ سَبْعَ طَرائِقَ).

"طرائق "جمع "طریقه "به معنی "راه "یا به معنی "طبقه "است، در صورت اول معنی آیه چنین می شود که ما هفت راه بالای سر شما آفریدیم،ممکن است این راهها طرق رفت و آمد فرشتگان باشد،و ممکن است مدار گردش ستارگان آسمان.

ص: ۲۱۵

بنا بر معنی دوم مفهومش این است که ما هفت طبقه(هفت آسمان)بر فراز شما آفریدیم.

در باره آسمانهای هفتگانه قبلا سخن بسیار گفته ایم آنچه در اینجا به عنوان اشاره باید گفت این است که اگر عدد هفت را به معنی "تکثیر"بگیریم مفهومش این است که بر فراز شما عالمهای بسیار و کرات و کواکب و سیارات بی شماری است.

تعبیر به طبقه هرگز نباید افلاک بطلمیوسی را که همچون پوست پیاز بر فراز یکدیگر قرار داشتند تداعی کند،و چنین تصور شود که قرآن بر این فرضیه نادرست تکیه کرده،بلکه"طرائق و طبقات"اشاره به عوالمی است که در فواصل مختلف از ما قرار دارند و نسبت به ما هر یک فوق دیگری است،بعضی دورتر و بعضی نزدیکتر.

و اگر عدد"سبع "(هفت)را،عدد"شمارش و تعداد"بگیریم،مفهومش این است غیر از این عالمی که شما می بینید(مجموعه ثوابت و سیارات و کهکشانها) شش عالم دیگر ما فوق آن قرار دارد که هنوز دست علم و دانش بشر به آن نرسیده است.

و هر گاه به نقشه منظومه شمسی و قرار گرفتن سیارات مختلف بر گردد آن درست دقت کنیم تفسیر دیگری نیز برای این آیه می توان یافت و آن اینکه از این نه سیاره که گرد آفتاب می گردند دو سیاره(عطارد و زهره)مدارشان زیر مدار زمین است،در حالی که شش سیاره دیگر مدارشان بیرون مدار زمین و شبیه طبقاتی است که یکی بر فراز دیگری قرار گرفته و هنگامی که مدار کره ماه را که آنهم گرد زمین می چرخد بر آن بیفزائیم عدد هفت مدار(مسیر)یا هفت طبقه تکمیل می گردد(دقت کنید) (۱).

ص: ۲۱۶

۱- ۱) برای توضیح بیشتر در باره آسمانهای هفتگانه به جلد اول تفسیر نمونه ذیل آیه ۲۹ سوره بقره مراجعه شود.

و از آنجا که تعدد عوالم و طرق آنها ممکن است این توهم را به وجود آورد که آیا این وسعت و عظمت عالم موجب نخواهد شد که آفریدگار از آنها غافل گردد، در پایان آیه بلا فاصله می فرماید:"ما هرگز از آفرینش خود غافل نبوده و نخواهیم بود" (وَ مٰا کُنّٰا عَنِ الْخَلْقِ غٰافِلِینَ).

تکیه بر روی عنوان"خلق"در اینجا اشاره به این است که مساله آفرینش و خلقت به خودی خود دلیل علم آفریدگار و توجه او به آنها است،مگر می شود "آفریننده"از"آفریده"خود غافل باشد؟!.

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که منظور این است:ما راههای فراوانی برای آمد و شد فرشتگان بر فراز شما قرار دادیم و از حال شما غافل نیستیم و فرشتگان ما نیز شاهد و ناظر اعمال شمایند.

*** آیه بعد به یکی دیگر از مظاهر قدرت الهی که از برکات آسمان و زمین محسوب می شود یعنی باران اشاره کرده می گوید:"ما از آسمان آبی فرو فرستادیم به اندازه معین"(وَ أَنْزَلْنٰا مِنَ السَّمٰاءِ مٰاءً بِقَدَرٍ).

نه آن قدر زیاد که زمینها را در خود غرق کند،و نه آن قدر کم که تشنه کامان در جهان گیاهان و حیوانات سیراب نگردند.

آری از"آسمان"که بگذریم و به"زمین"بپردازیم یکی از مهمترین مواهب الهی آبی است که مایه حیات همه موجودات زنده است.

سپس به مساله مهمتری در همین رابطه که مساله ذخیره آبها در منابع زیر زمینی است پرداخته می گوید"ما این آب را در زمین در مخازن مخصوص ساکن کردیم،در حالی که اگر می خواستیم آن را از بین ببریم کاملا قدرت داشتیم" (فَأَسْکَنّٰاهُ فِی الْأَرْضِ وَ إِنّٰا عَلیٰ ذَهٰابٍ بِهِ لَقٰادِرُونَ).

می دانیم قشر روئین زمین از دو طبقه کاملا مختلف تشکیل یافته:طبقه نفوذ پذیر

ص :۲۱۷

و طبقه نفوذ ناپـذیر،اگر تمام قشـر زمین نفوذ پذیر بود آبهای باران فورا در اعماق زمین فرو می رفتند و بعد از یک باران ممتد و طولانی همه جا خشک می شـد و قطره ای آب پیدا نبود! و اگر تمام قشـر زمینی طبقه نفوذ ناپذیر همچون گل رس بود تمام آبهای باران در سـطح زمین می ماندند آلوده و متعفن می شدند و عرصه زمین را بر انسان تنگ می کردند،و این آبی که مایه حیات است مایه مرگ انسان می شد.

ولی خداونـد بزرگ و منان قشـر بالا را نفوذ پـذیر و قشـر زیرین را نفوذ ناپـذیر قرار داده تا آبها در زمین فرو روند و در منطقه نفوذ ناپـذیر مهار شونـد و ذخیره گردنـد،و بعدا از طریق چشـمه ها،چاهها و قناتها مورد اسـتفاده واقع شوند،بی آنکه بگندند و تولید مزاحمت کنند یا آلودگی پیدا کنند (۱).

این آب گوارایی را که ما امروز از چاه عمیق بیرون می کشـیم و با نوشـیدن آن جان تازه پیـدا می کنیم ممکن است از قطرات بارانی باشد که هزاران سال قبل از ابرها نازل شده و در اعماق زمین برای امروز ذخیره گشته است،بی آنکه فاسد شود.

به هر حال کسـی که انسان را برای زنـدگی آفریـد و مهمترین مایه حیات او را آب قرار داد منابع بسـیار مهمی برای ذخیره این مـاده حیـاتی قبـل از او آفریـده و آبهـا را در آن ذخیره کرده است! البته قسـمتی از ذخیره هـای این مـاده حیاتی بر فراز کوه ها است(به صورت برفهـا و یخهـا)که گـاهی همه سـاله آب شـده جریان می یابـد و گـاه صـدها و یا هزاران سال بر قله کوهی می ماننـد تـا روزی که فرمـان نزول به آنهـا داده شود و بر اثر تغییر حرارت جوی به سوی دشت و هامون سـرازیر گردد و زمینهای تشنه را سیراب کند،

۱- ۱) -باید توجه داشت که عبور آبهای آلوده از قشر نفوذ پذیر زمین غالبا موجب تصفیه آن می شود!

ولی با توجه به کلمه"فی"در"فی الارض"چنین به نظر می رسد که آیه اشاره به منابع زیر زمینی آب می کند نه فوق زمینی.

*** در آیه بعد به دنبال نعمت پر برکت باران به محصولاتی که از آن می روید اشاره کرده می گوید:"ما به وسیله این آب،باغهایی از درخت نخل و انگور برای شما ایجاد کردیم،باغهایی که در آن میوه های بسیار است و از آن می خورید" (فَأَنْشَأْنا لَكُمْ بِهِ جَنّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَ أَعْنابٍ لَكُمْ فِيها فَواكِهُ كَثِيرَةٌ وَ مِنْها تَأْكُلُونَ).

خرما و انگور تنها محصول آنها نیست بلکه این دو محصول عمده و پر ارزش آنها است و گر نه انواع مختلفی از دیگر میوه ها در آن یافت می شود.

جمله" وَ مِنْها تَأْكُلُونَ "(از آن می خورید)ممکن است اشاره به این باشد که محصول این باغهای پر برکت تنها میوه های آنها نیست،بلکه خوردنی بخشی از آن است.

این باغها(از جمله نخلستانها)استفاده های فراوان دیگری برای زندگی انسان دارد،از برگهای آنها،فرش،و گاهی لباس درست می کنند،از چوبهای آنها خانه می سازند، از ریشه ها و برگها و میوه های بعضی از این درختان مواد دارویی می گیرند،و نیز از بسیاری از آنها علوفه برای دامها،و از چوب آنها برای سوخت استفاده می کنند.

فخر رازی در تفسیر خود این احتمال را نیز داده است که منظور از" مِنْها تَأْكُلُونَ "این است که زندگی و روزی شما از این باغها اداره می شود،درست همانند اینکه در فارسی می گوئیم:فلان کس از فلان کسب و کار نان می خورد (یعنی گذران زندگی او از آن است) (۱).

این نکته نیز قابل توجه است که در آیات فوق،مبدء حیات انسانی آب

۱- ۱) بنا بر تفسیر اول"من""تبعیضیه"است،و بنا بر تفسیر دوم"نشویه".

نطفه شمرده شده،و مبدء حیات گیاهی آب باران،در واقع این دو نمونه برجسته حیات هر دو از آب سرچشمه می گیرند،آری قانون خداوند،قانون واحد و گسترده ای در همه جا است.

*** بعد به یکی دیگر از درختان پر برکتی که از همین آب باران پرورش می یابد اشاره کرده می گوید:علاوه بر این باغهای نخل و انگور و میوه های دیگر"درختی ایجاد کردیم که از طور سیناء می روید و از آن روغن و"نان خورش" (۱)برای خورندگان بدست می آید"(وَ شَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنٰاءَ تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ وَ صِبْغٍ لِلْآكِلِينَ).

در اینکه منظور از"طور سیناء"چیست،مفسران دو احتمال عمده داده اند:

نخست اینکه اشاره به همان"کوه طور"معروف است که در صحرای سینا قرار دارد،و اگر می بینیم که قرآن در اینجا درخت زیتون را به عنوان درختی که از کوه طور می روید توصیف کرده به خاطر آن است که عربهای حجاز هنگامی که از بیابانهای خشک این منطقه می گذشتند و به شمال رو می آوردند نخستین منطقه ای که در آن به درختهای پر بار زیتون بر خورد می کردند،منطقه طور در جنوب صحرای سیناء بوده است،مشاهده نقشه جغرافیایی این مطلب را به خوبی روشن می کند.

احتمال دیگر اینکه طور سیناء جنبه توصیفی دارد و به معنی"کوه پر برکت" یا"کوه پر درخت"یا"کوه زیبا"است(چون"طور"به معنی کوه و"سیناء" به معنی پر برکت و زیبا و مشجر است).

واژه"صبغ"در اصل به معنی رنگ است،ولی از آنجا که انسان به هنگام

۱- ۱) غذایی که همراه با نان می خورند.

خوردن غذا معمولا نان خود را با خورشی که می خورد رنگین می کند به تمام انواع نان خورشها،"صبغ"گفته شده است،به هر حال کلمه صبغ،ممکن است اشاره به همان روغن زیتون باشد که با نان می خوردند و یا انواع نان خورشها که از درختان دیگر استفاده می کردند.

در اینجا سؤالی پیش می آید که چرا در میان انواع میوه ها بالخصوص روی این سه میوه تکیه شده است:خرما،انگور و زیتون؟ در پاسخ باید به این نکته توجه داشت که از نظر تحقیقات علمی غذاشناسان کمتر میوه ای وجود دارد که برای بدن انسان به اندازه این سه میوه مفید و مؤثر باشد.

"روغن زیتون"برای تولید سوخت و ساز بدن ارزش فراوانی دارد،کالری حرارتی آن بسیار زیاد،دوست صمیمی کبد انسان،بر طرف کننده عوارض کلیه ها و سنگهای صفراوی و قلنجهای کلیوی،تقویت کننده اعصاب و بالآخره اکسیر سلامتی است.

در مورد"خرما"آن قدر توصیف شده که در این مختصر نمی گنجد:قند فراوان خرما از سالمترین قندها است و از نظر بسیاری از غذاشناسان خرما یکی از عوامل جلوگیری از سرطان است،دانشمندان در خرما سیزده ماده حیاتی، و پنج نوع ویتامین کشف کرده اند که آن را به صورت یک منبع فوق العاده ارزشمند غذایی در می آورد.

اما"انگور"به عقیده بعضی از دانشمندان،یک داروخانه طبیعی است، از نظر خواص همچون شیر مادر است و دو برابر گوشت در بدن ایجاد حرارت می کند،خون را تصفیه می کند،سموم بدن را دفع می نماید،انواع ویتامین موجود در آن به انسان نیرو و توان می بخشد (۱).

۱- ۱) برای توضیح بیشتر در باره این سه میوه حیات بخش به جلد ۱۱ صفحه ۱۷۲ به بعد (ذیل آیه ۱۱ سوره نحل)مراجعه فرمائید.

*** بعد از بیان گوشه ای از نعمتهای پروردگار در جهان گیاهان که به وسیله آب باران پرورش می یابد به بخش مهمی از نعمتها و مواهب او در جهان حیوانات پرداخته می گوید:"در چهارپایان برای شما عبرت بزرگی است"(وَ إِنَّ لَکُمْ فِی الْأَنْعٰامِ لَعِبْرَةً) (۱).

سپس این عبرت را چنین شرح می دهد:"ما از آنچه در درون آنها است شما را سیراب می کنیم"(نُسْقِیکُمْ مِمّٰا فِی بُطُونِهٰا).

آری شیر گوارا این غذای نیروبخش و کامل از درون این حیوانات،از لابلای خون و مانند آن بیرون می فرستیم تا بدانید چگونه خداوند قدرت دارد از میان چنین اشیاء ظاهرا آلوده ای یک نوشیدنی به این پاکی و گوارایی بیرون فرستد.

سپس اضافه می کند:مسائل عبرت انگیز و برکات حیوانات منحصر به شیر نیست بلکه"برای شما در آنها منافع بسیاری است و از گوشت آنها نیز می خورید" (وَ لَکُمْ فِیهٰا مَنٰافِعُ کَثِیرَةٌ وَ مِنْهٰا تَأْکُلُونَ).

علاوه بر گوشت که آن نیز در حد اعتدالش از بخشهای عمده مواد غذایی مورد نیاز بدن را تشکیل می دهد،از چرم آنها انواع لباس و خیمه های پر دوام، و از پشم آنها انواع لباسها و پوششها و فرشها،و از بعضی اجزای بدن آنها مواد دارویی و حتی از مدفوع آنها مواد تقویت کننده برای درختان و زراعتها تهیه می کنید.

*** از همه اینها گذشته،از چهارپایان به عنوان مرکبهای راهوار در خشکی و از کشتی ها برای دریاها استفاده کرده"بر چهارپایان و کشتیها سوار و به منزلگاههای

۱- ۱) نکره بودن"عبره"در اینجا اشاره به عظمت آن است.

مقصود خود می رسید"(وَ عَلَيْها وَ عَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ) (۱).

اینهمه آثار و خواص و فوائد در این حیوانات به راستی مایه عبرت است،هم انسان را به آفریننده اینهمه نعمت آشنا می سازد و هم حس شکرگزاری را در او برمی انگیزد (۲).

تنها سؤالی که اینجا باقی می ماند این است که چگونه چهارپایان و کشتیها در یک ردیف قرار گرفته اند؟اما با توجه به یک نکته پاسخ این سؤال روشن می شود:زیرا انسان نیاز به مرکب در همه روی زمین دارد،در کنار مرکب برای خشکی مرکبهای دریایی یعنی کشتیها را ذکر می کند و در حقیقت این تعبیر همانند چیزی است که در آیه ۷۰ سوره اسراء که در مورد مواهب بنی آدم می فرماید: وَ حَمَلْناهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ :"ما آنها را در خشکیها و دریاها حمل و نقل می کنیم".

***

۱- ۱) در جلد یازدهم صفحه ۳۴۴(ذیل آیه ۸۰ سوره نحل)در مورد استفاده هائی که از حیوانات می شود مشروحا بحث کرده ایم.

۲- ۲) در مورد اهمیت کشتی و خواص مختلف ماده که سبب بهره گیری از کشتیها می شود در جلد یازدهم صفحه ۱۸۱(ذیل آیه ۱۴ سوره نحل)و همچنین در همین جلد(جلد چهاردهم) ذیل آیه ۶۵ سوره حج بحث کرده ایم.

[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۲۳ تا ۲۵]

اشاره

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً إِلى قَوْمِهِ فَقالَ یا قَوْمِ اُعْبُدُوا اَللّهَ ما لَکُمْ مِنْ إِلهٍ غَیْرُهُ أَ فَلا تَتَّقُونَ (۲۳) فَقالَ اَلْمَلَأُ اَلَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ ما هذا
إِلاّ بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُرِیدُ أَنْ یَتَفَضَّلَ عَلَیْکُمْ وَ لَوْ شاءَ اَللّهُ لَأَنْزَلَ مَلائِکَةً ما سَمِعْنا بِهذا فِی آبائِنَا اَلْأَوَّلِینَ (۲۴) إِنْ هُوَ إِلاّ رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ
فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتّی حِینٍ (۲۵)

ترجمه:

۲۳-ما نوح را به سوی قومش فرستادیم،به آنها گفت ای قوم من!خداوند یکتا را بپرستید که غیر از او معبودی برای شما نیست،آیا(باز از پرستش بتها)پرهیز نمی کنید؟ ۲۴-جمعیت اشرافی(و مغرور)از قوم نوح که کافر شده بودند گفتند:این مرد بشری است همچون شما که می خواهد بر شما برتری جوید،اگر خدا می خواست پیامبری بفرستد فرشتگانی نازل می کرد،ما چنین چیزی هرگز در نیاکان خود نشنیده ایم.

۲۵-او فقط مردی است که مبتلا به نوعی از جنون است،باید مدتی در باره او صبر کنید (تا مرگش فرا رسد،یا از این بیماری رهایی یابد).

تفسیر:

منطق کوردلان مغرور

از آنجا که در آیات گذشته،سخن از توحید و معرفت خداوند و دلائل عظمت

ص:۲۲۴

او در جهـان آفرینش بود،همین مطلب را در آیـات مورد بحث و آیـات آینـده از زبان پیامبران بزرگ و در لابلای تاریـخ آنها بیان می کند.

نخست از نوح نخستین پیامبر اولوا العزم و منادی توحید شروع کرده می گوید:"ما نوح را به سوی قومش فرستادیم،او به آنها گفت که ای قوم من! اللّه خداونـد یگانه یکتا را بپرستیـد که غیر از او معبودی برای شـما نیست"(وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً إِلی قَوْمِهِ فَقالَ یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّهَ ما لَکُمْ مِنْ إِلهٍ غَیْرُهُ).

"آیا با این بیان روشن از پرستش بتها پرهیز نمی کنید"؟(أَ فَلا تَتَّقُونَ).

*** "اما جمعیت اشرافی ثروتمند و مغرور که چشمها را در ظاهر پر می کنند و از درون خالی هستند،از قوم او گفتند:این مرد تنها بشری همچون شـما است با این قید که حس برتری جویی در او تحریک شده و می خواهد بر شما مسلط شود و حکومت کند"!(فَقالَ الْمَلَأُ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ ما هذا إِلاّ بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُرِیدُ أَنْ یَتَفَضَّلَ عَلَیْکُمْ).

و بـه ایـن ترتیب انسـان بـودنش را نخسـتین عیبش دانسـتند و به دنبـال آن متهمش ساختنـد که او یـک فرد سـلطه جـو است و سخنانش از خدا و توحید و دین و آئین،همه توطئه ای است برای رسیدن به این مقصود! سپس افزودند:"اگر خدا می خواست رسولی بفرستد حتما فرشتگانی را برای این منظور نازل می کرد"(وَ لَوْ شاءَ اللّهُ لَأَنْزَلَ مَلائِکَةً).

و برای تکمیل این استدلال واهی گفتند:"ما هرگز چنین چیزی را از نیاکان پیشین خود نشنیده ایم که انسانی دعوی نبوت کند و خود را نماینده خدا بداند"!(ما سَمِعْنا بِهذا فِی آبائِنَا الْأَوَّلِینَ).

*** ولی این سخنان بی اساس در روح این پیامبر بزرگ اثر نکرد و نوح هم چنان

به دعوت خود ادامه می داد و نشانه ای از برتری جویی و سلطه طلبی در کار او نبود، لـذا او را به اتهام دیگری متهم ساختند و آن اتهام"جنون و دیوانگی"بود که همه پیامبران الهی و رهبران راستین را در طول تاریخ به آن متهم ساختند،گفتند:

"او فقط مردی است که مبتلا به نوعی از جنون است باید مدتی در باره او صبر کنید تا مرگ او فرا رسد و یا از این جنون شفا یابد"!(إِنْ هُوَ إِلاّ رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتّی حِینٍ).

جالب اینکه آنها در این تهمت خود نسبت به این پیامبر بزرگ تعبیر " بِهِ جِنَّةٌ "را(دارای نوعی جنون است)به کار بردنـد،تا بر این واقعیت سرپوش نهند که زندگی این پیغمبر و سخنان او همگی بهترین نشانه عقل و دانش او است در حقیقت آنها می خواستند بگویند همه اینها درست است،ولی جنون فنون و چهره های مختلفی دارد که در بعضی مظاهر عقل نیز هست!! جمله فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتّی حِینٍ ممکن است اشاره به انتظار مرگ نوح باشد که مخالفان برای آن دقیقه شماری می کردند تا آسوده خاطر شوند،و ممکن است تاکیدی بر نسبت جنون به او باشد یعنی انتظار بکشید تا از این بیماری بهبودی یابد! (۱).

به هر حال آنها در سخنان خود سه نوع اتهام واهی و ضد و نقیض برای نوح قائل شدند،و هر یک را دلیل بر نفی رسالت او گرفتند.

نخست اینکه اصولا-ادعای رسالت از ناحیه بشر دروغ است!چنین چیزی سابقه نداشت اگر خدا می خواست باید فرشتگانی بفرستد.

دیگر اینکه او مرد سلطه جویی است و این ادعا را وسیله ای برای رسیدن

۱- ۱) بعضی نیز گفته اند این جمله اشاره به این است که او را مدتی به زندان بیفکنید و بعضی گفته اند منظور این است فعلا او را به حال خود رها کنید تا بعد،ولی این دو تفسیر چندان صحیح به نظر نمی رسد.

به این هدف قرار داده است.

سوم اینکه او عقل درستی ندارد و آنچه می گوید:از این رهگذر است!.

و از آنجا که پاسخ این ایرادها و اتهامات بی اساس و پریشان همه روشن بود و در آیات دیگر قرآن نیز آمده،قرآن در اینجا سخنی در این زمینه نمی گوید.

زیرا از یک سو مسلم است رهبر انسان باید از جنس خود او باشد تا با نیازها و دردها و مسائل انسان آشنایی داشته باشد،بعلاوه همیشه پیامبران از جنس بشر بوده اند.

از سوی دیگر از زندگی پیامبران به خوبی روشن می شود که مساله برادری و تواضع و نفی هر گونه سلطه جویی از بارزترین صفاتشان بوده،و عقل و هوش و درایتشان نیز حتی بر دشمنانشان آشکار بوده و در لابلای گفته هاشان به آن اعتراف می کردند.

***

ص :۲۲۷

[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۲۶ تا ۳۰]

اشاره

قالَ رَبِّ انْصُرْنِی بِما کَذَّبُونِ (۲۶) فَأَوْحَیْنا إِلَیْهِ أَنِ اصْنَعِ الْفُلْکَ بِأَعْیُنِنا وَ وَحْیِنا فَإِذا جاءَ أَمْرُنا وَ فارَ التَّنُّورُ فَاسْلُکْ فِیها مِنْ کُلٍّ زَوْجَیْنِ اثْنَیْنِ وَ أَهْلَکَ إِلاّ مَنْ سَبَقَ عَلَیْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَ لا تُخاطِبْنِی فِی الَّذِینَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ (۲۷) فَإِذَا اسْتَوَیْتَ أَنْتَ وَ مَنْ مَعَکَ عَلَی الْفُلْکِ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی نَجّانا مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمِینَ (۲۸) وَ قُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِی مُنْزَلاً مُبارَکاً وَ أَنْتَ خَیْرُ الْمُنْزِلِینَ (۲۹) إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ وَ إِنْ کُنّا لَمُبْتَلِینَ (۳۰)

ترجمه:

۲۶-(نوح) گفت پروردگارا مرا در برابر تکذیب های آنان یاری کن.

۲۷-ما به نوح وحی کردیم که کشتی را در حضور ما و مطابق فرمان ما بساز و هنگامی که فرمان ما(برای غرق آنان)فرا رسد و آب از تنور بجوشد(که این نشانه فرا رسیدن طوفان است)از هر یک از انواع حیوانات یک جفت در کشتی سوار کن، و همچنین خانواده ات را،مگر آنها که قبلا وعده هلاکشان داده شده است(اشاره

ص: ۲۲۸

به همسر نوح و فرزند ناخلف اوست)و دیگر در باره این ستمگران با من سخن مگوی که آنها همگی هلاک خواهند شد! ۲۸- و هنگامی که تو و همه کسانی که با تو هستند بر کشتی سوار شدید بگو ستایش خدایی را که ما را از قوم ستمگر نجات بخشید.

۲۹-و بگو پروردگارا ما را در منزلگاهی پر برکت فرود آر،و تو بهترین فرود آورندگانی.

۳۰-(آری)در این ماجرا آیات و نشانه هایی برای صاحبان عقل و اندیشه است و ما مسلما همگان را آزمایش می کنیم.

تفسیر:

پایان عمر یک قوم سرکش

در آیات گذشته بخشی از تهمتهای ناروایی را که دشمنان نوح به او زدند خواندیم ولی از آیات دیگر قرآن به خوبی استفاده می شود که اذیت و آزار این قوم سرکش تنها منحصر به این امور نبود بلکه با هر وسیله توانستند او را در فشار قرار دادند و آزار کردند،و نوح حد اکثر تلاش و کوشش خود را در هدایت و نجات آنها از چنگال شرک و کفر به خرج داد، هنگامی که از تلاشهای خود مایوس شد و جز گروه اندکی ایمان نیاوردند از خدا تقاضای کمک کرد چنان که در نخستین آیه مورد بحث می خوانیم:

"گفت:پروردگارا!مرا در برابر تکذیبهایی که کردند یاری کن"(قَالَ رَبِّ انْصُرْنِی بِمَا کَذَّبُونِ) (۱).

*** در اینجا فرمان پروردگار فرا رسید و مقدمات نجات نوح و یاران اندکش و نابودی مشرکان لجوج فراهم شد.

۱- ۱) "باء"در" بِمَا کَذَّبُونِ "ممکن است"باء سببیه"باشد،یا مقابله،و"ما" در" بِمَا کَذَّبُونِ "ممکن است"ماء مصدریه"باشد یا"موصوله"که معانی آنها با هم تفاوت خواهد داشت،ولی این تفاوت،تفاوت مهمی نیست(دقت کنید).

"ما به نوح وحی فرستادیم که کشتی را در حضور ما و طبق فرمان ما بساز" (فَأَوْحَيْنا إِلَيْهِ أَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنا وَ وَحْيِنا).

تعبیر "باعیننا"(در برابر دیدگان ما)اشاره به این است که تلاش و کوشش تو در این راه در حضور ما است و تحت پوشش حمایت ما،بنا بر این با فکر راحت و آسوده به راه خود ادامه ده و از هیچ چیز ترس و واهمه نداشته باش.

ضمنا تعبیر به "وحینا"نشان می دهد که نوح طرز کشتی ساختن و چگونگی آن را از وحی الهی آموخت،و گر نه چنان چیزی- طبق نوشته تواریخ-تا آن زمان سابقه نداشت،به همین دلیل نوح کشتی را آن چنان متناسب با مقصد و مقصود خود ساخت که هیچ کم و کسری در آن نبود! سپس ادامه می دهد"هنگامی که فرمان ما فرا رسد،و نشانه اش این است که آب از درون تنور خواهد جوشید،بدان زمان طوفان نزدیک شده است بلافاصله از تمام انواع حیوانات یک جفت(نر و ماده)انتخاب و در کشتی سوار کن" (فَإِذا جاءَ أَمْرُنا وَ فارَ التَّنُّورُ فَاسْلُكْ فِيها مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ).

"و خانواده و دوستان با ایمانت را بر کشتی سوار نما،مگر آنها که قبلا وعده هلاکشان داده شده است"(اشاره به همسر نوح و یکی از فرزندانش است) (وَ أَهْلَكَ إِلاّ مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ).

و باز اضافه می کند:"و دیگر در باره این ستمگران(که هم بر خویش ستم کردند و هم بر دیگران)با من سخنی مگو که آنها همگی غرق خواهند شد و جای گفتگو نیست"(وَ لا تُخاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ).

البته این اخطار به خاطر آن بود که ممکن بود نوح تحت تاثیر عواطف انسانی یا عاطفه پدر و فرزندی قرار گیرد و باز در باره آنها شفاعت کند در حالی که آنها دیگر شایسته شفاعت نبودند.

***

در آیه بعد می فرماید:"هنگامی که تو و همه کسانی که با تو هستند بر کشتی سوار شدی و استقرار یافتی خدا را به خاطر این نعمت بزرگ سپاس بجا آور و بگو حمد خدایی را که ما را از قوم ستمگر رهایی بخشید"(فَإِذَا اسْتَوَیْتَ أَنْتَ وَ مَنْ مَعَکَ عَلَی الْفُلْکِ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی نَجّٰانٰا مِنَ الْقَوْمِ الظّٰالِمِینَ).

*** و بعد از حمد و ستایش خدا در برابر نخستین نعمت بزرگ او یعنی نجات از چنگال ظالمان،از درگاهش چنین تقاضا کن"و بگو:پروردگارا!مرا در منزلگاهی پر برکت فرود آر،و تو بهترین فرود آورندگانی"(وَ قُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِی مُنْزَلاً مُبٰارَکاً وَ أَنْتَ خَیْرُ الْمُنْزِلِینَ).

واژه"منزل"ممکن است"اسم مکان"باشد،یعنی بعد از پایان گرفتن طوفان کشتی ما را در سرزمینی فرود آور که دارای برکات فراوانی باشد و ما بتوانیم با آسودگی خاطر به زندگی خود ادامه دهیم.

و نیز ممکن است"مصدر میمی"باشد،یعنی ما را به طرز شایسته ای فرود آر چرا که بعد از پایان گرفتن طوفان به هنگام نشستن کشتی بر زمین،خطرات زیادی این سرنشینان را تهدید می کرد،نبودن جای مناسب برای زندگی،کمبود غذا،انواع بیماریها،نوح از خدا می خواهد که او را به نحوی سالم و شایسته بر زمین فرود آورد.

*** و بالآخره آخرین آیه مورد بحث اشاره به مجموع این داستان کرده می گوید:

"در این ماجرای نوح و پیروزیش بر ستمکاران و مجازات این قوم سرکش به شدید ترین وجه،آیات و نشانه هایی برای صاحبان عقل و اندیشه است"!(إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیٰاتٍ).

"و ما به طور مسلم همگان را آزمایش می کنیم"(وَ إِنْ کُنّٰا لَمُبْتَلِینَ

این جمله ممکن است اشاره به این باشد که ما قوم نوح را کرارا آزمودیم و هنگامی که از عهده آزمایشها بر نیامدند هلاکشان کردیم.

و نیز ممکن است اشاره به این باشد که ما همه انسانها را در هر عصر و زمان آزمایش می کنیم و آنچه در آیات فوق گفته شد مخصوص مردم عصر نوح نبود، بلکه در همه اعصار و قرون در اشکال مختلف،آزمایشها صورت می گیرد،و در این آزمایشها آنها که خار راه تکامل بشرند از سر راه برداشته می شوند،تا بشریت به سیر تکاملی خود هم چنان ادامه دهد.

جالب اینکه در آیات فوق،تنها به مساله ساختن کشتی و سوار شدن نوح و یارانش بر آن اکتفاء شده و اما اینکه سرانجام گنهکاران به کجا رسید پیرامون آن سخنی به میان نیامده چرا که با وعده الهی" إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ "مسلم می شود چنین سرنوشتی دامان آنها را گرفته،چرا که وعده اش تخلف ناپذیر است.

ذکر این معنی نیز لازم است که در باره قوم نوح و مبارزه آنها با این پیامبر بزرگ و سرنوشت دردناک آنان و ماجرای کشتی ساختن و جوشیدن آب از تنور و وقوع طوفان و غرق فرزند نوح،سخن بسیار است که ما قسمت زیادی از آن را در سوره هود جلد نهم از صفحه ۶۸ تا صفحه ۱۲۵ مشروحا آورده ایم و به خواست خدا بخش دیگری هم در تفسیر سوره نوح خواهد آمد.

***

[سوره المؤمنون (۲۳): آيات ۳۱ تا ۴۱]

اشاره

ثُمَّ أَنْشَأْنا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْناً آخَرِينَ (۳۱) فَأَرْسَلْنا فِيهِمْ رَسُولاً مِنْهُمْ أَنِ اُعْبُدُوا اَللّٰهَ ما لَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ أَ فَلا تَتَّقُونَ (۳۲) وَ قالَ اَلْمَلَأُ
مِنْ قَوْمِهِ اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِلِقاءِ اَلْآخِرَةِ وَ أَتْرَفْناهُمْ فِي اَلْحَيٰاةِ اَلدُّنْيا ما هٰذا إِلاّٰ بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمّٰا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَ يَشْرَبُ مِمّٰا
تَشْرَبُونَ (۳۳) وَ لَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَراً مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذاً لَخٰاسِرُونَ (۳۴) أَ يَعِدُكُمْ أَنَّكُمْ إِذٰا مِتُّمْ وَ كُنْتُمْ تُرٰاباً وَ عِظٰاماً أَنَّكُمْ مُخْرَجُونَ (۳۵)
هَيْهٰاتَ هَيْهٰاتَ لِمٰا تُوعَدُونَ (۳۶) إِنْ هِيَ إِلاّٰ حَيٰاتُنَا اَلدُّنْيٰا نَمُوتُ وَ نَحْيٰا وَ مٰا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ (۳۷) إِنْ هُوَ إِلاّٰ رَجُلٌ اِفْتَرىٰ عَلَى اَللّٰهِ
كَذِباً وَ مٰا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ (۳۸) قٰالَ رَبِّ اُنْصُرْنِي بِمٰا كَذَّبُونِ (۳۹) قٰالَ عَمّٰا قَلِيلٍ لَيُصْبِحُنَّ نٰادِمِينَ (۴۰) فَأَخَذَتْهُمُ اَلصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ
فَجَعَلْنٰاهُمْ غُثٰاءً فَبُعْداً لِلْقَوْمِ اَلظّٰالِمِينَ (۴۱)

ص: ۲۳۳

ترجمه:

۳۱-سپس بعد از آنها جمعیت دیگری را به وجود آوردیم.

۳۲-و در میان آنها رسولی از خودشان فرستادیم که پروردگار یکتا را بپرستید،جز او معبودی برای شما نیست آیا(با این همه از شرک و بت پرستی)پرهیز نمی کنید؟! ۳۳-ولی اشرافیان خود خواه قوم او که کافر شده بودند و لقای آخرت را تکذیب کرده بودند و ناز و نعمت در زندگی دنیا بانها داده بودیم گفتند:این بشری است مثل شما! از آنچه شما می خورید می خورد و از آنچه می نوشید می نوشد! ۳۴-و اگر از بشری همانند خودتان اطاعت کنید مسلما زیانکارید.

۳۵-آیا او به شما وعده می دهد هنگامی که مردید و خاک و استخوان شدید بار دیگر(از قبرها) خارج می شوید؟

ص :۲۳۴

۳۶-هیهات،هیهات از این وعده هایی که به شما داده می شود!.

۳۷-غیر از این زندگی دنیا چیزی در کار نیست،پیوسته گروهی از ما می میرند و نسل دیگری جای آنها را می گیرد و ما هرگز برانگیخته نخواهیم شد.

۳۸-او فقط مرد دروغگویی است که بر خدا افترا بسته و ما هرگز به او ایمان نخواهیم آورد.

۳۹-عرض کرد،پروردگارا!مرا در برابر تکذیب های آنها یاری فرما.

۴۰-(خداوند)فرمود:به زودی آنها از کار خود پشیمان خواهند شد.(اما زمانی که سودی به حالشان ندارد).

۴۱-سرانجام صیحه آسمانی آنها را به حق فرو گرفت و ما آنها را همچون خاشاک بر سیلاب قرار دادیم دور باد از رحمت خدا قوم ستمگر!

تفسیر:

سرنوشت غم انگیز یک قوم دیگر(قوم ثمود)

این آیات به بحث پیرامون اقوام دیگری که بعد از نوح ع بر سر کار آمدند پرداخته و منطق آنها را که هماهنگ منطق کفار پیشین بوده،و همچنین سرنوشت دردناکشان را شرح می دهد،و بحثهایی را که در آیات گذشته ذکر شد تکمیل می کند.

نخست می گوید:"ما بعد از آنها جمعیت دیگری را به وجود آوردیم و قوم تازه ای به روی کار آمدند"(ثُمَّ أَنْشَأْنا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْناً آخَرِینَ).

"قرن"از ماده"اقتران"به معنی نزدیکی است،لذا به جمعیتی که در عصر واحد زندگی می کنند قرن گفته می شود،و گاه به زمان آنها نیز قرن می گویند،اندازه گیری مدت قرن به سی سال یا صد سال صرفا جنبه قراردادی دارد و تابع سنتهای اقوام مختلف می باشد.

*** از آنجا که بشر نمی تواند بدون یک رهبر الهی باشد خداوند پیامبر بزرگی

ص :۲۳۵

را برای نشر دعوت توحید و آئین حق و عدالت به سوی آنها فرستاد چنان که آیه بعد می گوید:"ما در میان آنها رسولی از خودشان فرستادیم که پروردگار یکتا را بپرستید و جز او معبودی برای شما نیست"(فَأَرْسَلْنا فِیهِمْ رَسُولاً مِنْهُمْ أَنِ اعْبُدُوا اللّهَ ما لَکُمْ مِنْ إِلهٍ غَیْرُهُ).

این همان چیزی بود که نخستین پایه دعوت همه پیامبران را تشکیل می داد این ندای توحید بود که زیر بنای همه اصلاحات فردی و اجتماعی است.

سپس این رسول الهی برای تاکید بیشتر به آنها می گفت:"آیا در برابر این دعوت صریح باز هم از شرک و بت پرستی پرهیز نمی کنید"(أَ فَلا تَتَّقُونَ).

در اینکه این قوم کدامیک از اقوام بودند؟و پیامبرشان چه نام داشت؟ مفسران با بررسی آیات مشابه آن در قرآن دو احتمال داده اند:

نخست اینکه منظور"قوم ثمود است"که در سرزمینی در شمال حجاز زندگی می کردند و پیامبر بزرگ الهی"صالح"برای هدایت آنها مبعوث شد، آنها کفر ورزیدند و راه طغیان پیش گرفتند،سرانجام به وسیله صیحه آسمانی (صاعقه ای مرگبار)از میان رفتند.

شاهد این تفسیر مجازات"صیحه"است که در پایان آیات مورد بحث برای آنها ذکر شده،و در سوره هود آیه ۶۷ نیز صریحا در باره"قوم صالح"آمده است.

دیگر اینکه منظور"قوم عاد"است که پیامبرشان"هود"بود و در بعضی از آیات قرآن سرگذشت آنها بلافاصله بعد از سرگذشت نوح آمده و این خود قرینه ای بر این تفسیر است (۱).

اما با توجه به اینکه مجازات این قوم طبق آیات ۶ و ۷ سوره"الحاقه" تندباد شدیدی بود که هفت شب و هشت روز آنها را در هم می کوبید روشن می شود

۱- ۱) به سوره هود آیه ۵۰ و سوره اعراف آیه ۶۵ و سوره شعراء آیه ۱۲۳ مراجعه فرمائید.

تفسیر اول صحیحتر است.

*** به هر حال ببینیم عکس العمل این قوم سرکش در برابر ندای توحیدی این پیامبر بزرگ چه بود؟قرآن در آیه بعد می گوید:"آن جمعیت اشرافی خودخواه که خداوند یگانه را انکار کردند و لقای آخرت و رستاخیز را تکذیب نمودند و ما آنها را نعمت فراوانی در این زندگی دنیا بخشیده بودیم گفتند:این فقط انسانی است مثل شما،از آنچه شما می خورید می خورد،و از آنچه می نوشید می نوشد"(وَ قالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِلِقاءِ الْآخِرَهِ وَ أَتْرَفْناهُمْ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا ما هذا إِلاّ بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یَأْکُلُ مِمّا تَأْکُلُونَ مِنْهُ وَ یَشْرَبُ مِمّا تَشْرَبُونَ).

آری جمعیتی که در ناز و نعمت به سر می بردند و به تعبیر قرآن"ملاـ" بودند(ظاهری چشم پر کن و درونی از نور حق تهی داشتند)چون دعوت این پیامبر بزرگ را مخالف هوسهای خود می دیدند،و مزاحم منافع نامشروع و استکبار و برتری جویی بی دلیلشان مشاهده می کردند و به خاطر همین ناز و نعمتها از خدا دور افتاده بودند و سرای آخرت را انکار نمودند،به ستیزه بر خواستند،درست با همان منطقی که سرکشان قوم نوح داشتند.

آنان انسان بودن این رهبران الهی و خوردن و نوشیدن آنها را همانند سایر مردم دلیلی بر نفی رسالتشان گرفتند،در حالی که این خود تاییدی بر رسالت این بزرگ مردان بود که آنها از میان توده های مردم برمی خاستند که دردها و نیازها- شان را بخوبی درک کنند.

*** سپس به یکدیگر گفتند:"اگر شما بشری همانند خودتان را اطاعت کنید بطور قطع زیانکارید"!(وَ لَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَراً مِثْلَکُمْ إِنَّکُمْ إِذاً لَخاسِرُونَ).

این کوردلان توجه به این نکته نداشتند که خودشان انتظار داشتند مردم در این وسوسه های شیطانی از آنان پیروی کنند و برای مبارزه با این پیامبر همصدا شوند، اما با این حال پیروی از کسی را که از کانون وحی کمک می گیرد و قلبش به نور علم پروردگار روشن است عیب می شمردند و مخالف آزادی و حریت انسان! *** سپس به انکار معاد که همیشه قبول آن سدی بر سر راه خودکامگان و هوسرانان بود پرداختند و گفتند:"آیا این مرد به شما وعده می دهد هنگامی که مردید و خاک و استخوان(پوسیده)شدید باز هم از قبرها بیرون می آئید و حیات نوینی را آغاز می کنید"؟!(أَ یَعِدُکُمْ أَنَّکُمْ إِذٰا مِتُّمْ وَ کُنْتُمْ تُرٰاباً وَ عِظٰاماً أَنَّکُمْ مُخْرَجُونَ) .

*** "هیهات!هیهات!از این وعده هایی که به شما داده می شود"(وعده های بی اساس و تو خالی!)(هَیْهٰاتَ هَیْهٰاتَ لِمٰا تُوعَدُونَ).

اصلا مگر ممکن است انسانی که مرد و خاک شد و ذرات آن به هر سو پراکنده گشت باز هم به زندگی باز گردد؟چنین چیزی محال است محال!! *** سپس با این سخن انکار معاد را تاکید بیشتری کردند که"غیر از این زندگی دنیا چیزی در کار نیست،پیوسته گروهی از ما می میرند و نسل دیگری جای آنها را می گیرد،و بعد از مرگ دیگر هیچ خبری نیست!و ما هرگز برانگیخته نخواهیم شد"!(إِنْ هِیَ إِلاّٰ حَیٰاتُنَا الدُّنْیٰا نَمُوتُ وَ نَحْیٰا وَ مٰا نَحْنُ بِمَبْعُوثِینَ) .

***

سرانجام به عنوان یک جمع بندی در اتهامی که نسبت به پیامبرشان داشتند چنین گفتند:"او فقط مرد دروغگویی است که بر خدا افترا بسته،و به همین دلیل ما هرگز به او ایمان نخواهیم آورد"!(إِنْ هُوَ إِلاّ رَجُلٌ افْتَرى عَلَى اللّهِ كَذِباً وَ ما نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ).

نه رسالتی از طرف خدا دارد،و نه وعده های رستاخیز او درست است، و نه برنامه های دیگرش،به همین دلیل یک آدم عاقل به او ایمان نخواهد آورد.

*** هنگامی که غرور و طغیان آنها از حد گذشت و تمام پرده های حیا را دریدند، و بی شرمی را در انکار رسالت و معجزات و دعوت انسانساز پیامبرشان را به آخرین حد رساندند،و خلاصه بر همه آنها اتمام حجت شد،این پیامبر بزرگ الهی رو به درگاه خدا کرد و"گفت:پروردگارا مرا در مقابل تکذیبهای آنها یاری کن" (قالَ رَبِّ انْصُرْنِي بِما كَذَّبُونِ).

آنها هر چه توانستند گفتند و هر تهمتی می خواستند زدند،تو مرا کمک فرما.

*** "و از سوی پروردگار به او گفته شد که آنها به زودی از کار خود پشیمان خواهند گشت"و میوه درخت تلخی را که نشانده اند خواهند چشید"(قالَ عَمّا قَلِيلٍ لَيُصْبِحُنَّ نادِمِينَ).

اما زمانی پشیمان می شوند که سودی ندارد و راه بازگشت بسته است.

*** و همین طور شد"ناگهان صیحه آسمانی آنها را به حق زیر ضربات خود فرو گرفت"(فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ).

صاعقه ای مرگبار با صدایی وحشت انگیز و مهیب فرود آمد،همه جا را تکان داد و در هم کوبید و ویران کرد،و اجساد بی جان آنها را روی هم ریخت،بقدری

سریع و کوبنـده بود که حتی قـدرت فرار از خانه هاشان پیـدا نکردنـد و در درون همان خانه هایشان مـدفون گشـتند چنان که قرآن در پایان این آیات می گوید:

"ما آنها را همچون خار و خاشاک در هم کوبیده شده روی سیلاب قرار دادیم" (فَجَعَلْنٰاهُمْ غُثٰاءً) .

"دور باد از رحمت خداوند قوم ستمگر"!(فَبُعْداً لِلْقَوْمِ الظّٰالِمِینَ).

***

نکته ها:

اشاره

۱-زندگی پر زرق و برق و اثر شوم آن

در آیات فوق رابطه ای میان"اتراف"(زنـدگی اشـرافی و پرناز و نعمت) و"کفر و تکـذیب لقای پروردگار"دیده می شود،و به راستی چنین است،چرا که صاحبان این گونه زنـدگانی معمولا تمایل به آزادی بی قید و شـرط برای هر گونه کامجویی و بهره گیری از لذائـذ حیوانی دارند،و پر واضح است که قبول مراقبت الهی و همچنین دادگاه بزرگ رسـتاخیز مانع مهمی در این راه است،هم آرامش وجدانشان را بر هم می زند،و هم زبان مردم را به روی آنها باز می کند.

لـذا این گونه افراد یکبـاره طوق عبودیت پروردگار را از گردن بر می دارنـد، و راه انکار مبـدء و معاد را پیش می گیرنـد و به تعبیری که در آیات فوق خوانـدیم می گوینـد:زنـدگی همین است و بس و هیـچ خبر دیگری نیست و هر کس غیر این بگوید دروغگو است!دم غنیمت است و این چهار روزه عمر را بایـد خوش بود، از هر چمنی باید گلی چید و از هر وسـیله لذتی لذت جست!و اینچنین خلافکاریها و زشتیهای اعمال خود را توجیه می کنند.

از این گذشـته فراهم سـاختن چنـان زنـدگی پر زرق و برق بـدون غصب حقوق دیگران و ظلم و سـتم معمولاـ ممکن نیست،تا رسالت پیامبران و قیامت را انکار نکنند

ص :۲۴۰

این راه برای آنها هموار نخواهد شد،و اینجاست که می بینیم اکثریت کسانی که دارای چنین زندگی هستند به همه چیز پشت پا می زنند و با دیده تحقیر و انکار به همه چیز می نگرند.

این بینوایان کور دل و اسیران چنگال هوی و هوس از سایه اطاعت و لطف پروردگار بیرون می روند،ولی طوق عبودیت هوی و هوس و شهوت را بر گردن می نهند،و خود بنده بندگان دگر می شوند،افکاری منحط،ارواحی آلوده،و دلهایی سیاه و تاریک دارند،دورنمای زندگی آنها شاید برای بعضی جالب باشد اما از نزدیک وحشتناک است چرا که ناآرامی حاصل از گناه و ترس از زوال نعمتها و مرگ فکر آنها را همواره در اضطراب فرو می برد.

***

۲-"تراب"و"عظام"

"تراب"به معنی خاک و"عظام"به معنی استخوانها است،معمولا بدن انسان نخست تبدیل به استخوانهای پوسیده و سپس خاک می شود،بنا بر این جای این سؤال باقی است که چرا در آیه فوق،تراب بر عظام مقدم داشته شده است؟.

این تعبیر ممکن است اشاره به دو بخش مختلف بدن آدمی باشد نخست گوشتها فرو می ریزد و خاک می شود و استخوانها سالها بعد از آن باقی می ماند و سپس می پوسد و از بین می رود.

این احتمال نیز قابل توجه است که"تراب"اشاره به نیاکان بسیار قدیم باشد که همگی خاک شدند و عظام اشاره به پدران که استخوانهای پوسیده آنها باقی است (۱).

***

۱- ۱) تفسیر روح المعانی ذیل آیات مورد بحث.

۳-"غثاء"چیست؟

در آیات فوق خواندیم که"قوم ثمود"بر اثر صیحه آسمانی همچون"غثاء" گشتند،غثاء در اصل به معنی گیاهان خشکیده ای است که به صورت بسیار در هم ریخته بر روی سیلاب قرار دارد،همچنین به کفهایی که روی دیگ در حال جوشیدن پیدا می شود نیز غثاء می گویند.

تشبیه اجساد بی جان آنها به"غثاء"اشاره به نهایت ضعف و ناتوانی و در هم شکستگی و بی ارزش بودن آنها است،چرا که خاشاک روی سیلاب از هر چیز بی ارزشتر و سبکتر است نه از خود اراده ای دارد و نه بعد از گذشتن و فرو نشستن سیلاب اثری از آن باقی می ماند.

در مورد صیحه آسمانی،شرح مبسوطی در جلد نهم صفحه ۱۶۴(ذیل آیه ۶۷ سوره هود)داشتیم،البته این مجازات منحصر به قوم ثمود نبود بلکه چند قوم گنهکار با همین عذاب الهی نابود شدند که شرح آن را در همانجا بیان کردیم.

***

۴-یک سرنوشت عمومی

جالب اینکه در آخرین جمله از آیات مورد بحث،مساله را از صورت خصوصی بیرون آورده و به صورت یک قانون کلی و همگانی بیان می کند و می فرماید:

دور باد قوم ستمگر از رحمت خدا،و این در حقیقت نتیجه گیری نهایی از کل این آیات است که آنچه در این ماجرا گفته شد از انکار و تکذیب آیات الهی و انکار معاد و رستاخیز و نتیجه دردناک آنها،مخصوص جمعیت و گروه معینی نیست،بلکه همه ستمگران را در طول تاریخ شامل می شود.

***

[سوره المؤمنون (۲۳): آيات ۴۲ تا ۴۴]

اشاره

ثُمَّ أَنْشَأْنا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُوناً آخَرِينَ (۴۲) ما تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَها وَ ما يَسْتَأْخِرُونَ (۴۳) ثُمَّ أَرْسَلْنا رُسُلَنا تَتْرا كُلَّ ما جاءَ أُمَّةً رَسُولُها كَذَّبُوهُ فَأَتْبَعْنا بَعْضَهُمْ بَعْضاً وَ جَعَلْناهُمْ أَحادِيثَ فَبُعْداً لِقَوْمٍ لا يُؤْمِنُونَ (۴۴)

ترجمه:

۴۲-سپس اقوام ديگرى را بعد از آنها به وجود آورديم.

۴۳-هيچ امتى بر اصل و سر رسيد حتميش پيشى نمى گيرد و از آن نيز تاخير نمى كند.

۴۴-سپس رسولان خود را يكى بعد از ديگرى فرستاديم،هر زمان رسولى براى(هدايت) قومى مى آمد او را تكذيب مى كردند ولى ما اين امتهاى سركش را يكى پس از ديگرى هلاك نموديم و آنها را احاديثى قرار داديم(چنان محو شدند كه تنها نام و گفتگويى از آنها باقى ماند)دور باد از رحمت خدا قومى كه ايمان نمى آورند!

تفسير:

اقوام سركش يكى بعد از ديگرى هلاك شدند

پس از پايان داستان قوم ثمود،قرآن در آيات مورد بحث اشاره به اقوام ديگرى كه بعد از آنها و قبل از موسى ع روى كار آمدند كرده،مى گويد:"بعد از آنان جمعيتهاى ديگرى را روى كار آورديم"(ثُمَّ أَنْشَأْنا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُوناً آخَرِينَ).

ص: ۲۴۳

چرا که این قانون و سنت خداوند بزرگ است که فیض خود را قطع نمی کند و اگر گروهی مانعی بر سر راه تکامل نوع بشر شدند آنها را کنار زده و این قافله را در مسیرش هم چنان پیش می برد.

*** اما این اقوام و طوائف گوناگون هر کدام دارای زمان و اجل معینی بودند و"هیچ امتی از اجل خود پیشی نمی گیرند و از آن عقب نمی افتند"(مٰا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهٰا وَ مٰا یَسْتَأْخِرُونَ).

بلکه هنگامی که فرمان قطعی پایان حیات آنها صادر می شد از میان می رفتند،نه یک لحظه زودتر و نه دیرتر.

"اجل"به معنی عمر و مدت چیزی است،و گاه به نقطه پایان و انتها نیز اجل گفته می شود،مثل اینکه می گوئیم:اجل فلان بدهی فلان زمان است(یعنی سر رسید آن).

البته"اجل"همانگونه که قبلا هم گفته ایم دو گونه است:"حتمی"و"مشروط یا معلق".

اجل حتمی زمان پایان قطعی عمر شخص یا قوم یا چیزی است که هیچگونه دگرگونی در آن امکان ندارد،ولی اجل مشروط یا معلق زمانی است که با دگرگون شدن شرائط و موانع ممکن است کم و زیاد بشود،قبلا در این زمینه بقدر کافی صحبت کرده ایم (۱).

به هر حال روشن است که آیه فوق به"اجل حتمی"اشاره می کند.

*** آیه بعد ناظر به این حقیقت است که دعوت پیامبران در طول تاریخ هیچگاه

۱- ۱) شرح بیشتر در این زمینه را در جلد پنجم تفسیر نمونه صفحه ۱۴۸ به بعد(ذیل آیه ۲ سوره انعام)مطالعه فرمائید.

قطع نشده،می فرماید:"ما سپس رسولان خود را یکی بعد از دیگری فرستادیم" (ثُمَّ أَرْسَلْنٰا رُسُلَنٰا تَتْرٰا).

"تترا"از ماده"وتر"به معنی پی در پی در آمـدن است،و"تواتر اخبار" به معنی خبرهایی است که یکی بعد از دیگری می رسـد و از مجموعه آنها انسان یقین پیـدا می کنـد،این ماده در اصل از"وتر"به معنی"زه کمان"گرفته شـده است چرا که زه به کمان چسبیـده و پشت سر آن قرار گرفته است و دو سر کمـان را به هم نزدیـک می کنـد،(از نظر ساختمان کلمه،"تترا"در اصل"و ترا"بوده که واو آن تبدیل به"ت"شده).

به هر حال این معلمان آسـمانی یکی پس از دیگری می آمدنـد و می رفتنـد، ولی اقوام سـرکش هم چنان بر کفر و انکار خود باقی بودنـد،به طوری که"هر زمان رسولی برای هدایت امتی می آمد او را تکذیب می کردند"(کُلَّ مٰا جٰاءَ أُمَّةً رَسُولُهٰا کَذَّبُوهُ).

هنگامی که این کفر و تکـذیب از حـد گـذشت و بقـدر کافی اتمام حجت شـد"ما این امتهای سـرکش را یکی بعد از دیگری هلاک نمودیم و از صفحه روزگار محوشان کردیم"(فَأَتْبَعْنٰا بَعْضَهُمْ بَعْضاً).

آن چنـان نـابود شدنـد که تنهـا گفتگویی از آنهـا در میـان مردم بـاقی مانـد آری "مـا آنها را احادیثی قرار دادیم"(وَ جَعَلْنٰاهُمْ أَحٰادِیثَ).

اشـاره به اینکه گـاه امتی منقرض می شود امـا نفرات و آثـار چشـمگیری از آنها در گوشه و کنار به صورت پراکنـده باقی می مانـد،ولی گاه چنان نابود می شود که جز اسـمی از آنها بر صـفحات تاریخ یا در گفتگوهای مردم باقی نمی ماند و این امتهای سرکش و طغیانگر از دسته دوم بودند (۱).

ص: ۲۴۵

---

۱ - ۱) "احـادیث"جمع"حـدیث"است و تفسـیرش همـان است کـه در بالاـ گفـتیم،ولی بعضـی احتمـال داده انـد که جمع"احدوثه"باشد که به معنی اخبار عجیبی است که مردم پیرامون آن با یکدیگر گفتگو می کنند(تفسیر فخر رازی ذیل آیه مورد بحث).

و در پایان آیه،همچون آیات پیشین می گوید:"دور باد از رحمت خدا قومی که ایمان نمی آورند"(فَبُعْداً لِقَوْمٍ لاٰ يُؤْمِنُونَ).

آری این سرنوشتهای دردناک نتیجه بی ایمانی آنها بود،و به همین دلیل مخصوص آنها نیست،هر گروه بی ایمان و سرکش و ستمگر خواه ناخواه به چنین سرنوشتی گرفتار می شود،چنان نابود می گردد که تنها نامی از او در صفحات تاریخ و گفتگوها باقی می ماند.

آنها نه تنها در این دنیا دور از رحمت خدا بودند که در سرای دیگر نیز از رحمت الهی دورند،چرا که تعبیر آیه،مطلق است و همه را شامل می شود.

***

[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۴۵ تا ۴۹]

اشاره

ثُمَّ أَرْسَلْنٰا مُوسىٰ وَ أَخٰاهُ هٰارُونَ بِآيٰاتِنٰا وَ سُلْطٰانٍ مُبِينٍ (۴۵) إِلىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلاَئِهِ فَاسْتَكْبَرُوا وَ كٰانُوا قَوْماً عٰالِينَ (۴۶) فَقٰالُوا أَ نُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنٰا وَ قَوْمُهُمٰا لَنٰا عٰابِدُونَ (۴۷) فَكَذَّبُوهُمٰا فَكٰانُوا مِنَ اَلْمُهْلَكِينَ (۴۸) وَ لَقَدْ آتَيْنٰا مُوسَى اَلْكِتٰابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (۴۹)

ترجمه:

۴۵-سپس موسی و برادرش هارون را با آیات خود و دلیل روشن فرستادیم.

۴۶-به سوی فرعون و اطرافیان اشرافی او،اما آنها استکبار کردند و اصولا مردمی برتری جو بودند.

۴۷-آنها گفتند:آیا ما به دو انسان همانند خودمان ایمان بیاوریم،در حالی که قوم آنها (بنی اسرائیل)ما را پرستش می کنند(و بردگان ما هستند).

۴۸-(آری)آنها این دو را تکذیب کردند و سرانجام همگی هلاک شدند.

۴۹-ما به موسی کتاب آسمانی دادیم،شاید آنها(بنی اسرائیل)هدایت شوند.

تفسیر:

قیام موسی و نابودی فرعونیان فرا می رسد

تا اینجا سخن در باره اقوامی بود که پیش از موسی ع پیامبر اولوا العزم

ص:۲۴۷

پروردگار روی کار آمدند و رفتند،اما در آیات مورد بحث اشاره بسیار کوتاهی به قیام موسی و هارون در برابر فرعونیان و سرانجام کار این قوم مستکبر کرده می فرماید:

"سپس موسی و برادرش هارون را با آیات خود و دلیل آشکار و روشن فرستادیم" (ثُمَّ أَرْسَلْنا مُوسی وَ أَخاهُ هارُونَ بِآیاتِنا وَ سُلْطانٍ مُبِینٍ).

در اینکه منظور از"آیات"و"سلطان مبین"چیست؟و این دو،چه تفاوتی با هم دارند؟مفسران تفسیرهای گوناگونی کرده اند:

۱-بعضی گفته اند منظور از آیات،معجزاتی است که خداوند به موسی بن عمران داد(آیات نه گانه)و منظور از"سلطان مبین"،منطق نیرومند و دلائل داندانشکن موسی ع در برابر فرعونیان است.

۲-دیگر اینکه مراد از"آیات"همه معجزات موسی است و منظور از "سلطان مبین"بعضی از معجزات مهم مانند معجزه"عصا"و"ید بیضاء"است،چرا که اینها از ویژگی خاصی برخوردار بودند که موجب سلطه و پیروزی آشکار موسی بر فرعونیان می شد.

۳-این احتمال را نیز بعضی داده اند که"آیات"اشاره به آیات تورات و بیان احکام و مانند آن است،و"سلطان مبین"اشاره به معجزات موسی است.

ولی با توجه به موارد استعمال"سلطان مبین"در قرآن مجید،تفسیر اول نزدیکتر به نظر می رسد چرا که در موارد متعددی کلمه"سلطان"یا"سلطان مبین" در قرآن به معنی دلیل و منطق روشن آمده است (۱).

***

ص :۲۴۸

---

۱ - ۱) در سوره نمل آیه ۲۱ می خوانیم: لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذاباً شَدِیداً أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَیَأْتِیَنِّی بِسُلْطانٍ مُبِینٍ و در آیه ۲۳ سوره نجم می خوانیم: إِنْ هِیَ إِلاّ أَسْماءٌ سَمَّیْتُمُوها أَنْتُمْ وَ آباؤُکُمْ ما أَنْزَلَ اللّهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ .

آری موسی و برادرش هارون با این آیات و سلطان مبین را فرستادیم"به سوی فرعون و اطرافیان اشرافی و مغرور او"(إِلیٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلاَئِهِ).

چرا تنها سخن از"ملاـ"(جمعیت اشرافی مرفه و مغرور)می گوید و نمی فرماید آن دو را به سوی همه مردم مصر فرستادیم،اشاره به اینکه ریشه همه فساد،اینها بودند و اگر اینها اصلاح می شدند،بقیه،کارشان آسان بود،و از این گذشته آنها سردمداران و دست اندرکاران کشور بودند و هیچ کشوری اصلاح نخواهد شد مگر اینکه سردمدارانش اصلاح شوند.

"ولی فرعون و اطرافیانش،استکبار کردند"و زیر بار آیات حق و سلطان مبین نرفتند (فَاسْتَكْبَرُوا).

"و اصولا آنها مردمی برتری جو و سلطه طلب بودند"(وَ كٰانُوا قَوْماً عٰالِينَ).

تفاوت جمله"استکبروا"با جمله" كٰانُوا قَوْماً عٰالِينَ "ممکن است از این نظر باشد که جمله نخست،اشاره به استکبار آنها در برابر دعوت موسی است،و جمله دوم اشاره به این است که استکبار همیشه جزء برنامه آنها و بافت فکر و روحشان بود.

این احتمال نیز وجود دارد که اولی اشاره به استکبار آنها،و دومی اشاره به این باشد که آنها از قدرت و زندگی برتری برخوردار بودند و همین عامل مهم استکبارشان بود.

*** یکی از نشانه های روشن برتری جویی آنها این بود که"گفتند:آیا ما به دو انسان همانند خودمان ایمان بیاوریم در حالی که قوم آنها(بنی اسرائیل)بندگان و بردگان ما هستند"؟!(فَقٰالُوا أَ نُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنٰا وَ قَوْمُهُمٰا لَنٰا عٰابِدُونَ) (۱).

ص: ۲۴۹

۱- ۱) "انسان"را از این رو"بشر"می گویند که"بشره"و پوست تن او برهنه است،به خلاف حیوانات که معمولا از لباس طبیعی خاصی پوشیده شده،در واقع آنها چون قدرت بر تهیه وسائل زندگی ندارند خداوند آن را به طور طبیعی در اختیارشان نهاده ولی در مورد انسان به هوش و عقل او موکول شده است.

نه تنها ما نباید زیر بار آنها برویم،بلکه آنها همیشه باید بند گی ما کنند! آنها پیامبران را متهم به برتری جویی و سلطه طلبی می کردند در حالی که خودشان بدترین سلطه جو بودند و آثار این خوی زشت در این گفتارشان به خوبی نمایان است.

*** به هر حال با این استدلالات واهی به مخالفت با حق بر خاستند"و موسی و هارون را تکذیب کردند و سرانجام همگی هلاك و نابود شدند"و ملک و حکومتشان بر باد رفت(فَکَذَّبُوهُمٰا فَکٰانُوا مِنَ الْمُهْلَکِینَ).

و سرانجام به این ترتیب دشمنان اصلی بنی اسرائیل که سد راه دعوت موسی و هارون بودند از میان رفتند،و دوران آموزش و تربیت الهی بنی اسرائیل فرا رسید. در همین مرحله بود که خداوند تورات را بر موسی نازل کرد و بنی اسرائیل را به انجام برنامه های آن دعوت نمود،چنان که در آخرین آیه مورد بحث می فرماید:

"ما به موسی کتاب آسمانی دادیم تا بنی اسرائیل در سایه آن هدایت شوند" (وَ لَقَدْ آتَیْنٰا مُوسَی الْکِتٰابَ لَعَلَّهُمْ یَهْتَدُونَ).

قابل توجه اینکه در آیات گذشته در مرحله مبارزه با فرعونیان سخن از موسی و برادرش هارون در میان بود،و تمام ضمیرها به صورت تثنیه آمده،ولی در اینجا که سخن از نزول کتاب آسمانی است تنها از موسی بحث شده،زیرا او پیامبر اولوا العزم و صاحب کتاب و شریعت تازه بود،بعلاوه هنگام نزول تورات او در کوه طور بود و برادرش هارون در میان جمعیت بنی اسرائیل باقی ماند (۱).

---

۱ - ۱) در باره موسی(ع)و چگونگی مبعوث شدن و شرح مبارزاتش با فرعون و فرعونیان بحثهای مفصلی در جلد ششم(ذیل آیات ۱۰۳ تا ۱۶۲ سوره اعراف)و در جلد سیزدهم (ذیل آیات ۸ تا ۹۷ سوره طه)داشتیم.

[سوره المؤمنون (۲۳): آیه ۵۰]

اشاره

وَ جَعَلْنَا ابْنَ مَرْیَمَ وَ أُمَّهُ آیَهً وَ آوَیْنٰاهُمٰا إِلیٰ رَبْوَهٍ ذٰاتِ قَرٰارٍ وَ مَعِینٍ (۵۰)

ترجمه:

۵۰-ما فرزند مریم(عیسی)و مادرش(مریم)را نشانه خود قرار دادیم و آنها را در سر زمین بلندی که آرامش و امنیت و آب جاری داشت جای دادیم.

تفسیر:

آیتی دیگر از آیات خدا

در آخرین مرحله از شرح سرگذشت پیامبران اشاره کوتاه و مختصری به حضرت مسیح ع و همچنین مادرش مریم کرده می گوید:"ما فرزند مریم و مادرش را نشانه ای از عظمت و قدرت خود قرار دادیم"(وَ جَعَلْنَا ابْنَ مَرْیَمَ وَ أُمَّهُ آیَهً).

تعبیر به"ابن مریم"بجای"عیسی"برای توجه دادن به این حقیقت است که او تنها از مادر و بدون دخالت پدری به فرمان پروردگار متولد شد،و این تولد خود از آیات بزرگ قدرت پروردگار بود.

و از آنجا که این تولد استثنایی رابطه ای با عیسی و رابطه ای با مادرش مریم دارد هر دو را به عنوان یک آیه و نشانه می شمرد چرا که این دو(تولد فرزندی بدون دخالت پدر و همچنین باردار شدن مادری بدون تماس با مرد)در واقع یک حقیقت بودند با دو نسبت متفاوت.

سپس به بخشی از نعمتها و مواهب بزرگی که به این مادر و فرزند عطا فرموده اشاره کرده می گوید:"ما آنها را در سرزمین بلندی که دارای آرامش و امنیت و آب جاری بود جای دادیم"(وَ آوَیْنٰاهُمٰا إِلیٰ رَبْوَهٍ ذٰاتِ قَرٰارٍ وَ مَعِینٍ).

"ربوه"از ماده"ربا"به معنی زیادی و افزایش است و در اینجا به معنی سرزمین

ص: ۲۵۱

بلند می باشد.

"معین"از ماده"معن"(بر وزن شان)به معنی جریان آب است،بنا بر این ماء معین به معنی آب جاری است،بعضی نیز آن را از ماده"عین"یعنی آبی که ظاهر است و با چشم دیده می شود دانسته اند (۱).

به هر حال این جمله اشاره سر بسته ای است به محل امن و امان و پر برکتی که خداوند در اختیار این مادر و فرزند قرار داد،تا از شر دشمنان در امان باشند و با آسودگی خاطر به انجام وظائف خویش بپردازند.

اما اینکه این محل کدام نقطه بوده است؟در میان مفسران گفتگو بسیار است.

بعضی آن را ناصره(از شهرهای شامات)زادگاه حضرت مسیح ع می دانند، چرا که به هنگام تولدش گروهی از دشمنان که خبر تولد او و آینده وی را اجمالا دریافته بودند در صدد نابودیش بر آمدند،اما خدا او را در آن محل امن و امان و پر نعمتی حفظ کرد.

بعضی دیگر آن را اشاره به سرزمین مصر می دانند چرا که عیسی و مادرش مریم مدتی از عمر خود را برای نجات از چنگال دشمنان به سرزمین مصر پناه بردند.

بعضی دیگر آن را به سرزمین"دمشق"و بعضی سرزمین"رمله"(یکی از شهرهای شمال شرقی بیت المقدس)تفسیر کرده اند چرا که مسیح و مادرش در هر یک از این مناطق،قسمتی از عمر خود را گذراندند.

این احتمال نیز وجود دارد که جمله فوق اشاره به محل تولد مسیح ع در بیابان بیت المقدس باشد،جایی که خداوند آن را محل امنی برای این مادر و فرزند

ص :۲۵۲

---

۱ – ۱) در صورت اول میم جزء کلمه است و بر وزن"فعیل"است و در صورت دوم میم زائده است و بر وزن"مفعول"می باشد(مانند مبیع).

قرار داد،و آب گوارا در آن جاری ساخت و از درخت خشکیده خرما به او روزی مرحمت کرد.

و در هر صورت آیه دلیلی است بر حمایت مستمر و دائم خداوند نسبت به رسولان خود و کسانی که از آنها حمایت می کردند،و نشان می دهد که اگر تمام تیغهای جهان از جا حرکت کنند تا رگی را ببرند تا خدا نخواهد توانایی نخواهند داشت،و هرگز تنهایی و یاران اندک آنها سبب شکستشان نخواهد شد.

***

ص :۲۵۳

[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۵۱ تا ۵۴]

اشاره

يَا أَيُّهَا اَلرُّسُلُ كُلُوا مِنَ اَلطَّيِّبَاتِ وَ اِعْمَلُوا صَالِحاً إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (۵۱) وَ إِنَّ هٰذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ (۵۲)
فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُراً كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ (۵۳) فَذَرْهُمْ فِي غَمْرَتِهِمْ حَتّٰى حِينٍ (۵۴)

ترجمه:

۵۱-ای پیامبران از غذاهای پاکیزه بخورید و عمل صالح انجام دهید که من به آنچه انجام می دهید آگاهم.

۵۲-همه شما امت واحدی هستید و من پروردگار شمایم از مخالفت فرمان من بپرهیزید.

۵۳-اما آنها کارهای خود را به پراکندگی کشاندند و هر گروهی به راهی رفتند(و عجب اینکه)هر گروه،به آنچه نزد خود دارند خوشحالند! ۵۴-آنها را در جهل و غفلتشان بگذار تا زمانی که مرگشان فرا رسد.(یا گرفتار عذاب الهی شوند).

تفسیر:

همگی امت واحدید

در آیات پیشین سخن از سرگذشت پیامبران و امتهایشان بود،در نخستین

ص :۲۵۴

آیه مورد بحث همه را مخاطب ساخته چنین می گوید:"ای پیامبران!از غذاهای پاکیزه و طیب تغذیه کنید و عمل صالح بجا آورید که من به آنچه شما عمل می کنید آگاهم"(یا أَیُّهَا الرُّسُلُ کُلُوا مِنَ الطَّیِّباتِ وَ اعْمَلُوا صالِحاً إِنِّی بِما تَعْمَلُونَ عَلِیمٌ).

فرق میان شما و دیگر انسانها این نیست که شما صفات بشری همانند نیاز به تغذیه ندارید،تفاوت این است که شما حتی تغذیه را نیز به عنوان یک وسیله تکامل پذیرفته اید و به همین دلیل برنامه شما خوردن از طیبات و پاکیزه ها است در حالی که مردمی که خوردن را هدف نهایی خود قرار داده اند به هیچوجه مقید به این برنامه نیستند،به دنبال چیزی می روند که هوس حیوانی آنها را اشباع کند خواه خبیث باشد یا طیب.

و با توجه به اینکه نوع تغذیه در روحیات انسان مسلما مؤثر است و غذاهای مختلف،آثار اخلاقی متفاوتی دارد ارتباط این دو جمله روشن می شود که می فرماید:

"از غذاهای پاکیزه بخورید"و"عمل صالح انجام دهید".

در روایات اسلامی نیز می خوانیم خوردن غذای حرام جلو استجابت دعای انسان را می گیرد،حدیث معروفی که از پیامبر اسلام ص نقل شده شاهد این مدعی است:مردی خدمتش عرض کرد دوست دارم دعایم مستجاب شود،فرمود:

طهر مأکلک و لا تدخل بطنک الحرام: "غذای خود را پاک کن،و از هر گونه غذای حرام بپرهیز"! (۱)(۲).

ذکر این نکته نیز لازم است که جمله إِنِّی بِما تَعْمَلُونَ عَلِیمٌ (من از آنچه انجام می دهید آگاهم)خود دلیل مستقلی برای انجام عمل صالح است،چرا که وقتی انسان بداند کسی همواره ناظر عمل او است که چیزی بر او مخفی نمی شود

۱- ۱) "وسائل الشیعه"جلد چهارم ابواب الدعا باب ۶۷ حدیث ۴.

۲- ۲) در جلد اول تفسیر نمونه ذیل آیه ۱۸۶ سوره بقره مشروحا در این زمینه بحث کرده ایم.

و حساب اعمال او را دقیقا نگاه می دارد،بدون شک این توجه در اصلاح عمل او مؤثر است.

و از این گذشته تعبیرات آیه فوق از طریق برانگیختن حس شکرگزاری انسان در برابر نعمتهای پاکیزه ای که نصیب او شده نیز روی اعمال انسان مؤثر است.

به این ترتیب در این آیه از سه جهت برای انجام عمل صالح کمک گرفته شده است:از جهت تاثیر غذای پاک بر صفای قلب،و از جهت تحریک حس شکر- گزاری،و از جهت توجه دادن به اینکه خدا شاهد و ناظر اعمال آدمی است.

و اما واژه"طیب"چنان که قبلا هم گفته ایم به معنی هر چیز پاک و پاکیزه در مقابل"خبیث"(ناپاک)است،راغب در مفردات می گوید:"طیب"در اصل به معنی هر امر لذت بخش است خواه حواس انسان از آن لذت ببرد و یا روح و جان انسان، ولی در شرع به معنی چیزی است که پاک و حلال باشد.

به هر حال بسیاری از بحثهای قرآن پیرامون طیب و طیبات دور می زند:

-به پیامبران دستور می دهد تنها از غذای طیب تغذیه کنند.

-نه تنها به پیامبران،به همه مؤمنان خطاب می کند: یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُلُوا مِنْ طَیِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاکُمْ ،"ای کسانی که ایمان آوردید از طیباتی که به شما روزی داده ایم بخورید"(بقره-۱۷۲).

-اعمال و سخنانی به مقام قرب او راه می یابند که طیب و پاک باشند إِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَ الْعَمَلُ الصّالِحُ یَرْفَعُهُ :"کلمات طیب به مقام قرب او صعود می کند و عمل صالح را بالا می برد"(فاطر-۱۰).

-و نیز یکی از افتخارات بزرگی که خداوند به انسان داده،و به عنوان یکی از نشانه های برتری او بر سایر موجودات می شمرد استفاده از طیبات است وَ لَقَدْ کَرَّمْنا بَنِی آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّیِّبَاتِ

وَ فَضَّلْنٰاهُمْ عَلىٰ كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنٰا تَفْضِيلاً :"ما فرزندان آدم را اکرام کردیم و بزرگ داشتیم،و آنها را در خشکی و دریا بر مرکبهایی حمل نمودیم،و از روزیهای طیب و پاکیزه به آنها بخشیدیم و بر بسیاری از مخلوقات خود فضیلت دادیم" (اسراء-۷۰).

در یک حدیث کوتاه و پر معنی از پیامبر گرامی اسلام ص نیز این حقیقت بازگو شده است فرمود:

یا ایها الناس!ان اللّٰه طیب لا یقبل الا طیبا: "ای مردم!خداوند پاک و پاکیزه است و جز عمل پاک و پاکیزه چیزی را قبول نمی کند" (۱).

*** سپس آیه بعد همه پیامبران و پیروان آنها را به توحید و تقوی دعوت کرده چنین می گوید:"همه شما امت واحدی هستید"(و تفاوتهای میان شما و همچنین پیامبرانتان هرگز دلیل بر دوگانگی و چندگانگی نیست)(وَ إِنَّ هٰذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وٰاحِدَةً).

"و من پروردگار شما هستم،از مخالفت فرمان من بپرهیزید"(وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ).

به این ترتیب،آیه فوق به وحدت و یگانگی جامعه انسانی،و حذف هر گونه تبعیض و جدایی دعوت می کند،همانگونه که او پروردگار واحد است انسانها نیز امت واحد هستند.

به همین دلیل باید از یک برنامه پیروی کنند همانگونه که پیامبرانشان نیز به آئین واحدی دعوت می کردند که اصول و اساس آن همه جا یکی بود:توحید و شناسایی حق،توجه به معاد و زندگی تکاملی بشر و استفاده از طیبات و انجام اعمال صالح،و حمایت از عدالت و اصول انسانی.

بعضی از مفسران"امت"را در اینجا به معنی دین و آئین می دانند،

۱- ۱) تفسیر قرطبی جلد هفتم صفحه ۴۵۱۹(ذیل آیه مورد بحث).

نه به معنی جمعیت و جماعت،در حالی که ضمیر جمع در جمله" أَنَا رَبُّکَمْ "شاهد بر آن است که منظور از امت همان جماعت انسانها است.

و لـذا در تمـام مواردی که کلمه"امت"در قرآن مجیـد به کار رفته همین معنی جمعیت و گروه از آن اراده شـده است،مگر در بعضی از موارد استثنایی که توأم با قرینه خاصی بوده و امت مجازا به معنی مذهب به کار رفته است،مانند إِنّا وَجَدْنا آبٰاءَنا عَلیٰ أُمَّةٍ وَ إِنّا عَلیٰ آثارِهِمْ مُهْتَدُونَ ."ما پدران خود را بر مذهبی یافتیم و از آنها پیروی می کنیم"(زخرف-۲۲).

قابل توجه اینکه مضمون همین آیه با تفاوت مختصری در سوره انبیاء آیه ۹۲ آمده است(إِنَّ هٰذِهِ أُمَّتُکُمْ أُمَّةً وٰاحِدَةً وَ أَنَا رَبُّکُمْ فَاعْبُدُونِ)در حالی که قبل از آن شرح حال بسیاری از انبیاء بیان شده است و در واقع"هذه"اشاره به امتهای انبیای پیشین است که همه از دیدگاه فرمان الهی امت واحده بودند و همگی به دنبال یک هدف در حرکت.

*** آیه بعـد-به دنبـال دعوتی که به وحـدت و یگـانگی در آیه قبل شـد-انسانها را از پراکنـدگی و اختلاف با این عبارت بر حذر می دارد:"اما آنها کارهای خود را به پراکندگی کشاندند و هر گروهی به راهی رفتند"(فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَیْنَهُمْ زُبُراً).

و عجب اینکه"هر یـک از این احزاب و گروه ها به آنچه نزد خود دارنـد خوشـحالند"و از دیگران بیزار(کُلُّ حِزْبٍ بِمٰا لَدَیْهِمْ فَرِحُونَ).

"زبر"جمع"زبره"(بر وزن لقمه)به معنی قسـمتی از موی پشت سـر حیوان است که آن را جمع و از بقیه جـدا کننـد،سپس این واژه به هر چیزی که مجزا از دیگری شود اطلاق شده است،بنا بر این جمله" فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَیْنَهُمْ زُبُراً " اشاره به تجزیه امتها به گروه های مختلف است.

بعضی نیز احتمال داده اند:"زبر"جمع"زبور"به معنی کتاب بوده باشد، یعنی هر یک از آنها دنباله رو کتابی از کتب آسمانی شدند،و بقیه کتب الهی را نفی کردند،در حالی که همه از مبدء واحدی سرچشمه گرفته بود.

ولی جمله" کُلُّ حِزْبٍ بِما لَدَیْهِمْ فَرِحُونَ "تفسیر اول را تقویت می کند چرا که از احزاب مختلف و تعصب هر یک از آنها بر گفته های خویش سخن می گوید.

به هر حال آیه فوق یک حقیقت مهم روانی و اجتماعی را بازگو می کند و آن تعصب جاهلانه احزاب و گروه ها است که هر یک راه و آئینی را برای خود برگزیده،و دریچه های مغز خود را به روی هر سخن دیگری بسته اند،و اجازه نمی دهند شعاع تازه ای به مغز آنها بتابد،نسیمی به روحشان بوزد و حقیقتی را بر آنها روشن سازد!.

این حالت که از خود خواهی و حب ذات افراطی و خود بینی و خودپسندی سرچشمه می گیرد بزرگترین دشمن تبیین حقایق و رسیدن به اتحاد و وحدت امتها است.

این خوشحال بودن به راه و رسم خویشتن و احساس تنفر و بیگانگی از هر چه غیر آن است گاه به جایی می رسد که اگر انسان سخنی بر خلاف راه و رسم خویش بشنود انگشت در گوش می گذارد و جامه بر سر می کشد و پا به فرار می نهد مبادا حقیقتی بر خلاف آنچه با آن خو گرفته بر او روشن شود،آن چنان که قرآن درباره مشرکان عصر نوح ع بیان می کند وَ إِنِّی کُلَّما دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصابِعَهُمْ فِی آذانِهِمْ وَ اسْتَغْشَوْا ثِیابَهُمْ وَ أَصَرُّوا وَ اسْتَکْبَرُوا اسْتِکْباراً :

"بار الها هر زمان که من از اینها دعوت کردم که به سوی تو آیند و گناهانشان را ببخشی،انگشتها بر گوش نهادند و جامه بر خود پیچیدند و در راه غلطشان اصرار ورزیدند و به شدت در برابر حق استکبار کردند"(نوح-۷).

و تـا به این حـالت پایـان داده نشـود راه وصـول به حـق برای انسـان ممکن نیست و هر کس بر طریقه خـود اصـرار می ورزد و لجاجت می کند.

*** لـذا در آخرین آیه مورد بحث می گوید:"اکنون که چنین است بگذار آنها در جهل و گمراهی و غفلت و سـر گردانیشان فرو روند تا مرگشان فرا رسد و یا گرفتار عذاب الهی شوند"که این قبیل افراد سرنوشتی غیر از این ندارند (فَذَرْهُمْ فِی غَمْرَتِهِمْ حَتّی حِینٍ).

کلمه"حین"ممکن است اشاره به وقت مرگ یا وقت نزول عذاب و یا هر دو باشد.

واژه"غمره"(بر وزن ضـربه)در اصـل از"غمر"بـه معنی از بین بردن اثر چیزی است،سـپس به آب زیـادی که مسـیر خـود را می شویـد و پیش می رود"غمر"و"غامر"گفته شـده و بعد از آن به جهل و نادانی و گرفتاریهایی که انسان را در خود فرو می برد نیز اطلاق گردیده است،و در آیه مورد بحث به معنی غفلت و سرگردانی و جهل و گمراهی است.

***

[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۵۵ تا ۶۱]

اشاره

أَ يَحْسَبُونَ أَنَّمٰا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مٰالٍ وَ بَنِينَ (۵۵) نُسٰارِعُ لَهُمْ فِی اَلْخَيْرٰاتِ بَلْ لاٰ يَشْعُرُونَ (۵۶) إِنَّ اَلَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ (۵۷) وَ اَلَّذِينَ هُمْ بِآيٰاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ (۵۸) وَ اَلَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لاٰ يُشْرِكُونَ (۵۹) وَ اَلَّذِينَ يُؤْتُونَ مٰا آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلىٰ رَبِّهِمْ رٰاجِعُونَ (۶۰) أُولٰئِكَ يُسٰارِعُونَ فِی اَلْخَيْرٰاتِ وَ هُمْ لَهٰا سٰابِقُونَ (۶۱)

ترجمه:

۵۵-آنها گمان می کنند اموال و فرزندانی که به آنان داده ایم...

۵۶-برای این است که درهای خیرات را به روی آنها بگشائیم؟!(چنین نیست)بلکه آنها نمی فهمند! ۵۷-آنان که از خوف پروردگارشان بیمناکند.

۵۸-و آنان که به آیات پروردگارشان ایمان می آورند.

ص :۲۶۱

۵۹-و آنها که به پروردگارشان شرک نمی ورزند.

۶۰-و آنها که نهایت کوشش را در انجام طاعات بخرج می دهند اما با این حال دلهایشان ترسناک است از اینکه سرانجام به سوی پروردگارشان باز می گردند.

۶۱-(آری)چنین کسانی هستند که در خیرات سرعت می کنند و از دیگران پیشی می گیرند.

تفسیر:

سبقت گیرندگان در خیرات

از آنجا که در آیات گذشته سخن از احزاب و گروه های لجوج و متعصب و خود خواهی به میان آمد که تنها به عقائد خود چسبیده اند و خوشحالند و راه هر گونه تحقیق را به روی عقل خود بسته اند،در آیات مورد بحث به بعضی دیگر از پندارهای خودبینانه آنان اشاره کرده می گوید:

"آیا آنها گمان می کنند اموال و فرزندانی را که به آنان داده ایم..." (أَ يَحْسَبُونَ أَنَّمٰا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مٰالٍ وَ بَنِينَ).

*** "برای این است که درهای خیرات را به سرعت به روی آنها بگشائیم"؟! (نُسٰارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرٰاتِ).

آیا آنها داشتن اموال سرشار و فرزندان بسیار را دلیل بر حقانیت روشن خود می پندارند و نشانه قرب و عظمت در درگاه خدا می دانند؟.

نه،هرگز چنین نیست"بلکه آنها نمی فهمند"(بَلْ لاٰ يَشْعُرُونَ).

آنها نمی دانند که این اموال و فرزندان فراوان در حقیقت یک نوع عذاب و مجازات یا مقدمه عذاب و کیفر برای آنها است،آنها نمی دانند که خدا می خواهد آنها را در ناز و نعمت فرو برد تا به هنگام گرفتار شدن در چنگال کیفر الهی،تحمل عذاب بر آنها دردناکتر باشد،زیرا اگر درهای نعمتها به روی انسان بسته شود و آمادگی پذیرش ناراحتیها پیدا کند مجازاتها زیاد دردناک نخواهد بود،اما اگر

کسی را از میان ناز و نعمت بیرون کشند و به سیاه چال زندان وحشتناکی بیفکنند فوق العاده دردناک خواهد بود.

بعلاوه این فراوانی نعمت،پرده های غفلت و غرور را بر روی چشمان او ضخیم تر می کند تا آنجا که راه باز گشت بر او غیر ممکن می شود.

این همان چیزی است که در سایر آیات قرآن از آن اشاره به"استدراج در نعمت"شده است (۱).

ضمنا جمله"نمد"از ماده"امداد"و"مد"به معنی کامل کردن نقصان چیزی،و جلوگیری از قطع و پایان آن است.

*** بعد از نفی پندارهای این غافلان خود خواه،چگونگی حال مؤمنان و سرعت کنندگان در خیرات را ضمن چند آیه بازگو می کند و صفات اساسی آنها را تشریح می نماید:

نخست می گوید:"کسانی که از خوف پروردگارشان بیمناک و نگرانند (إِنَّ الَّذِینَ هُمْ مِنْ خَشْیَهِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ).

قابل توجه اینکه"خشیت"به معنی هر گونه ترس نیست،بلکه ترسی است که توام با تعظیم و احترام باشد،همچنین"مشفق"که از ماده"اشفاق"و از ریشه "شفق"به معنی روشنایی آمیخته با تاریکی گرفته شده به معنی خوف و ترسی است که آمیخته با محبت و احترام است.

و از آنجا که"خشیت"بیشتر جنبه قلبی دارد و"اشفاق"جنبه عملی را شامل می شود،ذکر این دو به صورت علت و معلول در آیه روشن می گردد،در حقیقت می فرماید:آنها کسانی هستند که ترس آمیخته با عظمت خدا در دلهایشان جای

۱- ۱) برای توضیح بیشتر درباره استدراج به جلد هفتم صفحه ۳۲(ذیل آیه ۱۸۲ سوره اعراف)مراجعه فرمائید.

کرده است و آثار آن در عملشان و مراقبتهایشان نسبت به دستورات الهی نمایان است،و به تعبیر دیگر "اشفاق"مرحله تکامل"خشیت"است که در عمل اثر می گذارد و به پرهیز از گناه و انجام مسئولیتها وا می دارد.

*** سپس اضافه می کند:"کسانی که به آیات پروردگارشان ایمان می آورند" (وَ الَّذِینَ هُمْ بِآیاتِ رَبِّهِمْ یُؤْمِنُونَ).

*** بعد از مرحله ایمان به آیات پروردگار،مرحله تنزیه و پاک شمردن او از هر گونه شبیه و شریک فرا می رسد و می گوید:"کسانی که نسبت به پروردگارشان شرک نمی ورزند"(وَ الَّذِینَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لا یُشْرِکُونَ).

در واقع نفی شرک،نتیجه ایمان به آیات پروردگار و معلول آن است،و یا به تعبیر دیگر ایمان به آیات پروردگار به"صفات ثبوتی"او اشاره می کند و نفی شرک اشاره به"صفات سلبی"است،به هر حال نفی هر گونه شرک-اعم از آشکار و نهان-(جلی و خفی)در این جمله درج است.

*** بعد از این،مرحله ایمان به معاد و رستاخیز و توجه خاصی که مؤمنان راستین به این مساله دارند فرا می رسد،توجهی که آنها را در عمل،کاملا کنترل می کند،می گوید:

"و کسانی که نهایت تلاش و کوشش را در انجام اطاعات و ادای حقوق مردم و حق پروردگار دارند اما با این حال خود را مقصر می دانند و دلهایشان ترسان است از اینکه سرانجام به سوی پروردگارشان باز می گردند"(وَ الَّذِینَ یُؤْتُونَ ما آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلیٰ رَبِّهِمْ راجِعُونَ).

اینان همچون افراد کوته فکر و دون همت نیستند که با انجام یک عمل کوچک خود را از مقربان درگاه خدا پندارند و چنان حالت عجبی پیدا کنند

که همه را در برابر خود کوچك و بی مقدار ببینند،بلکه اگر برترین اعمال صالح را انجام دهند،عملی که معادل تمام عبادت انس و جن باشد علی وار می گویند:

آه من قله الزاد و بعد السفر!:"آه از کمی زاد و توشه و طولانی بودن سفر آخرت"! *** بعد از شرح این صفات چهارگانه می فرماید:"چنین کسانی هستند که در خیرات سرعت می کنند و از دیگران پیشی می گیرند"(أُولٰئِکَ یُسٰارِعُونَ فِی الْخَیْرٰاتِ وَ هُمْ لَهٰا سٰابِقُونَ).

در واقع خیرات و نیکیها و سعادت واقعی،آن نیست که غرق شدگان در ناز و نعمت و غافلان مغرور به دنیا می پندارند،خیر و سعادت و برکت برای گروه مؤمنانی است که دارای ویژگیهای اعتقادی و اخلاقی فوق هستند و به دنبال آن در انجام اعمال صالح پیشقدمند.

آیات فوق ترسیم جالب و تنظیم کاملا منطقی برای بیان صفات این گروه از مؤمنان پیشگام است،نخست از ترس آمیخته با احترام و تعظیم که انگیزه ایمان به پروردگار و نفی هر گونه شرك است شروع کرده و به ایمان به معاد و دادگاه عدل خدا که موجب احساس مسئولیت و انگیزه هر کار نیک است منتهی می گردد و مجموعا چهار ویژگی و یک نتیجه را بیان می کند(دقت کنید).

ضمنا تعبیر به"یسارعون"که از باب"مفاعله"و به معنی سرعت برای پیشی گرفتن از یکدیگر است،تعبیر جالبی است که وضع حال مؤمنان را در یک مسابقه که به سوی مقصدی بزرگ و پر ارزش انجام می شود،مشخص می کند و نشان می دهد آنها چگونه در برنامه اعمال صالح با یکدیگر رقابت سازنده و مسابقه بی وقفه دارند.

***

ص :۲۶۵

[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۶۲ تا ۶۷]

اشاره

وَ لاٰ نُکَلِّفُ نَفْساً إِلاّٰ وُسْعَهٰا وَ لَدَیْنٰا کِتٰابٌ یَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لاٰ یُظْلَمُونَ (۶۲) بَلْ قُلُوبُهُمْ فِی غَمْرَةٍ مِنْ هٰذٰا وَ لَهُمْ أَعْمٰالٌ مِنْ دُونِ ذٰلِکَ هُمْ لَهٰا عٰامِلُونَ (۶۳) حَتّٰی إِذٰا أَخَذْنٰا مُتْرَفِیهِمْ بِالْعَذٰابِ إِذٰا هُمْ یَجْأَرُونَ (۶۴) لاٰ تَجْأَرُوا اَلْیَوْمَ إِنَّکُمْ مِنّٰا لاٰ تُنْصَرُونَ (۶۵) قَدْ کٰانَتْ آیٰاتِی تُتْلیٰ عَلَیْکُمْ فَکُنْتُمْ عَلیٰ أَعْقٰابِکُمْ تَنْکِصُونَ (۶۶) مُسْتَکْبِرِینَ بِهِ سٰامِراً تَهْجُرُونَ (۶۷)

ترجمه:

۶۲-و ما هیچ کس را جزء به اندازه تواناییش تکلیف نمی کنیم و نزد ما کتابی است(که تمام اعمال بندگان را ثبت کرده)و به حق سخن می گوید لذا به آنان هیچ ظلم و ستمی نمی شود.

۶۳-بلکه دلهای آنها از این نامه اعمال(و روز حساب و آیات قرآن)در بیخبری فرو رفته و آنان اعمال(زشتی)جز این دارند که پیوسته آن را انجام می دهند.

۶۴-تا زمانی که متنعمان مغرور آنها در چنگال عذاب گرفتار سازیم در این هنگام ناله های دردناك و استغاثه آمیز سر می دهند!.

۶۵-(اما به آنها گفته می شود)فریاد نکنید!امروز شما از ناحیه ما یاری نخواهید شد.

۶۶-(آیا فراموش کرده اید که)در گذشته آیات من بطور مداوم بر شما خوانده می شد اما شما اعراض می کردید و به عقب باز می گشتید؟!.

۶۷-در حالی که در برابر آن آیات استکبار می نمودید و شبها در جلسات خود به بدگویی ادامه می دادید.

تفسیر:

دلهای فرو رفته در جهل!

از آنجا که صفات بر جسته و ویژه مؤمنان که سر چشمه انجام هر گونه کار نیک است و در آیات قبل به آن اشاره شد،این سؤال را برمی انگیزد که اتصاف به این صفات و انجام این اعمال،کار همه کس نیست،و از عهده همه بر نمی آید، در نخستین آیه مورد بحث به پاسخ پرداخته می گوید:"ما هیچکس را جز به مقدار تواناییش تکلیف نمی کنیم"و از هر کس به اندازه عقل و طاقتش می خواهیم (وَ لاٰ نُکَلِّفُ نَفْساً إِلاّٰ وُسْعَهٰا).

این تعبیر نشان می دهد که وظائف و احکام الهی در حدود توانایی انسانها است،و در هر مورد بیش از میزان قدرت و توانایی باشد ساقط می شود و به تعبیر علمای اصول،این قاعده بر تمام احکام اسلامی حکومت دارد و بر آنها مقدم است.

و باز از آنجا که ممکن است این سؤال پیش آید که چگونه اینهمه انسانها اعمالشان از کوچک و بزرگ،مورد حساب و بررسی قرار می گیرد؟اضافه می کند:

"و نزد ما کتابی است که به حق سخن می گوید(و تمام اعمال بندگان را ثبت و بازگو می کند)و به همین دلیل هیچ ظلم و ستمی بر آنها نمی شود"(وَ لَدَیْنٰا کِتٰابٌ یَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لاٰ یُظْلَمُونَ).

این اشاره به نامه های اعمال و پرونده هایی است که همه کارهای آدمی در آن ثبت است و نزد خداوند محفوظ است،پرونده هایی که گویی زبان دارد و حق را

باز گو می کند به گونه ای که جای هیچگونه انکار در آن باقی نمی ماند (۱).

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از این کتاب که نزد پروردگار است، لوح محفوظ باشد و تعبیر به"لدینا"(نزد ما)این تفسیر را تایید می کند.

به هر حال آیه فوق گویای این حقیقت است که ذره ای از اعمال آدمی به دست فراموشی سپرده نمی شود و همه دقیقا ثبت خواهد شد،ایمان به این واقعیت نیکوکاران را در کار خیر تشویق و از کار بد بر حذر می دارد.

جمله" يَنْطِقُ بِالْحَقِّ "(به حق سخن می گوید)که در توصیف کتاب اعمال آدمی آمده است شبیه تعبیری است که در فارسی نیز داریم و می گوئیم:فلان نامه به قدر کافی گویاست،یعنی نیاز به شرح و توضیح ندارد،گویی خودش سخن می گوید و بدون احتیاج به مطالعه،حقایق را باز گو می کند.

جمله" وَ هُمْ لاٰ يُظْلَمُونَ "نیز اشاره به این است که با ثبت دقیق اعمال جایی برای ظلم و ستم باقی نمی ماند.

*** ولی از آنجا که بیان این واقعیات تنها در کسانی اثر می کند که مختصر بیداری و آگاهی دارند بلافاصله اضافه می کند:"اما دلهای این جمعیت کافر لجوج در جهل و بیخبری آن چنان فرو رفته که از نامه اعمال و روز حساب و جزا و آنچه در قرآن از وعد و وعید آمده است غافلند"(بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هٰذٰا) (۲).

این انغمار و فرو رفتن در جهل و بیخبری به آنها اجازه نمی دهد که این حقایق

ص :۲۶۸

۱- ۱) درباره نامه اعمال و حقیقت آن در جلد دوازدهم ذیل آیه ۱۳ سوره اسراء بحث مشروحی داشته ایم،و همچنین در جلد دوازدهم ذیل آیه ۴۹ سوره کهف بحث دیگری در این زمینه آمده است.

۲- ۲) "هذا"ممکن است اشاره به نامه اعمال،و روز جزا،یا قرآن مجید،و یا برنامه صالحان بوده باشد که در آیات قبل به آن اشاره شده است.

روشن را مشاهده کنند،شاید به خود آیند و به سوی خدا باز گردند سپس اضافه می کند:"آنها اعمالی جز این هم دارند که پیوسته آن را انجام می دهند"(وَ لَهُمْ أَعْمٰالٌ مِنْ دُونِ ذٰلِكَ هُمْ لَهٰا عٰامِلُونَ).

مفسران برای جمله" لَهُمْ أَعْمٰالٌ مِنْ دُونِ ذٰلِكَ "تفسیرهای گوناگونی گفته اند:

بعضی آن را اشاره به اعمال خلاف و زشتی می دانند که به خاطر جهل و نادانی از آنها سر می زند(بنا بر این "ذلک"اشاره به جهل آنها است)و اعمال اشاره به گناهانی است که از آنها از این رهگذر سر می زند.

بعضی دیگر گفته اند:منظور این است که آنها علاوه بر کفر عقیدتی از نظر عمل نیز آلودگی فراوان دارند.

و بالاخره بعضی احتمال داده اند که منظور این است:برنامه این کافران با برنامه مؤمنان به کلی از هم جدا است و دو خط مختلف را تعقیب می کند.

این تفسیرها در نهایت،منافاتی با هم ندارند و قابل جمعند،آنچه باید به آن توجه داشت این است که سر چشمه اعمال ننگین آنان همان قرار گرفتن قلبهایشان در"غمره"و فرو رفتن در جهل و نادانی است.

*** اما آنها در این غفلت و بیخبری هم چنان باقی می مانند"تا روزی که مترفین را(آنان که غرق ناز و نعمتند)در چنگال عذاب گرفتار سازیم در این هنگام نعره استغاثه آمیز آنها همچون نعره وحوش بیابان برمی خیزد"و از سنگینی عذاب و مجازات دردناک الهی ناله سر می دهند(حَتّٰى إِذٰا أَخَذْنٰا مُتْرَفِيهِمْ بِالْعَذٰابِ إِذٰا هُمْ يَجْأَرُونَ) *** ولی به آنها خطاب می شود"فریاد نکنید و ناله نزنید که شما امروز از ناحیه ما یاری نخواهید شد"!(لاٰ تَجْأَرُوا الْيَوْمَ إِنَّكُمْ مِنّٰا لاٰ تُنْصَرُونَ).

ذکر خصوص "مترفین" در اینجا با اینکه گنهکاران منحصر به آنها نیستند یا به خاطر این است که آنها سردمداران گمراهی و ضلالتند و یا برای این است که مجازات در مورد آنها دردناکتر خواهد بود.

ضمنا منظور از عذاب در اینجا ممکن است عذاب دنیا یا عذاب آخرت یا هر دو باشد،یعنی هنگامی که عذاب دردناک الهی در این جهان یا آن جهان دامانشان را فرا می گیرد،نعره و فریاد بر می آورند و استغاثه می کنند،اما بدیهی است در آن هنگام کار از کار گذشته و راه بازگشت وجود ندارد.

*** آیه بعد در حقیقت بیان علت این سرنوشت شوم است،می گوید:"در گذشته آیات من به طور مداوم بر شما خوانده می شد اما بجای اینکه از آن،درس بیاموزید و بیدار شوید اعراض می کردید و به عقب باز می گشتید"(قَدْ کانَتْ آیاتِی تُتْلیٰ عَلَیْکُمْ فَکُنْتُمْ عَلیٰ أَعْقابِکُمْ تَنْکِصُونَ).

"تنکصون"از ماده"نکوص"به معنی عقب عقب بر گشتن است،و"اعقاب" جمع"عقب"(بر وزن جهش)به معنی پاشنه پا است و مجموع این جمله کنایه از کسی است که سخن نامطلوبی را می شنود و بقدری نگران و وحشت زده می شود که بر پاشنه پایش به عقب باز می گردد.

*** نه تنها در برابر شنیدن آیات الهی عقب گرد می کردید،بلکه"در برابر آن حالت استکبار به خود می گرفتید"(مُسْتَکْبِرِینَ بِهِ) (۱).

۱- ۱) در اینکه ضمیر"به"به چه چیز باز می گردد در میان مفسران گفتگو است بعضی آن را به مسجد الحرام و حرم مکه باز گردانده اند نظر به اینکه استکبار آنها به اتکاء این بود که خود را صاحبان حرم و متولیان خانه خدا می دانستند،ولی این احتمال ضعیف است زیرا در آیات گذشته مطلقا سخن از کعبه و حرم در میان نبوده است بلکه ظاهر این است که این ضمیر به قرآن مجید یا پیامبر باز می گردد یعنی شما در برابر آیات قرآن و پیامبر اسلام استکبار داشتید و یا اشاره به حالت عقب گرد آنها است که شما با این عقب گرد قصد استکبار و بی اعتنایی داشتید.

و علاوه بر این "جلسات شب نشینی تشکیل می دادید و از پیامبر و قرآن و مؤمنان بدگویی می نمودید" (سامِراً تَهْجُرُونَ).

"سامرا"از ماده"سمر"(بر وزن ثمر)به معنی گفتگوهای شبانه است.

بعضی از مفسران گفته اند معنی اصلی این ماده"سایه ماه در شب است"که تاریکی و سفیدی در آن آمیخته شده و از آنجا که گفتگوهای شبانه گاه در سایه ماهتاب انجام می شود چنان که از مشرکان عرب نقل کرده اند که آنها شبهای ماهتابی در اطراف کعبه جمع می شدند و بر ضد پیامبر ص سخن می گفتند این واژه در مورد آن به کار رفته،و اگر می بینیم به افراد گندم گون و یا خود گندم، "سمراء"گفته می شود به خاطر آن است که سفیدی آن با کمی تیرگی آمیخته شده است.

"تهجرون"از ماده"هجر"(بر وزن فجر)در اصل به معنی دوری کردن و جدایی است،سپس به معنی هذیان گفتن مریض نیز آمده،چرا که سخنانش در آن حالت ناخوش آیند و دور کننده است و نیز هجر(بر وزن کفر)به معنی فحش و ناسزا است که آن نیز مایه دوری و جدایی است.

در آیه فوق همین معنی اخیر منظور است یعنی شبها تا مدت طولانی بیدار می مانید و همچون بیماران هذیان می گوئید و فحش و ناسزا می دهید.

و این راه و رسم افراد بی منطق و در عین حال ضعیف و زبون است بجای اینکه روز روشن با شهامت بر منطق و دلیل تکیه کنند،شبهای تاریک را که چشم مردم در خواب است انتخاب کرده و برای پیشبرد اهداف شوم یا تسکین ناراحتیهای

درون و گشودن عقده ها به ناسزاگویی می پردازند.

قرآن می گوید:مایه بدبختی شما و عذاب دردناک الهی این بود که شما نه شهامت پذیرش حق داشتید،نه متواضعانه در برابر آیات خدا زانو می زدید، و نه بر خورد شما با پیامبر یک بر خورد منطقی و صحیح بود که اگر چنین بود راه حق را پیدا می کردید.

***

ص: ۲۷۲

[سوره المؤمنون (۲۳): آيات ۶۸ تا ۷۴]

اشاره

أَ فَلَمْ يَدَّبَّرُوا اَلْقَوْلَ أَمْ جٰاءَهُمْ مٰا لَمْ يَأْتِ آبٰاءَهُمُ اَلْأَوَّلِينَ (۶۸) أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ (۶۹) أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جٰاءَهُمْ بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كٰارِهُونَ (۷۰) وَ لَوِ اِتَّبَعَ اَلْحَقُّ أَهْوٰاءَهُمْ لَفَسَدَتِ اَلسَّمٰاوٰاتُ وَ اَلْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنٰاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ (۷۱) أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجاً فَخَرٰاجُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ هُوَ خَيْرُ اَلرّٰازِقِينَ (۷۲) وَ إِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلىٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۷۳) وَ إِنَّ اَلَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ اَلصِّرٰاطِ لَنٰاكِبُونَ (۷۴)

ترجمه:

۶۸-آيا آنها در اين گفتار تدبر نكردند؟يا اينكه مطالبى براى آنان آمده كه براى نياكانشان نيامده است؟! ۶۹-يا اينكه پيامبرشان را نشناختند(و از سوابق او آگاه نيستند)كه او را انكار مى كنند؟!

ص :۲۷۳

۷۰-یا می گویند او دیوانه است؟!،ولی او حق را برای آنها آورده اما اکثرشان از حق کراهت دارند.

۷۱-و اگر حق از هوسهای آنها پیروی کند آسمانها و زمین و تمام کسانی که در آنها هستند تباه می شوند،ولی ما قرآنی به آنها دادیم که مایه یادآوری(و مایه شرف و حیثیت آنها)است اما آنان از چنین چیزی رویگردانند.

۷۲-یا اینکه تو از آنها مزد و هزینه ای(در برابر دعوتت)می خواهی؟در حالی که مزد پروردگارت بهتر است و او بهترین روزی دهندگان است.

۷۳-به طور قطع و یقین تو آنها را به صراط مستقیم دعوت می کنی.

۷۴-اما کسانی که به آخرت ایمان ندارند از این صراط منحرفند.

تفسیر:

بهانه های رنگارنگ منکران

در تعقیب آیات گذشته که سخن از اعراض و استکبار کفار در برابر پیامبر اسلام ص بود در آیات مورد بحث از بهانه هایی که ممکن است آنها برای خود در این زمینه بتراشند و پاسخ دندانشکن آن سخن میگوید،ضمنا علل واقعی اعراض و روی گردانی آنها را نیز شرح می دهد که در واقع در پنج قسمت خلاصه می شود:

نخست می گوید:"آیا آنها در این گفتار(آیات الهی)تدبر و اندیشه نکردند"؟ (أَ فَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ).

آری نخستین عامل بدبختی آنها تعطیل اندیشه و تفکر در محتوای دعوت تو است،که اگر بود مشکلات آنها حل می شد.

در دومین مرحله می گوید:"یا اینکه مطالبی برای آنها آمده است که برای نیاکانشان نیامده"؟!(أَمْ جٰاءَهُمْ مٰا لَمْ يَأْتِ آبٰاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ).

یعنی اگر توحید و معاد و دعوت به نیکیها و پاکیها تنها از ناحیه تو بود، ممکن بود بهانه کنند که اینها سخنان نو ظهوری است که ما نمی توانیم زیر بار آن برویم.

اگر این مطالب حق بود چرا خدا که به همه انسانها نظر لطف و مرحمت دارد برای گذشتگان نفرستاد؟ ولی با توجه به اینکه محتوای دعوت تو از نظر اصول و اساس همان محتوای دعوت همه پیامبران است،این بهانه جویی ها بی معنی است.

*** در سومین مرحله می گوید:"یا اینکه آنها پیامبرشان را نشناختند،لذا او را انکار می کنند"(أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ).

یعنی اگر این دعوت از ناحیه شخص مرموز یا مشکوکی صورت گرفته بود ممکن بود بگویند سخنانش حق است،اما خودش شخص ناشناخته و مرموزی است، نمی توان به ظاهر سخنانش فریب خورد.

ولی اینها سابقه تو را بخوبی می دانند،در گذشته"محمد امین"ات می خواندند به عقل و دانش و امانت تو معترف بودند،پدر و مادر و قبیله ات را به خوبی می شناسند، پس جایی برای این گونه بهانه ها نیز نیست.

*** در چهارمین مرحله می گوید:"یا اینکه می گویند او دیوانه است"؟! (أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ).

یعنی شخص او را به خوبی می شناسیم،مشکوک و مرموز نیست اما به عقل و فکر او ایمان نداریم،چه بسا این سخنان را از روی جنون می گوید،چرا که با افکار عمومی محیط هماهنگ نیست و این ناهماهنگی و سنت شکنی خود دلیل بر دیوانگی است!.

قرآن بلافاصله برای نفی این بهانه جویی می گوید:"پیامبر برای آنها حق آورده است"و سخنانش گواه بر این حقیقت است(بَلْ جاءَهُمْ بِالْحَقِّ).

"عیب کار اینجا است که آنها از حق کراهت دارند"!(وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ

کٰارِهُونَ

).

آری اینها سخنان حکیمانه است منتها چون با تمایلات هوس آلود این گروه هماهنگ نیست آن را نفی کرده و بر چسب افکار جنون آمیز به آن می زنند! *** در حالی که هیچ لزومی ندارد که حق تابع تمایلات مردم باشد،که"اگر حق از هوسهای آنها پیروی می کرد و جهان هستی بر طبق تمایل آنها گردش داشت آسمانها و زمین و هر آن کس در آنها است تباه می شدند"!(وَ لَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوٰاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمٰاوٰاتُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ).

زیرا هوی و هوسهای مردم معیار و ضابطه ای ندارد،بلکه علاوه بر این در بسیاری از موارد به سوی زشتیها می گراید،اگر قوانین هستی تابع این تمایلات انحرافی می شد هرج و مرج و فساد سراسر جهان را فرا می گرفت!.

سپس برای تاکید بیشتر روی این موضوع می گوید:"بلکه ما قرآنی به آنها دادیم که مایه تذکر و یاد آوری و توجه به خدا و مایه شرف و آبرو و حیثیت آنها است،ولی آنها از چیزی که مایه یاد آوری و شرف و آبروی آنها است روی گردانند"(بَلْ أَتَيْنٰاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ) (۱).

*** در پنجمین و آخرین مرحله می گوید:"آیا بهانه فرار آنها از حق این است که تو از آنها اجر و مزد و هزینه ای در برابر دعوتت تقاضا می کنی؟در حالی که رزق پروردگارت برای تو بهتر است و او بهترین روزی دهندگان است"

۱- ۱) تعبیر به" بِذِكْرِهِمْ "ممکن است به معنی یاد آوری آنها و بیداریشان تفسیر شود و ممکن است به معنی شرف و حیثیت و یاد آنها در جامعه بشری بوده باشد،در عین حال این دو معنی با هم منافاتی ندارد و ما از هر دو معنی در تفسیر آیه استفاده کردیم.

(أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجاً فَخَرٰاجُ رَبِّکَ خَيْرٌ وَ هُوَ خَيْرُ الرّٰازِقِينَ) (۱).

بـدون شـک اگر یـک رهبر معنوی و روحانی در مقابل دعوتش از مردم تقاضای پاداش و اجر مادی کنـد علاوه بر اینکه بهانه ای به دست بهانه جویان می دهد که به خاطر نداشـتن امکانات مالی از او دور شوند،آنها را متهم می سازد که دعوت به سوی حق را دکانی برای جلب منافع مادی قرار داده.

وانگهی این بشر چه دارد که به دیگری بدهد؟مگر تمام رزق و روزیها به دست خداوند قادر رزاق نیست؟.

به هر حـال قرآن بـا بیـان گویـایی که در این پنـج مرحله بیـان داشـته روشن می سـازد که این کوردلاـن تسـلیم حق نیسـتند و عذرهایی که برای توجیه مخالفت خود ذکر می کنند بهانه های بی اساسی بیش نیستند.

*** در آیه بعد به عنوان یک نتیجه گیری کلی از آنچه گذشت چنین می گوید:

"به طور قطع و یقین تو آنها را به صراط مستقیم دعوت می کنی"(وَ إِنَّکَ لَتَدْعُوهُمْ إِلىٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ).

صراط مستقیمی که نشانه های آن نمایان است و با اندک دقتی صاف بودن آن روشن می گردد.

می دانیم راه راست نزدیکترین فاصـله میـان دو نقطه است،و یک راه بیش نیست،در حالی که جاده های انحرافی که در چپ و راست آن قرار گرفته بی- نهایت است.

۱- ۱) "خرج"و"خراج"از مـاده"خروج"به معنی چیزی است که از مال انسان و یا از زمین زراعتی خارج می گردد،ولی خرج معنی وسیعتری از خراج دارد،"خرج" چنـان کـه راغـب در مفردات می گویـد:نقطه مقابـل"دخـل"است،ولی"خراج"معمـولا مالیات یا مال الاجاره ای است که برای زمین تعیین می شود.

گر چه در بعضی از روایات اسلامی صراط مستقیم به ولایت علی ع تفسیر شده (۱)ولی چنان که بارها گفته ایم این گونه روایات بیان بعضی از مصداقهای روشن است،و هیچ منافات با وجود مصادیق دیگر مانند قرآن و ایمان به مبدء و معاد و تقوی و جهاد و عدل و داد ندارد.

*** و نتیجه طبیعی این موضوع همانست که در آیه بعد بازگو می کند"و کسانی که به آخرت ایمان ندارند به طور مسلم از این صراط منحرفند"(وَ إِنَّ الَّذِینَ لاٰ یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ عَنِ الصِّرٰاطِ لَنٰاکِبُونَ).

"ناکب"از ماده"نکب"و"نکوب"به معنی انحراف از مسیر است،و"نکبت دنیا"در مقابل روی آوردن دنیا به معنی انحراف و پشت کردن دنیا است.

روشن است که منظور از"صراط"در این آیه همان صراط مستقیم در آیه پیش از آن است.

این نیز مسلم است کسی که در این جهان از صراط مستقیم حق منحرف گردد در جهان دیگر هم از صراط بهشت،منحرف شده به دوزخ سقوط می کند چرا که هر چه در آنجا است نتیجه مستقیم کارهای اینجا است،تکیه کردن روی عدم ایمان به آخرت و ارتباط و پیوند آن با انحراف از طریق حق به خاطر آن است که انسان تا ایمان به معاد نداشته باشد احساس مسئولیت نمی کند.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی ع می خوانیم:

ان اللّه جعلنا ابوابه و صراطه و سبیله و الوجه الذی یؤتی منه،فمن عدل عن ولایتنا او فضل علینا غیرنا فانهم عن الصراط لناکبون: "خداوند ما رهبران دینی و الهی را درهای وصول به معرفتش و صراط و طریق و جهتی که از آن به او می رسند قرار داده،بنا بر این کسانی که از ولایت ما منحرف گردند،یا دیگری را بر ما برگزینند

ص: ۲۷۸

۱- ۱) تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۵۴۸.

آنها از صراط حق منحرفند" (۱).

***

نکته ها:

اشاره

۱-حق پرستی و هوا پرستی

در آیات فوق اشاره کوتاه و پر معنایی به تضاد حق پرستی و هوا پرستی بود و می فرمود:اگر حق تابع هوا و هوس مردم گردد نه تنها زمین و اهلش که آسمانها هم به فساد کشیده می شود،تحلیل این مساله چندان مشکل نیست زیرا:

۱-بدون شک هوا و هوسهای مردم یکسان نیست،و غالبا با یکدیگر تضاد دارد و حتی بسیار می شود که هوا و هوسهای یک انسان نیز ضد و نقیض یکدیگرند با این حال اگر حق بخواهد تسلیم این تمایلات گردد نتیجه ای جز هرج و مرج و از هم پاشیدگی و فساد نخواهد داشت.

چرا که هر یک از آنها معبودی را می پرستند،و بتی برای خود ساخته اند، اگر حق تسلیم این خواسته ها گردد و این معبودهای پراکنده بر پهنه هستی حکومت کنند فساد آن بر هیچکس پنهان نخواهد بود.

۲-تمایلات هوس آلود مردم،غالبا متوجه مسائلی است که(قطع نظر از تناقضهایش)نیز مفسده انگیز است،اگر این تمایلات بخواهد به عالم هستی و جامعه بشری خط بدهد نتیجه ای جز فساد به بار نمی آورد.

۳-تمایلات هوس آلود همیشه یک بعدی است و تنها یک زاویه را می نگرد و از جنبه های دیگر غافل است،و می دانیم یکی از عوامل مهم فساد،برنامه های یک بعدی می باشد که ابعاد دیگر هرگز در آن مورد توجه قرار نمی گیرد.

آیه فوق از پاره ای از جهات بی شباهت به آنچه در آیه ۲۲ سوره انبیاء آمده است نیست: لَوْ كٰانَ فِيهِمٰا آلِهَةٌ إِلاَّ اللّٰهُ لَفَسَدَتٰا :"اگر در آسمان و زمین خدایانی

۱- ۱) اصول کافی(طبق نقل تفسیر نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۵۴۹).

جز خدا باشند به فساد کشیده می شوند".

بـدیهی است"حق"همچون"صـراط مسـتقیم"یکتا و یگانه است،این هوا و هوسـها هسـتند که همچون خـدایان پنداری متعدد و بسیارند.

حـال که چنین است در تضـاد و کشـمکش"حق"و"هوا"از کـدام بایـد پیروی کرد،از هوا که مایه فساد آسـمان و زمین و همه موجودات است و یـا از حق که رمز وحـدت و توحیـد و نظم و همـاهنگی است؟نـتیجه این تحلیـل و پاسـخ این سؤال به خوبی روشن است.

***

۲-صفات رهبر

از آیات فوق ضمنا بخشی از صفات رهبران راه حق روشن می گردد:

آنها همیشه مردمی بودند شـناخته شده به نیکیها که اگر افراد ناشـناخته و مرموزی بودند به حکم" أَمْ لَمْ یَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْکِرُونَ "،بهانه ای به دست منافقان می افتاد که دعوت شـناخته شده آنها را به خاطر ناشـناخته بودن خودشان نادیده بگیرند و انکار کنند.

دیگر اینکه آنهـا هرگز در مسـیر خود تسـلیم هوسـهای مردم نمی شونـد و به عکس آنچه دنیـای امروز می پسـندد بر تمایلات عمومی به طور مطلق(هر چنـد انحرافی باشـد)صـحه نمی گذارنـد،آنها در ترویج مکتب حق اصـرار می ورزند هر چند ناخوش آیند گروه کثیری باشد.

دیگر اینکه آنها در برابر دعوت خویش پاداش مادی نمی طلبند.

با انواع محرومیتها می سازند و وابستگی مادی به کسی پیدا نمی کنند چرا که این نیاز و وابستگی زنجیری خواهد شد بر دست و پای آنها و قفل محکمی بر زبان و فکرشان!.

۳-چرا اکثریت،تمایل به حق ندارند؟!-کدام اکثریت؟

در بسیاری از آیات قرآن-همچون آیات فوق-"اکثریت"مورد مذمت و نکوهش قرار گرفته اند،در حالی که می دانیم در دنیای امروز،معیار قضاوت و سنجش خوب و بد اکثریت جامعه ها محسوب می شود،و این امر بسیار سؤال انگیز است.

در اینجا از آیاتی که بعد از ذکر کلمه"اکثر"،ضمیر"هم"را ذکر می کند و غالبا به کافران و مشرکان و امثال آنها اشاره می کند سخن نمی گوئیم که از موضوع بحث ما خارج است،بلکه سخن از آیاتی است که عنوان"اکثر الناس"(اکثر مردم)دارد مانند: وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ النّٰاسِ لاٰ يَشْكُرُونَ :"ولی اکثر مردم شکرگزار نیستند" (بقره-۲۴۳).

و لٰكِنَّ أَكْثَرَ النّٰاسِ لاٰ يَعْلَمُونَ :"ولی اکثر مردم نمی دانند" (اعراف-۱۸۷). وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ النّٰاسِ لاٰ يُؤْمِنُونَ :"ولی اکثر مردم ایمان نمی آورند" (هود-۱۷). وَ مٰا أَكْثَرُ النّٰاسِ وَ لَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ :"اکثر مردم هر چند کوشش و تلاش کنی ایمان نمی آورند" (یوسف-۱۰۳). فَأَبىٰ أَكْثَرُ النّٰاسِ إِلاّٰ كُفُوراً :"اکثر مردم جز کفران و انکار حق کاری ندارند"(اسراء-۸۹). وَ إِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ :"اگر از کثر مردم روی زمین اطاعت کنی تو را از راه خدا منحرف و گمراه می سازند" (انعام-۱۱۶).

از سوی دیگر در بعضی از آیات قرآن راه و رسم اکثریت مؤمنان به عنوان یک معیار صحیح مورد توجه قرار گرفته است،در آیه ۱۱۵ سوره نساء می خوانیم

ص :۲۸۱

وَ مَنْ یُشٰاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مٰا تَبَیَّنَ لَهُ الْهُدیٰ وَ یَتَّبِعْ غَیْرَ سَبِیلِ الْمُؤْمِنِینَ نُوَلِّهِ مٰا تَوَلّی وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ سٰاءَتْ مَصِیراً: "هر کس از در مخالفت با پیامبر در آید و از طریقی جز طریق مؤمنان پیروی کند او را به همان راه که می رود می بریم و به دوزخ می فرستیم،و بد جایگاهی دارد".

در روایات اسلامی در بحث روایات متعارض می بینیم که یکی از معیارهای ترجیح همان شهرت در میان اصحاب و یاران و پیروان ائمه هدی است،چنان که امام صادق ع فرمود:

ینظر الی ما کان من روایتهما عنا فی ذلک الذی حکما به المجمع علیه عند اصحابک فیؤخذ به من حکمنا و یترک الشاذ الذی لیس بمشهور عند اصحابک فان المجمع علیه لا ریب فیه: "هنگامی که دو نفر قاضی اختلاف نظر پیدا کنند و سر چشمه آن،اختلاف روایات باشد باید نگاه کرد و دید کدامیک از آن دو روایت مورد قبول نزد اصحاب تو است؟باید آن را گرفت و روایتی که نزد اصحاب مشهور نیست رها کرد،چرا که روایت مشهور شکی در آن نیست" (۱).

و در نهج البلاغه می خوانیم:

و الزموا السواد الاعظم،فان ید اللّه مع الجماعه،و ایاکم و الفرقه،فان الشاذ من الناس للشیطان،کما ان الشاذ من الغنم للذئب: "همیشه همراه جمعیتهای بزرگ باشید که دست خدا با جماعت است، و از پراکندگی بپرهیزید که انسان تک و تنها بهره شیطان است،چونان که گوسفند تنها طعمه گرگ"! (۲).

و نیز در نهج البلاغه می خوانیم:

و الزموا ما عقد علیه حبل الجماعه: "آنچه را که پیوند جمعیت با آن گره خورده است رها مکنید" (۳).

ص:۲۸۲

۱- ۱) وسائل الشیعه جلد ۱۸ صفحه ۷۶(کتاب القضاء باب ۹ از ابواب صفات القاضی).

۲- ۲) نهج البلاغه خطبه ۱۲۷.

۳- ۳) نهج البلاغه خطبه ۱۵۱.

و به این ترتیب ممکن است برای بعضی میان این دو گروه از آیات و روایات تضادی تصور شود.

از سوی دیگر ممکن است این فکر پیدا شود که اسلام نمی تواند با حکومت دموکراسی کنار بیاید،چرا که پایه دموکراسی بر آراء اکثریت مردم است که قرآن شدیدا آن را مورد نکوهش قرار داده است.

ولی با کمی دقت در همان آیات و روایاتی که در بالا آوردیم و مقایسه آنها با یکدیگر منظور و مفهوم واقعی آنها روشن می گردد:

جان کلام اینجا است که اگر اکثریت،مؤمن و آگاه و در مسیر حق باشند نظرات آنها محترم و غالبا مطابق واقع است و باید از آن پیروی کرد.

ولی اگر اکثریت ناآگاه و جاهل و بیخبر،یا آگاه اما تسلیم هوا و هوس باشند،نظرات آنها غالبا جنبه انحرافی دارد و پیروی از آن چنان که قرآن می گوید انسان را به ضلالت و گمراهی می کشد.

روی این حساب برای بدست آمدن یک"دموکراسی سالم"باید نخست کوشش کرد که توده های جامعه آگاه و مؤمن گردند سپس نظرات اکثریت را معیار برای پیشبرد اهداف اجتماعی قرار داد،و گرنه دموکراسی بر اساس نظرات اکثریت گمراه،جامعه را به جهنم می فرستد.

ذکر این مساله نیز ضروری است که به اعتقاد ما حتی اکثریت آگاه و رشید و با ایمان در صورتی نظراتشان محترم است که بر خلاف فرمان الهی و کتاب و سنت نبوده باشد.

گفتنی است که بخشی از الزامات جوامع امروز در زمینه پناه بردن به آراء اکثریت از اینجا ناشی می شود که آنها معیار دیگری در دست ندارند که روی آن تکیه کنند،آنها برای کتب آسمانی و برنامه های انبیاء حسابی باز نکرده اند، تنها چیزی که برای آنها باقی مانده، توده های مردم است،و از آنجا که قدرت

آگاهی بخشی به این توده ها را ندارند،بعلاوه بسیار می شود که ناآگاهی توده ها برای آنها به صرفه مقرونتر است و به آسانی و از طریق تبلیغات می توانند آنها را به دنبال خود بکشند،لذا اکثریت کمی را معیار قرار داده تا سر و صداها خاموش گردد.

و اگر درست در حال جوامع امروز و قوانین و نظامات حاکم بر آنها بیندیشیم خواهیم دید که بسیاری از بدبختیهایی که دامنگیرشان شده به خاطر رسمیت دادن به نظرات اکثریت ناآگاه است.

چه قوانین زشت و کثیفی که حتی ذکر آنها شرم آور است،با نظر اکثریت تصویب نشده؟!و چه آتشهایی که با نظریه اکثریت ناآگاه بر افروخته نگشته؟و چه مظالم و بیدادگریهایی که اکثریت غیر مؤمن بر آن صحه نگذارده است؟!.

***

[سوره المؤمنون (٢٣): آيات ٧٥ تا ٨٠]

اشاره

وَ لَوْ رَحِمْنٰاهُمْ وَ كَشَفْنٰا مٰا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلَجُّوا فِى طُغْيٰانِهِمْ يَعْمَهُونَ (٧۵) وَ لَقَدْ أَخَذْنٰاهُمْ بِالْعَذٰابِ فَمَا اسْتَكٰانُوا لِرَبِّهِمْ وَ مٰا
يَتَضَرَّعُونَ (٧۶) حَتّٰى إِذٰا فَتَحْنٰا عَلَيْهِمْ بٰاباً ذٰا عَذٰابٍ شَدِيدٍ إِذٰا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ (٧٧) وَ هُوَ اَلَّذِى أَنْشَأَ لَكُمُ اَلسَّمْعَ وَ اَلْأَبْصٰارَ وَ اَلْأَفْئِدَةَ
قَلِيلاً مٰا تَشْكُرُونَ (٧٨) وَ هُوَ اَلَّذِى ذَرَأَكُمْ فِى اَلْأَرْضِ وَ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (٧٩) وَ هُوَ اَلَّذِى يُحْيِى وَ يُمِيتُ وَ لَهُ اِخْتِلاٰفُ اَللَّيْلِ وَ اَلنَّهٰارِ
أَ فَلاٰ تَعْقِلُونَ (٨٠)

ص :٢٨۵

ترجمه:

۷۵-و اگر به آنها رحم کنیم و گرفتاریها و مشکلاتشان را برطرف سازیم(نه تنها بیدار نمی شوند)بلکه در طغیانشان اصرار می ورزند و(در این وادی)سرگردان می مانند.

۷۶-ما آنها را به عذاب و بلا گرفتار ساختیم(تا بیدار شوند)اما آنها نه در برابر پروردگارشان تواضع کردند و نه به درگاهش تضرع می کنند.

۷۷-(این وضع هم چنان ادامه می یابد)تا زمانی که دری از عذاب شدید به روی آنها بگشائیم،و چنان گرفتار شوند که به کلی مایوس گردند!.

۷۸-او کسی است که برای شما گوش و چشم و قلب(عقل)ایجاد کرد،اما کمتر شکر او را به جا می آورید.

۷۹-او کسی است که شما را در زمین آفرید و به سوی او محشور می شوید.

۸۰-او کسی است که زنده می کند و می میراند و آمد و شد شب و روز از آن اوست،آیا اندیشه نمی کنید؟!

تفسیر:

طرق مختلف بیدار سازی الهی

از آنجا که در آیات گذشته سخن از بهانه های مختلفی بود که منکران حق برای سرپیچی از دعوت پیامبران عنوان می کردند،در آیات مورد بحث خداوند از طرق اتمام حجت و بیدارسازی آنها سخن می گوید.

نخست می فرماید:گاه آنها را مشمول نعمت خود می سازیم تا بیدار شوند، ولی"اگر آنها را بوسیله نعمتها و برطرف ساختن امواج بلاها مشمول لطف خود قرار دهیم چنان آلوده اند که باز در طغیانشان اصرار و لجاجت می ورزند و در این وادی هم چنان سرگردان می مانند"(وَ لَوْ رَحِمْناهُمْ وَ كَشَفْنا ما بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلَجُّوا فِي طُغْيانِهِمْ يَعْمَهُونَ).

*** و گاه آنها را با حوادث دردناک گوشمالی می دهیم تا اگر از طریق رحمت

ص: ۲۸۶

و نعمت بیـدار نشدند از این راه بیدار شوند،ولی این کار نیز در آنها مؤثر نیست، زیرا"ما آنها را به عذاب و بلا گرفتار ساختیم اما آنها نه در برابر پروردگارشان تواضع و انقیادی نشان دادند و نه به درگاه او توجه و تضرع می کنند"(وَ لَقَدْ أَخَذْناهُمْ بِالْعَذابِ فَمَا اسْتَکانُوا لِرَبِّهِمْ وَ ما یَتَضَرَّعُونَ) (۱).

تضرع چنان که پیش از این هم گفته ایم در اصل از ماده"ضرع"به معنی پستان گرفته شده و"تضرع"دوشنده است،سپس به معنی تسلیم آمیخته با تواضع و خضوع آمده است.

یعنی این حوادث دردناک آنها را هرگز از مرکب غرور و سرکشی و خود- کامگی فرود نیاورد و در برابر حق تسلیم نشدند.

و اگر در پاره ای از روایات"تضرع"به معنی بلند کردن دستها در هنگام دعا و نماز تفسیر شده در واقع بیان یکی از مصداقهای این معنی وسیع است.

*** به هر حال ما به این رحمتها و نعمتها و مجازاتهای بیدار کننده ادامه می دهیم و آنها نیز به طغیان و سرکشی و لجاجتشان،"تا هنگامی که دری از عذاب شدید و دردناک خود به روی آنها بگشائیم و چنان گرفتار شوند که به کلی مایوس گردند"

ص: ۲۸۷

۱- ۱) "استکانوا"از ماده"سکون"به معنی ساکن شدن در هیئت خضوع و خشوع است،و در این صورت از باب افتعال خواهد بود که در اصل استکنوا بوده و فتحه کاف اشباع و تبدیل به الف و در نتیجه"استکانوا"شده است،و بعضی گفته اند از ماده کون از باب"استفعال"است به معنی طلب استقرار در مکانی توام با خضوع و خشوع می باشد، و به هر حال حالت تواضع بنده را در برابر پروردگار منعکس می کند و اینکه بعضی آن را به معنی دعا ذکر کرده اند به خاطر آن است که دعا کردن یکی از مصادیق خضوع و تواضع است احتمال سومی نیز وجود دارد که از ماده کین(بر وزن عین)از باب استفعال باشد زیرا این ماده به معنی خضوع آمده است،و تمام این معانی قریب الافق می باشد.

(حَتّٰی إِذٰا فَتَحْنٰا عَلَیْهِمْ بٰاباً ذٰا عَذٰابٍ شَدِیدٍ إِذٰا هُمْ فِیهِ مُبْلِسُونَ (۱).

در واقع خداوند دو نوع مجازات دارد"مجازاتهای تربیتی"و"مجازاتهای پاکسازی و استیصال"هدف در مجازاتهای قسم اول آن است که در سختی و رنج قرار گیرند و ضعف و ناتوانی خود را دریابند و از مرکب غرور پیاده شوند.

ولی هدف در قسم دوم که در مورد افراد غیر قابل اصلاح صورت می گیرد این است که به حکم فرمان آفرینش ریشه کن شوند،چرا که در این نظام حق حیات برای آنها باقی نمانده و این خارهای راه تکامل انسانها باید کنار زده شوند.

در اینکه منظور از"بٰاباً ذٰا عَذٰابٍ شَدِیدٍ "(دری از عذاب دردناک)چیست در میان مفسران گفتگو است:

بسیاری آن را مرگ و سپس عذاب و کیفر قیامت دانسته اند.

بعضی دیگر آن را اشاره به قحطی شدیدی دانسته اند که به نفرین پیامبر ص چند سال دامان مشرکان را گرفت،تا آنجا که مواد غذایی به کلی نایاب شد و مجبور به خوردن اشیایی شدند که در حال عادی هیچکس حاضر به خوردن آنها نیست.

بعضی دیگر آن را اشاره به کیفر دردناکی می دانند که در زیر ضربات شمشیر رزمندگان اسلام در میدان"بدر"بر سر آنان فرود آمد.

این احتمال نیز وجود دارد که این آیه اشاره به گروه خاصی نباشد بلکه یک قانون کلی و همگانی را درباره کیفرهای الهی بازگو می کند که آغازش رحمت است و سپس گوشمالیها و کیفرهای تربیتی،و سر انجام عذاب استیصال و مجازات نابود کننده (۲).

۱- ۱) "مبلس"از ماده"ابلاس"به معنی اندوهی است که از شدت حادثه رخ می دهد و انسان را غالبا به سکوت و حیرت یا نومیدی و یاس می کشاند.

۲- ۲) آیه إِنَّ الَّذِینَ لاٰ یُؤْمِنُونَ بالآخره که قبل از این آیات است این تفسیر را تایید می کند.

*** قرآن بعد از این بیان،از طریق دیگر وارد می شود و به ذکر نعمتهای الهی برای تحریک حس شکرگزاری آنها پرداخته می گوید:"او کسی است که برای شما گوش و چشم و قلب(عقل)ایجاد کرد،اما کمتر شکر او را بجا می آورید" (وَ هُوَ الَّذِی أَنْشَأَ لَکُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ وَ الْأَفْئِدَهَ قَلِیلاً ما تَشْکُرُونَ).

تکیه بر این سه موضوع(گوش و چشم و عقل)به خاطر آن است که ابزار اصلی شناخت انسان این سه می باشد،مسائل حسی را غالبا از طریق چشم و گوش درک می کند و مسائل غیر حسی را به وسیله نیروی عقل.

برای پی بردن به اهمیت این دو حس ظاهر(بینایی و شنوایی)کافی است که حالتی را که به انسان بر اثر فقدان این دو دست می دهد در نظر بگیریم که تا چه حد دنیای او محدود و خالی از هر گونه نور و روشنایی،بیداری و آگاهی می گردد حتی بر اثر فقدان این دو عملا بسیاری دیگر از حواس خود را از دست می دهد زبان و گویایی که در آغاز از طریق شنوایی به کار می افتد و رابط میان انسان و دیگران است دیگر کاری از او ساخته نیست(کرهای مادر زاد همیشه لاللند با اینکه زبانشان عیب و آفتی ندارد).

و به این ترتیب این دو حس،کلید عالم محسوساتند،سپس نوبت به عقل می رسد که کلید جهان ما وراء حس و عالم ما ورای طبیعت است، و در عین حال مامور نقادی،نتیجه گیری،جمع بندی و تعمیم و تجزیه در فرآورده های آن دو حس است.

آیا کسانی که این سه وسیله بزرگ شناخت را سپاس نگویند درخور سرزنش و ملامت نیستند؟و آیا دقت در ریزه کاریهای این سه وسیله مؤثر کافی نیست که انسان را به خالق آنها آشنا سازد؟ و اگر نعمت گوش و چشم،در آیه فوق بر عقل مقدم داشته شده دلیلش روشن

ص :۲۸۹

است،اما چرا نعمت گوش را بر چشم مقدم می دارد؟ممکن است به این دلیل باشد که به گفته دانشمندان برای نخستین بار گوش نوزاد به کار می افتد و چشم مدتی بعد از آن،چرا که چشمهای بسته در محیط تاریک رحم هیچگونه آمادگی برای مشاهده امواج نور را ندارد و به همین دلیل بعد از تولد مدتها بسته است تا تدریجا به نور عادت کند،در حالی که گوش چنین نیست،حتی به اعتقاد بعضی در عالم جنین نیز قدرت شنوایی را دارد (۱)و صدای قلب مادر را می شنود.

*** در حقیقت بیان مواهب سه گانه فوق،انگیزه ای است برای شناخت بخشنده این مواهب که او را به دنبال معرفت منعم اصلی می فرستد(همانگونه که علمای عقائد بحث شکر منعم را پایه ای برای وجوب عقلی معرفه اللّٰه دانسته اند).

سپس در آیه بعد به یکی از مهمترین آیات پروردگار،یعنی خلقت انسان از این زمین خاکی پرداخته چنین می گوید:"او کسی است که شما را در زمین آفرید"(وَ هُوَ الَّذِی ذَرَأَکُمْ فِی الْأَرْضِ) (۲).

و چون از زمین آفریده شده اید باز به زمین باز می گردید و دیگر بار "برانگیخته شده به سوی او جمع و محشور می شوید"(وَ إِلَیْهِ تُحْشَرُونَ).

و اگر در آفرینش خودتان از خاک بی ارزش بیندیشید،کافی است که هستی بخش را بشناسید و نیز امکان مساله معاد را در یابید.

۱- ۱) درباره ابزار سه گانه شناخت در جلد ۱۱ صفحه ۳۳۵ به بعد(ذیل آیه ۷۸ سوره نحل)سخن گفته ایم.
۲- ۲) "ذرأکم"از ماده"ذرء"(بر وزن زرع)در اصل به معنی آفرینش و ایجاد و اظهار است،ولی ماده"ذرو"با واو(که آن هم بر وزن زرع است)به معنی پراکنده ساختن آمده،این دو ماده را نباید با هم اشتباه کرد و آیه مورد بحث ما از ماده اول است(متاسفانه در جلد هفتم تفسیر نمونه صفحه ۱۹ اشتباهی در این زمینه رخ داده که به این وسیله اصلاح می کنیم).

***بعد از ذکر مساله آفرینش انسان به مساله مرگ و حیات و آمد و شد شب و روز که از آیات بزرگ پروردگار است پرداخته چنین می گوید:"او کسی است که زنده می کند و می میراند و آمد و شد شب و روز از آن او است،آیا اندیشه نمی کنید"؟!(وَ هُوَ الَّذِی یُحْیِی وَ یُمِیتُ وَ لَهُ اخْتِلاٰفُ اللَّیْلِ وَ النَّهٰارِ أَ فَلاٰ تَعْقِلُونَ).

و به این ترتیب در آیات سه گانه اخیر از انگیزه شناخت پروردگار شروع کرده و با ذکر بخشی از مهمترین آیات انفسی و آفاقی بحث را پایان می دهد و به تعبیر دیگر سیر انسان را از آغاز تولد تا مرگ و بازگشت به سوی پروردگار بازگو می کند که همه چیزش به فرمان او،و با اراده او صورت می گیرد.

جالب اینکه:آفرینش"مرگ"و"حیات"را در کنار آفرینش"شب"و"روز" قرار می دهد چرا که نور و ظلمت در پهنه عالم هستی همانند مرگ و حیات در جهان جانداران است همانگونه که در پرتو امواج نور،عالم هستی جنب و جوش و حرکت پیدا می کند و زیر پرده های ظلمت به خاموشی می گراید،همین گونه موجودات زنده با نور حیات حرکت خود را آغاز می کنند و با ظلمت مرگ خاموش می گردند و هر دو جنبه تدریجی دارند.

این نکته را سابقا گفته ایم که اختلاف شب و روز ممکن است به معنی آمد و شد آنها بوده باشد که هر یک"خلف"و جانشین دیگری می شود،و نیز ممکن است به معنی اختلاف و تفاوت تدریجی آنها باشد که فصول چهارگانه سال را به وجود می آورد،و گردش حیات را در جهان گیاهان تحت نظام دقیقی رهبری می کند.

در هر حال همه این مسائل می تواند راهنمای طریق معرفت پروردگار باشد، ***به همین دلیل در پایان آیه می گوید:" أَ فَلاٰ تَعْقِلُونَ ":"آیا اندیشه نمی کنید"؟!

[سوره المؤمنون (٢٣): آیات ٨١ تا ٩٠]

اشاره

بَلْ قالُوا مِثْلَ ما قالَ اَلْأَوَّلُونَ (٨١) قالُوا أَ إِذا مِتْنا وَ كُنّا تُراباً وَ عِظاماً أَ إِنّا لَمَبْعُوثُونَ (٨٢) لَقَدْ وُعِدْنا نَحْنُ وَ آباؤُنا هذا مِنْ قَبْلُ إِنْ
هذا إِلاّ أَساطِيرُ اَلْأَوَّلِينَ (٨٣) قُلْ لِمَنِ اَلْأَرْضُ وَ مَنْ فِيها إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (٨۴) سَيَقُولُونَ لِلّهِ قُلْ أَ فَلا تَذَكَّرُونَ (٨۵) قُلْ مَنْ رَبُّ
اَلسَّماواتِ اَلسَّبْعِ وَ رَبُّ اَلْعَرْشِ اَلْعَظِيمِ (٨۶) سَيَقُولُونَ لِلّهِ قُلْ أَ فَلا تَتَّقُونَ (٨٧) قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ يُجِيرُ وَ لا يُجارُ
عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (٨٨) سَيَقُولُونَ لِلّهِ قُلْ فَأَنّى تُسْحَرُونَ (٨٩) بَلْ أَتَيْناهُمْ بِالْحَقِّ وَ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ (٩٠)

ص :٢٩٢

ترجمه:

۸۱-آنها همان گفتند که پیشینیانشان می گفتند.

۸۲-آنها گفتند آیا هنگامی که مردیم و خاک و استخوان(پوسیده)شدیم آیا بار دیگر برانگیخته خواهیم شد؟!.

۸۳-این وعده به ما و پدرانمان از قبل داده شده،این فقط افسانه های پیشینیان است.

۸۴-بگو زمین و کسانی که در زمین هستند از آن کیست،اگر شما می دانید؟! ۸۵-(در پاسخ تو)می گویند:همه از آن خدا است،بگو آیا متذکر نمی شوید؟! ۸۶-بگو:چه کسی پروردگار آسمانهای هفتگانه و پروردگار عرش عظیم است.

۸۷-می گویند:همه اینها از آن خدا است،بگو آیا تقوی پیشه نمی کنید(و از خدا نمی ترسید)؟! ۸۸-بگو اگر راست می گوئید چه کسی حکومت همه موجودات را در دست دارد؟و به بی پناهان پناه می دهد و نیاز به پناه دادن ندارد؟! ۸۹-می گویند:(همه اینها)از آن خدا است.بگو با این حال چگونه می گوئید شما را سحر کرده اند؟ ۹۰-واقع این است که ما حق را برای آنها آوردیم و آنان دروغ می گویند!

تفسیر:

قرآن و جدان آنها را به داوری می طلبد

آیات گذشته منکران توحید پروردگار و معاد را به اندیشه در جهان هستی و آیات آفاقی و انفسی دعوت کرد،در آیات مورد بحث اضافه می کند:اینها اندیشه و عقل را رها کرده و کورکورانه از نیاکان خود تقلید می کنند،"آنها همان می گویند که پیشینیانشان می گفتند"(بَلْ قٰالُوا مِثْلَ مٰا قٰالَ الْأَوَّلُونَ).

*** "آنها از روی تعجب می گفتند:آیا هنگامی که ما مردیم و خاک و استخوان (پوسیده)شدیم آیا بار دیگر برانگیخته خواهیم شد"؟!(قٰالُوا أَ إِذٰا مِتْنٰا وَ

ص :۲۹۳

كُنّا تُراباً وَ عِظاماً أَ إِنّا لَمَبْعُوثُونَ

) (1).

*** این باور کردنی نیست!"اینها وعده های دروغینی است که هم به ما و هم به پدران ما در گذشته داده می شد"(لَقَدْ وُعِدْنا نَحْنُ وَ آباؤُنا هذا مِنْ قَبْلُ).

"اینها فقط افسانه ها و اسطوره های پیشینیان است"(إِنْ هذا إِلاّ أَساطِيرُ الْأَوَّلِينَ).

آفرینش مجدد،اسطوره ای است و حساب و کتاب افسانه ای دیگر،و بهشت و دوزخ نیز هر یک اسطوره ای بیش نیست!.

*** و از آنجا که کفار و مشرکان بیش از همه از مساله معاد وحشت داشتند و به همین دلیل با انواع بهانه ها و لطائف الحیل می خواستند شانه از زیر بار آن خالی کنند، قرآن نیز مشروحا و به طور مؤکد از معاد سخن می گوید.

لذا در دنباله آیات مورد بحث از سه راه،منطق واهی منکران معاد را در هم می کوبد:از راه مالکیت خداوند بر پهنه عالم هستی،سپس ربوبیت او، و سر انجام حاکمیتش بر مجموعه جهان،و از تمام این بحثها چنین نتیجه می گیرد که او از هر نظر قدرت و توانایی بر مساله معاد را دارد،و عدالت و حکمتش ایجاب می کند که این جهان،عالم آخرت را به دنبال خود داشته باشد.

و جالب اینکه در هر مورد از خود مشرکان اعتراف می گیرد و سخن آنها را

۱- ۱) مقدم داشتن"تراب"(خاک)بر"عظام"(استخوانها)یا به خاطر این است که باز گشت خاک به زندگی نخستین عجیبتر است از بازگشت استخوانها،و یا اشاره به اینکه اجداد ما خاک شده اند و پدران ما تبدیل به استخوان پوسیده،و یا اشاره به اینکه نخست گوشت بدن انسان خاک می شود و در کنار استخوانها قرار می گیرد و سپس استخوانها خاک می گردند.

به خودشان باز می گرداند.

نخست می گوید:"بگو زمین و کسانی که در زمینند از آن کیست،اگر شما می دانید"؟!(قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيها إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ).

*** سپس اضافه می کند آنها بر اساس ندای فطرت و اعتقادی که به خداوند آفریننده هستی دارند"در پاسخ تو می گویند مالکیت زمین و آنچه در آنست برای خدا است"(سَيَقُولُونَ لِلّهِ).

ولی تو به آنها"بگو اکنون که چنین است و خود شما نیز اعتراف دارید چرا متذکر نمی شوید"(قُلْ أَ فَلا تَذَكَّرُونَ).

با این اعتراف صریح و روشن چگونه زنده شدن انسان را بعد از مرگ بعید می شمرید؟و از قدرت فراگیر خداوند بزرگ دور می دانید؟ *** دگر بار دستور می دهد از آنها سؤال کن و"بگو چه کسی پروردگار آسمانهای هفتگانه و پروردگار عرش عظیم است"؟!(قُلْ مَنْ رَبُّ السَّماواتِ السَّبْعِ وَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ).

*** باز آنها روی همان فطرت توحیدی و اعتقادی که به اللّه به عنوان خالق هستی دارند"می گویند همه اینها از آن خدا است"(سَيَقُولُونَ لِلّهِ).

با این اقرار آشکار به آنها"بگو شما که خود به این واقعیت معترفید چرا از خدا نمی ترسید و منکر قیامت و بازگشت مجدد انسان به زندگی می شوید"؟! (قُلْ أَ فَلا تَتَّقُونَ).

*** بار دیگر از آنها درباره حاکمیت بر آسمانها و زمین سؤال کن و"بگو،چه

کسی حکومت همه موجودات را در دست دارد"؟!(قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ).

"چه کسی به همه بی پناهان پناه می دهد و نیاز به پناه دادن کسی ندارد"؟! (وَ هُوَ يُجِيرُ وَ لاٰ يُجٰارُ عَلَيْهِ).

"اگر راستی از این واقعیتها آگاهید"(إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ).

*** دیگر بار زبان به اعتراف می گشایند و"می گویند ملکوت و حاکمیت و حمایت و پناه دادن در این عالم منحصر به خدا است"(سَيَقُولُونَ لِلّٰهِ).

"بگو با این حال چگونه می گوئید پیامبر ص شما را سحر کرده و مسحور او شده اید"؟(قُلْ فَأَنّٰى تُسْحَرُونَ).

اینها واقعیاتی است که خود شما در هر مرحله به آن اعتراف دارید،او را "مالک"هستی می دانید،او را"خالق"هستی معرفی می کنید،او را"مدیر و مدبر و حاکم و پناهگاه"می شمرید.

کسی که اینهمه قدرت و توانایی دارد،و قلمرو حکومتش تا این حد گسترده است آیا نمی تواند انسانی را که در آغاز خاک بوده،باز هم به خاک باز گشته،لباس حیات در تنش بپوشاند،و مبعوث و محشورش کند؟! چرا از واقعیتها طفره می روید؟چرا پیامبر اسلام را ساحر یا دیوانه می شمرید، شما که در اعماق دل به این حقایق معترفید؟! *** سرانجام به عنوان یک جمع بندی و نتیجه گیری فشرده و کوتاه می فرماید:

نه سحر است و نه جادو و نه چیز دیگر،"بلکه ما حق را برای آنها آوردیم و روشن ساختیم و آنها دروغ می گویند"(بَلْ أَتَيْنٰاهُمْ بِالْحَقِّ وَ إِنَّهُمْ لَكٰاذِبُونَ).

ص :۲۹۶

در بیان حقایق از ناحیه ما و پیامبران ما کوتاهی نشده است،مقصر خود شما هستید که چشم روی هم گذارده و راه انحراف پیش گرفته و لجوجانه و سرسختانه به آن ادامه می دهند.

***

نکته ها:

اشاره

۱-معنی چند لغت: [اساطیر،رب،ملکوت،عرش]

"اساطیر"جمع"اسطوره"به گفته ارباب لغت از ماده"سطر"در اصل به معنی"صف"می باشد،از این رو به کلماتی که در ردیف هم قرار دارند و به اصطلاح صف کشیده اند،سطر می گویند.

به این ترتیب اسطوره به معنی نوشته ها و سطوری است که از دیگران به یادگار مانده،و از آنجا که در نوشته های پیشین افسانه ها و خرافات وجود دارد، این کلمه معمولا به حکایات و داستانهای خرافی و دروغین گفته می شود.

واژه"اساطیر"در قرآن نه بار تکرار شده،و همه از زبان کفار بی ایمان در برابر پیامبران به منظور توجیه مخالفتشان به آنها است.

"رب"همانگونه که در جلد اول در تفسیر سوره حمد گفته ایم به معنی "مالك مصلح"است،بنا بر این به هر کس که مالك چیزی باشد گفته نمی شود بلکه به مالکی می گویند که در صدد اصلاح و حفظ و تدبیر ملك خویش است،به همین دلیل گاه به معنی تربیت کننده و پرورش دهنده نیز آمده است.

"ملکوت"از ریشه"ملك"(بر وزن حکم)به معنی حکومت و مالکیت است،و اضافه"واو"و"ت"برای تاکید و مبالغه می باشد.

"عرش"به معنی تخت پایه بلند است و گاه به سقف و داربست نیز اطلاق می شود،این کلمه هنگامی که در مورد پروردگار به کار می رود به معنی"مجموعه عالم هستی"است که در حقیقت تخت حکومت و فرمانروایی او محسوب می شود

اما گاهی این کلمه فقط بر جهان ما وراء طبیعت اطلاق می گردد در مقابل "کرسی" که اشاره به عالم طبیعت و ماده است مانند" وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ " بقره-۲۵۵ (۱).

***

۲-معاد از طریق عمومیت قدرت خدا

از آیات قرآن به خوبی بر می آید که بیشترین مخالفت منکران معاد روی مساله معاد جسمانی و تعجب از باز گشت انسان خاک شده به زندگی و حیات بوده است،لذا بسیاری از آیات معاد روی مساله قدرت خداوند تکیه می کند،و نمونه های آن را در عالم هستی شرح می دهد،تا تعجب آنها از مساله حیات بعد از مرگ زائل گردد.

در آیات مورد بحث نیز همین مساله از سه راه تعقیب شده،نخست قدرت او را در مورد زمین و زمینیان،و سپس آسمانها و عرش عظیم،و سر انجام قدرت او بر تدبیر و اداره عالم آفرینش،و به این ترتیب هر سه مصداقهایی از یک مفهومند.

این احتمال نیز وجود دارد که هر یک از این سه بحث اشاره به یکی از نقطه نظرهای منکران معاد باشد،می گوید:

اگر انکار شما به خاطر آن است که انسانهای پوسیده و خاک شده از قلمرو مالکیت خداوند بیرون می روند این اشتباه است چرا که شما خودتان خدا را مالک زمین و زمینیان می دانید.

و اگر به خاطر این است که می گوئید زنده شدن مردگان نیاز به پروردگار قادری دارد شما که خودتان خدا را پروردگار آسمانها و عرش می خوانید.

و اگر این انکار به خاطر آن است که در تدبیر عالم بعد از حیات مجدد

۱- ۱) درباره"عرش"در جلد ششم صفحه ۲۰۴(ذیل آیه ۵۴ سوره اعراف)مشروحا بحث کرده ایم.

مردگان ایراد دارید،آن هم بیجا است،زیرا قدرت او را در تدبیر این عالم هستی و پناه دادن به همه موجودات پذیرفته اید،به این ترتیب جایی برای انکار شما باقی نمی ماند.

هماهنگ بودن پاسخ کفار در سه مورد(سَيَقُولُونَ لِلّٰهِ)تفسیر اول را تقویت می کند.

***

۳-تفاوت آخر آیات

جالب اینکه پس از ذکر سؤال و جواب اول جمله أَ فَلاٰ تَذَكَّرُونَ (آیا متذکر نمی شوید).

و پس از سؤال و جواب دوم أَ فَلاٰ تَتَّقُونَ (آیا از خدا نمی ترسید).

و پس از سؤال و جواب سوم فَأَنّٰى تُسْحَرُونَ (چگونه می گوئید اغفال و مسحور شده اید)آمده است.

در حقیقت اینها توبیخها و سرزنشهایی است که مرحله به مرحله شدیدتر می شود و یکی از روشهای معمول در تعلیم و تربیت منطقی است که وقتی بخواهند کسی را با سه دلیل محکوم کنند نخست او را به طور ملایم مورد سرزنش قرار می دهند،بعدا شدید و سرانجام شدیدتر!

ص:۲۹۹

[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۹۱ تا ۹۲]

اشاره

مَا اتَّخَذَ اَللّهُ مِنْ وَلَدٍ وَ مٰا كٰانَ مَعَهُ مِنْ إِلٰهٍ إِذاً لَذَهَبَ كُلُّ إِلٰهٍ بِمٰا خَلَقَ وَ لَعَلاٰ بَعْضُهُمْ عَلىٰ بَعْضٍ سُبْحٰانَ اَللّهِ عَمّٰا يَصِفُونَ (۹۱)
عٰالِمِ اَلْغَيْبِ وَ اَلشَّهٰادَهِ فَتَعٰالىٰ عَمّٰا يُشْرِكُونَ (۹۲)

ترجمه:

۹۱-خدا هرگز فرزندی برای خود برنگزیده،و معبود دیگری با او نیست که اگر چنین می شد هر یک از خدایان مخلوقات خود را تدبیر و اداره می کردند و بعضی بر بعضی دیگر تفوق می جستند(و جهان هستی به تباهی کشیده می شد)منزه است خدا از توصیفی که آنها می کنند.

۹۲-او از پنهان و آشکار آگاه است،او برتر است از اینکه شریک برای او قائل شوند.

تفسیر:

شرک جهان را به تباهی می کشد

در آیات گذشته بحثهایی در زمینه معاد و مالکیت و حاکمیت و ربوبیت پروردگار بیان شد،آیات مورد بحث به مساله نفی شرک پرداخته،قسمتی از انحرافات مشرکان را مطرح کرده،و به آن پاسخ می گوید:

نخست می فرماید:"خداوند هرگز فرزندی برای خود برنگزیده است و معبود دیگری با او نیست"(مَا اتَّخَذَ اللّهُ مِنْ وَلَدٍ وَ مٰا كٰانَ مَعَهُ مِنْ إِلٰهٍ).

اعتقاد به وجود فرزند برای خدا منحصر به مسیحیان نیست که عیسی را فرزند حقیقی!او می خوانند،این اعتقاد برای مشرکان نیز بود که فرشتگان را

دختران خدا می پنداشتند،و شاید مسیحیان این عقیده را از مشرکان پیشین گرفته بودند،به هر حال از آنجا که فرزند از نظر ذات و حقیقت،بخشی از پدر است،برای فرشتگان یا حضرت مسیح و غیر او،سهمی از الوهیت قائل بودند و این از روشنترین مظاهر شرک است.

سپس به بیان دلیل بر نفی شرک پرداخته چنین می گوید:"اگر خداوند شریکی می داشت و آلهه متعدد در جهان هستی حکومت می کرد هر یک از این خدایان مخلوقات خاص خود را در پنجه تدبیر و اداره خویش قرار می داد"(و طبعا هر بخشی از عالم با نظام خاصی اداره می شد و این با وحدت نظامی که بر آن حاکم می بینیم سازگار نیست)(إِذاً لَذَهَبَ كُلُّ إِلٰهٍ بِمٰا خَلَقَ).

"بعلاوه هر یک از این خدایان برای گسترش قلمرو حکومت خود سعی داشتند بر دیگری تفوق جویند"و این خود سبب دیگری برای از هم گسیختگی نظام جهان می شد(وَ لَعَلاٰ بَعْضُهُمْ عَلىٰ بَعْضٍ).

و در پایان آیه به عنوان یک نتیجه گیری کلی می فرماید:"منزه است خدا از توصیفی که آنها می کنند"(سُبْحٰانَ اللّٰهِ عَمّٰا يَصِفُونَ).

عصاره این سخن این است که ما به خوبی مشاهده می کنیم که نظام واحدی بر پهنه هستی حکومت می کند،قوانین حاکم بر این جهان در زمین و آسمان همه یکسان است،نوامیسی که بر یک ذره فوق العاده کوچک اتم حکمفرما است بر منظومه شمسی و منظومه های عظیم دیگر نیز حاکم است،و به گفته دانشمندان اگر یک اتم را بزرگ کنیم شکل منظومه شمسی را به خود می گیرد،و اگر به عکس منظومه شمسی را کوچک کنیم به صورت یک اتم در می آید.

مطالعاتی که صاحب نظران در علوم مختلف با وسائل جدید درباره جهانهای دور دست کرده اند نیز همه حاکی از وحدت نظام کلی جهان است،این از یک سو.

از سوی دیگر لازمه"تعدد"همیشه نوعی"تباین"است،چرا که اگر دو

چیز از هر نظر واحد باشند یک چیز می شوند و دوگانگی معنی نخواهد داشت.

بنا بر این اگر برای این جهان خدایان متعدد فرض کنیم،این چندگانگی بر مخلوقات جهان و نظام حاکم بر آنها اثر می گذارد،و نتیجه آن عدم وحدت نظام آفرینش خواهد بود.

و از این گذشته هر موجودی خواهان تکامل خویش است،مگر آن وجودی که از هر نظر کامل بوده باشد که تکامل در او مفهوم ندارد،و در مورد بحث ما که برای خدایان قلمروهای جداگانه فرض کردیم و طبعا هیچکدام دارای کمال مطلق نیستند طبیعی است که هر کدام در صدد تکامل خویش است،و می خواهد عالم هستی را در بست در قلمرو خود قرار دهد،و لازمه آن برتری طلبی هر یک بر دیگری است،و نتیجه آن از هم پاشیدن نظام هستی است.

به این ترتیب هر یک از دو جمله آیه فوق اشاره به یک دلیل منطقی است و نوبت به این نمی رسد که ما برای این دلائل جنبه اقناعی قائل باشیم نه منطقی (۱).

تنها سؤالی که در اینجا باقی می ماند این است که اینها همه در صورتی است که خدایان را برتری طلب فرض کنیم اما اگر آنها حکیم و آگاه باشند چه مانعی دارد فی المثل جهان را با نظام شورایی اداره کنند؟!

۱- ۱) مرحوم علامه طباطبائی در تفسیر المیزان برای جمله" وَ لَعَلاٰ بَعْضُهُمْ عَلیٰ بَعْضٍ "تفسیر دیگری دارد که خلاصه اش این است:نظامهای حاکم بر جهان گاهی در عرض یکدیگر قرار دارند مانند نظام حاکم بر صحرا و دریا،و گاه در طول همند مانند نظام کلی حاکم بر مجموع منظومه شمسی و نظام حاکم بر کره زمین که جزئی از آن کلی است،در صورت دوم یکی از این نظامها،فوق دیگری قرار دارد و اگر هر یک از آنها وابسته به خدایی باشد باید قبول کنیم که خدای حاکم بر نظام کلی در هر مورد برتر از خدای حاکم بر نظام جزئی است،و به این ترتیب باید برای خدایان سلسله مراتب قائل شویم(مانند سلسله مراتبی که در وزراء و استانداران و فرمانداران یک کشور است!)و قبول سلسله مراتب برای خدایان محال است(تفسیر المیزان جلد ۱۵ صفحه ۶۶).

پاسخ این سؤال را مشروحا در جلد سیزدهم ذیل آیه ۲۲ سوره انبیاء در بحث برهان تمانع ذکر کرده ایم و نیاز به تکرار نمی بینیم.

*** آیه بعد پاسخ دیگری به این مشرکان بیهوده گو است"می گوید:خداوند از غیب و شهود(پنهان و آشکار)آگاه است"او هرگز چیزی را به نام خدایانی که شما ادعا می کنید سراغ ندارد(عَالِمِ الْغَیْبِ وَ الشَّهَادَهِ).

مگر ممکن است در عالم خدای دیگری باشد و شما از آن آگاه باشید اما خداوندی که خالق شما است و غیب و شهود جهان را می داند از آن بیخبر باشد؟ این بیان در حقیقت شبیه بیانی است که در آیه ۱۸ سوره یونس آمده است قُلْ أَ تُنَبِّئُونَ اللّهَ بِما لا یَعْلَمُ فِی السَّماواتِ وَ لا فِی الْأَرْضِ :"بگو آیا شما به خدا چیزی را خبر می دهید که او در آسمان و زمین از آن آگاه نیست"؟! و سرانجام با این جمله خط بطلان بر پندارهای خرافی آنها می کشد:"خداوند برتر است از آنچه آنها می گویند و برای او شریک قائل می شوند"(فَتَعالی عَمّا یُشْرِکُونَ).

پایان این آیه کاملا شبیه پایان آیه ۱۸ سوره یونس است در آنجا نیز می خوانیم سُبْحانَهُ وَ تَعالی عَمّا یُشْرِکُونَ و این نشان می دهد که هر دو آیه یک مطلب را دنبال می کند.

این جمله ضمنا تهدیدی برای مشرکان است که خداوند از اسرار درون و برون آنها آگاه است و تمام این سخنان را می داند و به موقع آنان را در دادگاه عدل خویش محاکمه و مجازات خواهد کرد.

***

[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۹۳ تا ۹۸]

اشاره

قُلْ رَبِّ إِمّٰا تُرِيَنِّي مٰا يُوعَدُونَ (۹۳) رَبِّ فَلاٰ تَجْعَلْنِي فِي اَلْقَوْمِ اَلظّٰالِمِينَ (۹۴) وَ إِنّٰا عَلىٰ أَنْ نُرِيَكَ مٰا نَعِدُهُمْ لَقٰادِرُونَ (۹۵) اِدْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ اَلسَّيِّئَةَ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمٰا يَصِفُونَ (۹۶) وَ قُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزٰاتِ اَلشَّيٰاطِينِ (۹۷) وَ أَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ (۹۸)

ترجمه:

۹۳-بگو پروردگارا!اگر بخشی از عذابهایی را که به آنها وعده داده شده به من نشان دهی...

۹۴-پروردگارا!مرا(در این عذابها)با قوم ستمگر قرار مده.

۹۵-و ما قادریم آنچه را به آنها وعده می دهیم به تو نشان دهیم.

۹۶-بدی را از راهی که بهتر است دفع کن(و پاسخ بدی را به نیکی ده)ما به آنچه آنها توصیف می کنند آگاهتریم.

۹۷-و بگو پروردگارا من از وسوسه های شیاطین به تو پناه می برم.

۹۸-و از اینکه آنان نزد من حاضر شوند نیز به تو پناه می برم ای پروردگار!

تفسیر:

از وسوسه های شیطان به خدا پناه برید

گر چه در این آیات روی سخن به پیامبر ص است،ولی هدف آیات گذشته

ص:۳۰۴

را که تهدید کفار و مشرکان لجوج به عذابهای الهی است،تعقیب می کند.

نخست می گوید:"ای پیامبر بگو پروردگارا!اگر بخشی از عذابهایی را که به این گروه سرکش وعده می دهی به من نشان دهی..."(قُلْ رَبِّ إِمّٰا تُرِيَنِّي مٰا يُوعَدُونَ) (۱).

*** "پروردگارا!مرا در این عذابها با قوم ستمگر همراه مگردان"(رَبِّ فَلاٰ تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظّٰالِمِينَ).

تقاضایم این است که هر گاه عذاب قطعی تو دامان اینها را فرو گیرد بر من منت گذار و مرا از این مهلکه برهان که با ظالمان و ستمگران همراه نباشم.

بدون شک عمل و برنامه پیامبر ص چیزی نبود که او را مشمول مجازات الهی کند،و نیز بدون شک در قانون عدل الهی هرگز خشک و تر با هم نمی سوزند و حتی اگر در یک مملکت عظیم یک نفر خداپرست وظیفه شناس باشد و دیگران به جرم اعمالشان گرفتار عذاب شوند خدا آن یک نفر را نجات خواهد داد.

ولی این دعای پیامبر ص که به فرمان الهی انجام می گیرد به خاطر این است که اولا به کافران مشرک اخطار کند که مساله آن قدر جدی است که حتی پیامبر بزرگ اسلام ص باید خود را به خدا بسپارد و نجات را از او بخواهد، ثانیا تعلیمی است برای همه پیروان این پیامبر که هرگز ایمن از عذاب الهی نباشند و خود را در هر حال به او بسپارند.

و اما اینکه منظور از این عذاب،چه عذابی است؟بیشتر مفسران معتقدند منظور مجازاتهای دنیوی است که خداوند دامنگیر مشرکان ساخت از جمله شکست

ص: ۳۰۵

۱- ۱) "اما"در آیه فوق مرکب از"ان شرطیه"و"ماء زائده"است که در اینجا به منظور تاکید آورده شده،و معمولا برای اینکه ان شرطیه بتواند بر سر فعلی در آید که با "نون تاکید"همراه است باید کلمه"ماء"فاصله شود.

سخت و ضربات کوبنده ای بود که در جنگ"بدر"بر آنها وارد آمد (۱).

و با توجه به اینکه سوره"مؤمنون"مکی است و در آن روز مؤمنان،سخت در فشار بودند این آیات یک نوع دلداری و تسلی خاطر برای آنها بود(نظیر این معنی در سوره یونس آیه ۴۶ نیز آمده است).

ولی بعضی از مفسران احتمال داده اند که هم عذاب دنیا و هم عذاب آخرت را شامل گردد (۲).

اما تفسیر اول نزدیکتر به نظر می رسد.

*** و باز برای تاکید بیشتر روی این موضوع و نفی هر گونه شک و تردید از دشمنان و دلداری و تسلی خاطر به پیامبر ص و مؤمنان در آیه بعد اضافه می کند "ما حتما قادریم که آنچه را از عذاب به آنها وعده می دهیم به تو نشان دهیم" (وَ إِنّا عَلیٰ أَنْ نُرِیَکَ ما نَعِدُهُمْ لَقٰادِرُونَ).

و چنان که می دانیم این قدرت پروردگار در صحنه های مختلف بعد از آن تاریخ-از جمله در صحنه جنگ بدر-به مرحله فعلیت در آمد و ارتشی که در ظاهر بسیار کوچک و کم قدرت بود به فرمان خدا و به نیروی ایمان بر انبوه دشمنان پیروز شد.

*** سپس به پیامبر ص دستور می دهد که با این گروه مدارا کن و"بدیهای آنها را با عفو و گذشت و نیکی دفع کن،و سخنان نامطلوب آنها را با بهترین منطق پاسخ گو"(اِدْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ السَّیِّئَةَ).

در این راه عجله و شتابی نداشته باش و بدان"ما به آنچه آنها می گویند

ص:۳۰۶

۱- ۱) تفسیر"مجمع البیان"و"المیزان"و"فی ظلال"و"ابو الفتوح رازی" و"روح المعانی"ذیل آیات مورد بحث.

۲- ۲) تفسیر کبیر فخر رازی ذیل آیات مورد بحث.

و توصیف می کنند آگاه تریم"(نَحْنُ أَعْلَمُ بِمٰا یَصِفُونَ).

می دانیم حرکات ناشایست و گفتار خشن و انواع اذیت و آزار آنها تو را ناراحت می کند،اما تو وظیفه نداری که در برابر آن خشونتها و زشت گوئیها مقابله به مثل کنی،تو بدی را با نیکی پاسخ ده که این خود یکی از مؤثرترین روشها برای بیدار کردن غافلان و فریب خوردگان است.

*** ولی در عین حال باز هم خودت را به خدا بسپار"و بگو پروردگارا!من از وسوسه های شیاطین به تو پناه می برم"(وَ قُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِکَ مِنْ هَمَزٰاتِ الشَّیٰاطِینِ).

*** نه تنها از وسوسه های اغفال کننده آنها،بلکه"به تو پناه می برم از اینکه آنها نزد من حاضر شوند"(وَ أَعُوذُ بِکَ رَبِّ أَنْ یَحْضُرُونِ).

و در جلسات من حضور یابند که حضورشان نیز اغوا کننده و زیانبار است.

***

نکته ها:

اشاره

۱-"همزات شیاطین"چیست؟

"همزات"جمع"همزه"به معنی دفع و تحریک با شدت است،و اگر به حرف همزه،"همزه"می گویند،به خاطر آنست که از انتهای گلو با شدت بیرون می آید،و به گفته بعضی از مفسران"همز"و"غمز"و"رمز"هر سه یک معنی را می رساند،منتهی"رمز"به مرحله خفیف و"غمز"از آن شدیدتر و"همز"نهایت شدت را بیان می کند (۱).

و با توجه به اینکه شیاطین،جمع است،همه شیطانهای آشکار و پنهان،

۱- ۱) تفسیر ابو الفتوح رازی.

انس و جن را شامل می گردد.

در تفسیر علی بن ابراهیم می خوانیم که امام ع در معنی آیه" قُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِکَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّیَاطِینِ "فرمود:

هو ما یقع فی قلبک من وسوسه الشیطان: "منظور از آن،وسوسه های شیطانی است که در قلب تو می افتد" (۱).

آنجا که پیامبر ص با داشتن مقام عصمت و مصونیت الهی چنین تقاضایی را از خدا می کند تکلیف دیگران روشن است،باید همه مؤمنان از پروردگار که مالک و مدبر آنها است بخواهند لحظه ای آنها را به حال خودشان وامگذارند نه تنها تحت تاثیر وسوسه شیاطین قرار نگیرند بلکه در مجلس آنها نیز حضور نیابند.

به این ترتیب همه رهروان راه حق باید به طور مداوم از القائات شیطانی بر حذر باشند و همیشه خود را از این نظر در پناه او قرار دهند.

***

۲-پاسخ بدی به نیکی!

یکی از مؤثرترین طرق مبارزه با دشمنان سرسخت و لجوج آن است که بدیها را به نیکی پاسخ دهند،اینجاست که شور و غوغایی از درون و جدان آنها برمی خیزد،و شخص بد کار را سخت تحت ضربات سرزنش و ملامت قرار می دهد، و در مقایسه او با طرف مقابل حق را به طرف می دهد،و همین امر در بسیاری از موارد سبب تجدید نظر دشمن در برنامه هایش می گردد.

در سیره پیشوایان و روش عملی پیامبر ص و ائمه هدی ع بسیار دیده ایم که افراد یا جمعیتهایی را که مرتکب بدترین جنایات شده اند به نیکی پاسخ گفته و مشمول محبتشان ساخته اند،و همین سبب انقلاب و دگرگونی روحی و باز گشت

۱- ۱) تفسیر نور الثقلین ج ۳ صفحه ۵۵۲.

آنها به طریق حق گردیده.

قرآن بارها-و از جمله در آیات فوق-این امر را به عنوان یک اصل در مبارزه با بدیها به مسلمانان گوشزد می کند،و حتی در آیه ۳۴ سوره فصلت می گوید:

"نتیجه این کار آن خواهد شد که دشمنان سرسخت،دوستان گرم و صمیمی شوند" (فَإِذَا الَّذِی بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُ عَدٰاوَةٌ کَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمِیمٌ).

ولی ناگفته پیدا است که این دستور مخصوص مواردی است که دشمن از آن سوء استفاده نکند،آن را دلیل بر ضعف نشمارد،و بر جرات و جسارتش افزوده نگردد.

و نیز مفهوم این سخن هرگز سازشکاری و قبول تسلیم در برابر وسوسه های دشمنان نیست،و شاید به همین دلیل بعد از بیان این دستور در آیات فوق بلا فاصله به پیامبر ص دستور داده شده است که از همزات و وسوسه های شیاطین و حضور آنها به خدا پناه ببرد.

***

ص :۳۰۹

[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۹۹ تا ۱۰۰]

اشاره

حَتّٰی إِذٰا جٰاءَ أَحَدَهُمُ اَلْمَوْتُ قٰالَ رَبِّ اِرْجِعُونِ (۹۹) لَعَلِّی أَعْمَلُ صٰالِحاً فِیمٰا تَرَکْتُ کَلاّٰ إِنَّهٰا کَلِمَةٌ هُوَ قٰائِلُهٰا وَ مِنْ وَرٰائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلیٰ یَوْمِ یُبْعَثُونَ (۱۰۰)

ترجمه:

۹۹-(آنها هم چنان به راه غلط خود ادامه می دهند)تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرا رسد می گوید:پروردگار من!مرا باز گردانید!.

۱۰۰-شاید در آنچه ترک کردم(و کوتاهی نمودم)عمل صالحی انجام دهم(به او می گویند)چنین نیست،این سخنی است که او به زبان می گوید(و اگر باز گردد برنامه اش همچون سابق است)و پشت سر آنها برزخی است تا روزی که برانگیخته می شوند.

تفسیر:

تقاضای ناممکن!

در تعقیب بحثهایی که در آیات قبل پیرامون سرسختی مشرکان و گنهکاران در مسیر باطلشان گذشت،در آیات مورد بحث وضع دردناکشان را به هنگامی که در آستانه مرگ قرار می گیرند چنین توصیف می کند:

"آنها به این راه غلط خود هم چنان ادامه می دهند تا هنگامی که مرگ یکی از آنها فرا رسد"(حَتّٰی إِذٰا جٰاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ) (۱)

ص:۳۱۰

۱- ۱) "حتی"در حقیقت غایتی است برای جمله محذوفی که از عبارات گذشته فهمیده می شود،و در تقدیر چنین است:انهم یستمرون علی هذا الحال حَتّٰی إِذٰا جٰاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ "آنها بر این طریقه ادامه می دهند تا مرگشان فرا رسد"و این معنی از جمله " نَحْنُ أَعْلَمُ بِمٰا یَصِفُونَ "که در دو آیه قبل آمده استفاده می شود(دقت کنید).

در این هنگام که خود را در حال بریـدن از این جهان و قرار گرفتن در جهان دیگر می بیننـد،پرده های غرور و غفلت از مقابل دیـدگانشان کنـار می رود گویی سـرنوشت دردنـاک خویش را با چشم می بینـد،عمر و سـرمایه های از دست رفته و کوتاهی هایی را که در گذشته کرده و گناهانی را که مرتکب شده اند عواقب شوم آن را مشاهده می کنند،اینجا است که فریاد او بلند می شود و"می گوید:ای پروردگار من!مرا باز گردانید"!(قالَ رَبِّ ارْجِعُونِ).

*** مرا بـاز گردانیـد"شایـد گذشـته خـود را جـبران کنم و عمـل صـالحی در برابر آنچه ترک گفتم بجـا آورم"(لَعَلِّی أَعْمَلُ صالِحاً فِیما تَرَکْتُ).

اما از آنجا که قانون آفرینش چنین اجازه بازگشتی را به هیچکس،نه نیکوکار و نه بـدکار،نمی دهـد،به او چنین پاسخ داده می شود"نه!هرگز راه باز- گشتی وجود ندارد"(کَلّا).

"این سخنی است که او به زبان می گوید"(إِنَّها کَلِمَةٌ هُوَ قائِلُها).

سخنی که هرگز از اعماق دلش با اراده و آزادی بر نخواسته است،این همان سخنی است که هر بدکاری به موقع گرفتار شدن در چنگال مجازات و هر قاتلی به هنگام دیدن چوبه دار می گوید و هر وقت امواج بلا فرو بنشیند باز همان برنامه سابق خود را ادامه می دهد.

این شـبیه چیزی است که در آیه ۲۸ سوره انعـام می خوانیم" وَ لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ "(آنها اگر به حیات دنیا باز گردند باز به همان برنامه ها و روش خود ادامه می دهند).

و در پایـان آیـه،اشـاره بسـیار کوتـاه و پر معنی بـه جهـان اسـرار آمیز برزخ کرده می گویـد:"در پشـت سـر آنهـا تـا روزی که برانگیخته می شوند برزخی وجود دارد" (وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ).

***

نکته ها:

اشاره

۱-مخاطب در جمله" رَبِّ ارْجِعُونِ "کیست؟

با توجه به اینکه کلمه"رب"مخفف"ربی"به معنی"پروردگار من" می باشد،آغاز این جمله نشان می دهد مخاطب خداوند متعال است،ولی از آنجا که"ارجعون"(باز گردانید مرا)به صیغه"جمع"آمده،مخاطب نمی تواند خدا باشد،و جمع این دو تعبیر در جمله فوق سؤال انگیز شده است.

جمعی از مفسران معتقدند که مخاطب خداوند است و ذکر صیغه جمع در اینجا به عنوان احترام و تعظیم است،که در زبان فارسی ما نیز معمول است به مخاطب واحد،هنگام احترام"شما"می گوئیم،ولی با توجه به اینکه این تعبیر در زبان عربی،مخصوصا در اعصار گذشته،رائج نبوده،و در قرآن نیز نمونه ای برای آن دیده نمی شود،ضعف این تفسیر روشن است (۱).

جمع دیگری از مفسران گفته اند مخاطب در واقع فرشتگان مرگ و قبض ارواحند،و گفتن کلمه"رب"یک نوع استغاثه به درگاه خدا می باشد که در سخنان روز مره ما نیز فراوان است که وقتی انسان در بحرانی سخت قرار می گیرد نخست به درگاه خدا استغاثه می کند و بعد از مردم یاری می طلبد و فریاد می زند:"ای خدا!ای خدا!مرا نجات دهید،به کمک من بشتابید".

این تفسیر صحیحتر به نظر می رسد.

***

ص:۳۱۲

۱- ۱) بعضی از مفسران آیه ۹ سوره قصص"قره عَیْنٍ لِی وَ لَکَ لاٰ تَقْتُلُوهُ "را که از زبان همسر فرعون به هنگام گرفتن قنداقه موسی از آب می باشد نمونه ای از این تعبیر دانسته اند،که در آغاز آن مخاطب فرعون است،و در دنباله آن،مخاطب اطرافیان او هستند که مامور قتل پسران بنی اسرائیل بودند(دقت کنید).

۲-تفسیر جمله" فِيمٰا تَرَكْتُ "

در آیات فوق خواندیم که کافران در آستانه مرگ تقاضا می کنند که آنها را بازگردانند تا"در آنچه ترک گفته اند"عمل صالح انجام دهند.

بعضی معتقدند" فِيمٰا تَرَكْتُ "در اینجا اشاره به اموالی است که از آنها به یادگار می ماند که در تعبیرات معمولی نیز از آن به"ترکه میت"تعبیر می شود.

حدیثی که از امام صادق ع نقل شده است شاهدی بر این معنی است، آنجا که فرمود:

من منع قیراطا من الزکاه فلیس بمؤمن و لا مسلم و هو قوله تعالی رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صٰالِحاً فِيمٰا تَرَكْتُ : "کسی که قیراطی از زکات را ندهد نه مؤمن است و نه مسلمان و سخن خداوند" رَبِّ ارْجِعُونِ... "نیز همین را می گوید" (۱).

در حالی که بعضی دیگر معنی وسیعتری برای آن قائلند و"ما ترکت"را اشاره به تمام اعمال صالحی که ترک گفته می دانند،یعنی:خداوندا!مرا باز گردان تا اعمال صالحی را که ترک کرده ام جبران کنم،و حدیثی که در بالا نقل کردیم چنانچه از قبیل بیان مصداق روشن باشد منافاتی با این تفسیر وسیع و جامع ندارد و با توجه به اینکه این گونه افراد از تمام فرصتهایی که از دست داده اند پشیمان می شوند و میل دارند همه را جبران کنند،تفسیر دوم صحیحتر به نظر می رسد.

ضمنا تعبیر به"لعل"در جمله" لَعَلِّي أَعْمَلُ صٰالِحاً "(شاید عمل صالحی انجام دهم)ممکن است اشاره به این باشد که این افراد آلوده و منحرف از وضع آینده خود نیز اطمینان کامل ندارند و کم و بیش می دانند که این ندامت و پشیمانی معلول شرائط خاصی است که در آستانه مرگ برای آنها پیدا شده است و ای بسا

۱- ۱) کافی و ثواب الاعمال و من لا یحضره الفقیه(طبق نقل تفسیر نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۵۵۲).

اگر باز گردند همان روش گذشته را ادامه خواهند داد و حقیقت نیز همین است.

***

۳-"کلا"در اینجا چه چیزی را نفی می کند؟

"کلا"کلمه ای است که در لغت عرب برای منع و جلوگیری و ابطال گفتار طرف مقابل می آید،و در واقع نقطه مقابل"ای"(آری)است که برای تصدیق می باشد.

در پاسخ سؤال فوق بعضی گفته اند:"کلا"نفی تقاضای کفار برای بازگشت به زندگی دنیا است،یعنی:راه بازگشت بسته شده و به هیچوجه امکان پذیر نیست.

بعضی دیگر گفته اند که این کلمه برای نفی ادعای آنها است که می گویند اگر ما به دنیا باز گردیم گذشته را جبران خواهیم کرد،خداوند می گوید:این یک ادعای بی اساس و تو خالی است و اگر آنها باز گردند برنامه همان برنامه پیشین است.

در عین حال هیچ مانعی ندارد که این کلمه اشاره به نفی هر دو معنی باشد.

ذکر این نکته نیز لازم است که این تقاضا و جواب گر چه در آیه فوق تنها در مورد مشرکان ذکر شده ولی مسلم است که اختصاص به آنها ندارد،بلکه تقاضای همه گنهکاران و ستمگران و آلودگان است که با دیدن سر نوشت دردناک خود در آستانه مرگ از گذشته پشیمان می شوند و تقاضای بازگشت می کنند اما دست رد بر سینه آنها می زنند.

***

۴-جهان برزخ چیست؟

عالم برزخ چه عالمی است؟و کجا است؟و دلیل بر اثبات چنین عالمی که در میان دنیا و عالم آخرت قرار دارد چیست؟

آیـا برزخ برای همه است یا برای گروه معینی؟ و بالآخره وضع حال مؤمنان و صالحان و نیز کافران و بـدکاران در آنجا چگونه است؟ اینهـا سؤالاتی است که در این زمینه وجود دارد و در آیات و روایات اشاراتی به آن شـده است و لازم است تا آنجا که وضع این کتاب اجازه می دهد به پاسخ آنها بپردازیم.

واژه"برزخ"در اصـل بـه معنی چیزی اسـت کـه در میـان دو شـیء،حائـل می شـود و سـپس بـه هر چیزی کـه میـان دو امر قرار گیرد"برزخ"گفته شده است و روی همین جهت به عالمی که میان دنیا و عالم آخرت قرار گرفته،"برزخ" گفته می شود.

دلیـل بر وجـود چنین جهـانی که گـاهی از آن تعـبیر به"عـالم قـبر"و یـا"عـالم ارواح"می شـود از طریـق ادله نقلیه است آیـات متعددی از قرآن مجید داریم که بعضی ظهور و بعضی صراحت در این معنی دارد.

آیه مورد بحث(وَ مِنْ وَرٰائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ)ظاهر در وجود چنین عالمی است،هر چنـد بعضـی خواسـته اند کلمه برزخ را در این آیه به معنی مانعی برای بازگشت به این دنیا معرفی کننـد و گفته انـد مفهوم آیه این است که پشت سـر انسان مانعی است که او را از بازگشت به این جهان منع می کند، ولی این معنی بسیار بعید به نظر می رسد،زیرا تعبیر به" إِلىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ " (تا روز رستاخیز)دلیل بر این است که این برزخ در میان دنیا و آخرت قرار گرفته،نه میان انسان و دنیا.

از آیاتی که"صـریحا"وجود چنین جهانی را اثبات می کند آیات مربوط به حیات شـهیدان است مانند وَ لاٰ تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ أَمْوٰاتاً بَلْ أَحْيٰاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ :"هرگز گمان نکن کسانی که در راه خدا کشته شدند

مردگانند آنها زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند"(آیه ۱۶۹ سوره آل عمران).

در اینجا خطاب به پیامبر است،و در آیه ۱۵۴ سوره بقره خطاب به همه مؤمنان کرده می گوید: وَ لاٰ تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ أَمْوٰاتٌ بَلْ أَحْيٰاءٌ وَ لٰكِنْ لاٰ تَشْعُرُونَ .

نه تنها در مورد مؤمنان عالیمقامی همچون شهیدان جهان برزخ وجود دارد بلکه درباره کفار طغیانگری همچون فرعون و یارانش نیز وجود برزخ صریحا در آیه ۴۶ سوره مؤمن آمده است: اَلنّٰارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهٰا غُدُوًّا وَ عَشِيًّا وَ يَوْمَ تَقُومُ السّٰاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذٰابِ :"آنها(فرعون و یارانش)هر صبح و شام در برابر آتش قرار می گیرند و به هنگامی که روز قیامت بر پا می گردد فرمان داده می شود آل فرعون را در شدیدترین کیفرها وارد کنید.

البته آیات دیگری را نیز برای این موضوع ذکر کرده اند که در صراحت و ظهور به پایه آیات فوق نمی رسد،تنها مطلبی که در آیات برزخ باید مورد توجه قرار گیرد این است که بجز آیه مورد بحث که مساله برزخ را به طور کلی بیان کرده،بقیه آنها مساله را به صورت خصوصی مثلا در مورد"شهداء"یا"آل فرعون" طرح می کند.

ولی روشن است که نه آل فرعون خصوصیتی دارند،که همانند آنها در جهان بسیار بوده،و نه شهیدان چرا که قرآن مجید گروهی از صالحان و خاصان را همطراز آنها شمرده،در آیه ۶۹ سوره نساء پیامبران و صدیقان و شهداء و صالحان را در کنار هم قرار می دهد فَأُولٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدٰاءِ وَ الصّٰالِحِينَ .

درباره عمومی بودن یا نبودن برزخ سخنی داریم که در پایان این بحث

ص :۳۱۶

به خواست خدا خواهد آمد.

و اما از نظر روایات-در کتب معروف شیعه و اهل تسنن روایات فراوانی است که با تعبیرات مختلف و کاملا متفاوت از جهان برزخ و عالم قبر و ارواح و خلاصه جهانی که میان این عالم و عالم آخرت قرار دارد سخن می گوید:

۱-در حدیث معروفی که در کلمات قصار در نهج البلاغه آمده است می خوانیم که علی ع هنگام مراجعت از جنگ صفین وقتی که نزدیک کوفه کنار قبرستانی که بیرون دروازه قرار داشت رسید،رو به سوی قبرها کرد و چنین گفت:

یا اهل الدیار الموحشه و المحال المقفره و القبور المظلمه!یا اهل التربه! یا اهل الغربه!یا اهل الوحده!یا اهل الوحشه!انتم لنا فرط سابق و نحن لکم تبع لا حق،اما الدور فقد سکنت،و اما الازواج فقد نکحت و اما الاموال فقد قسمت،هذا خبر ما عندنا فما خبر ما عندکم؟ ثم التفت الی اصحابه فقال:اما لو اذن لهم فی الکلام لاخبروکم ان خیر الزاد التقوی:

"ای ساکنان خانه های وحشتناك و مکانهای خالی و قبرهای تاریک!ای خاك نشینان!ای غریبان!ای تنهایان!ای وحشت زدگان!شما در این راه بر ما پیشی گرفتید و ما نیز به شما ملحق خواهیم شد،اگر از اخبار دنیا بپرسید به شما می گویم خانه هایتان را دیگران ساکن شدند،همسرانتان به نکاح دیگران در آمدند،و اموالتان تقسیم شد،اینها خبرهایی است که نزد ما است نزد شما چه خبر؟! سپس رو به یارانش کرد و فرمود:اگر به آنها اجازه سخن گفتن داده شود حتما به شما خبر می دهند که بهترین زاد و توشه برای این سفر پرهیزکاری است" (۱).

۱- ۱) نهج البلاغه کلمات قصار شماره ۱۳۰.

روشن است که تمام این تعبیرات را بر مجاز و کنایه نمی توان حمل کرد، بلکه همه آنها خبر از این واقعیت می دهد که انسان بعد از مرگ دارای یک نوع حیات برزخی است می فهمد و درک می کند و اگر اجازه سخن گفتن داشته باشد سخن هم می گوید.

۲-در حدیث دیگری از اصبغ بن نباته از علی ع می خوانیم که روزی حضرت از کوفه خارج شد و به نزدیک سرزمین "غری" (نجف)آمد و از آن گذشت اصبغ می گوید:ما به او رسیدیم در حالی که دیدیم روی زمین دراز کشیده است قنبر گفت:ای امیر مؤمنان اجازه نمی دهی عبایم را زیر پای شما پهن کنم؟فرمود:

نه اینجا سرزمینی است که خاکهای مؤمنان در آن قرار دارد و یا این کار تو مزاحمتی برای آنها است.

اصبغ می گوید:عرض کردم خاک مؤمن را فهمیدم چیست؟اما مزاحمت آنها چه معنی دارد؟ فرمود:

یا بن نباته لو کشف لکم لرایتم ارواح المؤمنین فی هذا الظهر حلقا،یتزاورون و یتحدثون،ان فی هذا الظهر روح کل مؤمن و بوادی برهوت نسمه کل کافر: "ای فرزند نباته اگر پرده از مقابل چشم شما بر داشته شود ارواح مؤمنان را می بینید که در اینجا حلقه حلقه نشسته اند و یکدیگر را ملاقات می کنند و سخن می گویند اینجا جایگاه مؤمنان است و در وادی برهوت ارواح کافران (۱).

۳-در حدیث دیگری از امام علی بن الحسین ع می خوانیم:

ان القبر اما روضه من ریاض الجنه،او حفره من حفر النار!: "قبر باغی است از باغهای بهشت یا گودالی از گودالهای جهنم"! (۲).

۱- ۱) بحار الانوار ج ۶ ص ۲۴۳.

۲- ۲) تفسیر نور الثقلین جلد ۲ صفحه ۵۵۳.

۴-در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:که فرمود:

البرزخ القبر، و هو الثواب و العقاب بین الدنیا و الآخره...و اللّٰه ما نخاف علیکم الا البرزخ: "برزخ همان عالم قبر است که پاداش و کیفر میان دنیا و آخرت است، به خدا ما بر شما نمی ترسیم مگر از برزخ"! (۱).

۵-در حدیث دیگری که در کتاب"کافی"نقل شده است بعد از ذکر این جمله می خوانیم راوی از امام سؤال کرد و ما البرزخ(برزخ چیست)امام فرمود:

القبر منذ حین موته الی یوم القیامه (قبر از زمان مرگ تا روز قیامت ادامه دارد) (۲).

۶-در حدیث دیگری از امام صادق ع می خوانیم که شخصی خدمتش عرض کرد:جمعی نقل می کنند که ارواح مؤمنان بعد از مرگ در سینه پرندگان سبز رنگی قرار می گیرند که اطراف عرش الهی می گردند؟!امام فرمود:

لا،المؤمن اکرم علی اللّٰه من ان یجعل روحه فی حوصله طیر و لکن فی ابدان کابدانهم: "چنین نیست،مؤمن نزد خدا گرامی تر از این است که روح او را در سینه پرنده ای محبوس کند،بلکه ارواح مؤمنین در بدنهایی همانند بدنهایشان قرار دارد" (۳).

این حدیث اشاره به قالب مثالی است که از جهاتی شباهت به این بدن مادی دارد ولی دارای یک نوع تجرد برزخی است.

۷-باز در حدیث دیگری که در کتاب"کافی"نقل شده از امام صادق ع می خوانیم که در مورد ارواح مؤمنین از حضرتش سؤال کردند فرمود:

فی حجرات فی الجنه یاکلون من طعامها و یشربون من شرابها و یقولون ربنا اقم لنا

۱- ۱) تفسیر نور الثقلین جلد ۲ صفحه ۵۵۳.

۲- ۲) همان مدرک صفحه ۵۵۴.

۳- ۳) کتاب کافی(طبق نقل بحار الانوار جلد ششم صفحه ۲۶۸).

الساعه و انجز لنا ما وعدتنا: "آنها در حجره هایی از بهشت قرار دارند،از غذاهای بهشتی می خورند،و از نوشیدنیهایش می نوشند،و می گویند پروردگارا! هر چه زودتر قیامت را بر پا کن و به وعده هایی که به ما داده ای وفا فرما" (۱).

۸-در حدیث دیگری در همان کتاب از همان امام بزرگوار آمده است:

هنگامی که یکی از مؤمنان از دنیا می رود،ارواح مؤمنین او را احاطه می کنند و از کسانی که در دنیا بوده اند و زنده اند یا مرده اند جستجو می کنند،اگر بگوید فلان کس از دنیا رفته اما او را نزد خود حاضر نمی بینند می گویند:حتما سقوط کرده(یعنی در دوزخ قرار گرفته!) (۲).

پیدا است که منظور از بهشت و جهنم در روایات فوق،بهشت و دوزخ برزخی است نه عالم قیامت که این دو با هم فرق بسیار دارند.

خلاصه روایات در این زمینه بسیار زیاد است و در ابواب مختلف جمع آوری شده است که به قسمتی از ابواب آن اشاره می کنیم:

روایات فراوانی که سخن از سؤال و فشار و عذاب قبر می گوید.

روایاتی که از تماس ارواح با خانواده خود و مشاهده وضع حال آنها بحث می کند.

روایاتی که از حوادث شب معراج و تماس پیامبر ص با ارواح انبیا و پیامبران سخن می گوید.

روایاتی که می گوید:نتیجه کارهای نیک یا بدی که انسان در این جهان انجام داده بعد از مرگ به او می رسد...و مانند آن (۳).

***

ص: ۳۲۰

۱- ۱) بحار الانوار جلد ۶ صفحه ۲۶۹.

۲- ۲) همان مدرک.

۳- ۳) این روایات را مرحوم"سید عبد اللّه شبر"در کتاب"تسلیه الفؤاد فی بیان الموت و المعاد"گردآوری کرده است.

برزخ و ارتباط با عالم ارواح-گر چه بسیاری از کسانی که دعوی ارتباط با عالم ارواح دارند دروغ می گویند،یا گرفتار تخیل و پندارند،ولی طبق تحقیقاتی که انجام شده است این امر به اثبات رسیده که ارتباط با عالم ارواح امکان پذیر است،و این امر برای جمعی از آگاهان،به تجربه رسیده است که در تماس با ارواح حقایقی را درک کرده اند.

این امر خود دلیل روشنی بر اثبات جهان برزخ و واقعیت آن است،و نشان می دهد که بعد از عالم دنیا و مرگ جسم،و قبل از قیام آخرت،جهان دیگری وجود دارد (۱).

همچنین دلائل عقلی که برای اثبات تجرد روح و بقای آن بعد از فنای جسم در دست داریم خود دلیل دیگری بر اثبات جهان برزخ است(دقت کنید).

***

ترسیمی از عالم برزخ

اگر از شاخ و برگها صرف نظر کنیم در میان علمای اسلام در مورد مساله برزخ و عذاب و نعمت در این عالم اتفاق نظر وجود دارد و علمای شیعه و اهل سنت در این امر متفقند،جز اندکی که قابل ملاحظه نیستند.

دلیل این اتفاق نظر نیز روشن است زیرا وجود جهان برزخ و نعمت و عذاب آن همانگونه که گفتیم صریحا در آیات قرآن مجید آمده است.

در مورد شهیدان قرآن با صراحت می گوید:نباید تصور کرد که آنها مردگانند آنها زنده اند و نزد پروردگارشان نعمت و روزی می گیرند و از آنچه خدا به آنها داده است خوشحالند و حتی به بازماندگان بشارت می دهند که آنها غم و اندوهی ندارند(آل عمران آیه ۱۶۹).

۱- ۱) برای توضیح بیشتر در مساله ارتباط ارواح به کتاب"عود ارواح و ارتباط با ارواح"و کتاب جهان پس از مرگ مراجعه فرمائید.

نه تنها این دسته از نیکوکاران متنعمند بلکه گروهی از بدترین طاغیان و مجرمان نیز در عذابند چنان که درباره معذب بودن آل فرعون بعد از مرگ و قبل از قیام قیامت،قبلا اشاره کردیم(سوره غافر آیه ۴۶).

و روایات نیز چنان که دانستیم در منابع اسلامی در حد تواتر است.

بنا بر این اصل وجود عالم برزخ جای بحث نیست،مهم آن است که بدانیم زندگی برزخی چگونه است که در اینجا تصویرهای مختلفی ذکر شده است که روشنترین آنها آن است که روح انسان بعد از پایان زندگی این جهان در اجساد لطیفی قرار می گیرد که از بسیاری از عوارض این ماده کثیف بر کنار است و چون از هر نظر شبیه این جسم است،به آن"قالب مثالی"یا"بدن مثالی"می گویند که نه به کلی مجرد است،و نه مادی محض،بلکه دارای یک نوع"تجرد برزخی"است.

بعضی از محققان آن را تشبیه به وضع روح در حالت خواب کرده اند که در آن حال ممکن است با مشاهده نعمتهایی براستی لذت ببرد و یا بر اثر دیدن مناظر هولناك معذب و متالم شود آن چنان که گاه واکنش آن در همین بدن نیز ظاهر می شود،و به هنگام دیدن خوابهای هولناك،فریاد می کشد،نعره می زند،پیچ و تاب می خورد،بدن او غرق عرق می شود.

حتی بعضی معتقدند که در حال خواب به راستی روح با قالب مثالی فعالیت می کند و حتی بالاتر از آن معتقدند که ارواح قویه در حال بیداری نیز می تواند همان تجرد برزخی را نیز پیدا کند،یعنی از جسم جدا شده و با همین قالب مثالی به میل خود،و یا از طریق خوابهای مغناطیسی در جهان سیر کند و از مسائلی با خبر گردد (۱).

---

۱ - ۱) مرحوم علامه مجلسی ضمن بیان این مطلب در بحار الانوار تصریح می کند که تشبیه حالت برزخ به حالت رؤیا و خواب در بسیاری از اخبار وارد شده،و حتی امکان دارد نفوس قویه عالیه دارای جسدهای مثالی متعددی باشند،و به این وسیله روایاتی که می گوید: امامان نزد هر کس در حال جان دادن حاضر می شوند نیاز به توجیه و تفسیری نخواهد داشت (بحار الانوار جلد ۶ ص ۲۷۱).

بلکه بعضـی تصـریح می کنند که قالب مثالی در باطن بدن هر انسانی هست، منتها به هنگام مرگ و آغاز زندگی برزخی جدا می شود و گاه در همین زندگی مادی دنیا نیز امکان جدایی-چنان که گفتیم-برای او حاصل می شود.

حال اگر تمام این مشـخصات را برای قالب مثالی نپذیریم اصل مطلب را نمی توان انکار کرد چرا که در روایات بسیاری به آن اشاره شده و از نظر دلیل عقل نیز هیچگونه مانعی ندارد.

ضمنـا از آنچه گفتیم پاسـخ این ایراد روشن شـد که بعضـی می گوینـد:اعتقـاد به جسـد مثـالی مسـتلزم اعتقـاد به مساله تناسـخ است،چرا که تناسخ چیزی جز این نیست که روح واحد منتقل به جسمهای متعدد گردد.

جواب این ایراد را مرحوم"شـیخ بهایی"به طرز روشنی بیان کرده است، او می گوید:تناسخی که همه مسلمانان اتفاق بر بطلان آن دارنـد ایـن اسـت کـه روح بعـد از ویرانی این بـدن به بـدن دیگری در همین عـالم بـازگردد،امـا تعلـق روح به بـدن مثـالی در"جهان برزخ"تا قیام قیامت که باز به بدنهای نخستین به فرمان خدا بر می گردد هیچگونه ارتباطی به تناسخ ندارد،و اگر می بینیـد مـا تناسـخ را شدیـدا انکـار کرده و معتقـدان آن را تکفیر می کنیم به خـاطر آن است که آنها قائل به ازلی بودن ارواح و انتقال دائمی آنها از بدنی به بدن دیگرند و معاد جسمانی را در جهان دیگر به کلی منکرند (۱).

و اگر همانطور که بعضـی گفته اند قالب مثالی در باطن همین بدن مادی باشد پاسخ مساله تناسخ روشنتر می شود،زیرا روح از قالب خود به قالب دیگری منتقل نشده بلکه بعضی از قالبهای خود را رها ساخته و با دیگری ادامه حیات برزخی داده است.

***

۱- ۱) بحار الانوار ج ۶ ص ۲۷۷.

سؤال دیگر که در اینجا باقی می ماند این است که از بعضی آیات قرآن استفاده می شود که گروهی از مردم دارای عالم برزخ نیستند،چنان که در آیه ۵۵ و ۵۶ سوره روم می خوانیم:"گروهی از مجرمان بعد از بر پا شدن قیامت سوگند یاد می کنند که ساعتی بیشتر در جهان برزخ نبودند ولی بزودی مؤمنان آگاه به آنها می گویند شما به فرمان خدا مدتی طولانی تا روز قیامت،مکث کرده اید و هم اکنون روز قیامت است".

پاسخ این ایراد در روایات متعددی چنین داده شده است:مردم سه گروهند:

گروهی مؤمنان خالص،گروهی کافران خالص،و گروهی متوسط و مستضعفند.

جهان برزخ مخصوص گروه اول و دوم است اما گروه سوم در یک نوع حالت بیخبری،عالم برزخ را طی می کنند(برای اطلاع بیشتر از این روایات به جلد ۶ بحار الانوار بحث احوال برزخ و قبر مراجعه شود).

***

[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۱۰۱ تا ۱۰۴]

اشاره

فَإِذا نُفِخَ فِي اَلصُّورِ فَلا أَنْسابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَ لا يَتَساءَلُونَ (۱۰۱) فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِينُهُ فَأُولئِكَ هُمُ اَلْمُفْلِحُونَ (۱۰۲) وَ مَنْ خَفَّتْ مَوازِينُهُ فَأُولئِكَ اَلَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خالِدُونَ (۱۰۳) تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ اَلنّارُ وَ هُمْ فِيها كالِحُونَ (۱۰۴)

ترجمه:

۱۰۱-هنگامی که در"صور"دمیده شود هیچگونه نسبی میان آنها نخواهد بود،و از یکدیگر تقاضای کمک نمی کنند(چون کاری از کسی ساخته نیست).

۱۰۲-کسانی که ترازوهای(سنجش اعمال)آنها سنگین است آنان رستگارانند.

۱۰۳-و آنها که ترازوهای عملشان سبک می باشد کسانی هستند که سرمایه وجود خود را از دست داده در جهنم جاودانه خواهند ماند.

۱۰۴-شعله های سوزان آتش همچون شمشیر به صورتهاشان نواخته می شود و در دوزخ چهره ای در هم کشیده دارند.

تفسیر:

گوشه ای از مجازات بدکاران

در آیات گذشته چنان که دیدیم سخن از جهان برزخ در میان بود،و به دنبال آن در آیات مورد بحث سخن از قیامت و قسمتی از حالات مجرمان در آن جهان است.

ص: ۳۲۵

نخست چنین می گوید:"هنگامی که در صور دمیده شود هیچگونه نسبی در میان آنها نخواهد بود و از یکدیگر سؤال نمی کنند"(فَإِذا نُفِخَ فِی الصُّورِ فَلا أَنْسابَ بَیْنَهُمْ یَوْمَئِذٍ وَ لا یَتَساءَلُونَ).

می دانیم طبق آیات قرآن دو بار"نفخ صور"می شود:یک بار به هنگام پایان گرفتن این جهان،و پس از نفخ صور تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند می میرند و مرگ سراسر عالم را فرا خواهد گرفت،پس از نفخ دوم،رستاخیز مردگان آغاز می گردد و انسانها به حیات نوین باز می گردند،و آماده حساب و جزا می شوند.

"نفخ صور"به معنی دمیدن در شیپور است،ولی این تعبیر تفسیر و مفهوم خاصی دارد که به خواست خدا شرح آن را در ذیل آیه ۶۸ سوره"زمر"،بیان خواهیم کرد.

به هر حال در آیه فوق به دو قسمت از پدیده های قیامت اشاره شده:یکی از کار افتادن نسبها است،زیرا رابطه خویشاوندی و قبیله ای که حاکم بر نظام زندگی مردم این جهان است سبب می شود که افراد مجرم از بسیاری از مجازاتها فرار کنند،و یا در حل مشکلاتشان از خویشاوندان کمک گیرند،اما در قیامت انسان است و اعمالش،و هیچکس نمی تواند حتی از برادر و فرزند و پدرش دفاع کند و یا مجازات او را به جان بخرد.

دیگر اینکه:آنها چنان در وحشت فرو می روند که از شدت ترس حساب و کیفر الهی از حال یکدیگر به هیچوجه سؤال نمی کنند،آن روز روزی است که مادر از کودک شیرخوارش غافل می شود،و برادر،برادر خود را فراموش می کند مردم همچون مستان به نظر می رسند ولی مست نیستند،عذاب خدا شدید است! چنان که در آغاز سوره حج خواندیم: یَوْمَ تَرَوْنَها تَذْهَلُ کُلُّ مُرْضِعَهٍ عَمّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ کُلُّ ذاتِ حَمْلٍ حَمْلَها وَ تَرَی النّاسَ سُکاری وَ ما هُمْ بِسُکاری

وَ لٰكِنَّ عَذٰابَ اللّٰهِ شَدِيدٌ .

این احتمال در تفسیر جمله" وَ لاٰ يَتَسٰاءَلُونَ "نیز وجود دارد که منظور این است که از یکدیگر تقاضای کمک نمی کنند،زیرا می دانند این تقاضا به هیچوجه مفید و مؤثر نیست.

بعضی از مفسران نیز گفته اند که منظور از نفی سؤال آن است که از نسب هم نمی پرسند،و تاکیدی است بر جمله" فَلاٰ أَنْسٰابَ بَيْنَهُمْ ".

البته تفسیر اول از همه روشنتر به نظر می رسد هر چند منافاتی در میان آنها وجود ندارد و ممکن است جمله فوق اشاره به همه این معانی باشد.

در اینجا سؤال معروفی در کلمات مفسران مطرح شده و آن اینکه از پاره ای از آیات قرآن بخوبی استفاده می شود که در روز قیامت مردم از یکدیگر سؤال می کنند،مانند آیه ۲۷ سوره صافات که در مورد مجرمان به هنگامی که در آستانه دوزخ قرار می گیرند می گوید: وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلىٰ بَعْضٍ يَتَسٰاءَلُونَ :"آنها رو به یکدیگر نموده و سؤالهای(سرزنش آمیز)از یکدیگر می کنند.

و در همان سوره آیه ۵۰ از بهشتیان سخن می گوید که به هنگام استقرار در بهشت رو به سوی یکدیگر می کنند و از هم(درباره یارانی که در دنیا داشتند و بر اثر انحراف از جاده حق به دوزخ رفتند)سؤال می کنند(فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلىٰ بَعْضٍ يَتَسٰاءَلُونَ).

نظیر این معنی در آیه ۲۵ سوره طور نیز آمده،اکنون سؤال این است که این آیات چگونه با آیه مورد بحث که می گوید در قیامت سؤال از یکدیگر نمی کنند سازگار می باشد؟.

ولی کمی دقت در مضمون آیات فوق که نقل کردیم پاسخ این سؤال را روشن می سازد،زیرا آیات مربوط به اثبات سؤال از یکدیگر بعد از استقرار در بهشت یا در آستانه جهنم است،در حالی که نفی سؤال از یکدیگر مربوط به مراحل

نخستین رستاخیز است که هول و اضطراب و وحشت آن قدر آنها را پریشان می کند که یکدیگر را به کلی فراموش می کنند.

و به تعبیر دیگر قیامت مواقفی دارد و در هر موقف برنامه ای است و گاه عدم توجه به تعدد مواقف منشا سؤالاتی از قبیل آنچه در بالا گذشت می گردد.

*** بعد از قیام قیامت،نخستین مساله،مساله سنجش اعمال است با میزان مخصوصی که در آن روز برای این کار تعیین شده،گروهی اعمال پر وزنی دارند که ترازوی اعمال را سنگین می کند،درباره این گروه می فرماید:"کسانی که ترازوهایشان سنگین است آنها رستگارانند"(فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوٰازِینُهُ فَأُولٰئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ).

"موازین"جمع"میزان"به معنی وسیله سنجش وزن است،و چنان که قبلا بطور مشروح گفته ایم منظور از میزان سنجش اعمال یک ترازوی ظاهری دو کفه و مانند آن که برای سنجش وزن اجسام به کار میرود نیست،بلکه منظور وسیله مناسبی است که ارزش اعمال آدمی را با آن می سنجند،و به تعبیر دیگر میزان مفهوم وسیعی دارد که همه وسائل سنجش را شامل می شود،و بطوری که از روایات مختلف برمی آید میزان سنجش اعمال انسانها و حتی خود انسانها در آن روز پیشوایان بزرگ و انسانهای نمونه اند.

در حدیثی می خوانیم

ان امیر المؤمنین و الأئمه من ذریته هم الموازین:

"امیر مؤمنان علی ع و امامان از دودمان او میزانهای سنجش اعمالند" (۱).

بنا بر این انسانها و اعمالشان را با پیامبران بزرگ و اوصیای آنها مقایسه می کنند و در این مقایسه روشن می شود که تا چه اندازه با آنها شباهت دارند.

از همین طریق"افراد"و"اعمال"وزین از بی وزن و سنگین از تو خالی

۱- ۱) بحار الانوار جلد ۷ صفحه ۲۵۱(طبع جدید).

و با ارزش از بی ارزش،و پرمایه ها از بی مایه،تشخیص داده می شوند.

ضمنا سر ذکر"موازین"به صورت جمع نیز روشن می گردد،چرا که پیشوایان بزرگی که میزان سنجش هستند متعددند.

این احتمال نیز وجود دارد که هر یک از پیامبران و امامان و بندگان خاص خدا به حکم شرائط زندگیشان در یک یا چند جهت الگو بودند و هر کدام در جنبه ای بطور آشکارتری می درخشیدند،و به این ترتیب هر یک میزان سنجشی در آن قسمت خواهند بود.

*** "اما آنها که بر اثر نداشتن ایمان و عمل صالح میزان اعمالشان سبک(یا بی وزن)است کسانی هستند که سرمایه وجود خود را از دست داده و زیان کردند و در جهنم جاودانه خواهند بود"(وَ مَنْ خَفَّتْ مَوٰازِینُهُ فَأُولٰئِکَ الَّذِینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِی جَهَنَّمَ خٰالِدُونَ).

تعبیر به" خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ "(جان و سرمایه وجودشان را زیان کردند) اشاره لطیفی است به این واقعیت که آنها بزرگترین سرمایه یعنی هستی خویش را در این بازار تجارت دنیا از دست دادند بی آنکه در برابر آن چیز ارزشمندی به دست آورند.

*** آیه بعد بخشی از عذابهای دردناک آنها را چنین شرح می دهد"شعله های گرم و سوزان آتش،همچون شمشیر به صورتهای آنها نواخته می شود"(تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النّٰارُ).

"و آنها از شدت ناراحتی و عذاب در دوزخ،چهره ای عبوس و در هم کشیده دارند"(وَ هُمْ فِیهٰا کٰالِحُونَ).

"تلفح"از ماده"لفح"(بر وزن فتح)در اصل به معنی ضربه شمشیر است

و از آنجا که شعله های آتش،یا نور شدید آفتاب،و باد سموم،همچون شمشیر بر صورت انسان نواخته می شود بطور کنایه در این معنی بکار میرود.

"کالح"از ماده کلوح(بر وزن غروب)به معنی عبوس شدن و در هم کشیدن صورت است،و بسیاری از مفسران آن را چنین تفسیر کرده اند که بر اثر شعله های آتش پوست صورت آنها در هم کشیده می شود بطوری که لبها از هم باز میماند (۱).

***

نکته ها:

اشاره

۱-آن روز که نسبها از اثر می افتد

مفاهیمی که در این جهان در محدوده زندگی مادی انسانها حکمفرما است غالبا در جهان دیگر دگرگون می شود،از جمله مساله ارتباطات قبیله ای و فامیلی است که در زندگی این دنیا غالبا کارگشا است و گاهی خود نظامی را تشکیل می دهد که بر سایر نظامات جامعه حاکم می گردد.

اما با توجه به اینکه ارزشهای زندگی در جهان دیگر هماهنگ با ایمان و عمل صالح است مساله انتساب به فلان شخص یا طایفه و قبیله جایی نمی تواند داشته باشد در اینجا اعضای یک خاندان به هم کمک می کنند و یکدیگر را از گرفتاریها نجات می دهند،ولی در قیامت چنین نیست آنجا نه از اموال سرشار خبری است، و نه از فرزندان کاری ساخته است یَوْمَ لاٰ یَنْفَعُ مٰالٌ وَ لاٰ بَنُونَ إِلاّٰ مَنْ أَتَی اللّٰهَ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ :"روزی که نه مال سودی می بخشد و نه فرزندان،تنها نجات از آن کسی است که دارای قلب سلیم باشد" (۲).

ص : ۳۳۰

۱- ۱) تفسیر قرطبی-تفسیر فخر رازی-تفسیر مجمع البیان و تفسیر المیزان ذیل آیات مورد بحث.

۲- ۲) شعراء-۸۹.

حتی اگر این نسب به شخص پیامبر اسلام ص برسد،باز مشمول همین حکم است،و به همین دلیل در تاریخ زندگی پیامبر ص و امامان بزرگوار می خوانیم که بعضی از نزدیکترین افراد بنی هاشم را به خاطر عدم ایمان یا انحراف از خط اصیل اسلام رسما طرد کردند و از آنها تنفر و بیزاری جستند.

گر چه در حدیثی از پیامبر ص نقل شده که فرمود:

کل حسب و نسب منقطع یوم القیامه الا حسبی و نسبی: "پیوند هر حسب (۱)و نسبی روز قیامت بریده می شود جز حسب و نسب من" (۲).

ولی به گفته مرحوم علامه طباطبائی(رضوان اللّٰه علیه)در المیزان به نظر می رسد این همان حدیثی است که جمعی از محدثان اهل تسنن در کتابهای خود گاهی از عبد اللّٰه بن عمر و گاهی از خود عمر بن الخطاب و گاهی از بعضی دیگر از صحابه از پیامبر ص نقل کرده اند.

در حالی که ظاهر آیه مورد بحث عمومیت دارد و سخن از قطع همه نسبها در قیامت می دهد و اصولی که از قرآن استفاده شده و از طرز رفتار پیامبر با منحرفان بی ایمان بر می آید این است که تفاوتی میان انسانها از این نظر نیست.

لذا در حدیثی که صاحب کتاب مناقب ابن شهرآشوب از طاووس(یمانی) از امام زین العابدین ع نقل کرده می خوانیم:

خلق اللّٰه الجنه لمن اطاع و احسن و لو کان عبدا حبشیا،و خلق النار لمن عصاه و لو کان ولدا قرشیا:

"خداوند بهشت را برای کسی آفریده که اطاعت فرمان او کند و نیکو کار باشد هر چند برده ای از حبشه باشد،و دوزخ را برای کسی آفریده است که نافرمانی

ص:۳۳۱

۱- ۱) حسب از نظر لغت به معنی افتخاراتی است که نیاکان و پدر و اجداد انسان داشته اند و گاه به معنی خلق و خوی خود انسان نیز می آید ولی در اینجا منظور همان معنی اول است(به لسان العرب ماده حسب مراجعه شود).
۲- ۲) مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث.

او کند هر چند فرزندی از قریش باشد" (۱).

البته آنچه گفته شد منافات با احترام خاص سادات و فرزندان با تقوای پیامبر ص ندارد که این احترام خود احترامی است به شخص پیامبر ص و اسلام و روایاتی که در فضیلت و مقام آنها وارد شده نیز ظاهرا ناظر به همین معنی است.

***

۲-داستان تکان دهنده اصمعی

در اینجا مناسب است داستانی را که "غزالی" در کتاب "بحر المحبه" از "اصمعی" نقل کرده است و شاهد سخنان گذشته و حاوی نکته های لطیفی است بیاوریم:

"اصمعی" می گوید: "در مکه بودم،شبی بود ماهتابی،به هنگامی که اطراف خانه خدا طواف می کردم صدای زیبا و غم انگیزی گوش مرا نوازش داد به دنبال صاحب صدا می گشتم که چشمم به جوان زیبا و خوش قامتی افتاد که آثار نیکی از او نمایان بود،دست در پرده خانه کعبه افکنده و چنین مناجات می کرد:

یا سیدی و مولای نامت العیون و غابت النجوم،و انت ملک حی قیوم، لا تاخذک سنه و لا نوم،غلقت الملوک ابوابها و اقامت علیها حراسها و حجابها و قد خلی کل حبیب بحبیبه،و بابک مفتوح للسائلین،فها انا سائلک ببابک، مذنب فقیر،خاطئی مسکین،جئتک ارجو رحمتک یا رحیم،و ان تنظر الی بلطفک یا کریم!:

"ای بزرگ و ای آقای من!ای خدای من!چشمهای بندگان در خواب فرو رفته،و ستارگان آسمان یکی بعد از دیگری سر به افق مغرب گذارده و از دیده ها پنهان می گردند،و تو خداوند حی و قیومی،هرگز خواب سنگین و خفیف

۱- ۱) مناقب ابن شهرآشوب(طبق نقل تفسیر نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۵۶۴).

دامان کبریایی تو را نمی گیرد.

در این دل شب پادشاهان درهای قصرهای خویش را بسته و حاجیان بر آنها گمارده اند،هر دوستی با دوستش خلوت کرده،تنها در خانه ای که برای سائلان گشوده است،در خانه تو است.

هم اکنون به در خانه تو آمده ام،خطاکار و مستمندم،آمده ام از تو امید رحمت دارم ای رحیم!،آمده ام نظر لطفت را می طلبم ای کریم!".

سپس به خواندن این اشعار مشغول شد.

یا من یجیب دعاء المضطر فی الظلم

یا کاشف الکرب و البلوی مع السقم

قد نام و فدک حول البیت و انتبهوا

و عین جودک یا قیوم لم تنم

ان کان جودک لا یرجو الا ذووا شرف

فمن یجود علی العاصین بالنعم...

هب لی بجودک فضل العفو عن شرف

یا من اشار الیه الخلق فی الحرم

:"ای کسی که دعای گرفتاران را در تاریکیهای شب اجابت می کنی ای کسی که دردها و رنجها و بلاها را بر طرف می سازی.

میهمانان تو بر گرد خانه ات خوابیده اند و بیدار می شوند.

اما چشم جود و سخای تو ای قیوم هرگز به خواب فرو نمی رود.

اگر جود و احساس تو تنها مورد امید شرافتمندان درگاهت باشد.

گنهکاران به در خانه چه کسی بروند،و از که امید بخشش داشته باشند؟ سپس سر به سوی آسمان بلند کرد و چنین ادامه داد:

الهی سیدی و مولای!ان اطعتک بعلمی و معرفتی فلک الحمد و المنه علی و ان عصیتک بجهلی فلک الحجه علی:

خدای من!آقا و مولای من!اگر از روی علم و آگاهی تو را اطاعت کرده ام حمد شایسته تو است و رهین منت توام.

و اگر از روی نادانی معصیت کرده ام حجت تو بر من تمام است...بار دیگر سر به آسمان برداشت و با صدای بلند گفت:

یا الهی و سیدی و مولای ما طابت الدنیا

ص :۳۳۳

الا بذكرك،و ما طابت العقبى الا بعفوك،و ما طابت الايام الا بطاعتك،و ما طابت القلوب الا بمحبتك و ما طابت النعيم الا بمغفرتك!: "ای خدای من و ای آقا و مولای من!دنیا بی ذکر تو پاکیزه نیست،و آخرت بی عفو تو شایسته نیست،روزهای زندگی بی طاعتت بی ارزش است،و دلهای بی محبتت آلوده،و نعمتها بی آمرزشت ناگوار...".

"اصمعی می گوید:آن جوان باز هم ادامه داد و اشعار تکان دهنده و بسیار جذاب دیگری در همین مضمون بیان کرد و آن قدر خواند و خواند که بی هوش شد و به روی زمین افتاد نزدیک او رفتم به صورتش خیره شدم(نور ماهتاب در صورتش افتاده بود)خوب دقت کردم ناگهان متوجه شدم او زین العابدین علی بن الحسین امام سجاد(ع)است.

سرش را به دامان گرفتم و سخت به حال او گریستم،قطره اشکم بر صورتش افتاد به هوش آمد و چشمان خویش را گشود و فرمود:

من الذی اشغلنی عن ذکر مولای؟! "کیست که مرا از یاد مولایم مشغول داشته"عرض کردم اصمعی هستم ای سید و مولای من،این چه گریه و این چه بیتابی است؟تو از خاندان نبوت و معدن رسالتی،مگر آیه تطهیر در حق شما نازل نشده؟مگر خداوند درباره شما نفرموده: إِنَّمٰا یُرِیدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً .

امام برخاست و نشست و فرمود:ای اصمعی!هیهات هیهات!خداوند بهشت را برای مطیعان آفریده،هر چند غلام حبشی باشد و دوزخ را برای عاصیان خلق کرده هر چند فرد بزرگی از قریش باشد مگر قرآن نخوانده ای و این سخن خدا را نشنیده ای که می فرماید: فَإِذٰا نُفِخَ فِی الصُّورِ فَلاٰ أَنْسٰابَ بَیْنَهُمْ یَوْمَئِذٍ وَ لاٰ یَتَسٰاءَلُونَ ...

"هنگامی که نفخ صور می شود و قیام قیامت،نسبها به درد نمی خورد بلکه ترازوی سنجش اعمال باید سنگین وزن باشد،اصمعی می گوید:هنگامی که چنین دیدم

او را به حال خود گذاشتم و کنار رفتم" (۱).

***

۳-تناسب مجازات و گناه

در گذشته نیز اشاره کرده ایم که عذاب الهی در قیامت و حتی در این جهان متناسب با جرمهایی است که انجام می گیرد و چنان نیست که هر نوع عذاب را نسبت به هر نوع مجرمی اعمال کنند،در آیات فوق سوختگی شدید صورتها بر اثر شعله های آتش دوزخ تا آنجا که چهره ها در هم کشیده شود و لبها از هم باز بماند به عنوان مجازات برای"سبک و زنان"بی ارزش و بی ایمان ذکر شده است،و با توجه به این معنی که آنها غالبا کسانی هستند که چهره های خود را از شنیدن آیات الهی در هم می کشند و گاه،بر آنها لبخند تمسخرآمیز می زنند،و با استهزاء و سخریه می نشینند،تناسب این مجازات با اعمال آنها روشن می شود.

***

۱- ۱) بحر المحبه غزالی صفحه ۴۱ تا ۴۴(با مقداری تلخیص).

[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۱۰۵ تا ۱۱۱]

اشاره

أَ لَمْ تَکُنْ آیاتِی تُتْلی عَلَیْکُمْ فَکُنْتُمْ بِها تُکَذِّبُونَ (۱۰۵) قالُوا رَبَّنا غَلَبَتْ عَلَیْنا شِقْوَتُنا وَ کُنّا قَوْماً ضالِّینَ (۱۰۶) رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْها فَإِنْ عُدْنا فَإِنّا ظالِمُونَ (۱۰۷) قالَ اِخْسَؤُا فِیها وَ لا تُکَلِّمُونِ (۱۰۸) إِنَّهُ کانَ فَرِیقٌ مِنْ عِبادِی یَقُولُونَ رَبَّنا آمَنّا فَاغْفِرْ لَنا وَ اِرْحَمْنا وَ أَنْتَ خَیْرُ اَلرّاحِمِینَ (۱۰۹) فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِیًّا حَتّی أَنْسَوْکُمْ ذِکْرِی وَ کُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَکُونَ (۱۱۰) إِنِّی جَزَیْتُهُمُ اَلْیَوْمَ بِما صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ اَلْفائِزُونَ (۱۱۱)

ترجمه:

۱۰۵-آیا آیات من بر شما خوانده نمی شد و آن را تکذیب می کردید؟! ۱۰۶-می گویند:پروردگارا!شقاوت ما بر ما چیره شد و ما قوم گمراهی بودیم.

۱۰۷-پروردگارا!ما را از آن بیرون بر،اگر بار دیگر تکرار کردیم قطعا ستمگریم (و مستحق عذاب).

ص:۳۳۶

۱۰۸-می گوید دور شوید در دوزخ،و با من سخن مگویید.

۱۰۹-(فراموش کرده اید)گروهی از بندگان من می گفتند:پروردگارا!ما ایمان آوردیم،ما را ببخش و بر ما رحم کن،و تو بهترین رحم کنندگانی.

۱۱۰-اما شما آنها را به باد مسخره گرفتید و آنها شما را از یاد من غافل کردند و شما از آنها می خندیدید! ۱۱۱-ولی من امروز آنان را به خاطر صبر و استقامتشان پاداش دادم آنها پیروز و رستگارند.

تفسیر:

با من سخن نگوئید!

در آیات گذشته سخن از مجازات دردناک دوزخیان بود،و در تعقیب آن آیات مورد بحث گوشه ای از گفتگوی پروردگار را با آنها بازگو می کند نخست اینکه خداوند آنها را با این سخن عتاب آمیز مخاطب ساخته می گوید:"آیا آیات من بر شما خوانده نمی شد و شما آن را تکذیب می کردید"؟(أَ لَمْ تَکُنْ آیاتِی تُتْلی عَلَیْکُمْ فَکُنْتُمْ بِها تُکَذِّبُونَ) (۱).

آیا به اندازه کافی آیات و دلائل روشن وسیله پیامبرانم برای شما نفرستادم آیا اتمام حجت به شما نکردم و شما پیوسته راه انکار و تکذیب را پیش می گرفتید!.

مخصوصا با توجه به جمله"تتلی"و"تکذبون"که هر دو فعل مضارع است و دلیل بر استمرار،روشن می شود که تلاوت آیات الهی بر آنها تداوم داشته همانگونه که تکذیب آنها در برابر این آیات! *** آنها در پاسخ این سؤال اعتراف می کنند و"می گویند:آری چنین است ای پروردگار ما!ولی شقاوت و بدبختی ما،بر ما چیره شد،و ما قوم گمراهی بودیم (قالُوا رَبَّنا غَلَبَتْ عَلَیْنا شِقْوَتُنا وَ کُنّا قَوْماً ضالِّینَ).

۱- ۱) در حقیقت این جمله دارای محذوفی است،و در تقدیر چنین است یقول اللّه تعالی أَ لَمْ تَکُنْ ...

"شقوه"و"شقاوه"ضد سعادت است،و به معنی فراهم بودن اسباب گرفتاری و مجازات و بلا است،و به تعبیر دیگر شر و آفتی است که دامان انسان را می گیرد در حالی که سعادت به معنی فراهم بودن اسباب نعمت و نیکی است،و در هر حال هر دو(شقاوت و سعادت)چیزی جز نتیجه اعمال و گفتار و نیات ما نمی باشد،و اعتقاد به اینکه سعادت و شقاوت یک امر ذاتی است که همراه انسان متولد می شود پنداری بیش نیست که بر خلاف دعوت همه انبیاء و تلاشهای همه راهنمایان و معلمان بشر است،پنداری است که برای فرار از زیر بار مسئولیتها و توجیه اعمال خلاف و تبهکاریها درست شده،یا برای تفسیر موارد ناآگاهیها.

بر این اساس گنهکاران دوزخی صریحا اعتراف می کنند که از ناحیه خداوند اتمام حجت شد اما ما به دست خودمان وسائل بدبختیمان را فراهم ساختیم و معترفیم که قوم گمراهی بودیم.

*** شاید با این اعترافات می خواهند جلب رحمت پروردگار کنند لذا بلا فاصله اضافه می کنند:"پروردگارا!ما را از این آتش بیرون ببر"و به دنیا باز گردان تا عمل صالح انجام دهیم(رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْها).

"هر گاه بار دیگر برنامه های سابق را تکرار کردیم ما قطعا ستمگریم" و شایسته عفو تو نخواهیم بود(فَإِنْ عُدْنا فَإِنّا ظالِمُونَ).

آنها این سخن را در حالی می گویند که گویی از این واقعیت بیخبرند که سرای آخرت دار جزا است نه عمل،و باز گشت به دنیا دیگر امکان پذیر نیست.

*** به همین دلیل با قاطعیت تمام به آنها پاسخ داده"خداوند می گوید:دور شوید و هم چنان در دوزخ بمانید،خاموش شوید و با من سخن مگویید"!(قالَ اخْسَؤُا فِيها وَ لا تُكَلِّمُونِ).

جمله "اخسئوا" که به صورت فعل امر است معمولا- برای دور کردن سگ به کار می رود،و هر گاه در مورد انسانی گفته شود به معنی پستی او و مستحق مجازات بودن است.

*** سپس دلیل این سخن را چنین بیان می کند:"آیا فراموش کرده اید که گروهی از بندگان خاص من می گفتند:پروردگارا ما ایمان آوردیم،ما را ببخش بر ما رحم کن،و تو بهترین رحم کنندگانی"؟!(إِنَّهُ کانَ فَرِیقٌ مِنْ عِبادِی یَقُولُونَ رَبَّنا آمَنّا فَاغْفِرْ لَنا وَ ارْحَمْنا وَ أَنْتَ خَیْرُ الرّاحِمِینَ).

*** "اما شما آنها را به باد مسخره گرفتید و آن قدر در این کار اصرار کردید که استهزا کردن آنها شما را به کلی از یاد من غافل کرد"(فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِیًّا حَتّی أَنْسَوْکُمْ ذِکْرِی).

"و شما پیوسته از آنها می خندیدید"و بر سخنان و عقائد و رفتار و کردارشان پوزخند می زدید(وَ کُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَکُونَ).

*** "ولی امروز به خاطر آن صبر و استقامت و پایمردی در مقابل آن همه استهزا و عدم تزلزل در برنامه های الهیشان آنها را پاداش دادم،آنها پیروز و رستگارند" (إِنِّی جَزَیْتُهُمُ الْیَوْمَ بِما صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفائِزُونَ).

و اما شما...شما امروز در بدترین حالات و دردناکترین عذاب گرفتارید و کسی به فریادتان نمی رسد و باید هم چنین باشید که مستحق این کیفرید.

و به این ترتیب در چهار آیه اخیر عامل اصلی بدبختی دوزخیان و عامل پیروزی و رستگاری بهشتیان با صراحت بیان شده است.

گروه اول که عوامل بدبختی و گمراهی را بدست خود فراهم ساختند

بـا مسـخره کردن یاران حق و تحقیر عقائـد پاک آنها به سـرنوشتی گرفتار شدنـد که حتی درخور خطابی که به یک انسان می شود نیستند،آری آنها که مؤمنان را تحقیر کردند باید گرفتار بدترین تحقیر شوند.

و امـا گروه دوم بـه خـاطر صـبر و پایمردیشـان در برابر دشـمنان مغرور و از خـود راضـی و بی منطـق و اسـتقامت در ادامه راه"اللّه"بزرگترین پیروزی را در پیشگاه خدا کسب کردند.

***

ص: ۳۴۰

[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۱۱۲ تا ۱۱۶]

اشاره

قالَ کَمْ لَبِثْتُمْ فِی اَلْأَرْضِ عَدَدَ سِنِینَ (۱۱۲) قالُوا لَبِثْنا یَوْماً أَوْ بَعْضَ یَوْمٍ فَسْئَلِ اَلْعادِّینَ (۱۱۳) قالَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلاّ قَلِیلاً لَوْ أَنَّکُمْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۱۴) أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناکُمْ عَبَثاً وَ أَنَّکُمْ إِلَیْنا لا تُرْجَعُونَ (۱۱۵) فَتَعالَی اَللّهُ اَلْمَلِکُ اَلْحَقُّ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ رَبُّ اَلْعَرْشِ اَلْکَرِیمِ (۱۱۶)

ترجمه:

۱۱۲-(خداوند)می گوید چند سال در روی زمین توقف کرده اید.

۱۱۳-در پاسخ می گویند:تنها به اندازه یک روز یا قسمتی از یک روز!از آنها که می توانند بشمارند سؤال فرما.

۱۱۴-می گوید(آری)شما مقدار کمی توقف کردید اگر می دانستید! ۱۱۵-ولی آیا گمان کرده اید که ما شما را بیهوده آفریده ایم و به سوی ما باز گشت نخواهید کرد! ۱۱۶-پس بزرگتر و برتر است خداوندی که فرمانروای حق است(از اینکه شما را بی هدف آفریده باشد)معبودی جز او نیست و او پروردگار عرش کریم است.

تفسیر:

کوتاهی عمر این جهان

از آنجا که در آیات گذشته بخشی از مجازات دردناک دوزخیان آمده بود در تعقیب آن در این قسمت از آیات نوعی دیگر از مجازاتهای روانی آنها که به صورت سرزنشهای الهی است مطرح شده:

نخست می گوید:"در آن روز خداوند آنها را مخاطب قرار داده می گوید:

شما چند سال روی زمین توقف و زندگی کردید"؟(قَالَ کَمْ لَبِثْتُمْ فِی الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِینَ).

کلمه"ارض"در این آیه و همچنین قرائنی که در آیات بعد خواهد آمد نشان می دهد که منظور سؤال از مقدار عمر آنها در دنیا با مقایسه به ایام آخرت است.

و اینکه جمعی از مفسران گفته اند منظور سؤال از مقدار توقف آنها در جهان برزخ می باشد بعید به نظر می رسد،هر چند شواهد مختصری در بعضی دیگر از آیات برای آن دیده می شود (۱).

*** اما آنها در این مقایسه زندگی دنیا را بقدری کوتاه می بینند که"در پاسخ می گویند ما تنها به اندازه یک روز،یا حتی کمتر از آن،به اندازه بعضی از یک روز،در دنیا توقف داشتیم"(قالُوا لَبِثْنا یَوْماً أَوْ بَعْضَ یَوْمٍ).

در حقیقت عمرهای طولانی در دنیا گویی لحظه های زودگذری هستند در

ص: ۳۴۲

۱- ۱) در سوره"روم"آیه ۵۵ و ۵۶ می خوانیم: وَ یَوْمَ تَقُومُ السّاعَهُ یُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ ما لَبِثُوا غَیْرَ ساعَهٍ کَذلِکَ کانُوا یُؤْفَکُونَ وَ قالَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ الْإِیمانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِی کِتابِ اللّهِ إِلی یَوْمِ الْبَعْثِ فَهذا یَوْمُ الْبَعْثِ وَ لکِنَّکُمْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ :"هنگامی که قیامت بر پا می شود مجرمان سوگند یاد می کنند که ما جز ساعتی درنگ نکردیم آری آنها این گونه در دنیا نیز دروغ می گفتند،ولی آنها که دارای علم و ایمانند به آنان می گویند مدت توقف شما در کتاب الهی ثبت است،و تا روز رستاخیز توقف کردید،و هم اکنون روز رستاخیز است ولی شما نمی دانستید"،این آیه نشان می دهد که سؤال و پاسخ مربوط به توقف در برزخ است و اگر آن را قرینه بر آیات مورد بحث قرار دهیم مفهوم آن نیز توقف در برزخ خواهد بود،ولی همانگونه که گفتیم قرائن موجود در آیات مورد بحث برتری دارد و نشان می دهد که سؤال و جواب مربوط به توقف در دنیا است.

برابر زندگی آخرت،که هم نعمتهایش جاویدان است و هم مجازاتهایش نامحدود.

سپس برای تاکید سخن خود،یا برای اینکه پاسخ دقیقتری گفته باشند، عرض می کنند:خداوندا!"از آنها که می توانند درست بشمارند و اعداد را در مقایسه با یکدیگر به خوبی تشخیص دهند سؤال کن"(فَسْئَلِ الْعٰادِّينَ).

ممکن است منظور از"عادین"(شمرندگان)همان فرشتگانی باشد که حساب و کتاب عمر آدمیان و اعمال آنها را دقیقا نگاه داشته اند،زیرا آنها بهتر و دقیقتر از هر کس این حساب را می دانند.

*** اینجا است که خداوند به عنوان سرزنش و توبیخ به آنها"می فرماید:آری شما مقدار کمی در دنیا توقف کردید اگر می دانستید"(قٰالَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلاّٰ قَلِيلاً لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ).

در واقع آنها روز قیامت به این واقعیت پی می برند که عمر دنیا در برابر عمر آخرت روز یا ساعتی بیش نیست،ولی در این جهان که بودند آن چنان پرده های غفلت و غرور بر قلب و فکرشان افتاده بود که دنیا را جاودانی می پنداشتند،و آخرت را یک پندار و یا وعده نسیه!،لذا خداوند می فرماید:آری اگر شما آگاهی داشتید به این واقعیت که در قیامت پی بردید در همان دنیا آشنا می شدید (۱).

*** در آیه بعد از راهی دیگر،راهی بسیار مؤثر و آموزنده برای بیدار ساختن این گروه وارد بحث می شود و می گوید:"آیا گمان کردید که ما شما را بیهوده

۱- ۱) طبق آنچه در بالا گفتیم کلمه"لو"در آیه فوق"شرطیه"است،و جمله ای نیز در تقدیر است و مجموعا چنین می شود: لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ،علمتم انکم ما لبثتم الا قلیلا ولی بعضی از مفسران گفته اند کلمه"لو"در اینجا به معنی"لیت"است، بنا بر این جمله چنین معنی می دهد:"ای کاش شما این مطلب را در دنیا می دانستید".

آفریده ایم،و به سوی ما باز گشت نخواهید کرد"؟!(أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثاً وَ أَنَّكَمْ إِلَيْنا لا تُرْجَعُونَ).

این جمله کوتاه و پر معنی یکی از زنده ترین دلائل رستاخیز و حساب و جزای اعمال را بیان می کند،و آن اینکه اگر راستی قیامت و معادی در کار نباشد زندگی دنیا عبث و بیهوده خواهد بود،زیرا زندگی این جهان با تمام مشکلاتی که دارد و با اینهمه تشکیلات و مقدمات و برنامه هایی که خدا برای آن چیده است اگر صرفا برای همین چند روز باشد بسیار پوچ و بی معنی می باشد،چنان که در نکته ها شرح داده خواهد شد.

*** و از آنجا که این گفتار یعنی عبث نبودن خلقت،سخن مهمی است که نیاز به دلیل محکم دارد در آیه بعد اضافه می کند"خداوندی که فرمانروای حق است هیچ معبودی جز او نیست و پروردگار عرش کریم است برتر از آن است که جهان هستی را بیهوده و بی هدف آفریده باشد"(فَتَعالَى اللّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ).

در واقع کسی کار پوچ و بی هدف می کند که جاهل و ناگاه،یا ضعیف و ناتوان،یا ذاتا وجودی باطل و بیهوده باشد،اما خداوندی که جامع تمام صفات کمالیه است (اللّهُ).

خداوندی که فرمانروا و مالک همه عالم هستی است (الْمَلِكُ).

و خداوندی که حق است و جز حق از او صادر نمی شود (الْحَقُّ)چگونه ممکن است آفرینش او عبث و بی هدف باشد.

و اگر تصور شود که ممکن است کسی او را از رسیدن به هدفش باز دارد با جمله لا إِلهَ إِلاّ هُوَ (هیچ خدایی جز او نیست)آن را نفی می کند و با تاکید بر ربوبیت خداوند(رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ)که مفهومش مالک مصلح است هدفدار

بودن جهان را مشخصتر می سازد.

خلاصه اینکه در این آیه علاوه بر ذکر کلمه "اللّه "که خود اشاره اجمالی به تمام صفات کمالیه خدا است بر چهار صفت به طور صریح تکیه شده:مالکیت و حاکمیت خدا،سپس حقانیت وجود او،و دیگر عدم وجود شریک برای او، و سرانجام مقام ربوبیت،و اینها همه دلیلی است بر اینکه او کاری بی هدف انجام نمی دهد و دنیا و انسانها را عبث نیافریده است.

کلمه "عرش "چنان که قبلا هم اشاره کرده ایم اشاره به مجموعه جهان هستی است که در حقیقت تحت حکومت خداوند محسوب می شود(زیرا عرش در لغت به معنی تختهای پایه بلند مخصوصا تخت حکومت زمامداران است، و این تعبیر کنایه ای است از قلمرو حکومت پروردگار)برای توضیح بیشتر در باره معنی عرش در قرآن مجید به جلد ششم تفسیر نمونه صفحه ۲۰۴ به بعد(ذیل آیه ۵۴ سوره اعراف)مراجعه فرمائید.

و اما اینکه "عرش "توصیف به "کریم "شده است به خاطر این است که واژه "کریم "در اصل به معنی شریف و پرفایده و نیکو است و از آنجا که عرش پروردگار دارای این صفات است توصیف به کریم شده است.

ذکر این نکته نیز لازم است که توصیف به "کریم "مخصوص وجود عاقل مانند خداوند یا انسانها نیست،بلکه به غیر آن نیز در لغت عرب گفته می شود چنان که در سوره حج ذیل آیه ۵۰ در مورد مؤمنان صالح می خوانیم: لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ :"برای آنها آمرزش و روزی کریم(پر ارزش و پر برکت)است "و به طوری که راغب در مفردات می گوید:این صفت در مورد نیکیهای کوچک و کم اهمیت گفته نمی شود بلکه مخصوص مواردی است که خیر و نیکی پر اهمیتی وجود دارد.

***

ص :۳۴۵

نکته:

مرگ نقطه پایان زندگی نیست

گفتیم از جمله دلائلی که در بحث معاد برای اثبات وجود جهان دیگر مطرح شده "مساله مطالعه نظام این جهان "است،و به تعبیر دیگر مطالعه این "نشاه اولی "گواهی می دهد که "نشاه اخری "بعد از آن است.

در اینجا لازم می دانیم توضیح بیشتری در این زمینه بیاوریم:

ما از یک سو می بینیم جهان آفرینش،هم از نظر عظمت و هم از نظر نظم، فوق العاده وسیع و پرشکوه و اعجاب انگیز است،اسرار این جهان بقدری است که دانشمندان بزرگ معترفند تمام معلومات بشر در برابر آن همچون یک صفحه کوچک است از یک کتاب بسیار بزرگ،بلکه همه آنچه را از این عالم می دانیم در حقیقت الفبای این کتاب است.

هر یک از کهکشانهای عظیم این عالم شامل چندین میلیارد ستاره است و تعداد کهکشانها و فواصل آنها آن قدر عظیم است که حتی محاسبه آن با سرعت سیر نور که در یک ثانیه سیصد هزار کیلومتر راه را طی می کند وحشت آور است.

نظم و دقتی که در ساختمان کوچکترین واحد این جهان به کار رفته همانند نظم و دقتی است که در ساختمان عظیمترین واحدهای آن دیده می شود.

و انسان در این میان،لا اقل کاملترین موجودی است که ما می شناسیم و عالیترین محصول این جهان است تا آنجا که ما می دانیم-اینها همه از یک سو.

از سوی دیگر می بینیم که این عالیترین محصول شناخته شده عالم هستی یعنی انسان در این عمر کوتاه خود در میان چه ناراحتیها و مشکلاتی بزرگ می شود؟ او هنوز دوران طفولیت را با همه رنجها و مشکلاتش پشت سر نگذاشته و نفسی تازه نکرده دوران پر غوغای جوانی با طوفانهای شدید و کوبنده اش فرا می رسد.

و هنوز جای پای خود را در فصل شباب محکم نکرده دوران کهولت و پیری با وضع رقت بارش در برابر او آشکار می شود.

آیا باور کردنی است که هدف این دستگاه بزرگ و عظیم،و این اعجوبه خلقت که نامش انسان است همین باشد که چند روزی در این جهان بیاید این دورانهای سه گانه را با رنجها و مشکلاتش طی کند،مقداری غذا مصرف کرده، لباسی بپوشد،بخوابد و بیدار شود و سپس نابود گردد و همه چیز پایان یابد.

اگر راستی چنین باشد آیا آفرینش مهمل و بیهوده نیست؟آیا هیچ عاقلی این همه تشکیلات عظیم را برای هدفی به این کوچکی می چیند؟! فرض کنید ملیونها سال نوع انسان در این دنیا بماند،و نسلها یکی پس از دیگری بیایند و بروند،علوم مادی آن قدر ترقی کند که بهترین تغذیه و لباس و مسکن و عالیترین درجه رفاه را برای بشر فراهم سازد،ولی آیا این خوردن و نوشیدن و پوشیدن و خوابیدن و بیدار شدن،ارزش این را دارد که اینهمه تشکیلات برای آن قرار دهند؟ بنا بر این مطالعه این جهان با عظمت به تنهایی دلیل بر این است که مقدمه ای است برای عالمی وسیعتر و گسترده تر،جاودانی و ابدی،تنها وجود چنان جهانی است که می تواند به زندگی ما مفهوم بخشد،و آن را از هیچی و پوچی در آورد.

به همین دلیل عجیب نیست فلاسفه مادی گرا که اعتقاد به قیامت و جهان دیگر ندارند این عالم را بی هدف و پوچ بدانند،و براستی اگر ما نیز اعتقاد به چنان جهانی نداشتیم با آنها همصدا می شدیم،این است که می گوئیم اگر مرگ نقطه پایان باشد آفرینش جهان بیهوده خواهد بود،لذا در آیه ۶۲ سوره واقعه می خوانیم وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولىٰ فَلَوْ لاٰ تَذَكَّرُونَ :"شما که این جهان-نشاه اولی-را دیدید چرا متذکر نمی شوید و به عالمی که پس از آن است ایمان نمی آورید؟!

[سوره المؤمنون (۲۳): آیات ۱۱۷ تا ۱۱۸]

اشاره

وَ مَنْ یَدْعُ مَعَ اَللّٰهِ إِلٰهاً آخَرَ لاٰ بُرْهٰانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمٰا حِسٰابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لاٰ یُفْلِحُ اَلْکٰافِرُونَ (۱۱۷) وَ قُلْ رَبِّ اِغْفِرْ وَ اِرْحَمْ وَ أَنْتَ خَیْرُ اَلرّٰاحِمِینَ (۱۱۸)

ترجمه:

۱۱۷-و هر کس معبود دیگری با خدا بخواند-و مسلما هیچ دلیلی بر آن نخواهد داشت- حساب او نزد پروردگار شما خواهد بود،مسلما کافران رستگار نخواهند شد.

۱۱۸-و بگو پروردگارا!مرا ببخش و مشمول رحمتت قرار ده،و تو بهترین رحم کنندگانی.

تفسیر:

رستگاران و نارستگاران

از آنجا که در آیات گذشته سخن از مساله"معاد"بود و تکیه بر صفات پروردگار،در نخستین آیه مورد بحث اشاره به توحید و نفی هر گونه شرک کرده و بحث"مبدء و معاد"را به این وسیله تکمیل کرده می فرماید:"هر کس با خدا معبود دیگری را بخواند-و مسلما هیچ دلیلی بر مدعای خود نخواهد داشت- حساب او نزد پروردگارش خواهد بود"(وَ مَنْ یَدْعُ مَعَ اللّٰهِ إِلٰهاً آخَرَ لاٰ بُرْهٰانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمٰا حِسٰابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ) (۱).

۱- ۱) بعضی از مفسران جمله" فَإِنَّمٰا حِسٰابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ "را جزای شرط در جمله مَنْ یَدْعُ مَعَ اللّٰهِ دانسته اند و جمله لاٰ بُرْهٰانَ لَهُ بِهِ جمله معترضه میان شرط و جزا می دانند و نتیجه اش تاکید هدف نهایی جمله است،ولی بعضی دیگر جمله لاٰ بُرْهٰانَ لَهُ بِهِ را جزای شرط دانسته و جمله فَإِنَّمٰا حِسٰابُهُ ...را تفریع می دانند،ولی این احتمال با قواعد شناخته شده از ادبیات عرب هماهنگ نیست چرا که طبق قاعده باید بر سر جزا در این گونه موارد "فاء"باشد و گفته شود فلا برهان له،بعضی نیز احتمال داده اند که این جمله صفت یا حال باشد ولی احتمال اول از همه نزدیکتر به نظر می رسد هر چند از نظر معنی تفاوت چندانی نیست.

آری مشرکان تنها روی ادعا تکیه دارند و دلیلهای آنها همچون تقلید کورکورانه از نیاکان و خرافاتی همانند آن،مطالبی واهی و بی اساس است، آنها معاد را با آن دلائل روشن انکار می کنند اما شرک را با نداشتن هیچگونه دلیل پذیرا می شوند و مسلم است که خداوند به حساب این گونه افراد که فرمان عقل را زیر پا گذارده و آگاهانه در بیراهه های کفر و شرک سرگردان شده اند می رسد.

و در پایان آیه می فرماید"کافران رستگار نخواهند شد"و نتیجه کارشان در این حساب رسی الهی روشن است(إِنَّهُ لاٰ یُفْلِحُ الْکٰافِرُونَ).

چه جالب است که این سوره با" قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ "آغاز شد و با" لاٰ یُفْلِحُ الْکٰافِرُونَ "بحثهایش به پایان می رسد،و این است دورنمای زندگی مؤمنان و کافران از آغاز تا انجام.

*** در آخرین آیه این سوره شریفه به عنوان یک نتیجه گیری کلی روی سخن را به پیامبر گرامی ص کرده،می گوید:"بگو پروردگارا!مرا ببخش،و مشمول رحمت خود قرار ده و تو بهترین رحم کنندگانی"(وَ قُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَ ارْحَمْ وَ أَنْتَ خَیْرُ الرّٰاحِمِینَ).

اکنون که گروهی در بیراهه شرک سرگردانند و جمعی گرفتار ظلم و ستم، تو خود را به خدا بسپار و در پناه لطف و رحمت او قرار ده و از او آمرزش و غفران بطلب.

و مسلم است این دستور برای همه مؤمنان است هر چند مخاطب شخص

پیامبر می باشد.

در روایتی نقل شده است که"آغاز این سوره و پایانش از گنجینه های عرش خدا است،و هر کس به سه آیه آغاز آن عمل کند،و از چهار آیه پایانش پند و اندرز گیرد،اهل نجات و فلاح و رستگاری است" (۱).

بعید نیست منظور از سه آیه نخست این سوره،سه آیه ای است که بعد از جمله قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ آمده که یکی دعوت به خشوع در نماز،و دیگری دعوت به پرهیز از هر گونه کار لغو و بیهوده،و سومی دعوت به زکات می کند،که یکی رابطه انسان است با خدا و دیگری با خلق،و دیگری با خویشتن،و منظور از چهار آیه اخیر آیه ۱۱۵ به بعد است که سخن از بیهوده نبودن خلق،و مساله معاد،و سپس توحید،و سپس انقطاع الی اللّه و توجه به پروردگار بحث می کند.

***بار الها!به حق مؤمنانی که وعده رستگاری آنها را در این سوره داده ای که در طلیعه آنها پیامبر ص و اهل بیت او ع هستند،ما را در صف این گروه قرار ده و فرمان فلاح و رستگاری را به نام ما بنویس.

خداوندا!ما را مشمول غفران و رحمتت فرما که ارحم الراحمین"تویی.

پروردگارا!پایان کار همه ما را به خیر گردان و در لغزشگاهها از هر گونه انحراف و لغزش حفظ کن. إِنَّکَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ .

پایان سوره مؤمنون شب ۲۵ محرم الحرام ۱۴۰۳ مطابق با ۱۳۶۱\۸\۲۱

۱- ۱) تفسیر فخر رازی ذیل آیات مورد بحث.

(۲۴) سوره نور این سوره در "مدینه" نازل شده و ۶۴ آیه است

اشاره

جزء هیجدهم قرآن کریم

ص :۳۵۱

فضیلت سوره "نور"

در حدیثی از پیامبر ص می خوانیم من قرء سوره نور اعطی من الاجر عشر حسنات بعدد کل مؤمنه و مؤمن فیما مضی و فیما بقی: "کسی که سوره نور را بخواند(و محتوای آن را در زندگی خود پیاده کند)خداوند به عدد هر زن و مرد با ایمانی در گذشته و آینده ده حسنه به عنوان پاداش به او خواهد داد".

در حدیث دیگری از امام صادق(ع)می خوانیم:

حصنوا اموالکم و فروجکم بتلاوه سوره نور و حصنوا بها نسائکم،فان من ادمن قراءتها فی کل یوم او فی کل لیله لم یزن احد من أهل بیته ابدا حتی یموت: "اموال خود را از تلف و دامان خود را از ننگ بی عفتی حفظ کنید به وسیله تلاوت سوره نور،و زنانتان را در پرتو دستوراتش از انحرافات مصون دارید که هر کس قرائت این سوره را در هر شبانه روز ادامه دهد احدی از خانواده او هرگز تا پایان عمر گرفتار عمل منافی عفت نخواهد شد" (۱).

توجه به محتوای سوره که از طرق گوناگون و مؤثر به مبارزه با عوامل انحراف از جاده عفت برخاسته نکته اصلی حدیث فوق و همچنین مفهوم عملی آن را روشن می سازد.

***

محتوای سوره نور

این سوره را در حقیقت می توان سوره پاکدامنی و عفت و مبارزه با آلودگیهای جنسی دانست چرا که قسمت عمده دستوراتش بر محور پاکسازی اجتماع از طرق

۱- ۱) تفسیر "مجمع البیان" ذیل آیه مورد بحث و کتاب "ثواب الاعمال" صدوق(طبق نقل نور الثقلین ج ۳ صفحه ۵۶۸).

مختلف از آلودگیهای جنسی دور می زند و این هدف در چند مرحله پیاده شده است: مرحله اول بیان مجازات شدید زن و مرد زناکار است که در دومین آیه این سوره با قاطعیت تمام مطرح گردیده. مرحله دوم به این امر می پردازد که اجرای این حد شدید مساله ساده ای نیست،و از نظر موازین قضایی اسلام شرط سنگینی دارد،نسبت به غیر مرد و همسرش "چهار شاهد"و در مورد مرد و همسرش برنامه"لعان"که شرح آن خواهد آمد باید اجرا گردد،و حتی اگر کسی که دیگری را متهم می سازد نتواند ادعای خود را در محکمه قضاوت اسلامی به ثبوت برساند خود مجازات شدید(چهار پنجم حد زنا) خواهد داشت،تا کسی تصور نکند می تواند با متهم ساختن دیگران به سادگی آنها را به مجازات اسلامی بکشاند،بلکه به عکس خودش گرفتار مجازات خواهد شد. سپس به همین مناسبت"حدیث معروف افک"و تهمتی را که به یکی از همسران پیامبر ص زدند مطرح کرده،و قرآن شدیدا این مساله را تعقیب می کند، تا کاملا روشن شود شایعه سازی درباره افراد پاک چه گناه سنگینی دارد. در مرحله سوم برای اینکه تصور نشود اسلام تنها به برنامه مجازات گنهکار قناعت می کند به یکی از مهمترین راههای پیشگیری از آلودگیهای جنسی پرداخته،مساله نهی از چشم چرانی مردان نسبت به زنان و زنان نسبت به مردان و موضوع حجاب زنان مسلمان را پیش کشیده مشروحا در این زمینه بحث می کند، چرا که یکی از عوامل مهم انحرافات جنسی این دو مساله چشم چرانی و بی حجابی است،و تا آنها ریشه کن نشوند آلودگیها بر طرف نخواهد شد. در مرحله چهارم باز به عنوان یک پیشگیری مهم از آلوده شدن به اعمال منافی عفت دستور ازدواج سهل و آسان را صادر می کند تا از طریق ارضای مشروع غریزه جنسی با ارضای نامشروع مبارزه کند. در مرحله پنجم بخشی از آداب معاشرت و اصول تربیت فرزندان نسبت به پدران و مادران را در همین رابطه بیان می کند که در اوقات خاصی که احتمال دارد زن و شوهر با هم خلوت کرده باشند،فرزندان بدون اجازه وارد اطاق آنها نشوند و موجباتی از این راه برای انحراف فکر آنها فراهم نگردد. و به همین مناسبت بعضی دیگر از آداب زندگی خانوادگی را،هر چند ارتباط با مسائل جنسی ندارد،ذکر می کند. در مرحله ششم که در لابلای این بحثها طرح شده بخشی از مسائل مربوط به توحید و مبدء و معاد و تسلیم بودن در برابر فرمان پیامبر را ذکر می کند چرا که پشتوانه همه برنامه های عملی و اخلاقی همان مسائل اعتقادی و ایمان به مبدء و معاد و حقانیت نبوت است،و تا این ریشه نباشد آن شاخ و برگها و گل و میوه ها شکوفا نمی گردد. ضمنا به مناسبت بحثهای مربوط به ایمان و عمل صالح سخن از حکومت جهانی مؤمنان صالح العمل به میان آمده و به بعضی از دستورات دیگر اسلام نیز اشاره شده است که در مجموع یک واحد کامل و جامع را تشکیل می دهد. ***

در حدیثی از پیامبر ص می خوانیم من قرء سوره نور اعطی من الاجر عشر حسنات بعدد کل مؤمنه و مؤمن فیما مضی و فیما بقی:"کسی که سوره نور را بخواند(و محتوای آن را در زندگی خود پیاده کند)خداوند به عدد هر زن و مرد با ایمانی در گذشته و آینده ده حسنه به عنوان پاداش به او خواهد داد".

در حدیث دیگری از امام صادق(ع)می خوانیم:

حصنوا اموالکم و فروجکم بتلاوه سوره نور و حصنوا بها نسائکم،فان من ادمن قراءتها فی کل یوم او فی کل لیله لم یزن احد من أهل بیته ابدا حتی یموت: "اموال خود را از تلف و دامان خود را از ننگ بی عفتی حفظ کنید به وسیله تلاوت سوره نور،و زنانتان را در پرتو دستوراتش از انحرافات مصون دارید که هر کس قرائت این سوره را در هر شبانه روز ادامه دهد احدی از خانواده او هرگز تا پایان عمر گرفتار عمل منافی عفت نخواهد شد" ۱.

توجه به محتوای سوره که از طرق گوناگون و مؤثر به مبارزه با عوامل انحراف از جاده عفت برخاسته نکته اصلی حدیث فوق و همچنین مفهوم عملی آن را روشن می سازد.

***

محتوای سوره نور

این سوره را در حقیقت می توان سوره پاکدامنی و عفت و مبارزه با آلودگیهای جنسی دانست چرا که قسمت عمده دستوراتش بر محور پاکسازی اجتماع از طرق

ص :

[سوره النور (۲۴): آیات ۱ تا ۳]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . سُورَةٌ أَنْزَلْنٰاهٰا وَ فَرَضْنٰاهٰا وَ أَنْزَلْنٰا فِيهٰا آيٰاتٍ بَيِّنٰاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۱) اَلزّٰانِيَةُ وَ اَلزّٰانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وٰاحِدٍ مِنْهُمٰا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَ لاٰ تَأْخُذْكُمْ بِهِمٰا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اَللّٰهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ اَلْيَوْمِ اَلْآخِرِ وَ لْيَشْهَدْ عَذٰابَهُمٰا طٰائِفَةٌ مِنَ اَلْمُؤْمِنِينَ (۲) اَلزّٰانِي لاٰ يَنْكِحُ إِلاّٰ زٰانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَ اَلزّٰانِيَةُ لاٰ يَنْكِحُهٰا إِلاّٰ زٰانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَ حُرِّمَ ذٰلِكَ عَلَى اَلْمُؤْمِنِينَ (۳)

ص: ۳۵۶

ترجمه:

بنام خداونـد بخشـنده مهربان ۱-این سـوره ای است که مـا آن را فرو فرسـتادیم و واجب نمـودیم،و در آن آیـات بینـات نـازل کردیم،شاید شما متذکر شوید.

۲-زن و مرد زناکار را هر یک،صـد تازیانه بزنیـد،و هرگز در دین خـدا رافت(و محبت کاذب)شـما را نگیرد اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید،و باید گروهی از مؤمنان مجازات آنها را مشاهده کنند.

۳-مرد زناکـار جز با زن زناکار یا مشـرک ازدواج نمی کنـد،و زن زناکار را جز مرد زناکار یا مشـرک به ازدواج خود در نمی آورد،و این کار بر مؤمنان تحریم شده است.

تفسیر:

حد"زانی"و"زانیه"

می دانیم نام این سوره،سوره نور است به خاطر آیه نور که یکی از چشمگیرترین آیات سوره است،ولی گذشته از این،محتوای سوره نیز از نورانیت خاصـی برخوردار است،به انسانهـا،به خانواده ها،به زن و مرد نور عفت و پاکـدامنی می بخشـد،به زبانها و سخنها نورانیت تقوی و راستی می دهد،به دلها و جانها نور توحید و خدا پرستی و ایمان به معاد و تسلیم در برابر دعوت پیامبر ص می دهد.

نخستین آیه این سوره در حقیقت اشـاره اجمـالی به مجموع بحثهـای سوره دارد و می گویـد:"این سوره ای است که مـا آن را فرو فرستادیم و واجب نمودیم،و در آن آیات بینات نازل کردیم شاید شما متذکر شوید"(سُورَةٌ أَنْزَلْناها وَ فَرَضْناها وَ أَنْزَلْنا فِيها آياتٍ بَيِّناتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ).

"سوره"از ماده"سور"به معنی ارتفاع و بلنـدی بنا است،سـپس به دیوارهای بلنـدی که در گذشـته اطراف شـهرها برای حفظ از هجوم دشمنان می کشیدند، سور اطلاق کرده اند،و از آنجا که این دیوارها شهر را از منطقه بیرون جدا می کرد،

تدریجا این کلمه به قطعه و بخش از چیزی-از جمله قطعه و بخشی از قرآن که از بقیه جدا شده است-اطلاق گردیده.

بعضـی از ارباب لغت نیز گفته اند که"سوره"به بناهای زیبا و بلند و برافراشته گفته می شود،و به بخشهای مختلف از یک بنای بزرگ نیز سوره می گویند،به همین تناسب به بخشهای مختلف قرآن که از یکدیگر جدا است سوره اطلاق شده است (۱).

به هر حـال این تعبیر،اشـاره به این حقیقت است که تمـام احکـام و مطـالب این سـوره اعم از عقائـد و آداب و دسـتورات همه دارای اهمیت فوق العاده ای است زیرا همه از طرف خداوند نازل شده است.

مخصوصا جمله" فَرَضْناها "(آن را فرض کردیم)با توجه به معنی"فرض" که به معنی"قطع"می باشد نیز این معنی را تاکید می کند.

تعبیر بـه" آیاتٍ بَیِّناتٍ "ممکـن است اشـاره بـه حقـایقی از توحیـد و مبـدء و معـاد و نبـوت باشـد که در آن مطرح شـده،در برابر"فرضنا"که اشاره به احکام و دستوراتی است که در این سوره،بیان گردیده،و به عبارت دیگر یکی اشاره به"عقائد" است و دیگری اشاره به"احکام".

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از"آیات بینات"،دلائلی است که برای احکام مفروض در این سوره آمده است.

جمله" لَعَلَّکُمْ تَـذَکَّرُونَ "(شایـد شـما متـذکر شویـد)بار دیگر این واقعیت را در نظرها مجسم می کنـد که ریشه همه اعتقادات راسـتین و برنـامه هـای عملی اسـلام در درون فطرت انسانهـا نهفته است،و بر این اسـاس،توضـیح آنهـا یـک نـوع"تـذکر و یـاد آوری"محسوب می شود.

***

۱- ۱) "لسان العرب"جلد ۴ ماده"سور".

بعد از این بیان کلی،به نخستین دستور قاطع و محکم پیرامون زن و مرد زناکار پرداخته می گوید:"زن و مرد زناکار را هر یک صد تازیانه بزنید "(اَلزّانِیَهُ وَ الزّانِی فَاجْلِدُوا کُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِائَهَ جَلْدَهٍ).

و برای تاکید بیشتر اضافه می کند"هرگز نباید در اجرای این حد الهی گرفتار رافت(و محبت کاذب و دروغین)شوید،اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید" (وَ لا تَأْخُذْکُمْ بِهِما رَأْفَهٌ فِی دِینِ اللّهِ إِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ).

و سر انجام در پایان این آیه به نکته دیگری برای تکمیل نتیجه گیری از این مجازات الهی اشاره کرده می گوید:"و باید گروهی از مؤمنان حضور داشته باشند و مجازات آن دو را مشاهده کنند"(وَ لْیَشْهَدْ عَذابَهُما طائِفَهٌ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ).

در واقع این آیه مشتمل بر سه دستور است:

۱-حکم مجازات زنان و مردان آلوده به فحشاء(منظور از زنا آمیزش جنسی مرد و زن غیر همسر و بدون مجوز شرعی است).

۲-تاکید بر این که در اجرای این حد الهی گرفتار محبتها و احساسات بی مورد نشوید،احساسات و محبتی که نتیجه ای جز فساد و آلودگی اجتماع ندارد منتها برای خنثی کردن انگیزه های این گونه احساسات مساله ایمان به خدا و روز جزا را پیش می کشد چرا که نشانه ایمان به مبدء و معاد،تسلیم مطلق در برابر فرمان او است،ایمان به خداوند عالم حکیم سبب می شود که انسان بداند هر حکمی فلسفه و حکمتی دارد و بی دلیل تشریع نشده،و ایمان به معاد سبب می شود که انسان در برابر تخلفها احساس مسئولیت کند.

در اینجا حدیث جالبی(از پیامبر ص)نقل شده که توجه به آن لازم است:

یؤتی بوال نقص من الحد سوطا فیقال له لم فعلت ذاک؟فیقول:رحمه لعبادک، فیقال له انت ارحم بهم منی؟!فیؤمر به الی النار،و یؤتی بمن زاد سوطا،فیقال له لم فعلت ذلک؟فیقول لینتهوا عن معاصیک!فیقول:انت احکم به منی؟!فیؤمر به الی النار!: "روز قیامت بعضی از زمامداران را که یک

تازیانه از حد الهی کم کرده اند در صحنه محشر می آورند و به او گفته می شود چرا چنین کردی؟می گوید:برای رحمت به بندگان تو!پروردگار به او می گوید:

آیا تو نسبت به آنها از من مهربانتر بودی؟!و دستور داده می شود او را به آتش بیفکنید!دیگری را می آورند که یک تازیانه بر حد الهی افزوده،به او گفته می شود:

چرا چنین کردی؟در پاسخ می گوید:تا بندگانت از معصیت تو خودداری کنند! خداوند می فرماید:تو از من آگاهتر و حکیم تر بودی؟!سپس دستور داده می شود او را هم به آتش دوزخ ببرند" (۱).

۳-دستور حضور جمعی از مؤمنان در صحنه مجازات است چرا که هدف تنها این نیست که گنهکار عبرت گیرد،بلکه هدف آنست که مجازات او سبب عبرت دیگران هم شود،و به تعبیر دیگر:با توجه به بافت زندگی اجتماعی بشر، آلودگیهای اخلاقی در یک فرد ثابت نمی ماند،و به جامعه سرایت می کند،برای پاکسازی باید همانگونه که گناه برملا شده مجازات نیز برملا گردد.

و به این ترتیب اساس پاسخ این سؤال که چرا اسلام اجازه می دهد آبروی انسانی در جمع بریزد روشن می شود،زیرا ما دام که گناه آشکار نگردیده و به دادگاه اسلامی کشیده نشده است"خداوند ستار العیوب"راضی به پرده دری نیست اما بعد از ثبوت جرم و بیرون افتادن راز از پرده استتار،و آلوده شدن جامعه و کم شدن اهمیت گناه،باید به گونه ای مجازات صورت گیرد که اثرات منفی گناه خنثی شود و عظمت گناه به حال نخستین باز گردد.

اصولاـ در یک جامعه سالم باید"تخلف از قانون"با اهمیت تلقی شود،مسلما اگر تخلف تکرار گردد آن اهمیت شکسته می شود و تجدید آن تنها با علنی شدن کیفر متخلفان است.

این واقعیت را نیز از نظر نباید دور داشت که بسیاری از مردم برای

۱- ۱) تفسیر فخر رازی جلد ۲۳ صفحه ۱۴۸.

حیثیت و آبروی خود بیش از مساله تنبیهات بدنی اهمیت قائلند،و همین علنی شدن کیفر ترمز نیرومندی بر روی هوسهای سرکش آنها است.

*** از آنجا که در آیه مورد بحث سخن از مجازات زن و مرد زناکار در میان است،به همین مناسبت سؤالی پیش می آید که ازدواج مشروع با چنین زنان چه حکمی دارد؟ آیه سوم این سؤال را چنین پاسخ می گوید:"مرد زناکار جز با زن آلوده دامان یا مشرک و بی ایمان ازدواج نمی کند،همانگونه که زن آلوده دامان جز با مرد زانی یا مشرک پیمان همسری نمی بندد"(اَلزّانِی لا یَنْکِحُ إِلاّ زانِیَةً أَوْ مُشْرِکَةً وَ الزّانِیَةُ لا یَنْکِحُها إِلاّ زانٍ أَوْ مُشْرِکٌ).

"و این کار بر مؤمنان تحریم شده است"(وَ حُرِّمَ ذٰلِکَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ).

در اینکه این آیه بیان یک حکم الهی است،یا خبر از یک قضیه خارجی و طبیعی؟در میان مفسران گفتگو است:

بعضی معتقدند آیه تنها یک واقعیت عینی را بیان می کند که آلودگان همیشه دنبال آلودگان می روند،و همجنس با همجنس پرواز می کند،اما افراد پاک و با ایمان هرگز تن به چنین آلودگیها و انتخاب همسران آلوده نمی دهند،و آن را بر خویشتن تحریم می کنند،شاهد این تفسیر همان ظاهر آیه است که به صورت "جمله خبریه"بیان شده.

ولی گروه دیگر معتقدند که این جمله بیان یک حکم شرعی و الهی است مخصوصا می خواهد مسلمانان را از ازدواج با افراد زناکار باز دارد،چرا که بیماریهای اخلاقی همچون بیماریهای جسمی غالبا واگیردار است.

و از این گذشته این کار یک نوع ننگ و عار برای افراد پاک محسوب می شود.

ص :۳۶۱

بعلاوه فرزندانی که در چنین دامانهای لکه دار یا مشکوکی پرورش می یابند سر نوشت مبهمی دارند.

روی این جهات اسلام این کار را منع کرده است.

شاهد این تفسیر جمله و حُرِّمَ ذٰلِکَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ است که در آن تعبیر به تحریم شده.

و شاهد دیگر روایات فراوانی است که از پیامبر اسلام ص و سایر پیشوایان معصوم ع در این زمینه به ما رسیده و آن را به صورت یک حکم تفسیر کرده اند.

حتی بعضی از مفسران بزرگ در شان نزول آیه چنین نوشته اند:"مردی از مسلمانان از پیامبر ص اجازه خواست که با"ام مهزول"-زنی که در عصر جاهلیت به آلودگی معروف بود و حتی پرچمی برای شناسایی بر در خانه خود نصب کرده بود!-ازدواج کند،آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت" (۱).

در حدیث دیگری نیز از امام باقر ع و امام صادق ع می خوانیم:"این آیه در مورد مردان و زنانی است که در عصر رسول خدا ص آلوده زنا بودند،خداوند مسلمانان را از ازدواج با آنها نهی کرد،و هم اکنون نیز مردم مشمول این حکمند هر کس مشهور به این عمل شود،و حد الهی به او جاری گردد،با او ازدواج نکنید تا توبه اش ثابت شود" (۲).

این نکته نیز لازم به یاد آوری است که بسیاری از احکام به صورت"جمله خبریه"بیان شده است،و لازم نیست همیشه احکام الهی به صورت جمله"امر" و"نهی"باشد.

ضمنا باید توجه داشت که عطف"مشرکان"بر"زانیان"در واقع برای

۱- ۱) "مجمع البیان"ذیل آیه مورد بحث،و"قرطبی"در تفسیر خود ذیل همین آیه این حدیث را نقل کرده اند.
۲- ۲) "مجمع البیان"ذیل آیه مورد بحث.

بیان اهمیت مطلب است،یعنی گناه "زنا" همطراز گناه "شرك" است،چرا که در بعضی از روایات نیز وارد شده که "شخص زناکار" در آن لحظه ای که مرتکب این عمل می شود از ایمان باز داشته می شود"

(قال رسول اللّه(ص)...لا یزن الزانی حین یزنی و هو مؤمن و لا یسرق السارق حین یسرق و هو مؤمن فانه اذا فعل ذلک خلع عنه الایمان کخلع القمیص): "شخص زناکار به هنگامی که مرتکب این عمل می شود،مؤمن نیست،و همچنین سارق به هنگامی که مشغول دزدی است ایمان ندارد،چرا که به هنگام ارتکاب این عمل،ایمان را از او بیرون می آورند همانگونه که پیراهن را از تن"! (۱).

***

نکته ها:

اشاره

۱-مواردی که حکم زنا اعدام است

آنچه در آیه فوق در مورد حد زنا آمده است یک حکم عمومی است که موارد استثنایی هم دارد از جمله "زنای محصن و محصنه" است که حد آن با تحقق شرائط اعدام است.

منظور از "محصن" مردی است که همسری دارد و همسرش در اختیار او است،و "محصنه" به زنی می گویند که شوهر دارد و شوهرش نزد او است،هر گاه کسی با داشتن چنین راه مشروعی باز هم مرتکب زنا بشود حد او اعدام می باشد، شرائط و کیفیت اجرای این حکم در کتب فقهی مشروحا آمده است.

و نیز زنای با محارم حکم آن اعدام است.

همچنین زنای به عنف و جبر که حکم آن نیز همین است.

البته در بعضی از موارد علاوه بر مساله تازیانه،تبعید و پاره ای دیگر از

۱- ۱) اصول کافی ج دوم صفحه ۲۶(مطبعه اسلامیه سال ۱۳۸۸)طبق نقل نور الثقلین ج ۳ ص ۵۷۱.

مجازاتها نیز وجود دارد که شرح آن را باید در کتب فقهیه خواند.

***

۲-چرا زانیه مقدم ذکر شده؟

بدون شک این عمل منافی عفت از همه کس قبیح است،ولی از زنان زشت تر و قبیحتر است،چرا که آنها از حجب و حیای بیشتری برخوردارند،و شکستن آن دلیل بر تمرد شدیدتری است.

از این گذشته عواقب شوم این امر گرچه دامنگیر هر دو می شود اما در مورد زنان،عواقب شومش بیشتر است.

این احتمال نیز وجود دارد که سر چشمه وسوسه این کار بیشتر از ناحیه آنها صورت می گیرد و در بسیاری از موارد عامل اصلی محسوب می شوند.

مجموع این جهات سبب شده که زن آلوده بر مرد آلوده در آیه فوق مقدم داشته شده است.

ولی زنان و مردان پاکدامن و با ایمان از همه این مسائل برکنارند.

***

۳-مجازات در حضور جمع چرا؟

آیه فوق که به صورت"امر"است وجوب حضور گروهی از مؤمنان را به هنگام اجرای حد زنا می رساند،ولی ناگفته پیدا است که قرآن شرط نکرده حتما در ملاء عام این حکم اجرا شود،بلکه بر حسب شرائط و مصالح متفاوت می گردد حضور سه نفر و بیشتر کافی است،مهم آن است که قاضی تشخیص دهد حضور چه مقدار از مردم لازم است (۱).

فلسفه این حکم نیز روشن است،زیرا همانگونه که گفتیم اولا درس

۱- ۱) جمعی از فقهاء در وجوب حضور گروهی از مؤمنین به هنگام اجرای حد تردید کرده اند،در حالی که ظاهر امر وجوب است نه استحباب.

عبرتی برای همگان است و سبب پاکسازی اجتماع ثانیا شرمساری مجرم مانع ارتکاب جرم در آینده خواهد شد.

ثالثا هر گاه اجرای حد در حضور جمعی انجام شود قاضی و مجریان حد متهم به سازش یا اخذ رشوه یا تبعیض و یا شکنجه دادن و مانند آن نخواهند شد.

رابعا حضور جمعیت مانع از خودکامگی و افراط و زیاده روی در اجرای حد می گردد.

خامسا ممکن است مجرم بعد از اجرای حد به ساختن شایعات و اتهاماتی در مورد قاضی و مجری حد بپردازد که حضور جمعیت موضع او را روشن ساخته و جلو فعالیتهای تخریبی او را در آینده می گیرد و فوائد دیگر.

***

۴-حد زانی قبلا چه بوده است؟

از آیه ۱۵ و ۱۶ سوره نساء چنین بر می آید که قبل از نزول حکم سوره نور درباره زناکاران و زنان بد کار اگر محصنه بوده اند مجازات آنها زندان ابد تعیین شده است(فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ)و در صورتی که غیر محصن بوده اند مجازات آنها ایذاء و آزار بوده است (فَآذُوهُمَا).

ولی مقدار این آزار معین نشده است،اما آیه مورد بحث آن را در یکصد تازیانه محدود و معین نموده،بنا بر این حکم اعدام در مورد محصنه جایگزین زندان ابد،و حکم یکصد تازیانه حد و حدودی برای حکم آزار است(برای توضیح بیشتر به جلد سوم تفسیر نمونه صفحه ۳۰۶ به بعد ذیل آیه ۱۵ و ۱۶ سوره نساء مراجعه فرمائید).

***

۵-افراط و تفریط در اجرای حد ممنوع!

بدون شک مسائل انسانی و عاطفی ایجاب می کند که حد اکثر کوشش

به عمل آید که هیچ فرد بیگناهی گرفتار کیفر نگردد،و نیز تا آنجا که احکام الهی اجازه عفو و گذشت را می دهد عفو و گذشت شود،ولی بعد از ثبوت جرم و مسلم شدن حد باید قاطعیت به خرج داد و از احساسات کاذب و عواطف دروغین که برای نظام جامعه زیانبخش است بپرهیزند.

مخصوصا در آیه مورد بحث تعبیر به" فِي دِينِ اللّهِ "شده،یعنی هنگامی که حکم،حکم خدا است کسی نمی تواند بر خداوند رحمان و رحیم پیشی گیرد.

در اینجا از غلبه احساسات محبت آمیز نهی شده،زیرا اکثریت مردم دارای چنین حالتی هستند و احتمال غلبه احساسات محبت آمیز بر آنها بیشتر است،ولی نمی توان انکار کرد که اقلیتی وجود دارند که طرفدار خشونت بیشتری می باشند، این گروه نیز-همانگونه که سابقا اشاره کردیم-از مسیر حکم الهی منحرفند و باید احساسات خود را کنترل کنند،و بر خداوند پیشی نگیرند که آن نیز مجازات شدید دارد.

***

۶-شرایط تحریم ازدواج با زانی و زانیه

گفتیم ظاهر آیات فوق تحریم ازدواج با زانی و زانیه است،البته این حکم در روایات اسلامی مقید به مردان و زنانی شده است که مشهور به این عمل بوده و توبه نکرده اند،بنا بر این اگر مشهور به این عمل نباشند،یا از اعمال گذشته خود کناره گیری کرده و تصمیم بر پاکی و عفت گرفته،و اثر توبه خود را نیز عملا نشان داده اند،ازدواج با آنها شرعا بی مانع است.

اما در صورت دوم به این دلیل است که عنوان"زانی"و"زانیه"بر آنها صدق نمی کند،حالتی بوده است که زائل شده،ولی در صورت اول،این قید از روایات اسلامی استفاده شده و شان نزول آیه نیز آن را تایید می کند.

در حدیث معتبری از امام صادق ع می خوانیم که فقیه معروف "زراره" از آن حضرت پرسید تفسیر آیه اَلزّانِی لاٰ یَنْکِحُ إِلاّ زٰانِیَةً ...چیست؟ امام فرمود:

هن نساء مشهورات بالزنا و رجال مشهورون بالزنا،قد شهروا بالزنا و عرفوا به،و الناس الیوم بذلك المنزل،فمن اقیم علیه حد الزنا،او شهر بالزنا،لم ینبغ لا حد ان یناکحه حتی یعرف منه توبته:

"این آیه اشاره به زنان و مردانی است که مشهور به زنا بوده و به این عمل زشت شناخته شده بودند،و امروز نیز چنین است،کسی که حد زنا بر او اجرا شود یا مشهور به این عمل شنیع گردد سزاوار نیست احدی با او ازدواج کند،تا توبه او ظاهر و شناخته شود" (۱).

این مضمون در روایات دیگر نیز آمده است.

***

۷-فلسفه تحریم زنا

فکر نمی کنیم عواقب شومی که به خاطر این عمل دامان فرد و جامعه را می گیرد بر کسی مخفی باشد ولی توضیح مختصری در این زمینه لازم است:

پیدایش این عمل زشت و گسترش آن بدون شک نظام خانواده را در هم می ریزد.

رابطه فرزند و پدر را مبهم و تاریک می کند.

فرزندان فاقد هویت را که طبق تجربه تبدیل به جنایتکاران خطرناکی می شوند در جامعه زیاد می کند.

این عمل ننگین سبب انواع برخوردها و کشمکشها در میان هوسبازان است.

۱- ۱) وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۳۳۵.

بعلاوه بیماریهای روانی و آمیزشی که از آثار شوم آن است بر کسی پنهان نیست.

کشتن فرزندان،سقط جنین و جنایاتی مانند آن از آثار شوم این عمل می باشد (شرح بیشتر در این زمینه را در جلد ۱۲ تفسیر نمونه ذیل آیه ۳۲ سوره اسراء مطالعه فرمائید).

***

ص: ۳۶۸

[سوره النور (۲۴): آیات ۴ تا ۵]

اشاره

وَ اَلَّذِينَ يَرْمُونَ اَلْمُحْصَنٰاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَهِ شُهَدٰاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمٰانِينَ جَلْدَهً وَ لاٰ تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهٰادَهً أَبَداً وَ أُولٰئِكَ هُمُ اَلْفٰاسِقُونَ (۴) إِلاَّ اَلَّذِينَ تٰابُوا مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ وَ أَصْلَحُوا فَإِنَّ اَللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵)

ترجمه:

۴-و کسانی که زنان پاکدامن را متهم می کنند سپس چهار شاهد(بر ادعای خود)نمی آورند آنها را هشتاد تازیانه بزنید،و شهادتشان را هرگز نپذیرید،و آنها فاسقانند.

۵-مگر کسانی که بعد از آن توبه کنند و جبران نمایند که خداوند غفور و رحیم است.

تفسیر:

مجازات تهمت

از آنجا که در آیات گذشته مجازات شدیدی برای زن و مرد زناکار بیان شده بود و ممکن است این موضوع دستاویزی شود برای افراد مغرض و بی تقوا که از این طریق افراد پاک را مورد اتهام قرار دهند،بلا فاصله بعد از بیان مجازات شدید زناکاران،مجازات شدید تهمت زنندگان را که در صدد سوء استفاده از این حکم هستند بیان می کند،تا حیثیت و حرمت خانواده های پاکدامن از خطر اینگونه اشخاص مصون بماند،و کسی جرات تعرض به آبروی مردم پیدا نکند.

نخست می گوید:"کسانی که زنان پاکدامن را متهم به عمل منافی عفت

می کننـد بایـد برای اثبات این ادعا چهار شاهـد(عادل)بیاورند،و اگر نیاورند هر یک از آنها را هشـتاد تازیانه بزنید"!(وَ الَّذِینَ یَرْمُونَ الْمُحْصَنٰاتِ ثُمَّ لَمْ یَأْتُوا بِأَرْبَعَهِ شُهَدٰاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمٰانِینَ جَلْدَهً).

و به دنبال این مجازات شدید،دو حکم دیگر نیز اضافه می کند:

"و هرگز شهادت آنها را نپذیرید"(وَ لاٰ تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهٰادَهً أَبَداً).

"و آنها فاسقانند"(وَ أُولٰئِکَ هُمُ الْفٰاسِقُونَ).

به این ترتیب نه تنهـا این گـونه افراد را تحت مجـازات شدیـد قرار می دهـد، بلکه در دراز مـدت نیز سـخن و شـهادتشان را از ارزش و اعتبار می انـدازد،تا نتواننـد حیثیت پاکان را لکه دار کنند،بعلاوه داغ فسق بر پیشانیشان می نهد و در جامعه رسوایشان می کند.

این سـختگیری در مورد حفـظ حیـثیت مردم پاکـدامن،منحصـر به اینجـا نیست در بسـیاری از تعلیمـات اسـلام منعکس است،و همگی از ارزش فوق العاده ای که اسلام برای حیثیت زن و مرد با ایمان و پاکدامن قائل شده است حکایت می کند.

در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:

اذا اتهم المؤمن اخاه انماث الایمان من قلبه کما ینماث الملـح فی الماء: "هنگامی که مسـلمانی برادر مسـلمانش را به چیزی که در او نیست متهم سازد ایمان در قلب او ذوب می شود، همانند نمک در آب"! (۱).

*** ولی از آنجـا که اسـلام هرگز راه بـازگشت را بر کسـی نمی بنـدد،بلکه در هر فرصـتی آلودگـان را تشویـق به پاکسـازی خویش و جبران اشـتباهات گذشـته می کنـد،در آیه بعـد می گوید:"مگر کسانی که بعدا از این عمل توبه کنند و به اصـلاح و جبران پردازند که خداوند آنها را مشمول عفو و بخشش خود قرار

۱- ۱) اصول کافی ج ۲ صفحه ۲۶۹ باب التهمه و سوء الظن.

می دهد،خدا غفور و رحیم است"(إِلاَّ الَّذِینَ تابُوا مِنْ بَعْدِ ذلِکَ وَ أَصْلَحُوا فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ).

در اینکه این استثناء تنها از جمله" أُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ "است و یا به جمله" وَ لا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهادَةً أَبَداً "نیز باز می گردد،در میان مفسران و دانشمندان گفتگو است،اگر به هر دو جمله باز گردد نتیجه اش این است که به وسیله توبه هم شهادت آنها در آینده مقبول است،و هم حکم فسق در تمام زمینه ها و احکام اسلامی از آنها بر داشته می شود.

اما اگر تنها به جمله اخیر باز گردد،حکم فسق در سایر احکام از آنها برداشته خواهد شد،ولی شهادتشان تا پایان عمر بی اعتبار است.

البته طبق قواعدی که در"اصول فقه"پذیرفته شده استثناهایی که بعد از دو یا چند جمله می آیند به جمله آخر می خورد مگر اینکه قرائنی در دست باشد که جمله های قبل نیز مشمول استثناء است،و اتفاقا در محل بحث چنین قرینه ای موجود است،زیرا هنگامی که بوسیله توبه حکم فسق برداشته شود دلیلی ندارد که شهادت پذیرفته نشود،چرا که عدم قبول شهادت به خاطر فسق است،کسی که توبه کرده و مجددا تحصیل ملکه عدالت را نموده از آن بر کنار می باشد.

در روایات متعددی که از منابع اهل بیت ع رسیده نیز روی این معنی تاکید شده است،تا آنجا که امام صادق ع بعد از تصریح به قبول شهادت چنین افرادی که توبه کرده اند از شخص سؤال کننده می پرسد:"فقهایی که نزد شما هستند چه می گویند"؟ عرض می کند:آنها می گویند:توبه اش میان خودش و خدا پذیرفته می شود اما شهادتش تا ابد قبول نخواهد شد! امام می فرماید:

بئس ما قالوا کان ابی یقول اذا تاب و لم یعلم منه الاخیر جازت شهادته: "آنها بسیار بد سخنی گفتند،پدرم می فرمود:هنگامی که توبه

کند و جز خیر از او دیده نشود شهادتش پذیرفته خواهد شد" (۱).

احادیث متعدد دیگری نیز در این باب در همین موضوع آمده،تنها یک حدیث مخالف دارد که آن نیز قابل حمل بر تقیه است.

ذکر این نکته نیز لازم است که کلمه "ابدا" در جمله " لاٰ تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهٰادَةً أَبَداً "دلیل بر عمومیت حکم است،و می دانیم هر عموم قابل استثناء می باشد (مخصوصا استثنای متصل)بنا بر این تصور اینکه تعبیر "ابدا" مانع از تاثیر توبه خواهد بود اشتباه محض است.

***

نکته ها:

اشاره

۱-معنی"رمی"در آیه چیست؟

"رمی"در اصل به معنی انداختن تیر یا سنگ و مانند آن است،و طبیعی است که در بسیاری از موارد آسیبهایی می رساند،سپس این کلمه به عنوان کنایه در متهم ساختن افراد و دشنام دادن و نسبتهای ناروا به کار رفته است،چرا که گویی این سخنان همچون تیری بر پیکر طرف می نشیند و او را مجروح می سازد.

شاید به همین دلیل است که در آیات مورد بحث،و همچنین آیات آینده، این کلمه به صورت مطلق به کار رفته است،مثلا نفرموده است و الذین یرمون المحصنات بالزنا(کسانی که زنان پاکدامن را به زنا متهم می کنند)زیرا در مفهوم "یرمون"مخصوصا با توجه به قرائن کلامیه،کلمه زنا افتاده است،ضمنا عدم تصریح به آن،آنهم در جایی که سخن از زنان پاکدامن در میان است یک نوع احترام و ادب و عفت در سخن محسوب می شود.

۱- ۱) وسائل الشیعه ج ۱۸ کتاب الشهادات باب ۳۶ صفحه ۲۸۲.

۲–چهار شاهد چرا؟

می دانیم معمولا ـ برای اثبات حقوق و جرمها در اسلام دو شاهد عادل کافی است حتی در مساله قتل نفس با وجود دو شاهد عادل،جرم اثبات می شود،ولی در مساله اتهام به زنا مخصوصا چهار شاهد الزامی است،ممکن است سنگینی وزنه شاهد در اینجا به خاطر آن باشد که زبان بسیاری از مردم در زمینه این اتهامات باز است،و همواره عرض و حیثیت افراد را با سوء ظن و بدون سوء ظن جریحه دار می کنند،اسلام در این زمینه سختگیری کرده تا حافظ اعراض مردم باشد،ولی در مسائل دیگر،حتی قتل نفس،زبانها تا این حد آلوده نیست.

از این گذشته قتل نفس در واقع یک طرف دارد،یعنی مجرم یکی است، در حالی که در مساله زنا برای دو نفر اثبات جرم می شود،و اگر برای هر کدام دو شاهد بطلبیم چهار شاهد می شود.

این سخن مضمون حدیثی است که از امام صادق ع نقل شده،آنجا که ابو حنیفه فقیه معروف اهل تسنن می گوید:از امام صادق ع پرسیدم:آیا زنا شدیدتر است یا قتل؟فرمود:"قتل نفس"گفتم:اگر چنین است پس چرا در قتل نفس دو شاهد کافی است،اما در زنا چهار شاهد لازم است؟ فرمود:شما درباره این مساله چه می گوئید؟ابو حنیفه پاسخ روشنی نداشت بدهد، امام فرمود:"این به خاطر این است که در زنا دو حد است،حدی بر مرد جاری می شود،و حدی بر زن،لذا چهار شاهد لازم است،اما در قتل نفس تنها یک حد درباره قاتل جاری می گردد" (۱).

البته مواردی وجود دارد که در زنا تنها بر یک طرف حد جاری می شود (مانند زنای به عنف و امثال آن)ولی اینها جنبه استثنایی دارد،آنچه معمول و متعارف

۱- ۱) نور الثقلین ج ۳ ص ۵۷۴.

است آن است که با توافق طرفین صورت می گیرد،و می دانیم همیشه فلسفه احکام تابع افراد غالب است.

***

۳-شرط مهم قبولی توبه

بارهـا گفته ایم توبه تنها اسـتغفار یا نـدامت از گذشـته،و حتی تصـمیم نسبت به ترک در آینـده نیست،بلکه علاوه بر همه اینها شخص گنهکار باید در مقام جبران بر آید.

اگر واقعا حیثیت زن یا مرد پاکدامن را لکه دار ساخته برای قبولی توبه خود باید سخنان خویش را در برابر تمام کسانی که این تهمت را از او شنیده اند تکذیب کنند و به اصطلاح اعاده حیثیت نمایند.

جمله" وَ أَصْلَحُوا "بعـد از ذکر جمله"تابوا"اشاره به همین حقیقت است، که باید این گونه اشـخاص از گناه خود توبه کنند و در مقام اصلاح فسادی که مرتکب شده اند بر آیند.

این صحیح نیست که یک نفر در ملاء عام(یا از طریق مطبوعات و وسائل ارتباط جمعی)دیگری را به دروغ متهم کند و بعد در خانه خلوت استغفار نموده از پیشگاه خدا تقاضای عفو نماید،هرگز خداوند چنین توبه ای را قبول نخواهد کرد.

لذا در چند حدیث از پیشوایان اسـلام نقل شده در جواب این سؤال که "آیا آنها که تهمت ناموسی می زنند بعد از اجرای حد شرعی و بعـد از توبه،شـهادتشان قبول می شود یا نه؟فرمودنـد:"آری"و هنگامی که سؤال کردند توبه او چگونه است فرمودند: نزد امام(یا قاضی)می آید و می گوید:"من به فلان کس تهمت زدم و از آنچه گفته ام توبه می کنم" (۱).

***

۱- ۱) وسائل الشیعه جلد ۱۸ ص ۲۸۳(ابواب الشهادات باب ۳۶ حدیث ۴).

۴-احکام قذف

در کتاب"حدود"بابی تحت عنوان"حد قذف"داریم.

"قذف"(بر وزن حذف)در لغت به معنی پرتاب کردن به سوی یک نقطه دور دست است،ولی در این گونه موارد-مانند کلمه رمی-کنایه از متهم ساختن کسی به یک اتهام ناموسی است،و به تعبیر دیگر عبارت از فحش و دشنامی است که به این امور مربوط می شود.

هر گاه قذف با لفظ صریح انجام گیرد،به هر زبان و به هر شکل بوده باشد حد آن همانگونه که در بالا گفته شد هشتاد تازیانه است،و اگر صراحت نداشته باشد مشمول حکم"تعزیر"است(منظور از تعزیر گناهانی است که حد معینی در شرع برای آن نیامده بلکه به اختیار حاکم گذارده شده که با توجه به خصوصیات مجرم و کیفیت جرم و شرایط دیگر روی مقدار آن در محدوده خاصی تصمیم می گیرد).

حتی اگر کسی گروهی را به چنین تهمتهایی متهم سازد و به آنها دشنام دهد و این نسبت را درباره یک یک تکرار کند در برابر هر یک از این نسبتها حد قذف دارد اما اگر یک جا و یک مرتبه آنها را متهم سازد اگر آنها نیز یک جا مطالبه مجازات او را کنند،یک حد دارد،اما اگر جدا جدا اقامه دعوا کنند،در برابر هر یک حد مستقلی دارد! این موضوع بقدری اهمیت دارد که اگر کسی را متهم کنند و او از دنیا برود ورثه او می توانند اقامه دعوا کرده و مطالبه اجراء حد کنند،البته از آنجا که این حکم مربوط به حق شخص است چنانچه صاحب حق،"مجرم"را ببخشد، حد او ساقط می شود،مگر اینکه آن قدر این جرم تکرار شود که حیثیت و عرض جامعه را به خطر بیفکند که در اینجا حسابش جدا است.

هر گاه دو نفر به یکدیگر دشنام ناموسی دهند در اینجا حد از دو طرف ساقط می گردد،ولی هر دو به حکم حاکم شرع تعزیر می شوند.بنا بر این هیچ

مسلمانی حق ندارد که دشنام را پاسخ به مثل بدهد،بلکه تنها می تواند از طریق قاضی شرع احقاق حق کند و مجازات دشنام دهنده را بخواهد.

به هر حال هدف از این حکم اسلامی اولا ـ حفظ آبرو و حیثیت انسانها است، و ثانیا جلوگیری از مفاسد فراوان اجتماعی و اخلاقی است که از این رهگذر دامان جامعه را می گیرد،چرا که اگر افراد فاسد آزاد باشند هر دشنام و هر نسبت ناروایی به هر کس بدهند و از مجازات مصون بمانند،حیثیت و نوامیس مردم همواره در معرض خطر قرار می گیرد و حتی سبب می شود که به خاطر این تهمتهای ناروا همسر نسبت به همسرش بد بین گردد،و پدر نسبت به مشروع بودن فرزند خود!خلاصه،موجودیت خانواده به خطر می افتد،و محیطی از سوء ظن و بدبینی بر جامعه حکم فرما می شود،بازار شایعه سازان داغ،و همه پاکدامنان در اذهان لکه دار می گردند.

اینجا است که باید با قاطعیت رفتار کرد،همان قاطعیتی که اسلام در برابر این افراد بد زبان و آلوده دهن نشان داده است.

آری آنها باید جریمه یک دشنام زشت و تهمت آور را هشتاد تازیانه نوش جان کنند تا حیثیت و نوامیس مردم را بازیچه نگیرند! ***

ص :۳۷۶

[سوره النور (۲۴): آیات ۶ تا ۱۰]

اشاره

وَ اَلَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوٰاجَهُمْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدٰاءُ إِلاّٰ أَنْفُسُهُمْ فَشَهٰادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهٰادٰاتٍ بِاللّٰهِ إِنَّهُ لَمِنَ اَلصّٰادِقِينَ (۶) وَ اَلْخٰامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اَللّٰهِ عَلَيْهِ إِنْ كٰانَ مِنَ اَلْكٰاذِبِينَ (۷) وَ يَدْرَؤُا عَنْهَا اَلْعَذٰابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهٰادٰاتٍ بِاللّٰهِ إِنَّهُ لَمِنَ اَلْكٰاذِبِينَ (۸) وَ اَلْخٰامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اَللّٰهِ عَلَيْهٰا إِنْ كٰانَ مِنَ اَلصّٰادِقِينَ (۹) وَ لَوْ لاٰ فَضْلُ اَللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ وَ أَنَّ اَللّٰهَ تَوّٰابٌ حَكِيمٌ (۱۰)

ترجمه:

۶-کسانی که همسران خود را متهم(به عمل منافی عفت)می کنند و گواهانی جز خودشان ندارند هر یک از آنها باید چهار مرتبه به نام خدا شهادت دهد که از راستگویان است.

ص: ۳۷۷

۷-و در پنجمین بار بگوید:لعنت خدا بر او باد اگر از دروغگویان باشد! ۸-آن زن نیز می تواند کیفر(زنا)را از خود دور کند به این طریق که چهار بار خدا را به شهادت طلبد که آن مرد(در این نسبتی که به او می دهد)از دروغگویان است.

۹-و در مرتبه پنجم بگوید:غضب خدا بر او باد اگر آن مرد از راستگویان باشد! ۱۰-و اگر فضل و رحمت خدا شامل حال شما نبود و اینکه او توبه پذیر و حکیم است (بسیاری از شما گرفتار مجازات سخت الهی می شدید).

شان نزول:

در شان نزول این آیات از ابن عباس چنین نقل شده که سعد بن عباده(بزرگ انصار)خدمت پیامبر ص در حضور جمعی از اصحاب چنین عرض کرد:"ای پیامبر خدا!هر گاه نسبت دادن عمل منافی عفت به کسی دارای این مجازات است که اگر آن را اثبات نکند باید هشتاد تازیانه بخورد پس من چکنم اگر وارد خانه خودم شدم و با چشم خود دیدم مرد فاسقی با همسر من در حال عمل خلافی است،اگر بگذارم تا چهار نفر شاهد بیایند و ببینند و شهادت دهند او کار خود را کرده است،و اگر بخواهم او را به قتل برسانم کسی از من بدون شاهد نمی پذیرد و به عنوان قاتل قصاص می شوم،و اگر بیایم و آنچه را دیدم به عنوان شکایت بگویم هشتاد تازیانه بر پشت من قرار خواهد گرفت"!.

پیامبر ص گویا از این سخن احساس یک نوع اعتراض به این حکم الهی کرد،رو به سوی جمعیت انصار نموده به زبان گله فرمود: آیا آنچه را که بزرگ شما گفت نشنیدید؟ آنها در مقام عذر خواهی بر آمدند و عرض کردند ای رسول خدا!او را سرزنش نفرما،او مرد غیوری است و آنچه را می گوید به خاطر شدت غیرت او است.

ص: ۳۷۸

"سعد بن عباده"به سخن در آمد و عرض کرد ای رسول خدا!پدر و مادرم فدایت باد،بخدا سوگند می دانم که این حکم الهی است،و حق است،ولی با این حال از اصل این داستان در شگفتم(و نتوانستم این مشکل را در ذهن خود حل کنم) پیامبر فرمود:حکم خدا همین است،او نیز عرض کرد" صَدَقَ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ ".

و چیزی نگذشت که پسر عمویش به نام"هلال بن امیه"از در وارد شد در حالی که مرد فاسقی را شب هنگام با همسر خود دیده بود،و برای طرح شکایت خدمت پیامبر ص می آمد،او با صراحت گفت:من با چشم خودم این موضوع را دیدم و با گوش خودم صدای آنها را شنیدم! پیامبر ص بقدری ناراحت شد که آثار ناراحتی در چهره مبارکش نمایان گشت.

هلال عرض کرد من آثار ناراحتی را در چهره شما می بینم،ولی به خدا قسم، من راست می گویم و دروغ در کارم نیست،من امیدوارم که خدا خودش این مشکل را بگشاید.

به هر حال پیامبر ص تصمیم گرفت که حد قذف را درباره"هلال"اجرا کند چرا که او شاهدی بر ادعای خود نداشت.

در این هنگام انصار به یکدیگر می گفتند،دیدید همان داستان"سعد بن عباده"تحقق یافت آیا براستی پیامبر ص"هلال"را تازیانه خواهد زد و شهادت او را مردود می شمرد؟ در این موقع وحی بر پیامبر ص نازل شد و آثار آن در چهره او نمایان گشت،همگی خاموش شدند تا ببینند چه پیام تازه ای از سوی خدا آمده است.

"آیات فوق نازل شد" (۱)و راه حل دقیقی به مسلمانان ارائه داد که شرح آن

۱- ۱) تفسیر مجمع البیان،فی ظلال،نور الثقلین،المیزان ذیل آیات مورد بحث (البته با تفاوتهای مختصر).

را در ذیل می خوانید.

تفسیر:

مجازات تهمت به همسر!

همانگونه که از شان نزول بر می آید این آیات در حکم استثناء و تبصره ای بر حکم حد قذف است،به این معنی که اگر شوهری همسر خود را متهم به عمل منافی عفت کند و بگوید او را در حال انجام این کار خلاف با مرد بیگانه ای دیدم حد قذف(هشتاد تازیانه)در مورد او اجرا نمی شود،و از سوی دیگر ادعای او بدون دلیل و شاهد نیز در مورد زن پذیرفته نخواهد شد،چرا که ممکن است راست بگوید و نیز ممکن است دروغ بگوید.

در اینجا قرآن راه حلی پیشنهاد می کند که مساله به بهترین صورت و عادلانه ترین طریق حل می گردد.

و آن اینکه نخست باید شوهر چهار بار شهادت دهد که در این ادعا راستگو است.چنان که قرآن می فرماید:"کسانی که همسران خود را متهم می کنند و گواهانی جز خودشان ندارند،هر یک از آنها باید چهار مرتبه به نام خدا شهادت دهد که او از راستگویان است"(وَ الَّذِینَ یَرْمُونَ أَزْواجَهُمْ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُمْ شُهَداءُ إِلاّ أَنْفُسُهُمْ فَشَهادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهاداتٍ بِاللّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصّادِقِینَ).

*** "و در پنجمین بار بگوید:لعنت خدا بر او باد اگر از دروغگویان باشد" (وَ الْخامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللّهِ عَلَیْهِ إِنْ کانَ مِنَ الْکاذِبِینَ).

به این ترتیب شوهر برای اثبات مدعای خود از یک سو،و دفع حد قذف از سوی دیگر،چهار بار این جمله را تکرار می کند:"اشهد باللّه انی لمن الصادقین فیما رمیتها به من الزنا"(من به خدا شهادت می دهم که در این نسبت زنا که به این زن دادم راست می گویم).

ص :۳۸۰

و در مرتبه پنجم می گوید:"لعنت اللّه علی ان کنت من الکاذبین"(لعنت خدا بر من باد اگر دروغگو باشم).

*** در اینجا زن بر سر دو راهی قرار دارد اگر سخنان مرد را تصدیق کند و یا حاضر به نفی این اتهام از خود به ترتیبی که در آیات بعد می آید نشود،مجازات و حد زنا در مورد او ثابت می گردد.

اما"او نیز می تواند مجازات(زنا)را از خود به این ترتیب دفع کند که چهار بار خدا را به شهادت طلبد که آن مرد در این نسبتی که به او می دهد از دروغگویان است"(وَ یَدْرَؤُا عَنْهَا الْعَذابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهاداتٍ بِاللّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْکاذِبِینَ).

*** "و در مرتبه پنجم بگوید که غضب خدا بر او باد اگر آن مرد در این نسبت راستگو است"(وَ الْخامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللّهِ عَلَیْها إِنْ کانَ مِنَ الصّادِقِینَ).

و به این ترتیب زن در برابر پنج بار گواهی مرد،دائر به آلودگی او،پنج بار گواهی بر نفی این اتهام می دهد چهار بار با این عبارت:"اشهد باللّه انه لمن الکاذبین فیما رمانی به من الزنا"(خدا را به شهادت می طلبم که او در این نسبتی که به من داده است دروغ می گوید).

و در پنجمین بار می گوید:"ان غضب اللّه علی ان کان من الصادقین" (غضب خدا بر من باد اگر او راست می گوید).

انجام این برنامه که در فقه اسلامی به مناسبت کلمه"لعن"در عبارات فوق "لعان"نامیده شده،چهار حکم قطعی برای این دو همسر در پی خواهد داشت:

نخست اینکه بدون نیاز به صیغه طلاق فورا از هم جدا می شوند.

دیگر اینکه برای همیشه این زن و مرد بر هم حرام می گردند،یعنی امکان

بازگشتشان به ازدواج مجدد با یکدیگر وجود ندارد.

سوم اینکه حد قذف از مرد و حد زنا از زن برداشته می شود(اما اگر یکی از این دو از اجرای این برنامه سر باز زند اگر مرد باشد حد قذف و اگر زن باشد حد زنا در مورد او اجرا می گردد).

چهارم اینکه فرزندی که در این ماجرا به وجود آمده از مرد منتفی است یعنی باو نسبتی نخواهد داشت،اما نسبتش با زن محفوظ خواهد بود.

*** البته جزئیات این احکام در آیات فوق نیامده همین اندازه در آخرین آیه مورد بحث قرآن می گوید:"و اگر فضل خدا و رحمتش و اینکه او توبه پذیر و حکیم است نبود بسیاری از مردم هلاک می شدند یا گرفتار مجازاتهای سخت"! (وَ لَوْ لاٰ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ وَ أَنَّ اللّٰهَ تَوّٰابٌ حَكِيمٌ).

در واقع این آیه یک اشاره اجمالی برای تاکید احکام فوق است،زیرا نشان می دهد که برنامه "لعان"یک فضل الهی است و مشکل مناسبات دو همسر را در این زمینه به نحو صحیحی حل می کند.

از یک سو مرد را مجبور نمی کند که اگر کار خلافی در مورد همسرش دید سکوت کند و برای دادخواهی نزد حاکم شرع نیاید.

از سوی دیگر زن را هم به مجرد اتهام در معرض مجازات حد زنای محصنه قرار نمی دهد و حق دفاع به او عطا می کند.

از سوی سوم شوهر را ملزم نمی کند که اگر با چنین صحنه ای روبرو شد به دنبال چهار شاهد برود و این راز دردناک را برملا سازد.

از سوی چهارم این مرد و زن را که دیگر قادر به ادامه زندگی مشترک زناشویی نیستند از هم جدا می سازد و حتی اجازه نمی دهد در آینده با هم ازدواج کنند،چرا که اگر این نسبت راست باشد آنها از نظر روانی قادر بر ادامه زندگی

زناشویی نیستند،و اگر هم دروغ باشد عواطف زن آن چنان جریحه دار شده که بازگشت به زندگی مجدد را مشکل می سازد،چرا که نه سردی بلکه عداوت و دشمنی محصول چنین امری است.

و از سوی پنجم تکلیف فرزند را هم روشن می سازد.

این است فضل و رحمت خداوند و تواب و حکیم بودنش نسبت به بندگان که با این راه حل ظریف و حساب شده و عادلانه مشکل را گشوده است،و اگر درست بیندیشم حکم اصلی یعنی لزوم چهار شاهد نیز به کلی شکسته نشده،بلکه هر یک از این چهار "شهادت" را در مورد زن و شوهر جانشین یک "شاهد" کرده،و بخشی از احکام آن را برای این قائل شده است.

***

نکته ها:

اشاره

۱-چرا حکم قذف در مورد دو همسر تخصیص خورده؟

نخستین سؤالی که در اینجا مطرح می شود همین است که دو همسر چه خصوصیتی دارند که این حکم استثنایی در مورد اتهام آنها صادر شده؟ پاسخ این سؤال را از یک سو می توان در شان نزول آیه پیدا کرد و آن اینکه هر گاه مردی همسرش را با بیگانه ای ببیند اگر بخواهد سکوت کند برای او امکان پذیر نیست،چگونه غیرتش اجازه می دهد هیچگونه عکس العملی در برابر تجاوز به حریم ناموسش نشان ندهد؟اگر بخواهد نزد قاضی برود و فریاد بکشد که فورا حد قذف درباره او اجرا می شود،زیرا قاضی چه می داند که او راست می گوید شاید دروغ باشد،و اگر بخواهد چهار شاهد بطلبد این نیز با حیثیت و آبروی او نمی سازد،بعلاوه ممکن است ماجرا در این میان پایان گیرد.

از سوی دیگر افراد بیگانه زود یکدیگر را متهم می سازند ولی مرد و زن کمتر یکدیگر را به این مسائل متهم می کنند،و به همین دلیل در مورد بیگانگان

آوردن چهار شاهد لازم است و الا حد قذف اجرا می گردد ولی در مورد دو همسر چنین نیست و به این دلیل حکم مزبور از ویژگیهای آنهاست.

***

۲-برنامه مخصوص"لعان"

از توضیحاتی که در تفسیر آیات بیان شد به اینجا رسیدیم که برای دفع حد قذف از مردی که زن خود را متهم به زنا ساخته لازم است چهار مرتبه خدا را گواه گیرد که راست می گوید که در حقیقت هر یک از این چهار شهادت در این مورد خاص جانشین شاهدی شده است،و در مرتبه پنجم برای تاکید بیشتر،لعنت خدا را به جان می خرد اگر دروغگو باشد.

با توجه به اینکه اجرای این مقررات،معمولا در یک محیط اسلامی و توام با تعهدات مذهبی است و هنگامی که کسی ببیند باید در مقابل حاکم اسلامی این چنین قاطعانه خدا را به گواهی بطلبد و لعن بر خود بفرستد،غالبا از اقدام به چنین خلافی خود داری می کند،و همین سدی بر سر راه او و اتهامات دروغین می گردد، این در مورد مرد.

اما اینکه زن برای دفاع از خود باید چهار بار خدا را به گواهی طلبد که این نسبت دروغ است به خاطر این می باشد که تعادل میان شهادت مرد و زن برقرار شود،و چون زن در معرض اتهام قرار گرفته در پنجمین مرحله با عبارتی شدیدتر از عبارت مرد از خود دفاع می کند،و غضب خدا را بر خود می خرد اگر مرد راست گفته باشد می دانیم"لعنت"،دوری از رحمت است اما"غضب"چیزی بالاتر از دوری از رحمت می باشد،زیرا غضب مستلزم کیفر و مجازاتی است بیش از دور ساختن از رحمت،و لذا در تفسیر سوره حمد گفتیم"مغضوب علیهم"از"ضالین" (گمراهان)بدترند با اینکه"ضالین"مسلما دور از رحمت خدا می باشند.

***

۳-جزای محذوف در آیه

آخرین آیه مورد بحث به صورت جمله شرطیه ای است که جزای آن ذکر نشده، همین اندازه می فرماید:اگر فضل و رحمت الهی و اینکه خداوند تواب و حکیم است در کار نبود...ولی نمی فرماید چه می شد،اما با توجه به قرائن کلام، جزای این شرط روشن است و گاه می شود که حذف و سکوت درباره یک مطلب ابهت و اهمیت بیشتری به آن می بخشد،و احتمالات زیادی را در ذهن انسان برمی انگیزد که هر کدام به آن سخن مفهوم تازه ای می دهد.

مثلا-در اینجا ممکن است جزای شرط این باشد اگر فضل و رحمت الهی نبود،پرده از روی کارهای شما بر می داشت و اعمالتان را برملا می ساخت تا رسوا شوید.

و یا اگر فضل و رحمت الهی نبود،فورا شما را مورد مجازات قرار می داد و هلاک می کرد.

و یا اگر فضل و رحمت الهی نبود این چنین احکام حساب شده را برای تربیت شما انسانها مقرر نمی داشت.

در واقع این حذف جزای شرط،ذهن شنونده را به تمام این امور سوق می دهد (۱)***

ص: ۳۸۵

---

۱ - ۱) در تفسیر "المیزان"جواب شرط را به صورت جامعی نقل کرده که شامل بسیاری از تفسیرهای دیگر می شود،می گوید:تقدیر در واقع چنین است"ا لو لا-ما انعم اللّه علیکم من نعمه الدین و توبته لمذنبیکم و تشریع الشرائع لنظم امور حیاتکم،لزمتکم الشقوه،و اهلکتکم المعصیه و الخطیئه،و اختل نظام حیاتکم بالجهاله".

[سوره النور (۲۴): آيات ۱۱ تا ۱۶]

اشاره

إِنَّ اَلَّذِينَ جٰاؤُ بِالْإِفْكِ عُصْبَهٌ مِنْكُمْ لاٰ تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ اِمْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اِكْتَسَبَ مِنَ اَلْإِثْمِ وَ اَلَّذِى تَوَلّٰى كِبْرَهُ
مِنْهُمْ لَهُ عَذٰابٌ عَظِيمٌ (۱۱) لَوْ لاٰ إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ اَلْمُؤْمِنُونَ وَ اَلْمُؤْمِنٰاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْراً وَ قٰالُوا هٰذٰا إِفْكٌ مُبِينٌ (۱۲) لَوْ لاٰ جٰاؤُ عَلَيْهِ
بِأَرْبَعَهِ شُهَدٰاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدٰاءِ فَأُولٰئِكَ عِنْدَ اَللّٰهِ هُمُ اَلْكٰاذِبُونَ (۱۳) وَ لَوْ لاٰ فَضْلُ اَللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ فِى اَلدُّنْيٰا وَ اَلْآخِرَهِ
لَمَسَّكُمْ فِيمٰا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذٰابٌ عَظِيمٌ (۱۴) إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَ تَقُولُونَ بِأَفْوٰاهِكُمْ مٰا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ تَحْسَبُونَهُ هَيِّناً وَ هُوَ عِنْدَ
اَللّٰهِ عَظِيمٌ (۱۵) وَ لَوْ لاٰ إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مٰا يَكُونُ لَنٰا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهٰذٰا سُبْحٰانَكَ هٰذٰا بُهْتٰانٌ عَظِيمٌ (۱۶)

ص: ۳۸۶

ترجمه:

۱۱-کسانی که آن تهمت عظیم را مطرح کردند گروهی از شما بودند،اما گمان نکنید این ماجرا برای شما بد است،بلکه خیر شما در آن است،آنها هر کدام سهم خود را از این گناهی که مرتکب شدند دارند،و کسی که بخش عظیم آن را بر عهده گرفت عذاب عظیمی برای او است.

۱۲-چرا هنگامی که این(تهمت)را شنیدید مردان و زنان با ایمان نسبت به خود(و کسی که همچون خود آنها بود)گمان خیر نبردند؟چرا نگفتید این یک دروغ بزرگ و آشکار است؟! ۱۳-چرا چهار شاهد برای آن نیاوردند؟اکنون که چنین گواهانی نیاوردند آنها در پیشگاه خدا دروغگویانند.

۱۴-و اگر فضل و رحمت الهی در دنیا و آخرت نصیب شما نمی شد به خاطر این گناهی که کردید عذاب سختی به شما می رسید.

۱۵-بخاطر بیاورید زمانی را که به استقبال این دروغ بزرگ رفتید،و این شایعه را از زبان یکدیگر می گرفتید،و با دهان خود سخنی می گفتید که به آن یقین نداشتید،و گمان می کردید این مساله کوچکی است در حالی که نزد خدا بزرگ است! ۱۶-چرا هنگامی که آن را شنیدید نگفتید برای ما مجاز نیست که به این تکلم کنیم؟خداوندا منزهی تو،این بهتان بزرگی است!

شان نزول:

برای آیات فوق دو شان نزول نقل شده است:

شان نزول اول که مشهورتر است و در کتب تفسیر اهل سنت آمده و در تفاسیر شیعه نیز بالواسطه نقل شده چنین است:

"عایشه"همسر پیامبر خدا ص می گوید:

پیامبر خدا ص هنگامی که می خواست سفری برود،در میان همسرانش

قرعه می افکنـد،قرعه به نـام هر کس می آمـد او را با خود می برد،در یکی از غزوات (۱)قرعه به نـام من افتاد،من با پیامبر ص حرکت کردم،و چون آیه حجاب نازل شده بود در هودجی پوشیده بودم،جنگ به پایان رسید،و ما باز- گشتیم نزدیک مدینه رسیدیم،شب بود،من از لشکر گاه برای انجام حاجتی کمی دور شدم هنگامی که بازگشتم متوجه شدم گردنبندی که از مهره های یمانی داشتم پاره شده است به دنبال آن باز گشتم و معطل شدم هنگامی که بازگشتم دیدم لشکر حرکت کرده،و هودج مرا بر شتر گذارده انـد و رفته انـد در حالی که گمان می کرده انـد من در آنم،زیرا زنان در آن زمان بر اثر کمبود غذا سبک جثه بودند بعلاوه من سن و سالی نداشتم،به هر حال در آنجا تک و تنها ماندم،و فکر کردم هنگامی که به منزلگاه برسند و مرا نیابند به سراغ من باز می گردند،شب را در آن بیابان ماندم.

اتفاقا صفوان یکی از افراد لشکر مسلمین که او هم از لشکر گاه دور مانده بود شب در آن بیابان بود،به هنگام صبح مرا از دور دیـد نزدیـک آمـد هنگامی که مرا شـناخت بی آنکه یک کلمه با من سـخن بگویـد جز اینکه" إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَیْهِ راجِعُونَ "را بر زبـان جـاری سـاخت شتر خود را خوابانـد،و من بر آن سوار شـدم او مهـار ناقه را در دست داشت،تا به لشـکر گاه رسـیدیم،این منظره سبب شد که گروهی درباره من شایعه پردازی کنند و خود را بدین سبب هلاک(و گرفتار مجازات الهی)سازند.

کسی که بیش از همه به این تهمت دامن می زد،"عبد اللّه بن ابی سلول" بود.

ما به مدینه رسـیدیم و این شایعه در شـهر پیچید در حالی که من هیچ از آن خبر نداشـتم،در این هنگام بیمار شدم،پیامبر ص به دیدن می آمد ولی لطف

ص: ۳۸۸

۱- ۱) جنگ بنی المصطلق در سال پنجم هجرت.

سابق را در او نمی دیدم،و نمی دانستم قضیه از چه قرار است؟حالم بهتر شد،بیرون آمدم و کم کم از بعضی از زنان نزدیک از شایعه سازی منافقان آگاه شدم.

بیماریم شدت گرفت،پیامبر ص به دیدن من آمد،از او اجازه خواستم به خانه پدرم بروم،هنگامی که به خانه پدر آمدم از مادر پرسیدم مردم چه می گویند؟او به من گفت:غصه نخور به خدا سوگند زنانی که امتیازی دارند و مورد حسد دیگران هستند درباره آنها سخن بسیار گفته می شود.

در این هنگام پیامبر ص"علی بن ابی طالب" ع و"اسامه بن زید"را مورد مشورت قرار داد که در برابر این گفتگوها چه کنم؟ اما اسامه گفت:ای رسول خدا ص او خانواده تو است و ما جز خیر از او ندیده ایم(اعتنایی به سخنان مردم نکن).

و اما علی ع گفت:ای پیامبر!خداوند کار را بر تو سخت نکرده است، غیر از او همسر بسیار است،از کنیز او در این باره تحقیق کن.

پیامبر ص کنیز مرا فرا خواند،و از او پرسید آیا چیزی که شک و شبهه ای پیرامون عایشه برانگیزد هرگز دیده ای؟کنیز گفت:به خدایی که تو را به حق مبعوث کرده است من هیچ کار خلافی از او ندیده ام.

در این هنگام پیامبر ص تصمیم گرفت این سخنان را با مردم در میان بگذارد،بر سر منبر رفت و رو به مسلمانان کرد و گفت:ای گروه مسلمین!هر گاه مردی(منظورش عبد اللّه بن ابی سلول بود)مرا در مورد خانواده ام که جز پاکی از او ندیده ام ناراحت کند اگر او را مجازات کنم معذورم؟!و همچنین اگر دامنه این اتهام دامان مردی را بگیرد که من هرگز بدی از او ندیده ام تکلیف چیست؟ "سعد بن معاذ انصاری"برخاست عرض کرد:تو حق داری،اگر او از طایفه"اوس"باشد من گردنش را می زنم(سعد بن معاذ بزرگ طایفه اوس بود)و اگر

از برادران ما از طایفه "خزرج"باشد تو دستور بده تا دستورت را اجرا کنیم.

"سعد بن عباده"که بزرگ"خزرج"و مرد صالحی بود در اینجا تعصب قومیت او را فرو گرفت(عبد اللّه بن ابی که این شایعه دروغین را دامن می زد از طایفه خزرج بود)رو به سعد کرد و گفت:تو دروغ می گویی!به خدا سوگند توانایی بر کشتن چنین کسی را اگر از قبیله ما باشد نخواهی داشت! "اسید بن خضیر"که پسر عموی "سعد بن معاذ"بود رو به"سعد به عباده" کرد و گفت تو دروغ می گویی!به خدا قسم ما چنین کسی را به قتل می رسانیم، تو منافقی،و از منافقین دفاع می کنی!.

در این هنگام چیزی نمانده بود که قبیله"اوس"و"خزرج"بجان هم بیفتند و جنگ شروع شود،در حالی که پیامبر ص بر منبر ایستاده بود،حضرت بالآخره آنها را خاموش و ساکت کرد.

این وضع هم چنان ادامه داشت و غم و اندوه شدید وجود مرا فرا گرفته بود و یک ماه بود که پیامبر هرگز در کنار من نمی نشست.

من خود می دانستم که از این تهمت پاکم و بالآخره خداوند مطلب را روشن خواهد کرد.

سر انجام روزی پیامبر ص نزد من آمد در حالی که خندان بود،و نخستین سخنش این بود بشارت بر تو باد که خداوند تو را از این اتهام مبرا ساخت،در این هنگام بود که آیات ان الذین جاءوا بالافک...تا آخر آیات نازل گردید.

(و به دنبال نزول این آیات آنها که این دروغ را پخش کرده بودند همگی حد قذف بر آنها جاری شد) (۱).

***

۱- ۱) آنچه را در بالا آوردیم مضمون روایتی است که در بیشتر کتب تفسیر با کمی تفاوت آمده و ما آن را با کمی اختصار ذکر کردیم.

شـان نزول دوم که در بعضـی از کتب در کنار شان نزول اول ذکر شـده است چنین است:"ماریه قبطیه"یکی از همسـران پیامبر ص از سوی"عـایشه"مورد اتهـام قرار گرفت،زیرا او فرزنـدی از پیـامبر ص بنـام ابراهیم داشت،هنگـامی که ابراهیم از دنیا رفت پیامبر ص شدیـدا غمگین شـد،عایشه گفت چرا اینقدر ناراحتی؟او در حقیقت فرزند تو نبود،فرزند"جریح قبطی"بود!! هنگامی که رسول خدا این سخن را شنید علی ع را مامور کشتن"جریح"کرد که به خود اجازه چنین خیانتی را داده بود.

هنگـامی که علی ع به سـراغ جریـح بـا شمشـیر برهنه رفت و او آثـار غضب را در چهره حضـرت مشاهـده نمـود فرار کرد و از درخت نخلی بالاـ رفت هنگـامی که احساس کرد ممکن است علی ع به او برسـد خود را از بالای درخت بزیر انـداخت در این هنگام پیراهن او بالا رفت و معلوم شد که اصلا او آلت جنسی ندارد.

علی ع به خـدمت پیامبر آمد و عرض کرد آیا باید در انجام دسـتورات شـما قاطعانه پیش روم یا تحقیق کنم؟فرمود باید تحقیق کنی،علی ع جریان را عرض کرد پیامبر ص شـکر خـدا را بجای آورد و فرمود شـکر خـدا را که بدی و آلودگی را از دامان ما دور کرده است.

در این هنگام آیات فوق نازل شد و اهمیت این موضوع را بازگو کرد (۱).

***

تحقیق و بررسی

با اینکه نخستین شان نزول-همانگونه که گفتیم-در بسیاری از منابع اسلامی آمده ولی جای گفتگو و چون و چرا و نقاط مبهم در آن وجود دارد از جمله:

۱-از تعبیرات مختلف این حـدیث-بـا تفاوتهایی که دارد-به خوبی اسـتفاده می شود که پیامبر اکرم ص تحت تاثیر موج شایعه قرار گرفت تا آنجا که با

۱- ۱) نقل با تلخیص از تفسیر المیزان-نور الثقلین و صافی.

یارانش در این زمینه به گفتگو و مشاوره نشست و حتی بر خورد خود را با عایشه تغییر داد،و مدتی طولانی از او کناره گیری نمود،و رفتارهای دیگری که همه حاکی از این است که پیامبر ص طبق این روایت شایعه را تا حد زیادی پذیرا شد.

این موضوع نه تنها با مقام عصمت سازگار نیست،بلکه یک مسلمان با ایمان و ثابت القدم نیز نباید این چنین تحت تاثیر شایعات بیدلیل قرار گیرد،و اگر شایعه در فکر او تاثیر ناخودآگاهی بگذارد در عمل نباید روش خود را تغییر دهد و تسلیم آن گردد،تا چه رسد به معصوم که مقامش روشن است.

آیا می توان باور کرد که عتابها و سرزنشهای شدیدی که در آیات بعد خواهد آمد که چرا گروهی از مؤمنان تحت تاثیر این شایعه قرار گرفتند؟چرا مطالبه چهار شاهد ننمودند؟شامل شخص پیامبر ص نیز بشود؟!این یکی از ایرادهای مهمی است که ما را در صحت این شان نزول لا اقل گرفتار تردید می کند.

۲-با اینکه ظاهر آیات چنین نشان می دهد که حکم مربوط به"قذف" (نسبت اتهام عمل منافی عفت)قبل از داستان"افک"نازل شده است،چرا پیامبر ص در همان روز که چنین تهمتی از ناحیه"عبد اللّه بن ابی سلول"و جمعی دیگر پخش شد،آنها را احضار نفرمود و حد الهی را در مورد آنها اجرا نکرد؟(مگر اینکه گفته شود که آیه قذف و آیات مربوط به افک همه یک جا نازل شده و یا به تعبیر دیگر آن حکم نیز به تناسب این موضوع تشریع گردیده که در این صورت این ایراد منتفی می شود ولی ایراد اول کاملا به قوت خود باقی است) (۱).

و اما در مورد شان نزول دوم،مشکل از این بیشتر است چرا که:

اولا:مطابق این شان نزول کسی که مرتکب تهمت زدن شد،یک نفر

۱- ۱) المیزان جلد ۱۵ صفحه ۱۱۱.

بیشتر نبود،در حالی که آیات با صراحت می گوید گروهی در این مساله فعالیت داشتند،و شایعه را آن چنان پخش کردند که تقریبا محیط را فرا گرفت،و لذا ضمیرها در مورد عتاب و سرزنش مؤمنانی که در این مساله درگیر شدند همه به صورت جمع آمده است،و این با شان نزول دوم به هیچوجه سازگار نیست.

ثانیا:این سؤال باقی است که اگر عایشه مرتکب چنین تهمتی شده بود و بعدا خلاف آن ثابت گردید چرا پیامبر ص حد تهمت بر او اجرا نکرد؟ ثالثا:چگونه امکان دارد پیامبر اکرم ص تنها با شهادت یک زن حکم اعدام را در مورد یک متهم صادر کند،با اینکه رقابت در میان زنانی که دارای یک همسرند عادی است،این امر ایجاب می کرد که احتمال انحراف از حق و عدالت یا حد اقل اشتباه و خطا در حق او بدهد.

به هر حال آنچه برای ما مهم است این شان نزولها نیست،مهم آن است که بدانیم از مجموع آیات استفاده می شود که شخص بیگناهی را به هنگام نزول این آیات متهم به عمل منافی عفت نموده بودند،و این شایعه در جامعه پخش شده بود.

و نیز از قرائن موجود در آیه استفاده می شود که این تهمت درباره فردی بود که از اهمیت ویژه ای در جامعه آن روز برخوردار بوده است.

و نیز گروهی از منافقان و بظاهر مسلمانها می خواستند از این حادثه بهره- برداری غرض آلودی به نفع خویش و به زیان جامعه اسلامی کنند که آیات فوق نازل شد و با قاطعیت بی نظیری با این حادثه بر خورد کرد، و منحرفان بد زبان و منافقان تیره دل را محکم بر سر جای خود نشاند.

بدیهی است این احکام شان نزولش هر که باشد انحصار به او و آن زمان و مکان نداشته،و در هر محیط و هر عصر و زمان جاری است.

بعد از همه این گفتگوها به سراغ تفسیر آیات می رویم تا ببینیم چگونه قرآن با فصاحت و بلاغت تمام،این حادثه خاص را پی گیری و مو شکافی نموده و در

نهایت حل و فصل کرده است.

***

تفسیر:

داستان پر ماجرای افک(تهمت عظیم)

نخستین آیه مورد بحث بی آنکه اصل حادثه را مطرح کند می گوید:

"کسانی که آن تهمت عظیم را مطرح کردند گروهی از شما بودند"(إِنَّ الَّذِينَ جَاؤُ بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ).

زیرا یکی از فنون فصاحت و بلاغت آن است که جمله های زائد را حذف کنند و به دلالت التزامی کلمات قناعت نمایند.

واژه"افک"(بر وزن فکر)بنا به گفته"راغب"به هر چیزی گفته می شود که از حالت اصلی و طبیعیش دگرگون شود،مثلا بادهای مخالف را که از مسیر اصلی انحراف یافته"مؤتفکه"می نامند،سپس به هر سخنی که انحراف از حق پیدا کند و متمایل به خلاف واقع گردد،و از جمله دروغ و تهمت"افک" گفته می شود.

مرحوم"طبرسی"در"مجمع البیان"معتقد است که"افک"به هر دروغ ساده ای نمی گویند،بلکه دروغ بزرگی است که مساله ای را از صورت اصلیش دگرگون می سازد،و بنا بر این کلمه"افک"خود بیانگر اهمیت این حادثه و دروغ و تهمتی است که در این زمینه مطرح بود.

واژه"عصبه"(بر وزن غصه)در اصل از ماده"عصب"به معنی رشته های مخصوصی است که عضلات انسان را به هم پیوند داده و مجموعه آن سلسله اعصاب نام دارد،سپس به جمعیتی که با هم متحدند و پیوند و ارتباط و همکاری و همفکری دارند"عصبه"گفته شده است، به کار رفتن این واژه نشان می دهد که توطئه گران در داستان"افک"ارتباط نزدیک و محکمی با هم داشته و شبکه منسجم و نیرومندی

را برای توطئه تشکیل می دادند.

بعضی گفته اند که این تعبیر معمولا در مورد ده تا چهل نفر به کار می رود (۱).

به هر حال قرآن به دنبال این جمله به مؤمنانی که از بروز چنین اتهامی نسبت به شخص پاکدامنی سخت ناراحت شده بودند دلداری می دهد که"گمان نکنید این ماجرا برای شما شر است بلکه برای شما خیر بود"(لاٰ تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ).

چرا که پرده از روی نیات پلید جمعی از دشمنان شکست خورده و منافقان کور دل برداشت،و این بد سیرتان خوش ظاهر را رسوا ساخت،و چه خوب است که محک تجربه به میان آید تا آنان که غش دارند سیه رو شوند،و چه بسا اگر این حادثه نبود و آنها هم چنان ناشناخته می ماندند در آینده ضربه سخت تر و خطرناکتری می زدند.

این ماجرا به مسلمانان درس داد که پیروی از شایعه سازان،آنها را به روزهای سیاه می کشاند باید در برابر این کار به سختی بایستند.

درس دیگری که این ماجرا به مسلمانان آموخت این بود که به ظاهر حوادث تنها ننگرند،چه بسا حوادث ناراحت کننده و بد ظاهری که"خیر کثیر" در آن نهفته است.

جالب اینکه با ذکر ضمیر"لکم"همه مؤمنان را در این حادثه سهیم می شمرد و براستی چنین است،زیرا مؤمنان از نظر حیثیت اجتماعی از هم جدایی و بیگانگی ندارند و در غمها و شادیها شریک و سهیمند.

سپس در دنبال این آیه به دو نکته اشاره می کند:نخست اینکه می گوید:

"این هایی که دست به چنین گناهی زدند،هر کدام سهم خود را از مسئولیت و مجازات آن خواهند داشت"(لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ).

۱- ۱) در تفسیر"روح المعانی"این معنی از کتاب"صحاح"نقل شده است.

اشاره به اینکه مسئولیت عظیم سردمداران و بنیانگذاران یک گناه هرگز مانع از مسئولیت دیگران نخواهد بود،بلکه هر کس به هر اندازه و به هر مقدار در یک توطئه سهیم و شریک باشد بار گناه آن را بر دوش می کشد.

جمله دوم اینکه "کسی که بخش عظیم این گناه را از آنها بر عهده گرفت عذاب عظیم و دردناکی دارد"(وَ الَّذِی تَوَلّی کِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذابٌ عَظِیمٌ).

مفسران گفته اند این شخص "عبد اللّه بن ابی سلول "بود که سر سلسله "اصحاب افک "محسوب می شد،بعضی دیگر نیز "مسطح بن اثاثه "و"حسان بن ثابت" را به عنوان مصداق این سخن نام برده اند.

به هر حال کسی که بیش از همه در این ماجرا فعالیت می کرد و نخستین شعله های آتش افک را برافروخت و رهبر این گروه محسوب می شد به تناسب بزرگی گناهش مجازات بزرگتری دارد(بعید نیست تعبیر به "تولی "اشاره به مساله رهبری او باشد).

*** سپس روی سخن را به مؤمنانی که در این حادثه فریب خوردند و تحت تاثیر واقع شدند کرده و آنها را شدیدا طی چند آیه مورد سرزنش قرار داده، می گوید:

"چرا هنگامی که این تهمت را شنیدید مردان و زنان با ایمان نسبت به خود گمان خیر نبردند"؟!(لَوْ لا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَیْراً).

یعنی چرا هنگامی که سخن منافقان را درباره افراد مؤمن استماع کردید با حسن ظن به دیگر مؤمنان که به منزله نفس خود شما هستند بر خورد نکردید.

"و چرا نگفتید این یک دروغ بزرگ و آشکار است"(وَ قالُوا هذا إِفْکٌ مُبِینٌ).

شما که سابقه زشت و رسوای این گروه منافقان را می دانستید.

شما که از پاکدامنی فرد مورد اتهام به خوبی آگاه بودید.

شما که از روی قرائن مختلف اطمینان داشتید چنین اتهامی امکان پذیر نیست.

شما که به توطئه هایی که بر ضد پیامبر ص از ناحیه دشمنان صورت می گرفت واقف بودید.

با اینهمه جای ملامت و سرزنش است که این گونه شایعات دروغین را بشنوید و سکوت اختیار کنید،تا چه رسد به اینکه خود آگاهانه یا ناآگاه عامل نشر آن شوید!.

جالب اینکه در آیه فوق بجای اینکه تعبیر کند شما درباره متهم به این تهمت باید حسن ظن داشته باشید می گوید:شما نسبت به خودتان باید حسن ظن می داشتید،این تعبیر چنان که گفتیم اشاره به این است که جان مؤمنان از هم جدا نیست و همه به منزله نفس واحدند که اگر اتهامی به یکی از آنها متوجه شود گویی به همه متوجه شده است و اگر عضوی را روزگار بدرد آورد قراری برای دیگر عضوها باقی نمی ماند و همانگونه که هر کس خود را موظف به دفاع از خویشتن در برابر اتهامات می داند باید به همان اندازه از دیگر برادران و خواهران دینی خود دفاع کند (۱).

استعمال کلمه"انفس"در چنین مواردی در آیات دیگر قرآن نیز دیده می شود از جمله آیه ۱۱ سوره حجرات وَ لاٰ تَلْمِزُوا أَنْفُسَکُمْ :"غیبت و عیبجویی از خودتان نکنید"!

ص: ۳۹۷

۱- ۱) و اینکه بعضی گفته اند در اینجا"مضاف"محذوف است و در تقدیر چنین بوده: "ظن المؤمنون و المؤمنات با نفس بعضهم خیرا"گفتار بی اساسی است که لطافت و ظرافت آیه را از بین می برد.

و اینکه تکیه بر روی"مردان و زنـان با ایمان"شـده اشاره به این است که ایمان صـفتی است که می توانـد مانع و رادع در برابر گمانهای بد باشد.

*** تـا اینجا سـرزنش و ملامت آنها جنبه های اخلاقی و معنوی دارد که به هر حساب جای این نبود که مؤمنان در برابر چنین تهمت زشتی سکوت کنند و یا آلت دست شایعه سازان کور دل گردند.

سپس به بعـد قضایی مساله توجه کرده می گویـد:"چرا آنها را موظف به آوردن چهار شاهد ننمودید"؟(لَوْ لا جاؤُ عَلَيْهِ بِأَرْبَعَهِ شُهَداءَ).

"اکنون که چنین گواهانی را نیاوردند آنها نزد خدا دروغگویانند"(فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَداءِ فَأُولئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكاذِبُونَ).

این مؤاخـذه و سـرزنش نشـان می دهـد که دسـتور اقـامه شـهود چهـار گانه و همچنین حـد قـذف در صورت عـدم آن،قبل از آیات"افک"نازل شده بود.

اما این سؤال که چرا شخص پیامبر ص اقدام به اجرای این حد نکرد پاسخش روشن است،زیرا تا همکاری از ناحیه مردم نباشد اقـدام به چنین امری ممکن نیست زیرا پیوندهای تعصب آمیز قبیله ای گاهی سـبب می شد که مقاومتهای منفی در برابر اجرای بعضی از احکام و لو به طور موقت ابراز شود،چنان که طبق نقل تواریخ در این حادثه چنین بود.

*** سـر انجام تمام این سرزنشـها را جمع بنـدی کرده،می گویـد:"اگر فضل و رحمت خـدا در دنیا و آخرت شامل حال شـما نبود به خـاطر این کـاری که در آن وارد شدیـد عـذاب عظیمی دامانتـان را می گرفت"(وَ لَوْ لا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَهِ لَمَسَّكُمْ فِيما أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذابٌ عَظِيمٌ).

با توجه به اینکه"افضتم"از ماده"افاضه"به معنی خروج آب با کثرت

و فزونی است،و نیز گاهی به معنی فرو رفتن در آب آمده است،از این تعبیر چنین بر می آید که شایعه اتهام مزبور آن چنان دامنه پیدا کرد که مؤمنان را نیز در خود فرو برد!.

*** آیه بعد در حقیقت توضیح و تبیین بحث گذشته است که چگونه آنها در این گناه بزرگ بر اثر سهل انگاری غوطه ور شدند،می گوید:"به خاطر بیاورید هنگامی را که به استقبال این دروغ بزرگ می رفتید و این شایعه را از زبان یکدیگر می گرفتید"(إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ).

"و با دهان خود سخنی می گفتید که به آن علم و یقین نداشتید"(وَ تَقُولُونَ بِأَفْواهِكُمْ ما لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ).

"و گمان می کردید این مساله کوچکی است در حالی که در نزد خدا بزرگ است"(وَ تَحْسَبُونَهُ هَيِّناً وَ هُوَ عِنْدَ اللّهِ عَظِيمٌ).

در واقع این آیه به سه قسمت از گناهان بزرگ آنها در این رابطه اشاره می کند:

"نخست"به استقبال این شایعه رفتن و از زبان یکدیگر گرفتن(پذیرش شایعه).

"دوم"منتشر ساختن شایعه ای را که هیچگونه علم و یقین به آن نداشتند و بازگو کردن آن برای دیگران(نشر شایعه بدون هیچگونه تحقیق).

"سوم"آن را عملی ساده و کوچک شمردن در حالی که نه تنها با حیثیت دو فرد مسلمان ارتباط داشت،بلکه با حیثیت و آبروی جامعه اسلامی گره خورده بود (کوچک شمردن شایعه،و به عنوان یک وسیله سرگرمی از آن استفاده کردن).

جالب اینکه در یک مورد تعبیر"بالسنتکم"(با زبانتان)و در جای دیگر بافواهکم(با دهانتان)آمده است،با اینکه همه سخنان با زبان و از طریق دهان صورت می گیرد،اشاره به اینکه شما نه در پذیرش این شایعه مطالبه دلیل کردید

و نه در پخش آن تکیه بر دلیل داشتید،تنها سخنانی که باد هوا بود و نتیجه گردش زبان و حرکات دهان،سرمایه شما در این ماجرا بود.

*** و از آنجا که این حادثه بسیار مهمی بود که گروهی از مسلمانان آن را سبک و کوچک شمرده بودند بار دیگر در آیه بعد روی آن تکیه کرده،و موجی تازه از سرزنش بر آنها می بارد،و تازیانه ای محکمتر بر روح آنها می نوازد،و می گوید:

"چرا هنگامی که این دروغ بزرگ را شنیدید نگفتید ما مجاز نیستیم از این سخن بگوئیم(چرا که تهمتی است بدون دلیل)منزهی تو،ای پروردگار،این بهتان بزرگی است"!(وَ لَوْ لا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ ما يَكُونُ لَنا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهذا سُبْحانَكَ هذا بُهْتانٌ عَظِيمٌ).

در واقع قبلا- تنها به خاطر این ملامت شده بودند که چرا با حسن ظن نسبت به کسانی که مورد اتهام واقع شده بودند نگاه نکردند،اما در اینجا می گوید علاوه بر حسن ظن شما می بایست هرگز به خود اجازه ندهید که لب به چنین تهمتی بگشائید،تا چه رسد که عامل نشر آن شوید.

شما باید از این تهمت بزرگ غرق تعجب می شدید،و به یاد پاکی و منزه بودن پروردگار می افتادید،و از اینکه آلوده نشر چنین تهمتی شوید به خدا پناه می بردید.

اما مع الاسف شما به سادگی و آسانی از کنار آن گذشتید-سهل است- به آن نیز دامن زدید و ناآگاهانه آلت دست منافقان توطئه گر و شایعه ساز شدید.

در مورد اهمیت گناه"شایعه سازی"و"انگیزه ها"و"راه مبارزه با آن" و همچنین نکته های دیگر پیرامون این موضوع در ذیل آیات آینده به خواست خدا بحث خواهیم کرد.

***

[سوره النور (۲۴): آیات ۱۷ تا ۲۰]

اشاره

یَعِظُکُمُ اَللّٰهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَداً إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ (۱۷) وَ یُبَیِّنُ اَللّٰهُ لَکُمُ اَلْآیاتِ وَ اَللّٰهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ (۱۸) إِنَّ اَلَّذِینَ یُحِبُّونَ أَنْ تَشِیعَ اَلْفٰاحِشَهُ فِی اَلَّذِینَ آمَنُوا لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِیمٌ فِی اَلدُّنْیٰا وَ اَلْآخِرَهِ وَ اَللّٰهُ یَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ (۱۹) وَ لَوْ لاٰ فَضْلُ اَللّٰهِ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَتُهُ وَ أَنَّ اَللّٰهَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ (۲۰)

ترجمه:

۱۷-خداوند شما را اندرز می دهد که هرگز چنین کاری را تکرار نکنید اگر ایمان دارید! ۱۸-و خداوند آیات خود را برای شما تبیین می کند،و خدا علیم و حکیم است.

۱۹-کسانی که دوست دارند زشتیها در میان مردم با ایمان شیوع یابد عذاب دردناکی برای آنها در دنیا و آخرت است،و خداوند می داند و شما نمی دانید.

۲۰-و اگر فضل و رحمت الهی شامل حال شما نبود و اینکه خدا مهربان و رحیم است (مجازات سختی دامانتان را فرا می گرفت).

تفسیر:

اشاره

اشاعه فحشاء ممنوع است

باز در این آیات سخن از"داستان افک"و عواقب شوم و دردناک شایعه سازی

ص :۴۰۱

و اتهام ناموسی نسبت به افراد پاک است،چرا که این مساله بقدری مهم است که قرآن لازم می بیند چند بار از طرق گوناگون و مؤثر این مساله را تحلیل کند، و چنان محکم کاری نماید که در آینده چنین صحنه ای در جامعه مسلمین تکرار نشود.

نخست می گوید:"خداوند شما را اندرز می دهد که مانند این عمل را هرگز تکرار نکنید اگر ایمان(به خدا و روز جزا)دارید" (یَعِظُکُمُ اللّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ) (۱).

یعنی این نشانه ایمان است که انسان به سراغ این گناهان عظیم نرود، و اگر مرتکب شد یا نشانه بی ایمانی است و یا ضعف ایمان،در حقیقت جمله مزبور یکی از ارکان توبه را ترسیم می کند،چرا که تنها پشیمانی از گذشته کافی نیست باید نسبت به عدم تکرار گناه در آینده نیز تصمیم گرفت،تا توبه ای جامع الاطراف باشد.

*** و بعد برای تاکید بیشتر که توجه داشته باشند این سخنان،سخنان عادی معمولی نیست،بلکه این خداوند علیم و حکیم است که در مقام تبیین بر آمده و حقایق سرنوشت سازی را روشن می سازد،می گوید:"خداوند آیات را برای شما تبیین می کند و خداوند آگاه و حکیم است"(وَ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُمُ الْآیاتِ وَ اللّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ).

به مقتضای علم و آگاهیش از تمام جزئیات اعمال شما با خبر است،و به مقتضای حکمتش دستورات لازم را می دهد.

ص :۴۰۲

۱- ۱) این جمله در واقع کلمه ای در تقدیر دارد و آن،کلمه"لا"است(یعظکم اللّه ان لا تعودوا لمثله ابدا)و اگر نخواهیم تقدیر بگیریم جمله"یعظکم"باید به معنی "ینهاکم"باشد یعنی خداوند شما را از بازگشت به اینگونه کار باز می دارد.

یـا به تعـبیر دیگر به مقتضـای علمش از نیازهـای شـما و عوامـل خیر و شـرتان آگـاه است،و به مقتضـای حکمتش دسـتورات و احکامش را با آن هماهنگ می سازد.

*** بـاز برای محکم کـاری،سـخن را از شـکل یـک حـادثه شخصـی به صورت بیان یک قانون کلی و جامع تغییر داده و می گویـد:"کسانی که دوست می دارنـد زشتیها و گناهان قبیح در میان افراد با ایمان اشاعه یابد عذاب دردناکی در دنیا و آخرت دارند(إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ).

قابل توجه اینکه نمی گویـد کسانی که اشاعه فحشاء دهند،بلکه می گوید "دوست دارند که چنین کاری را انجام دهند"و این نهایت تاکید در این زمینه است.

به تعبیر دیگر مبـادا تصور شود که این همه اصـرار و تاکیـد به خـاطر این بوده که همسـر پیـامبر ص یـا شـخص دیگری در پایه او،متهم شده است،بلکه در مورد هر کس و هر فرد با ایمان چنین برنامه ای پیش آید تمام آن تاکیدات و اصـرارها در مورد او صادق است،چرا که جنبه شخصی و خصوصی ندارد،هر چند ممکن است بر حسب موارد جنبه های دیگری بر آن افزوده شود.

ضمنـا بایـد توجه داشت که"اشـاعه فحشـاء"منحصـر به این نیست که انسان تهمت و دروغ بی اساسـی را در مورد زن و مرد با ایمـانی نشـر دهـد،و آنهـا را به عمـل منـافی عفت متهم سازد،این یکی از مصادیق آن است،اما منحصـر به آن نیست، این تعبیر مفهوم وسیعی دارد که هر گونه نشر فساد و اشاعه زشتیها و قبائح و کمک به توسعه آن را شامل می شود.

البته کلمه"فـاحشه"یـا"فحشـاء"در قرآن مجیـد غالبـا در موارد انحرافات جنسـی و آلودگیهای ناموسـی به کار رفته،ولی از نظر مفهوم لغوی چنان که"راغب" در"مفردات"گوید:"فحش"و"فحشاء"و"فاحشه"به معنی هر گونه رفتار

و گفتاری است که زشتی آن بزرگ باشد،و در قرآن مجید نیز گاهی در همین معنی وسیع استعمال شده مانند وَ الَّذِینَ یَجْتَنِبُونَ کَبٰائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَوٰاحِشَ :"کسانی که از گناهان بزرگ و از اعمال زشت و قبیح اجتناب می کنند..."(سوره شوری آیه ۳۷).

و به این ترتیب وسعت مفهوم آیه کاملا روشن می شود.

اما اینکه می گوید:آنها عذاب دردناکی در دنیا دارند ممکن است اشاره به حدود و تعزیرات شرعیه،و عکس العملهای اجتماعی،و آثار شوم فردی آنها باشد که در همین دنیا دامنگیر مرتکبین این اعمال می شود،علاوه بر این محرومیت آنها از حق شهادت،و محکوم بودنشان به فسق و رسوایی نیز از آثار دنیوی آن است.

و اما عذاب دردناک آخرت دوری از رحمت خدا و خشم و غضب الهی و آتش دوزخ می باشد.

و در پایان آیه می فرماید:"و خدا می داند و شما نمی دانید"(وَ اللّٰهُ یَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ).

او از عواقب شوم و آثار مرگبار اشاعه فحشاء در دنیا و آخرت به خوبی آگاه است،ولی شما از ابعاد مختلف این مساله آگاه نیستید.

او می داند چه کسانی در قلبشان حب این گناه است و کسانی را که زیر نامهای فریبنده به این عمل شوم می پردازند می شناسد اما شما نمی دانید و نمی شناسید.

و او می داند چگونه برای جلوگیری از این عمل زشت و قبیح احکامش را نازل کند.

*** در آخرین آیه مورد بحث که در عین حال آخرین آیات"افک"و مبارزه با "اشاعه فحشاء"و"قذف"مؤمنان پاکدامن است،بار دیگر این حقیقت را تکرار و تاکید می کند که:"اگر فضل و رحمت الهی شامل حال شما نمی شد،و اگر

خداوند نسبت به شما رحیم و مهربان نبود آن چنان مجازات عظیم و دردناکی در این دنیا برای شما قائل می شد که روزگارتان سیاه و زندگیتان تباه گردد"(وَ لَوْ لاٰ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ وَ أَنَّ اللّٰهَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ) (۱).

***

۱-اشاعه فحشاء چیست؟

از آنجا که انسان یک موجود اجتماعی است،جامعه بزرگی که در آن زندگی می کند از یک نظر همچون خانه او است،و حریم آن همچون حریم خانه او محسوب می شود،پاکی جامعه به پاکی او کمک می کند و آلودگی آن به آلودگیش.

روی همین اصل در اسلام با هر کاری که جو جامعه را مسموم یا آلوده کند شدیدا مبارزه شده است.

اگر می بینیم در اسلام با غیبت شدیدا مبارزه شده یکی از فلسفه هایش این است که غیبت،عیوب پنهانی را آشکار می سازد و حرمت جامعه را جریحه دار می کند.

اگر می بینیم دستور عیب پوشی داده شده یک دلیلش همین است که گناه جنبه عمومی و همگانی پیدا نکند.

اگر می بینیم گناه آشکار اهمیتش بیش از گناه مستور و پنهان است تا آنجا که در روایتی از امام علی بن موسی الرضا ع می خوانیم:

المذیع بالسیئه مخذول و المستتر بالسیئه مغفور له: "آن کس که گناه را نشر دهد مخذول و مطرود است و آن کس که گناه را پنهان می دارد مشمول آمرزش الهی است" (۲).

---

۱ - ۱) این جمله همانگونه که نظیر آن را در چند آیه قبل داشتیم محذوفی دارد و تقدیرش چنین است:"لو لا-فضل اللّه علیکم...لمسکم فیما افضتم فیه عذاب عظیم).

۲- ۲) اصول کافی جلد ۲ باب ستر الذنوب،

و اگر می بینیم در آیات فوق موضوع اشاعه فحشاء با لحنی بسیار شدید و فوق- العاده کوبنده محکوم شده نیز دلیلش همین است.

اصولا- گناه همانند آتش است،هنگامی که در نقطه ای از جامعه این آتش روشن شود باید سعی و تلاش کرد که آتش خاموش،یا حد اقل محاصره گردد،اما اگر به آتش دامن زنیم و آن را از نقطه ای به نقطه دیگر ببریم،حریق همه جا را فرا خواهد گرفت و کسی قادر بر کنترل آن نخواهد بود.

از این گذشته عظمت گناه در نظر عامه مردم و حفظ ظاهر جامعه از آلودگیها خود سد بزرگی در برابر فساد است،اشاعه فحشاء و نشر گناه و تجاهر به فسق این سد را می شکند،گناه را کوچک می کند،و آلودگی به آن را ساده می نماید.

در حدیثی از پیامبر اسلام ص می خوانیم:من اذاع فاحشه کان کمبتدئها:

"کسی که کار زشتی را نشر دهد همانند کسی است که آن را در آغاز انجام داده" (۱).

در حدیث دیگری از امام موسی بن جعفر ع می خوانیم که مردی خدمتش آمد و عرض کرد:فدایت شوم از یکی از برادران دینی کاری نقل کردند که من آن را ناخوش داشتم،از خودش پرسیدم انکار کرد در حالی که جمعی از افراد موثق این مطلب را از او نقل کرده اند،امام فرمود:

کذب سمعک و بصرک عن اخیک و ان شهد عندک خمسون قسامه و قال لک قول فصدقه و کذبهم،و لا تذیعن علیه شیئا تشینه به و تهدم به مروته،فتکون من الذین قال اللّه عز و جل إِنَّ الَّذِینَ یُحِبُّونَ أَنْ تَشِیعَ الْفاحِشَةُ فِی الَّذِینَ آمَنُوا لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ: "گوش و چشم خود را در مقابل برادر مسلمانت تکذیب کن، حتی اگر پنجاه نفر سوگند خورند که او کاری کرده و او بگوید نکرده ام از او بپذیر و از آنها نپذیر،هرگز چیزی که مایه عیب و ننگ او است و شخصیتش را

ص: ۴۰۶

۱- ۱) اصول کافی جلد ۲ باب التعبیر.

از میان می برد در جامعه پخش مکن که از آنها خواهی بود که خداوند درباره آنها فرموده:"کسانی که دوست می دارند زشتیها در میان مؤمنان پخش شود عذاب دردناکی در دنیا و آخرت دارند" (۱)و (۲).

ذکر این نکته نیز لازم است که"اشاعه فحشاء"اشکال مختلفی دارد:

گاه به این می شود که دروغ و تهمتی را دامن بزند و برای این و آن بازگو کند.

گاه به این است که مراکزی که موجب فساد و نشر فحشاء است به وجود آورد.

گاه به این است که وسائل معصیت در اختیار مردم بگذارند و یا آنها را به گناه تشویق کنند و بالآخره گاه به این حاصل می شود که پرده حیا را بدرند و مرتکب گناه در ملاء عام شوند،همه اینها مصداق"اشاعه فحشاء"است چرا که مفهوم این کلمه،وسیع و گسترده می باشد(دقت کنید).

***

۲-بلای شایعه سازی

جعل و پخش شایعات دروغین و نگران کننده یکی از مهمترین شاخه های جنگ روانی توطئه گران است.

هنگامی که دشمن قادر نیست از طریق رویارویی صدمه ای وارد کند دست به پخش شایعات می زند،و از این طریق افکار عمومی را نگران و به خود مشغول ساخته و از مسائل ضروری و حساس منحرف می کند.

شایعه سازی یکی از سلاحهای مخرب برای جریحه دار ساختن حیثیت

۱- ۱) کتاب ثواب الاعمال طبق نقل تفسیر نور الثقلین جلد ۲ صفحه ۵۸۲.

۲- ۲) البته این مسئله استثناهایی دارد از جمله موضوع شهادت در دادگاه و یا مواردی که برای نهی از منکر هیچ راهی جز پرده برداشتن از روی زشتکاری یک نفر وجود ندارد می باشد.

نیکان و پاکان و پراکنده ساختن مردم از اطراف آنها است.

در آیات مورد بحث-طبق شان نزولهای معروف-منافقین برای لکه دار ساختن حیثیت پیامبر خدا و متزلزل ساختن وجاهت عمومی او دست به جعل نا جوانمردانه ترین شایعات و پخش آن زدند و پاکی بعضی از همسران پیامبر بزرگ اسلام را-با استفاده از یک فرصت مناسب-زیر سؤال کشیدند،و برای مدتی نسبتا طولانی چنان افکار مسلمانان را مشوب و ناراحت کردند که مؤمنان ثابت قدم و راستین همچون مار گزیده به خود می پیچیدند تا اینکه وحی الهی به یاری آنان آمد و چنان گوشمال شدیدی به منافقان شایعه ساز داد که درس عبرتی برای همگان شد.

گر چه در جامعه هایی که خفقان سیاسی وجود دارد نشر شایعات یک نوع مبارزه محسوب می شود،ولی انگیزه های دیگری همچون انتقام جویی، تصفیه حسابهای خصوصی،تخریب اعتماد عمومی،لکه دار ساختن شخصیت افراد بزرگ و منحرف ساختن افکار از مسائل اساسی نیز عوامل پخش شایعات محسوب می باشد.

این کافی نیست که ما بدانیم چه انگیزه ای سبب شایعه سازی است،مهم آن است که جامعه را از اینکه آلت دست شایعه سازان گردد و به نشر آن کمک کند و با دست خود وسیله نابودی خویش را فراهم سازد بر حذر داریم،و به مردم توجه دهیم که باید هر شایعه را همانجا که می شنویم دفن کنیم و گر نه دشمن را خوشحال و پیروز ساخته ایم،بعلاوه مشمول عذاب الیم دنیا و آخرت که در آیات فوق به آن اشاره شده خواهیم بود.

***

۳-کوچک شمردن گناه-

در آیات فوق از مسائلی که مورد نکوهش قرار گرفته این بود که شما گناهی همچون نشر بهتان و تهمت را مرتکب می شوید و در عین حال آن را کوچک می شمرید.

ص :۴۰۸

به راستی کوچك شمردن گناه خود یکی از خطاها است،کسی که گناهی می کند و آن را بزرگ می شمرد و از کار خود ناراحت است در مقام توبه و جبران بر می آید،اما آن کس که آن را کوچك می شمرد و اهمیتی برای آن قائل نیست و حتی گاه می گوید:"خوشا به حال من اگر گناه من همین باشد"!چنین کسی در مسیر خطرناکی قرار گرفته،و هم چنان به گناه خود ادامه می دهد.

به همین دلیل در حدیثی از امیر مؤمنان علی ع می خوانیم:اشد الذنوب ما استهان به صاحبه:"شدیدترین گناهان گناهی است که صاحبش آن را سبک بشمارد" (۱).

***

۱- ۱) نهج البلاغه کلمات قصار شماره ۳۴۸.

[سوره النور (۲۴): آيات ۲۱ تا ۲۵]

اشاره

يا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ اَلشَّيْطانِ وَ مَنْ يَتَّبِعْ خُطُواتِ اَلشَّيْطانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشاءِ وَ اَلْمُنْكَرِ وَ لَوْ لا فَضْلُ اَللّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ ما زَكى مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَداً وَ لكِنَّ اَللّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشاءُ وَ اَللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۱) وَ لا يَأْتَلِ أُولُوا اَلْفَضْلِ مِنْكُمْ وَ اَلسَّعَهِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي اَلْقُرْبى وَ اَلْمَساكِينَ وَ اَلْمُهاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اَللّهِ وَ لْيَعْفُوا وَ لْيَصْفَحُوا أَ لا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اَللّهُ لَكُمْ وَ اَللّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۲) إِنَّ اَلَّذِينَ يَرْمُونَ اَلْمُحْصَناتِ اَلْغافِلاتِ اَلْمُؤْمِناتِ لُعِنُوا فِي اَلدُّنْيا وَ اَلْآخِرَهِ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ (۲۳) يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَعْمَلُونَ (۲۴) يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اَللّهُ دِينَهُمُ اَلْحَقَّ وَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اَللّهَ هُوَ اَلْحَقُّ اَلْمُبِينُ (۲۵)

ص: ۴۱۰

ترجمه:

۲۱-ای کسانی که ایمان آورده اید از گامهای شیطان پیروی نکنید هر کس قدم جای قدمهای شیطان بگذارد(گمراهش می سازد)،چرا که او امر به فحشاء و منکر می کند، و اگر فضل و رحمت الهی به سراغ شما نمی آمد احدی از شما هرگز پاک نمی شد ولی خداوند هر که را بخواهد تزکیه می کند و خدا شنوا و دانا است.

۲۲-آنها که دارای برتری(مالی)و وسعت زندگی هستند نباید سوگند یاد کنند که از انفاق نسبت به نزدیکان و مستمندان و مهاجران در راه خدا دریغ نمایند،آنها باید عفو کنند و صرفنظر نمایند،آیا دوست نمی دارید خداوند شما را ببخشد؟و خداوند غفور و رحیم است.

۲۳-کسانی که زنان پاکدامن و بیخبر(از هر گونه آلودگی)و مؤمن را متهم می سازند در دنیا و آخرت از رحمت الهی بدورند،و عذاب بزرگی در انتظارشان است.

۲۴-در آن روز که زبانها و دستها و پاهایشان بر ضد آنها به اعمالی که مرتکب می شدند گواهی می دهد.

۲۵-در آن روز خداوند جزای واقعی آنها را بی کم و کاست می دهد،و می دانند که خداوند حق مبین است.

تفسیر:

مجازات هم حسابی دارد!

گر چه این آیات صریحا داستان افک را دنبال نمی کند ولی تکمیلی برای محتوای آن بحث محسوب می شود،هشداری است به همه مؤمنان که نفوذ افکار

و اعمال شیطانی گاه به صورت تدریجی و کم رنگ است و اگر در همان گامهای نخست کنترل نشود وقتی انسان متوجه می گردد که کار از کار گذشته است،بنا بر این هنگامی که نخستین وسوسه های اشاعه فحشاء یا هر گناه دیگر آشکار می شود، باید همانجا در مقابل آن ایستاد تا آلودگی گسترش پیدا نکند.

در نخستین آیه روی سخن را به مؤمنان کرده،می گوید:"ای کسانی که ایمان آورده اید از گامهای شیطان پیروی نکنید،و هر کس از گامهای شیطان پیروی کند به انحراف و گمراهی و فحشاء و منکر کشیده می شود چرا که شیطان دعوت به فحشاء و منکر می کند"(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَتَّبِعُوا خُطُوٰاتِ الشَّیْطٰانِ وَ مَنْ یَتَّبِعْ خُطُوٰاتِ الشَّیْطٰانِ فَإِنَّهُ یَأْمُرُ بِالْفَحْشٰاءِ وَ الْمُنْکَرِ) (۱).

اگر "شیطان"را به معنی وسیع کلمه،یعنی"هر موجود موذی و تبهکار و ویرانگر"تفسیر کنیم گستردگی این هشدار در تمام ابعاد زندگی روشن می شود.

هرگز یک انسان پاکدامن و با ایمان را نمی شود یک مرتبه در آغوش فساد پرتاب کرد،بلکه گام به گام این راه را می سپرد:

گام اول معاشرت و دوستی با آلودگان است.

گام دوم شرکت در مجلس آنها.

گام سوم فکر گناه.

گام چهارم ارتکاب مصادیق مشکوک و شبهات.

گام پنجم انجام گناهان صغیره.

و بالآخره در گامهای بعد گرفتار بدترین کبائر می شود،درست به کسی

ص:۴۱۲

---

۱ – ۱) جمله" وَ مَنْ یَتَّبِعْ خُطُوٰاتِ الشَّیْطٰانِ فَإِنَّهُ یَأْمُرُ بِالْفَحْشٰاءِ "در حقیقت محذوفی دارد(جزای شرط)و تقدیر چنین است"و من یتبع خطوات الشیطان ارتکب الفحشاء و المنکر،فانه یامر بهما"(روح المعانی جلد ۱۸ صفحه ۱۱۲ ذیل آیات مورد بحث). و باید توجه داشت که جمله فَإِنَّهُ یَأْمُرُ بِالْفَحْشٰاءِ نمی تواند جزای شرط باشد.

می مانـد کـه زمـان خـویش بـه دست جنایتکـاری سـپرده او را گـام به گـام به سـوی پرتگـاه می برد، تـا سـقوط کنـد و نـابود گردد،آری این است"خطوات شیطان" (۱).

سپس اشاره به یکی از مهمترین نعمتهای بزرگش بر انسانها در طریق هـدایت کرده چنین می گویـد:"اگر فضل و رحمت الهی بر شـما نبود احدی از شما هرگز پاک نمی شد،ولی خداوند هر که را بخواهد تزکیه می کند،و خدا شنوا و دانا است"(وَ لَوْ لا فَضْلُ اللّهِ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَتُهُ ما زَکی مِنْکُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَداً وَ لکِنَّ اللّهَ یُزَکِّی مَنْ یَشاءُ وَ اللّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ).

بدون شک فضل و رحمت الهی است که موجب نجات انسانها از آلودگیها و انحرافات و گناهان می شود،چرا که از یک سو موهبت عقـل را داده،و از سـوی دیگر مـوهبت وجـود پیـامبر و احکـامی که از طریق وحی نـازل می گردد،ولی از این مواهب گذشـته توفیقات خاص او و امدادهای غیبیش که شامل حال انسانهای آماده و مستعد و مستحق می گردد مهمترین عامل پاکی و تزکیه است.

جمله" مَنْ یَشاءُ "چنـان که بارهـا گفته ایم به معنی اراده و مشیت بی دلیل نیست،بلکه تا مجاهـده و تلاشـی از ناحیه بنـدگان نباشـد هـدایت و موهبتی از نـاحیه خـدا صورت نمی گیرد،آن کس که طـالب این راه است و در آن گام می نهـد و جهاد می کند،دستش را می گیرد،از وسوسه شیاطین حفظش می کند و به سر منزل مقصود می رساند.

و به تعـبیر دیگر فضـل و رحمت الهی گـاه جنبه"تشـریعی"دارد،و آن از طریـق بعثت پیـامبران و نزول کتب آسـمانی و تشـریع احکـام و بشارتهـا و انـذارها اسـت،و گـاه جنبـه"تکـوینی"دارد و آن از طریـق امـدادهای معنـوی و الهی است، و آیـات مـورد بحث(بقرینه جمله"من یشاء")بیشتر ناظر به قسمت دوم است.

۱- ۱) در مورد فرق میان"فحشاء"و"منکر"در جلد ۱۱ صفحه ۳۷۰ ذیل آیه ۹۰ سوره نحل بحث کرده ایم.

ضمنا باید توجه داشت که"زکات"و"تزکیه"در اصل به معنی"نمو یافتن" و"نمو دادن"است،ولی در بسیاری از موارد به معنی"پاک شدن"و"پاک کردن" به کار رفته است،و این هر دو ممکن است به یک ریشه باز گردد، زیرا تا پاکی از موانع و مفاسد و رذائل نباشد نمو و رشد امکان پذیر نخواهد بود.

*** جمعی از مفسران برای دومین آیه مورد بحث شان نزولی نقل کرده اند که پیوند آن را با آیات گذشته روشن می سازد و آن اینکه:"این آیه در باره گروهی از صحابه نازل شد که بعد از"داستان افک"سوگند یاد کردند که به هیچیک از کسانی که در این ماجرا درگیر بودند و به این تهمت بزرگ دامن زدند کمک مالی نکنند،و در هیچ موردی با آنها مواسات ننمایند،آیه فوق نازل شد و آنها را از این شدت عمل و خشونت باز داشت و دستور عفو و گذشت داد".

این شان نزول را"قرطبی"در تفسیرش از"ابن عباس"و"ضحاک"،و مرحوم "طبرسی"از"ابن عباس"و غیر او،ذیل آیات مورد بحث نقل کرده اند و جنبه عمومی دارد.

ولی گروهی از مفسران اهل تسنن اصرار دارند که این آیه در مورد خصوص "ابو بکر"نازل شده که بعد از داستان افک،کمک مالی خود را به"مسطح بن اثاثه"که"پسر خاله"یا"پسر خواهر"او بود و به مساله افک دامن می زد قطع کرده،در حالی که تمام ضمیرهایی که در آیه به کار رفته به صورت جمع است و نشان می دهد که گروهی از مسلمانان بعد از این ماجرا تصمیم به قطع کمکهای خود از این مجرمان گرفته بودند و آیه آنها را از این کار نهی کرد.

ولی به هر حال می دانیم آیات قرآن اختصاص به شان نزول ندارد،بلکه همه مؤمنان را تا دامنه قیامت شامل می گردد،یعنی توصیه می کند که مسلمانان در این گونه موارد گرفتار احساسات تند و داغ نشوند و در برابر لغزشها و اشتباهات

گنهکاران تصمیمات خشن نگیرند.

با توجه به این شان نزول به تفسیر آیه باز می گردیم:

قرآن می گوید:"آنها که دارای برتری مالی و وسعت زندگی هستند نباید سوگند یاد کنند(یا تصمیم بگیرند)که انفاق خود را نسبت به نزدیکان و مستمندان و مهاجران در راه خدا قطع می کنند"(وَ لاٰ یَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْکُمْ وَ السَّعَهِ أَنْ یُؤْتُوا أُولِی الْقُرْبیٰ وَ الْمَسٰاکِینَ وَ الْمُهٰاجِرِینَ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ).

این تعبیر نشان می دهد که جمعی از کسانی که آلوده افک شدند از مهاجران در راه خدا بودند که فریب منافقان را خوردند،و خداوند به خاطر سابقه آنها اجازه نداد که آنان را از جامعه اسلامی طرد کنند و تصمیمهایی که بیش از حد استحقاق باشد درباره آنها بگیرند.

ضمنا جمله" لاٰ یَأْتَلِ "از ماده"الیه"(بر وزن عطیه)به معنی سوگند یاد کردن و یا از ماده"الو"(بر وزن دلو)به معنی کوتاهی کردن و ترک نمودن است،بنا بر این آیه طبق معنی اول نهی از سوگند در قطع این گونه کمکها می کند (۱).

و بنا بر معنی دوم نهی از کوتاهی و ترک این عمل می نماید.

سپس برای تشویق و ترغیب مسلمانان به ادامه این گونه کارهای خیر اضافه می کند"باید عفو کنند و گذشت نمایند"(وَ لْیَعْفُوا وَ لْیَصْفَحُوا).

"آیا دوست نمی دارید خداوند شما را بیامرزد"(أَ لاٰ تُحِبُّونَ أَنْ یَغْفِرَ اللّٰهُ لَکُمْ).

پس همانگونه که شما انتظار عفو الهی را در برابر لغزشها دارید باید در مورد دیگران عفو و بخشش را فراموش نکنید.

۱- ۱) در این صورت باید کلمه"لا"قبل از"یؤتوا"در تقدیر گرفته شود، که تقدیر چنین می شود"و لا یاتل...ان لا یؤتوا".

"و خداوند غفور و رحیم است"(وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ).

عجب اینکه از یک سو با آن همه آیات کوبنده،"اصحاب افک"را شدیدا محکوم می کند،اما برای اینکه افراد افراطی از حد تجاوز نکنند با سه جمله که هر یک از دیگری گیراتر و جذابتر است احساساتشان را کنترل می نماید:

نخست امر به عفو و گذشت می کند.

سپس می گوید آیا دوست ندارید خدا شما را ببخشد؟پس شما هم ببخشید.

و سر انجام دو صفت از صفات خدا که"غفور"و"رحیم"است به عنوان تاکید ذکر می کند اشاره به اینکه شما نمی توانید داغتر از فرمان پروردگار باشید خداوند که صاحب اصلی این حکم است غفور و رحیم است،او دستور می دهد کمکها را قطع نکنید،دیگر شما چه می گوئید؟! بدون شک همه مسلمانانی که در ماجرای افک درگیر شدند با توطئه قبلی نبود،بعضی از منافقین مسلمان نما پایه گذار بودند،و گروهی مسلمان فریب خورده دنباله رو،بدون شک همه آنها مقصر و گناهکار بودند،اما میان این دو گروه فرق بسیار بود،و نمی بایست با همه یکسان معامله کنند.

به هر حال آیات فوق درس بسیار بزرگی است برای امروز و فردای مسلمانان و همه آیندگان که به هنگام آلودگی بعضی از افراد به گناه و لغزشی،نباید در کیفر از حد اعتدال تجاوز کرد،نباید آنها را از جامعه اسلامی طرد نمود،و نباید درهای کمکهای را به روی آنها بست تا یکباره در دامن دشمنان سقوط کنند و در صف آنها قرار گیرند.

آیات فوق در حقیقت ترسیمی از تعادل"جاذبه"و"دافعه"اسلامی است:

آیات افک و مجازات شدید تهمت زنندگان به نوامیس مردم نیروی عظیم دافعه را تشکیل می دهد،و آیه مورد بحث که سخن از عفو و گذشت و غفور و رحیم بودن خدا می گوید بیانگر جاذبه است!

ص :۴۱۶

*** سپس بار دیگر به مساله"قذف"و متهم ساختن زنان پاکدامن با ایمان به اتهام ناموسی بازگشته،و بطور مؤکد و قاطع می گوید:"کسانی که زنان پاکدامن و بیخبر از هر گونه آلودگی و مؤمن را به نسبتهای ناروا متهم می سازند در دنیا و آخرت از رحمت الهی دورند و عذاب عظیمی در انتظار آنها است"(إِنَّ الَّذِینَ یَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ الْغافِلاتِ الْمُؤْمِناتِ لُعِنُوا فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِیمٌ).

در واقع سه صفت برای این زنان ذکر شده که هر کدام دلیلی است بر اهمیت ظلمی که بر آنها از طریق تهمت وارد می گردد:

"محصنات"(زنان پاکدامن)"غافلات"(دور از هر گونه آلودگی) و"مؤمنات"(زنان با ایمان)و به این ترتیب نشان می دهد که تا چه حد نسبت ناروا دادن به این افراد،ظالمانه و ناجوانمردانه و درخور عذاب عظیم است (۱).

ضمنا تعبیر به"غافلات"تعبیر جالبی است که نهایت پاکی آنها را از هر گونه انحراف و بی عفتی مشخص می کند،یعنی آنها نسبت به آلودگیهای جنسی آن قدر بی اعتنا هستند که گویی اصلا از آن خبر ندارند،زیرا موضع انسان در برابر گناه گاه به صورتی در می آید که اصلا تصور گناه از فکر و مغز او بیرون می رود گویی اصلا چنین عملی در خارج وجود ندارد و این مرحله عالی تقوا است.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از"غافلات"زنانی است که از نسبتهای ناروایی که به آنها داده شده بی اطلاعند،و به همین دلیل از خود دفاع نمی کنند،و در نتیجه آیه مورد بحث مطلب تازه ای در مورد این گونه اتهامات مطرح می کند چرا که در آیات گذشته سخن از تهمت زنندگانی بود که شناخته می شدند و مورد مجازات قرار می گرفتند،اما در اینجا سخن از شایعه سازانی است

۱- ۱) المیزان ذیل آیات مورد بحث جلد ۱۵ صفحه ۱۲۲.

که خود را از مجازات و حد شرعی پنهان داشته اند،قرآن می گوید:اینها تصور نکنند که با این عمل می توانند خود را برای همیشه از کیفر الهی دور دارند،خدا آنها را در این دنیا از رحمت خویش دور می کند و در آخرت عذابی عظیم دارند.

گر چه آیه فوق بعد از داستان افک قرار گرفته و به نظر می رسد که نزول آن بی ارتباط با این ماجرا نبوده،ولی مانند تمام آیاتی که در موارد خاصی نازل می شود و مفهوم آن کلی است اختصاص به مورد معینی ندارد.

عجب اینکه بعضی از مفسران مانند"فخر رازی"در"تفسیر کبیر"و بعضی دیگر اصرار دارند که مفهوم این آیه را محدود به تهمت زدن به زنان پیامبر ص بدانند و این گناه را در سر حد کفر قرار می دهند و کلمه لعن را که در آیه وارد شده دلیل بر آن بشمرند.

در حالی که تهمت زدن هر چند گناه بسیار بزرگی است،و اگر در مورد همسران پیامبر ص باشد گناه بزرگتر و عظیمتری محسوب می شود ولی به تنهایی موجب کفر نیست،و لذا پیامبر ص در داستان افک با این گونه افراد معامله "مرتد"ننمود بلکه در آیات بعد از آن که شرح آن را خواندیم توصیه به عدم خشونت بیش از حد در مورد آنان فرمود که با کفر سازگار نیست.

و اما"لعن"دوری از رحمت خدا است که در مورد کافر و مرتکبین گناهان کبیره صادق است،لذا در همین آیاتی که در باره حد قذف گذشت(در احکام مربوط به لعان)دو بار کلمه لعن در مورد دروغگویان به کار رفته است.

در روایات اسلامی نیز کرارا کلمه"لعن"درباره بعضی از مرتکبین گناهان کبیره به کار رفته است،حدیث

لعن اللّه فی الخمر عشر طوائف... "خدا ده گروه را در مورد شراب لعنت کرده..."معروف است.

ص :۴۱۸

*** آیه بعد چگونگی حال این گروه تهمت زنندگان را در دادگاه بزرگ خدا مشخص کرده می گوید:"آنها عذاب عظیمی دارند،در آن روز که زبانهای آنها و دستها و پاهایشان بر ضد آنان به اعمالی که مرتکب شدند گواهی می دهند" (يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَعْمَلُونَ).

زبان آنها بی آنکه خودشان مایل باشند به گردش در می آید و حقائق را بازگو می کند این مجرمان بعد از مشاهده دلائل و شواهد قطعی جرم بر خلاف میل باطنی خود صریحا اقرار به گناه کرده و همه چیز را فاش می سازند چرا که جایی برای انکار نمی بینند.

دست و پای آنها نیز به سخن در می آید و حتی طبق آیات قرآن پوست تن آنها سخن می گوید،گویی نوارهای ضبط صوتی هستند که همه صداهای انسان را ضبط کرده و آثار گناهان در طول عمر در آنها نقش بسته است،آری در آنجا که یوم البروز و روز آشکار شدن همه پنهانیها است ظاهر می شوند.

و اگر می بینیم در بعضی آیات قرآن اشاره به روز قیامت می فرماید:"امروز ما بر زبان آنها مهر می زنیم و دست و پایشان با ما سخن می گوید"(اَلْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلى أَفْواهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ)(سوره یس-آیه ۶۵) منافاتی با آیه مورد بحث ندارد چرا که ممکن است در آغاز زبانها از کار بیفتد و سایر اعضا شهادت دهند،و هنگامی که شهادت دست و پا حقائق را برملا کرد زبان به حرکت در آید و گفتنی ها را بگوید و به گناهان اعتراف کند.

*** سپس می گوید:

"در آن روز خداوند جزای واقعی آنها را بی کم و کاست به آنها می دهد" (يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ).

ص :۴۱۹

"و در آن روز می دانند که خداوند حق مبین است"(وَ یَعْلَمُونَ أَنَّ اللّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِینُ).

اگر امروز،و در این دنیا،در حقانیت پروردگار شک و تردید کنند،یا مردم را به گمراهی بکشانند در آن روز نشانه های عظمت و قدرت و حقانیتش آن چنان واضح می شود که سر سخت ترین لجوجان را وادار به اعتراف می کند.

***

ص :۴۲۰

[سوره النور (۲۴): آیه ۲۶]

اشاره

اَلْخَبِیثٰاتُ لِلْخَبِیثِینَ وَ اَلْخَبِیثُونَ لِلْخَبِیثٰاتِ وَ اَلطَّیِّبٰاتُ لِلطَّیِّبِینَ وَ اَلطَّیِّبُونَ لِلطَّیِّبٰاتِ أُولٰئِکَ مُبَرَّؤُنَ مِمّٰا یَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَهٌ وَ رِزْقٌ کَرِیمٌ (۲۶)

ترجمه:

۲۶-زنان خبیث و ناپاک از آن مردان خبیث و ناپاکند!و مردان ناپاک نیز تعلق به زنان ناپاک دارند،اینان از نسبتهای ناروایی که به آنها داده می شود مبرا هستند،و برای آنها آمرزش(الهی)و روزی پر ارزش است.

تفسیر:

نوریان مر نوریان را طالبند!...

آیه فوق در حقیقت تعقیب و تاکیدی بر آیات افک و آیات قبل از آن است و بیان یک سنت طبیعی در جهان آفرینش می باشد که تشریع نیز با آن هماهنگ است.

می فرماید:"زنان خبیث و ناپاک از آن مردان خبیث و ناپاکند،همانگونه که مردان ناپاک،تعلق به زنان ناپاک دارند"(اَلْخَبِیثٰاتُ لِلْخَبِیثِینَ وَ الْخَبِیثُونَ لِلْخَبِیثٰاتِ).

و در نقطه مقابل نیز"زنان طیب و پاک به مردان طیب و پاک تعلق دارند، و مردان پاک و طیب از آن زنان پاک و طیبند"(وَ الطَّیِّبٰاتُ لِلطَّیِّبِینَ وَ الطَّیِّبُونَ لِلطَّیِّبٰاتِ).

و در پایان آیه به گروه اخیر یعنی مردان و زنان پاکدامن اشاره کرده می گوید:"آنها از نسبتهای نادرستی که به آنان داده می شود مبرا هستند"(أُولٰئِکَ مُبَرَّؤُنَ مِمّٰا یَقُولُونَ).

و به همین دلیل "آمرزش و مغفرت الهی و همچنین روزی پر ارزش در انتظار آنها است "(لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ).

***

نکته ها:

اشاره

۱-"خبیثات"و"خبیثون"کیانند؟

در اینکه منظور از "خبیثات" و "خبیثین"و همچنین "طیبات" و "طیبین"در آیه مورد بحث کیست؟مفسران بیانات مختلفی دارند:

۱-گاه گفته شده منظور سخنان ناپاک و تهمت و افترا و دروغ است که تعلق به افراد آلوده دارد و به عکس سخنان پاک از آن مردان پاک و با تقوا است،و"از کوزه همان برون تراود که در او است".

۲-گاه گفته می شود "خبیثات "به معنی "سیئات"و مطلق اعمال بد و کارهای ناپسند است که برنامه مردان ناپاک است و به عکس "حسنات "تعلق به پاکان دارد.

۳-"خبیثات" و "خبیثون"اشاره به زنان و مردان آلوده دامان است، به عکس "طیبات"و "طیبون"که به زنان و مردان پاکدامن اشاره می کند و ظاهرا منظور از آیه همین است،زیرا قرائنی در دست است که معنی اخیر را تایید می کند:

الف-این آیات به دنبال آیات افک و همچنین آیه اَلزّانِی لا یَنْکِحُ إِلاّ زانِیَةً أَوْ مُشْرِکَةً وَ الزّانِیَةُ لا یَنْکِحُها إِلاّ زانٍ أَوْ مُشْرِکٌ وَ حُرِّمَ ذلِکَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ آمده و این تفسیر هماهنگ با مفهوم آن آیات است.

ب-جمله أُولئِکَ مُبَرَّؤُنَ مِمّا یَقُولُونَ: "آنها(زنان و مردان پاکدامن) از نسبتهای ناروایی که به آنان داده می شود منزه و پاکند"قرینه دیگری بر این تفسیر می باشد.

ج-اصولا- قرینه مقابله خود نشانه این است که منظور از خبیثات جمع مؤنث حقیقی است و اشاره به زنان ناپاک است در مقابل "خبیثون"که جمع مذکر حقیقی است.

د-از همه اینها گذشته در حدیثی از امام باقر ع و امام صادق ع نقل شده که"این آیه همانند" اَلزّانِی لا یَنْکِحُ إِلاّ زانِیَةً أَوْ مُشْرِکَةً "می باشد،زیرا گروهی بودند که تصمیم گرفتند با زنان آلوده ازدواج کنند،خداوند آنها را از این کار نهی کرد،و این عمل را ناپسند شمرد" (۱)ه-در روایات کتاب نکاح نیز می خوانیم که یاران امامان، گاه سؤال از ازدواج با زنان"خبیثه"می کردند که با جواب منفی روبرو می شدند،این خود نشان می دهد که"خبیثه"اشاره به زنان ناپاک است نه"سخنان"و نه"اعمال" ناپاک (۲).

سؤال دیگر اینکه آیا منظور از خبیث بودن این دسته از مردان و زنان یا طیب بودن آنها همان جنبه های عفت و ناموسی است،یا هر گونه ناپاکی فکری و عملی و زبانی را شامل می شود.

اگر سیاق آیات و روایاتی را که در تفسیر آن آمده در نظر بگیریم محدود بودن مفهوم آیه به معنی اول صحیحتر به نظر می رسد،در حالی که از بعضی از روایات استفاده می شود که خبیث و طیب در اینجا معنی وسیعی دارد و مفهوم آن منحصر به آلودگی و پاکی جنسی نیست روی این نظر بعید به نظر نمی رسد که مفهوم نخستین آیه همان معنی خاص باشد ولی از نظر ملاک و فلسفه و علت قابل تعمیم و گسترش است.

۱- ۱) مجمع البیان ذیل آیات مورد بحث.

۲- ۲) وسائل الشیعه جلد ۱۴ صفحه ۳۳۷ باب ۱۴ از ابواب ما یحرم بالمصاهره و نحوها.

و به تعبیر دیگر آیه فوق در واقع بیان گرایش سنخیت است هر چند با توجه به موضوع بحث سنخیت در پاکی و آلودگی جنسی را می گوید(دقت کنید).

***

۲-آیا این یک حکم تکوینی است یا تشریعی-

بدون شک قانون "نوریان مر نوریان را طالبند"و"ناریان مر ناریان را جاذبند"و ضرب المثل معروف"کند همجنس با همجنس پرواز"و همچنین ضرب المثلی که در عربی معروف است:"السنخیه علة الانضمام"همه اشاره به یک سنت تکوینی است که"ذره ذره موجوداتی را که در ارض و سما است در بر می گیرد که جنس خود را همچو کاه و کهرباء جذب می کنند".

به هر حال همه جا همنوعان سراغ همنوعان می روند و هر گروه و هر دسته ای با هم سنخان خود گرم و صمیمی اند.

اما این واقعیت مانع از آن نخواهد بود که آیه بالا همانند آیه"اَلزّانِیَةُ لا یَنْکِحُها إِلاّ زانٍ أَوْ مُشْرِکٌ "اشاره به یک حکم شرعی باشد که ازدواج با زنان آلوده حد اقل در مواردی که مشهور و معروف به عمل منافی عفتند ممنوع است.

مگر همه احکام تشریعی ریشه تکوینی ندارد؟مگر سنتهای الهی در تشریع و تکوین هماهنگ نیستند؟(برای توضیح بیشتر به شرحی که ذیل آیه مزبور ذکر کردیم مراجعه فرمائید).

***

۳-پاسخ به یک سؤال

در اینجا سؤالی مطرح است و آن اینکه در طول تاریخ یا در محیط زندگی خود گاه مواردی را می بینیم که با این قانون هماهنگ نیست،به عنوان مثال در خود قرآن آمده است که همسر نوح و همسر لوط زنان بدی بودند و به آنها خیانت کردند(سوره تحریم آیه ۱۰)و در مقابل،همسر فرعون از زنان با ایمان

و پاکدامنی بود که گرفتار چنگال آن طاغوت بی ایمان گشته بود(سوره تحریم آیه ۱۱).

در مورد پیشوایان بزرگ اسلام نیز کم و بیش نمونه هایی از این قبیل دیده شده است که تاریخ اسلام گواه آن می باشد.

در پاسخ علاوه بر اینکه هر قانون کلی استثناهایی دارد باید به دو نکته توجه داشت:

۱-در تفسیر آیه گفتیم که منظور اصلی از"خباثت"همان آلودگی به اعمال منافی عفت است و"طیب"بودن نقطه مقابل آن می باشد، به این ترتیب پاسخ سؤال روشن می شود،زیرا هیچیک از همسران پیامبران و امامان به طور قطع انحراف و آلودگی جنسی نداشتند،و منظور از خیانت در داستان نوح و لوط جاسوسی کردن به نفع کفار است نه خیانت ناموسی.

اصولا ـ این عیب از عیوب تنفر آمیز محسوب می شود و می دانیم محیط زندگی شخصی پیامبران باید از اوصافی که موجب نفرت مردم است پاک باشد تا هدف نبوت که جذب مردم به آئین خدا است عقیم نماند.

۲-از این گذشته همسران پیامبران و امامان در آغاز کار حتی کافر و بی ایمان هم نبودند و گاه بعد از نبوت به گمراهی کشیده می شدند که مسلما آنها نیز روابط خود را مانند سابق با آنها ادامه نمی دادند،همانگونه که همسر فرعون در آغاز که با فرعون ازدواج کرد به موسی ایمان نیاورده بود،اصولا موسی هنوز متولد نشده بود،بعدا که موسی مبعوث شد ایمان آورد و چاره ای جز ادامه زندگی توام با مبارزه ای که سرانجامش شهادت این زن با ایمان بود.

***

ص :۴۲۵

[سوره النور (۲۴): آیات ۲۷ تا ۲۹]

اشاره

يا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا لا تَـدْخُلُوا بُيُوتاً غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتّى تَسْتَأْنِسُوا وَ تُسَلِّمُوا عَلى أَهْلِها ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَـذَكَّرُونَ (۲۷) فَإِنْ لَمْ
تَجِدُوا فِيها أَحَداً فَلا تَـدْخُلُوها حَتّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَ إِنْ قِيلَ لَكُمُ اِرْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكى لَكُمْ وَ اَللّهُ بِما تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (۲۸) لَيْسَ
عَلَيْكُمْ جُناحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتاً غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيها مَتاعٌ لَكُمْ وَ اَللّهُ يَعْلَمُ ما تُبْدُونَ وَ ما تَكْتُمُونَ (۲۹)

ترجمه:

۲۷-ای کسانی که ایمان آورده اید در خانه هایی غیر از خانه خود وارد نشوید تا اجازه بگیرید و بر اهل آن خانه سلام کنید،این برای شما بهتر است،شاید متذکر شوید.

۲۸-و اگر کسی در آن نیافتید داخل آن نشوید تا به شما اجازه داده شود،و اگر گفته شود بازگردید،بازگردید،که برای شما پاکیزه تر است و خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است.

۲۹-گناهی بر شما نیست که وارد خانه های غیر مسکونی بشوید که در آنجا متاعی متعلق

به شما وجود دارد،و خدا آنچه را آشکار می کنید یا پنهان می دارید می داند.

تفسیر:

بدون اذن به خانه مردم وارد نشوید

در این آیات بخشی از آداب معاشرت و دستورهای اجتماعی اسلام که ارتباط نزدیکی با مسائل مربوط به حفظ عفت عمومی دارد بیان شده است،و آن طرز ورود به خانه های مردم و چگونگی اجازه ورود گرفتن است.

نخست می گوید:"ای کسانی که ایمان آورده اید در خانه هایی که غیر از خانه شما است داخل نشوید تا اینکه اجازه بگیرید و بر اهل آن خانه سلام کنید" (و به این ترتیب تصمیم ورود خود را قبلا به اطلاع آنها برسانید و موافقت آنها را جلب نمائید)(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتاً غَیْرَ بُیُوتِکُمْ حَتّی تَسْتَأْنِسُوا وَ تُسَلِّمُوا عَلی أَهْلِها).

"این برای شما بهتر است،شاید متذکر شوید"(ذٰلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ).

جالب اینکه در اینجا جمله"تستانسوا"به کار رفته است نه"تستاذنوا" زیرا جمله دوم فقط اجازه گرفتن را بیان می کند،در حالی که جمله اول که از ماده"انس"گرفته شده اجازه ای توام با محبت و لطف و آشنایی و صداقت را می رساند،و نشان می دهد که حتی اجازه گرفتن باید کاملا مؤدبانه و دوستانه و خالی از هر گونه خشونت باشد.

بنا بر این هر گاه این جمله را بشکافیم بسیاری از آداب مربوط به این بحث در آن خلاصه شده است،مفهومش این است فریاد نکشید،در را محکم نکوبید با عبارات خشک و زننده اجازه نگیرید،و به هنگامی که اجازه داده شد بدون سلام وارد نشوید،سلامی که نشانه صلح و صفا و پیام آور محبت و دوستی است.

قابل توجه اینکه این حکم را که جنبه انسانی و عاطفی آن روشن است با دو جمله

"ذٰلِكَمْ خَيْرٌ لَكَمْ و" لَعَلَّكَمْ تَـذَكَّرُونَ "همراه می کنـد که خود دلیلی بر آن است که اینگونه احکام ریشه در اعماق عواطف و عقل و شعور انسانی دارد که اگر انسان کمی در آن بیندیشد متذکر خواهد شد که خیر و صلاح او در آن است.

*** در آیه بعد با جمله دیگری این دستور تکمیل می شود:"اگر کسی در آن خانه نیافتید وارد آن نشوید تا به شما اجازه داده شود"(فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهٰا أَحَداً فَلاٰ تَدْخُلُوهٰا حَتّٰى يُؤْذَنَ لَكُمْ).

ممکن است منظور از این تعبیر آن باشد که گاه در آن خانه کسانی هستند ولی کسی که به شما اذن دهد و صاحب اختیار و صاحب البیت باشد حضور ندارد شما در اینصورت حق ورود نخواهید داشت.

و یا اینکه اصلا کسی در خانه نیست،اما ممکن است صاحب خانه در منزل همسایگان و یا نزدیک آن محل باشد و به هنگامی که صدای در زدن و یا صدای شما را بشنود بیاید و اذن ورود دهد در این موقع حق ورود دارید،به هر حال آنچه مطرح است این است که بدون اذن داخل نشوید.

سپس اضافه می کند"و اگر به شما گفته شود بازگردید،این سخن را پذیرا شوید و بازگردید،که برای شما بهتر و پاکیزه تر است"(وَ إِنْ قِيلَ لَكُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكىٰ لَكُمْ).

اشاره به اینکه هرگز جواب رد شما را ناراحت نکند،چه بسا صاحب خانه در حالتی است که از دیدن شما در آن حالت ناراحت می شود،و یا وضع او و خانه اش آماده پذیرش مهمان نیست! و از آنجا که به هنگام شنیدن جواب منفی گاهی حس کنجکاوی بعضی تحریک می شود و به فکر این می افتند که از درز در،یا از طریق گوش فرا دادن و استراق سمع مطالبی از اسرار درون خانه را کشف کنند در ذیل همین آیه می فرماید:

"خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است"(وَ اللّهُ بِما تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ).

*** و از آنجا که هر حکم استثنایی دارد که رفع ضرورتها و مشکلات از طریق آن استثناء به صورت معقول انجام می شود در آخرین آیه مورد بحث می فرماید:

"گناهی بر شما نیست که وارد خانه های غیر مسکونی بشوید که در آنجا متاعی متعلق به شما وجود دارد"(لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتاً غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيها مَتاعٌ لَكُمْ).

و در پایان اضافه می نماید:"و خدا آنچه را آشکار می کنید و پنهان می دارید می داند"(وَ اللّهُ يَعْلَمُ ما تُبْدُونَ وَ ما تَكْتُمُونَ).

شاید اشاره به این است که گاه بعضی از افراد از این استثناء سوء استفاده کرده و به بهانه این حکم وارد خانه های غیر مسکونی می شوند تا کشف اسراری کنند،و یا در خانه های مسکونی به این بهانه که نمی دانستیم مسکونی است ورود کنند،اما خدا از همه این امور آگاه است و سوء استفاده کنندگان را بخوبی می شناسد.

***

نکته ها:

اشاره

۱-امنیت و آزادی در محیط خانه

بی شک وجود انسان دارای دو بعد است،بعد فردی و بعد اجتماعی و به همین دلیل دارای دو نوع زندگی است،زندگی خصوصی و عمومی که هر کدام برای خود ویژگیهایی دارد و آداب و مقرراتی.

انسان ناچار است در محیط اجتماع قیود زیادی را از نظر لباس و طرز حرکت و رفت و آمد تحمل کند،ولی پیدا است که ادامه این وضع در تمام مدت شبانه روز خسته کننده و درد سر آفرین است.

ص :۴۲۹

او می خواهـد مـدتی از شـبانه روز را آزاد باشـد،قیـد و بنـدها را دور کنـد به اسـتراحت پردازد بـا خـانواده و فرزنـدان خود به گفتگوهـای خصوصـی بنشـیند و تـا آنجا که ممکن است از این آزادی بهره گیرد،و به همین دلیل به خانه خصوصـی خود پناه می برد و بـا بسـتن درهـا به روی دیگران زنـدگی خویش را موقتا از جامعه جـدا می سازد و همراه آن از انبوه قیودی که ناچار بود در محیط اجتماع بر خود تحمیل کند آزاد می شود.

حال بایـد در این محیط آزاد با این فلسـفه روشن،امنیت کافی وجود داشـته باشد،اگر بنا باشد هر کس سـر زده وارد این محیط گردد و به حریم امن آن تجـاوز کنـد دیگر آن آزادی و استراحت و آرامش وجود نخواهـد داشت و مبـدل به محیـط کوچه و بازار می شود.

به همین دلیل همیشه در میان انسانها مقررات ویژه ای در این زمینه بوده است،و در تمام قوانین دنیا وارد شدن به خانه اشخاص بـدون اجازه آنها ممنوع است و مجازات دارد،و حتی در جایی که ضـرورتی از نظر حفظ امنیت و جهات دیگر ایجاب کند که بدون اجازه وارد شوند مقامات محدود و معینی حق دادن چنین اجازه ای را دارند.

در اسـلام نیز در این زمینه دسـتور بسـیار مؤکـد داده شده و آداب و ریزه کاریهایی در این زمینه وجود دارد که کمتر نظیر آن دیده می شود.

در حـدیثی می خوانیم:که"ابو سـعید"از یـاران پیـامبر ص اجـازه ورود به منزل گرفت در حـالی که روبروی در خانه پیامبر ص ایسـتاده بود،پیـامبر ص فرمود:به هنگـام اجـازه گرفتن روبروی در نـایست! در روایت دیگری می خوانیم که خود آن حضـرت هنگامی که به در خانه کسـی می آمد روبروی در نمی ایسـتاد بلکه در طرف راست یا چپ قرار می گرفت و می فرمود:السلام علیکم(و به این وسیله اجازه ورود می گرفت)زیرا آن روز

هنوز معمول نشده بود که در برابر در خانه پرده بیاویزند (۱).

حتی در روایات اسلامی می خوانیم که انسان به هنگامی که می خواهد وارد خانه مادر یا پدر و یا حتی وارد خانه فرزند خود شود اجازه بگیرد.

در روایتی آمده است که مردی از پیامبر ص پرسید: آیا به هنگامی که می خواهم وارد خانه مادرم شوم باید اجازه بگیرم؟فرمود:آری،عرض کرد مادرم غیر از من خدمتگزاری ندارد باز هم باید اجازه بگیرم؟!فرمود:ا تحب ان تراها عريانه؟! "آیا دوست داری مادرت را برهنه ببینی"؟!عرض کرد:نه،فرمود:فاستاذن علیها!:"اکنون که چنین است از او اجازه بگیر"! (۲).

در روایت دیگری می خوانیم که پیامبر ص هنگامی که می خواست وارد خانه دخترش فاطمه ع شود،نخست بر در خانه آمد دست به روی در گذاشت و در را کمی عقب زد،سپس فرمود:السلام علیکم،فاطمه(ع)پاسخ سلام پدر را داد،بعد پیامبر ص فرمود:اجازه دارم وارد شوم؟عرض کرد وارد شو ای رسول خدا! پیامبر ص فرمود:کسی که همراه من است نیز اجازه دارد وارد شود فاطمه عرض کرد:مقنعه بر سر من نیست،و هنگامی که خود را به حجاب اسلامی محجب ساخت پیامبر ص مجددا سلام کرد و فاطمه(ع)جواب داد،و مجددا اجازه ورود برای خودش گرفت و بعد از پاسخ موافق فاطمه(ع)اجازه ورود برای همراهش جابر بن عبد اللّه گرفت (۳).

این حدیث بخوبی نشان می دهد که تا چه اندازه پیامبر ص که یک الگو و سرمشق برای عموم مسلمانان بود این نکات را دقیقا رعایت می فرمود.

ص:۴۳۱

۱- ۱) تفسیر فخر رازی جلد ۲۳ صفحه ۱۹۸ ذیل آیه مورد بحث.

۲- ۲) تفسیر نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۵۸۶.

۳- ۳) نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۵۸۷.

حتی در بعضی از روایات می خوانیم باید سه بار اجازه گرفت،اجازه اول را بشنوند و به هنگام اجازه دوم خود را آماده سازند،و به هنگام اجازه سوم اگر خواستند اجازه دهند و اگر نخواستند اجازه ندهند! (۱).

حتی بعضی لازم دانسته اند که در میان این سه اجازه،فاصله ای باشد چرا که گاه لباس مناسبی بر تن صاحب خانه نیست،و گاه در حالی است که نمی خواهد کسی او را در آن حال ببیند،گاه وضع اطاق به هم ریخته است و گاه اسراری است که نمی خواهد دیگری بر اسرار درون خانه اش واقف شود،باید به او فرصتی داد تا خود را جمع و جور کند،و اگر اجازه نداد بدون کمترین احساس ناراحتی باید صرف نظر کرد.

***

۲-منظور از"بیوت غیر مسکونه"چیست؟

در پاسخ این سؤال در میان مفسران گفتگو است،بعضی گفته اند:منظور ساختمانهایی است که شخص خاصی در آن ساکن نیست،بلکه جنبه عمومی و همگانی دارد،مانند کاروانسراها،مهمانخانه ها،و همچنین حمامها و مانند آن-این مضمون در حدیثی از امام صادق ع صریحا آمده است (۲).

بعضی دیگر آن را به خرابه هایی تفسیر کرده اند که در و پیکری ندارد، و هر کس می تواند وارد آن شود،این تفسیر بسیار بعید به نظر می رسد چه اینکه کسی حاضر نیست متاع خود را در چنین خانه ای بگذارد.

بعضی دیگر آن را اشاره به انبارهای تجار و دکانهایی می دانند که متاع مردم به عنوان امانت در آن نگهداری می شود و صاحب هر متاعی حق دارد برای گرفتن متاع خویش به آنجا مراجعه کند.

۱- ۱) وسائل الشیعه جلد ۱۴ صفحه ۱۶۱-ابواب مقدمات النکاح باب ۱۲۳.

۲- ۲) وسائل الشیعه جلد ۱۴ صفحه ۱۶۱.

این تفسیر نیز با ظاهر آیه چندان سازگار نیست.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور خانه هایی باشد که ساکن نـدارد و انسان متاع خود را در آنجا به امانت گذارده،و هنگام گذاردن رضایت ضمنی صاحب منزل را برای سر کشی یا برداشتن متاع گرفته است.

البته قسمتی از این تفاسیر با هم منافاتی ندارد،ولی تفسیر اول با معنی آیه سازگارتر است.

ضمنـا از این بیـان روشن می شود که انسـان تنهـا به عنوان اینکه متـاعی در خـانه ای دارد نمی توانـد در خـانه را بـدون اجـازه صاحب خانه بگشاید و وارد شود هر چند در آن موقع کسی در خانه نباشد.

***

۳-مجازات کسی که بدون اجازه در خانه مردم نگاه می کند

در کتب فقهی و حدیث آمده است که اگر کسـی عمدا به داخل خانه مردم نگاه کند و به صورت یا تن برهنه زنان بنگرد آنها می تواننـد در مرتبه اول او را نهی کننـد،اگر خود داری نکرد می توانند با سـنگ او را دور کنند،اگر باز اصـرار داشـته باشد با آلات قتاله می توانند از خود و نوامیس خود دفاع کنند و اگر در این درگیری شـخص مزاحم و مهاجم کشته شود خونش هدر است،البته باید به هنگام جلوگیری از این کار سلسله مراتب را رعایت کنند یعنی تا آنجا که از طریق آسانتر این امر امکان پذیر است از طریق خشنتر وارد نشوند.

***

ص: ۴۳۳

[سوره النور (۲۴): آیات ۳۰ تا ۳۱]

اشاره

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذٰلِكَ أَزْكىٰ لَهُمْ إِنَّ اَللّٰهَ خَبِيرٌ بِمٰا يَصْنَعُونَ (۳۰) وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنٰاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصٰارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَ لاٰ يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلاّٰ مٰا ظَهَرَ مِنْهٰا وَ لْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلىٰ جُيُوبِهِنَّ وَ لاٰ يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلاّٰ لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبٰائِهِنَّ أَوْ آبٰاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنٰائِهِنَّ أَوْ أَبْنٰاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوٰانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوٰانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوٰاتِهِنَّ أَوْ نِسٰائِهِنَّ أَوْ مٰا مَلَكَتْ أَيْمٰانُهُنَّ أَوِ اَلتّٰابِعِينَ غَيْرِ أُولِي اَلْإِرْبَةِ مِنَ اَلرِّجٰالِ أَوِ اَلطِّفْلِ اَلَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلىٰ عَوْرٰاتِ اَلنِّسٰاءِ وَ لاٰ يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مٰا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَ تُوبُوا إِلَى اَللّٰهِ جَمِيعاً أَيُّهَا اَلْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۳۱)

ص: ۴۳۴

ترجمه:

۳۰-به مؤمنـان بگـو چشـمهای خـود را(از نگـاه به نامحرمـان)فرو گیرنـد،و فروج خود را حفـظ کننـد،این برای آنهـا پـاکیزه تر است،خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است.

۳۱-و به زنان با ایمان بگو چشـمهای خود را(از نگاه هوس آلود)فرو گیرنـد،و دامان خویش را حفظ کنند،و زینت خود را جز آن مقـدار که ظاهر است آشـکار ننماینـد،و(اطراف) روسـری های خود را بر سـینه خود افکنند(تا گردن و سـینه با آن پوشانده شود)و زینت خود را آشـکار نسازند مگر برای شوهرانشان یا پدرانشان یا پدر شوهرانشان یا پسـرانشان یا پسـران همسرانشان یا برادرانشان یا پسـران برادرانشان،یا پسـران خواهرانشان، یا زنان هم کیششان یا بردگانشان(کنیزانشان)یا افراد سفیه که تمایلی به زن ندارنـد یـا کودکانی که از امور جنسـی مربوط به زنان آگاه نیسـتند،آنها هنگام راه رفتن پای های خود را به زمین نزننـد تا زینت پنهانیشـان دانسته شود.(و صـدای خلخال که بر پا دارنـد به گوش رسـد)و همگی به سوی خـدا بازگردیـد ای مؤمنان تا رستگار شوید.

شان نزول:

در کتاب کافی در شان نزول نخستین آیه از آیات فوق از امام باقر ع چنین نقل شده است که جوانی از انصار در مسـیر خود با زنی روبرو شد-و در آن روز زنان مقنعه خود را در پشت گوشـها قرار می دادند-(و طبعا گردن و مقداری از سـینه آنها نمایان می شـد)چهره آن زن نظر آن جوان را به خود جلب کرد و چشم خود را به او دوخت هنگامی که زن گـذشت جوان هم چنان با چشمان خود او را بدرقه می کرد در حالی که راه خود را ادامه می داد تا اینکه وارد کوچه تنگی شد و باز هم چنان به پشت سر خـود نگـاه می کرد ناگهـان صـورتش به دیـوار خـورد و تیزی اسـتخوان یـا قطعه شـیشه ای که در دیـوار بـود صـورتش را شکافت!هنگامی که زن گـذشت جوان به خود آمـد و دید خون از صورتش جاری است و به لباس و سـینه اش ریخته!(سـخت ناراحت شد)با خود گفت به خدا سوگند من خدمت پیامبر

می روم و این ماجرا را باز گو می کنم،هنگامی که چشم رسول خـدا ص به او افتاد فرمود چه شده است؟ و جوان ماجرا را نقل کرد،در این هنگام جبرئیل،پیک وحی خدا نازل شد و آیه فوق را آورد(قُلْ لِلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ ...) (۱).

***

تفسیر:

مبارزه با چشم چرانی و ترک حجاب

پیش از این هم گفته ایم که این سوره در حقیقت سوره عفت و پاکدامنی و پاکسازی از انحرافات جنسی است،و بحثهای مختلف آن از این نظر انسجام روشنی دارد،آیات مورد بحث که احکام نگاه کردن و چشم چرانی و حجاب را بیان می دارد نیز کاملا به این امر مربوط است و نیز ارتباط این بحث با بحثهای مربوط به اتهامات ناموسی بر کسی مخفی نیست.

نخست می گوید:"به مؤمنان بگو چشمهای خود را(از نگاه کردن به زنان نامحرم و آنچه نظر افکندن بر آن حرام است)فرو گیرند،و دامان خود را حفظ کنند"(قُلْ لِلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ وَ یَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ).

"یغضوا"از ماده"غض"(بر وزن خز)در اصل به معنی کم کردن و نقصان است و در بسیاری از موارد در کوتاه کردن صدا یا کم کردن نگاه گفته می شود،بنا بر این آیه نمی گوید مؤمنان باید چشمهاشان را فرو بندند،بلکه می گوید باید نگاه خود را کم و کوتاه کنند،و این تعبیر لطیفی است به این منظور که اگر انسان به راستی هنگامی که با زن نامحرمی روبرو می شود بخواهد چشم خود را به کلی ببندد ادامه راه رفتن و مانند آن برای او ممکن نیست،اما اگر نگاه را از صورت

۱- ۱) وسائل الشیعه جلد ۱۴ صفحه ۱۳۹ و تفسیر نور الثقلین و المیزان و روح المعانی (با تفاوت مختصری)ذیل آیه مورد بحث.

و انـدام او بر گیرد و چشم خود را پائین اندازد گویی از نگاه خویش کاسـته است و آن صـحنه ای را که ممنوع است از منطقه دید خود به کلی حذف کرده.

قابل توجه اینکه قرآن نمی گوید از چه چیز چشـمان خود را فرو گیرند (و به اصطلاح متعلق آن فعل را حذف کرده)تا دلیل بر عموم باشد،یعنی از مشاهده تمام آنچه نگاه به آنها حرام است چشم برگیرند.

اما با توجه به سـیاق آیات مخصوصا آیه بعـد که سـخن از مساله حجاب به میان آمده به خوبی روشن می شود که منظور نگاه نکردن به زنان نامحرم است،شان نزولی را که در بالا آوردیم نیز این مطلب را تایید می کند (۱).

از آنچه گفتیم این نکته روشن می شود که مفهوم آیه فوق این نیست که مردان در صورت زنـان خیره نشونـد تا بعضـی از آن چنیـن اسـتفاده کننـد که نگاههـای غیر خیره مجـاز است،بلکه منظـور این است که انسـان به هنگـام نگـاه کردن معمولاـ منطقه وسـیعی را زیر نظر می گیرد،هر گاه زن نامحرمی در حوزه دید او قرار گرفت چشم را چنان فرو گیرد که آن زن از منطقه دید او خـارج شـود یعنی بـه او نگـاه نکنـد امـا راه و چـاه خـود را ببینـد و اینکـه"غض"را به معنی کـاهش گفته انـد منظـور همین است(دقت کنید).

دومین دستور در آیه فوق همان مساله حفظ"فروج"است.

"فرج"چنان که قبلا هم گفته ایم در اصل به معنی"شـکاف"و فاصـله میان دو چیز است،ولی در اینگونه موارد کنایه از عورت می باشد و ما برای حفظ معنی کنایی آن در فارسی کلمه"دامان"را به جای آن می گذاریم.

منظور از"حفظ فرج"به طوری که در روایات وارد شده است پوشانیدن

---

۱ - ۱) در اینکـه"مـن"در جملـه" یَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ "چـه معنی دارد،مفسـران احتمالاـت مختلفی داده انـد بعضـی آن را برای"تبعیض"و بعضی"زائده"و بعضی"ابتدائیه" دانسته اند،ولی ظاهر همان معنی اول است.

آن از نگاه کردن دیگران است،در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:

کل آیه فی القرآن فیها ذکر الفروج فهی من الزنا الا هذه الایه فانها من النظر: "هر آیه ای که در قرآن سخن از حفظ فروج می گوید،منظور حفظ کردن از زنا است جز این آیه منظور از آن حفظ کردن از نگاه دیگران است" (۱).

و از آنجا که گاه به نظر می رسد که چرا اسلام از این کار که با شهوت و خواست دل بسیاری هماهنگ است نهی کرده،در پایان آیه می فرماید:"این برای آنها بهتر و پاکیزه تر است"(ذٰلِکَ أَزْکیٰ لَهُمْ).

سپس به عنوان اخطار برای کسانی که نگاه هوس آلود و آگاهانه به زنان نامحرم می افکنند و گاه آن را غیر اختیاری قلمداد می کنند می گوید:"خداوند از آنچه انجام می دهید مسلما آگاه است"(إِنَّ اللّٰهَ خَبِیرٌ بِمٰا یَصْنَعُونَ).

*** در آیه بعد به شرح وظائف زنان در این زمینه می پردازد،نخست به وظائفی که مشابه مردان دارند اشاره کرده می گوید:"و به زنان با ایمان بگو چشمهای خود را فرو گیرند(و از نگاه کردن به مردان نامحرم خودداری کنند)و دامان خود را حفظ نمایند"(وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنٰاتِ یَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصٰارِهِنَّ وَ یَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ).

و به این ترتیب "چشم چرانی"همانگونه که بر مردان حرام است بر زنان نیز حرام می باشد،و پوشانیدن عورت از نگاه دیگران،چه از مرد و چه از زن برای زنان نیز همانند مردان واجب است.

سپس به مساله حجاب که از ویژگی زنان است ضمن سه جمله اشاره فرموده:

۱- ۱) اصول کافی و تفسیر علی بن ابراهیم(طبق نقل نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۵۸۷ و ۵۸۸).

۱-"آنها نباید زینت خود را آشکار سازند جز آن مقدار که طبیعتا ظاهر است"(وَ لا یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ إِلاّ ما ظَهَرَ مِنْها).

در اینکه منظور از زینتی که زنان باید آن را بپوشانند و همچنین زینت آشکاری که در اظهار آن مجازند چیست؟در میان مفسران سخن بسیار است.

بعضی زینت پنهان را به معنی زینت طبیعی(اندام زیبای زن)گرفته اند، در حالی که کلمه"زینت"به این معنی کمتر اطلاق می شود.

بعضی دیگر آن را به معنی"محل زینت"گرفته اند،زیرا آشکار کردن خود زینت مانند گوشواره و دستبند و بازوبند به تنهایی مانعی ندارد،اگر ممنوعیتی باشد مربوط به محل این زینتها است،یعنی گوشها و گردن و دستها و بازوان.

بعضی دیگر آن را به معنی خود"زینت آلات"گرفته اند منتها در حالی که روی بدن قرار گرفته،و طبیعی است که آشکار کردن چنین زینتی توام با آشکار کردن اندامی است که زینت بر آن قرار دارد.

(این دو تفسیر اخیر از نظر نتیجه یکسان است هر چند از دو راه مساله تعقیب می شود).

حق این است که ما آیه را بدون پیشداوری و طبق ظاهر آن تفسیر کنیم که ظاهر آن همان معنی سوم است و بنا بر این زنان حق ندارند زینتهایی که معمولا-پنهانی است آشکار سازند هر چند اندامشان نمایان نشود و به این ترتیب آشکار کردن لباسهای زینتی مخصوصی را که در زیر لباس عادی یا چادر می پوشند مجاز نیست،چرا که قرآن از ظاهر ساختن چنین زینتهایی نهی کرده است.

در روایات متعددی که از ائمه اهل بیت ع نقل شده نیز همین معنی دیده می شود که زینت باطن را به"قلاده"(گردنبند)"دملج"(بازوبند)"خلخال"

(پای برنجن همان زینتی که زنان عرب در مچ پاها می کردند)تفسیر شده است (۱).

و چون در روایات متعدد دیگری زینت ظاهر به انگشتر و سرمه و مانند آن تفسیر شده می فهمیم که منظور از زینت باطن نیز خود زینتهایی است که نهفته و پوشیده است(دقت کنید).

۲-دومین حکمی که در آیه بیان شده است که:"آنها باید خمارهای خود را بر سینه های خود بیفکنند"(وَ لْیَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلیٰ جُیُوبِهِنَّ).

"خمر"جمع"خمار"(بر وزن حجاب)در اصل به معنی پوشش است، ولی معمولاـ به چیزی گفته می شود که زنان با آن سر خود را می پوشانند(روسری).

"جیوب"جمع"جیب"(بر وزن غیب)به معنی یقه پیراهن است که از آن تعبیر به گریبان می شود و گاه به قسمت بالای سینه به تناسب مجاورت با آن نیز اطلاق می گردد.

از این جمله استفاده می شود که زنان قبل از نزول آیه،دامنه روسری خود را به شانه ها یا پشت سر می افکندند،به طوری که گردن و کمی از سینه آنها نمایان می شد،قرآن دستور می دهد روسری خود را بر گریبان خود بیفکنند تا هم گردن و هم آن قسمت از سینه که بیرون است مستور گردد.(از شان نزول آیه که قبلا آوردیم نیز این معنی به خوبی استفاده می شود).

۳-در سومین حکم مواردی را که زنان می توانند در آنجا حجاب خود را بر گیرند و زینت پنهان خود را آشکار سازند با این عبارت شرح می دهد:

آنها نباید زینت خود را آشکار سازند(وَ لاٰ یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ).

"مگر(در دوازده مورد):

۱-برای شوهرانشان"(إِلاّٰ لِبُعُولَتِهِنَّ).

ص:۴۴۰

۱- ۱) تفسیر علی بن ابراهیم ذیل آیه مورد بحث.

۲-"یا پدرانشان"(أَوْ آبائِهِنَّ) ۳-"یا پدران شوهرانشان"(أَوْ آباءِ بُعُولَتِهِنَّ).

۴-"یا پسرانشان"(أَوْ أَبْنائِهِنَّ).

۵-"یا پسران همسرانشان"(أَوْ أَبْناءِ بُعُولَتِهِنَّ).

۶-"یا برادرانشان"(أَوْ إِخْوانِهِنَّ).

۷-"یا پسران برادرانشان"(أَوْ بَنِی إِخْوانِهِنَّ).

۸-"یا پسران خواهرانشان"(أَوْ بَنِی أَخَواتِهِنَّ).

۹-"یا زنان هم کیششان"(أَوْ نِسائِهِنَّ).

۱۰-"یا بردگانشان"(کنیزانشان)(أَوْ ما مَلَکَتْ أَیْمانُهُنَّ).

۱۱-"یا پیروان و طفیلیانی که تمایلی به زن ندارند"(افراد سفیه و ابلهی که میل جنسی در آنها وجود ندارد)(أَوِ التّابِعِینَ غَیْرِ أُولِی الْإِرْبَهِ مِنَ الرِّجالِ).

۱۲-"یا کودکانی که از عورات زنان(امور جنسی)آگاه نیستند"(أَوِ الطِّفْلِ الَّذِینَ لَمْ یَظْهَرُوا عَلی عَوْراتِ النِّساءِ).

۴-و بالآخره چهارمین حکم را چنین بیان می کند:"آنها به هنگام راه رفتن پاهای خود را به زمین نزنند تا زینت پنهانیشان دانسته شود"(و صدای خلخالی که بر پا دارند به گوش رسد)(وَ لا یَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِیُعْلَمَ ما یُخْفِینَ مِنْ زِینَتِهِنَّ).

آنها در رعایت عفت و دوری از اموری که آتش شهوت را در دل مردان شعله ور می سازد و ممکن است منتهی به انحراف از جاده عفت شود،آن چنان باید دقیق و سختگیر باشند که حتی از رساندن صدای خلخالی را که در پای دارند به گوش مردان بیگانه خود داری کنند،و این گواه باریک بینی اسلام در این زمینه است.

و سـرانجام بـا دعـوت عمـومی همـه مؤمنـان اعـم از مرد و زن بـه تـوبه و بـاز گشت بـه سـوی خـدا آیـه را پایـان می دهـد،می گوید:"همگی به سوی خدا باز گردید ای مؤمنان!،تا رستگار شوید"(وَ تُوبُوا إِلَی اللّهِ جَمِیعاً أَیُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ).

و اگر در گذشـته کارهای خلافی در این زمینه انجام داده ایـد اکنون که حقایق احکام اسـلام برای شـما تبیین شـد از خطاهای خود توبه کنیـد و برای نجات و فلاح به سوی خدا آئید که رسـتگاری تنها بر در خانه او است،و بر سـر راه شـما لغزشـگاههای خطرنـاکی وجـود دارد کـه جز بـا لطـف او،نجـات ممکـن نیسـت،خـود را بـه او بسپارید! درسـت اسـت کـه قبـل از نزول این احکـام،گنـاه و عصـیان نسـبت به این امور مفهومی نـداشت،ولی می دانیم قسـمتی از مسائل مربوط به آلودگیهای جنسـی جنبه عقلانی دارد و به تعبیر مصطلح از "مستقلات عقلیه"است که حکم عقل در آنجا به تنهایی برای ایجاد مسئولیت کافی است.

***

نکته ها:

اشاره

۱-فلسفه حجاب

اشاره

بـدون شک در عصـر ما که بعضـی نام آن را عصـر برهنگی و آزادی جنسـی گذارده اند و افراد غربزده،بی بند و باری زنان را جزئی از آزادی او می دانند سـخن از حجاب گفتن برای این دسـته ناخوشایند و گاه افسانه ای است متعلق به زمانهای گذشـته! ولی مفاسد بی حساب و مشـکلات و گرفتاریهای روز افزونی که از این آزادیهای بی قید و شرط به وجود آمده سبب شده که تدریجا گوش شنوایی برای این سخن پیدا شود.

ص :۴۴۲

البته در محیطهای اسلامی و مذهبی،مخصوصا در محیط ایران بعد از انقلاب جمهوری اسلامی،بسیاری از مسائل حل شده،و به بسیاری از این سؤالات عملا پاسخ کافی و قانع کننده داده شده است،ولی باز اهمیت موضوع ایجاب می کند که این مساله به طور گسترده تر مورد بحث قرار گیرد.

مساله این است که آیا زنان(با نهایت معذرت)باید برای بهره کشی از طریق سمع و بصر و لمس(جز آمیزش جنسی)در اختیار همه مردان باشند و یا باید این امور مخصوص همسرانشان گردد.

بحث در این است که آیا زنان در یک مسابقه بی پایان در نشاندادن اندام خود و تحریک شهوات و هوسهای آلوده مردان درگیر باشند و یا باید این مسائل از محیط اجتماع بر چیده شود،و به محیط خانواده و زندگی زناشویی اختصاص یابد؟! اسلام طرفدار برنامه دوم است و حجاب جزئی از این برنامه محسوب می شود،در حالی که غربیها و غرب زده های هوسباز طرفدار برنامه اولند! اسلام می گوید کامیابیهای جنسی اعم از آمیزش و لذت گیریهای سمعی و بصری و لمسی مخصوص به همسران است و غیر از آن گناه،و مایه آلودگی و ناپاکی جامعه می باشد که جمله"ذٰلِکَ أَزْکیٰ لَهُمْ "در آیات فوق اشاره به آن است.

فلسفه حجاب چیز مکتوم و پنهانی نیست زیرا:

۱-برهنگی زنان که طبعا پیامدهایی همچون آرایش و عشوه گری و امثال آن همراه دارد مردان مخصوصا جوانان را در یک حال تحریک دائم قرار می دهد تحریکی که سبب کوبیدن اعصاب آنها و ایجاد هیجانهای بیمار گونه عصبی و گاه سر چشمه امراض روانی می گردد،مگر اعصاب انسان چقدر می تواند بار هیجان را بر خود حمل کند؟مگر همه پزشکان روانی نمی گویند هیجان مستمر عامل بیماری است؟

ص :۴۴۳

مخصوصا توجه به این نکته که غریزه جنسی نیرومندترین و ریشه دارترین غریزه آدمی است و در طول تاریخ سرچشمه حوادث مرگبار و جنایات هولناکی شده،تا آنجا که گفته اند"هیچ حادثه مهمی را پیدا نمی کنید مگر اینکه پای زنی در آن در میان است"! آیا دامن زدن مستمر از طریق برهنگی به این غریزه و شعله ور ساختن آن بازی با آتش نیست؟آیا این کار عاقلانه ای است؟ اسلام می خواهد مردان و زنان مسلمان روحی آرام و اعصابی سالم و چشم و گوشی پاک داشته باشند،و این یکی از فلسفه های حجاب است.

۲-آمارهای قطعی و مستند نشان می دهد که با افزایش برهنگی در جهان طلاق و از هم گسیختگی زندگی زناشویی در دنیا به طور مداوم بالا رفته است، چرا که"هر چه دیده بیند دل کند یاد"و هر چه"دل"در اینجا یعنی هوسهای سرکش بخواهد به هر قیمتی باشد به دنبال آن می رود،و به این ترتیب هر روز دل به دلبری می بندد و با دیگری وداع می گوید.

در محیطی که حجاب است(و شرائط دیگر اسلامی رعایت می شود)دو همسر تعلق به یکدیگر دارند،و احساساتشان و عشق و عواطفشان مخصوص یکدیگر است.

ولی در"بازار آزاد برهنگی"که عملا زنان به صورت کالای مشترکی(لا اقل در مرحله غیر آمیزش جنسی)در آمده اند دیگر قداست پیمان زناشویی مفهومی نمی تواند داشته باشد و خانواده ها همچون تار عنکبوت به سرعت متلاشی می شوند و کودکان بی سرپرست می مانند.

۳-گسترش دامنه فحشاء،و افزایش فرزندان نامشروع،از دردناکترین پیامدهای بی حجابی است که فکر می کنیم نیازی به ارقام و آمار ندارد و دلائل آن مخصوصا در جوامع غربی کاملا نمایان است،آن قدر عیان است که حاجتی به بیان ندارد.

نمی گوئیم عامل اصلی فحشاء و فرزندان نامشروع منحصرا بی حجابی است، نمی گوئیم استعمار ننگین و مسائل سیاسی مخرب در آن مؤثر نیست،بلکه می گوئیم یکی از عوامل مؤثر آن مساله برهنگی و بی حجابی محسوب می شود.

و با توجه به اینکه"فحشاء"و از آن بدتر"فرزندان نامشروع"سر چشمه انواع جنایتها در جوامع انسانی بوده و هستند،ابعاد خطرناك این مساله روشن تر می شود.

هنگامی که می شنویم در انگلستان،در هر سال-طبق آمار-پانصد هزار نوزاد نامشروع به دنیا می آید،و هنگامی که می شنویم جمعی از دانشمندان انگلیس در این رابطه به مقامات آن کشور اعلام خطر کرده اند-نه به خاطر مسائل اخلاقی و مذهبی-بلکه به خاطر خطراتی که فرزندان نامشروع برای امنیت جامعه به وجود آورده اند،به گونه ای که در بسیاری از پرونده های جنایی پای آنها در میان است،به اهمیت این مساله کاملا پی می بریم،و می دانیم که مساله گسترش فحشاء حتی برای آنها که هیچ اهمیتی برای مذهب و برنامه های اخلاقی قائل نیستند فاجعه آفرین است،بنا بر این هر چیز که دامنه فساد جنسی را در جوامع انسانی گسترده تر سازد تهدیدی برای امنیت جامعه ها محسوب می شود،و پی آمدهای آن هر گونه حساب کنیم به زیان آن جامعه است.

مطالعات دانشمندان تربیتی نیز نشان داده،مدارسی که در آن دختر و پسر با هم درس می خوانند،و مراکزی که مرد و زن در آن کار می کنند و بی بند و باری در آمیزش آنها حکمفرما است،کم کاری،عقب افتادگی،و عدم مسئولیت به خوبی مشاهده شده است.

۴-مساله"ابتذال زن"و"سقوط شخصیت او"در این میان نیز حائز اهمیت فراوان است که نیازی به ارقام و آمار ندارد،هنگامی که جامعه زن را با اندام برهنه بخواهد،طبیعی است روز به روز تقاضای آرایش بیشتر و خودنمایی افزونتر

از او دارد،و هنگامی که زن را از طریق جاذبه جنسیش وسیله تبلیغ کالاها و دکور اطاقهای انتظار،و عاملی برای جلب جهانگردان و سیاحان و مانند اینها قرار بدهند، در چنین جامعه ای شخصیت زن تا سر حد یک عروسک،یا یک کالای بی ارزش سقوط می کند،و ارزشهای والای انسانی او به کلی به دست فراموشی سپرده می شود، و تنها افتخار او جوانی و زیبایی و خودنمائیش می شود.

و به این ترتیب مبدل به وسیله ای خواهد شد برای اشباع هوسهای سرکش یک مشت آلوده فریبکار و انسان نماهای دیو صفت! در چنین جامعه ای چگونه یک زن می تواند با ویژگیهای اخلاقیش،علم و آگاهی و دانائیش جلوه کند،و حائز مقام والایی گردد؟! براستی درد آور است که در کشورهای غربی،و غرب زده،و در کشور ما قبل از انقلاب اسلامی،بیشترین اسم و شهرت و آوازه و پول و در آمد و موقعیت برای زنان آلوده و بی بند و باری بود که به نام "هنرمند و هنر پیشه"،معروف شده بودند،و هر جا قدم می نهادند گردانندگان این محیط آلوده برای آنها سر و دست می شکستند و قدمشان را خیر مقدم می دانستند! شکر خدا را که آن بساط بر چیده شد،و زن از صورت ابتذال سابق و موقعیت یک عروسک فرنگی و کالای بی ارزش در آمد و شخصیت خود را باز یافت،حجاب بر خود پوشید اما بی آنکه منزوی شود و در تمام صحنه های مفید و سازنده اجتماعی حتی در صحنه جنگ با همان حجاب اسلامیش ظاهر شد.

این بود قسمتی از فلسفه های زنده و روشن موضوع حجاب در اسلام که متناسب این بحث تفسیری بود.

***

خرده گیریهای مخالفان حجاب

در اینجا می رسیم به ایرادهایی که مخالفان حجاب مطرح می کنند که باید

به طور فشرده بررسی شود:

۱-مهمترین چیزی که همه آنـان در آن متفقنـد و به عنوان یک ایراد اساسـی بر مساله حجاب ذکر می کننـد این است که زنان نیمی از جامعه را تشـکیل می دهند اما حجاب سبب انزوای این جمعیت عظیم می گردد،و طبعا آنها را از نظر فکری و فرهنگی به عقب می راند،مخصوصا در دوران شـکوفایی اقتصاد که احتیاج زیادی به نیروی فعال انسانی است از نیروی زنان در حرکت اقتصـادی هیچگونه بهره گیری نخواهـد شـد،و جـای آنهـا در مراکز فرهنگی و اجتمـاعی نیز خـالی است!،به این ترتیب آنها به صورت یک موجود مصرف کننده و سربار اجتماع در می آیند.

اما آنها که به این منطق متوسل می شوند از چند امر به کلی غافل شده یا تغافل کرده اند.

زیرا:

اولا:چه کسـی گفته است که حجاب اسـلامی زن را منزوی می کند،و از صحنه اجتماع دور می سازد؟اگر در گذشته لازم بود مـا زحمت اسـتدلال در این موضوع را بر خود هموار کنیم امروز بعـد از انقلاب اسـلامی هیـچ نیازی به اسـتدلال نیست،زیرا با چشـم خـود گروه گروه زنـانی را می بینیم که بـا داشـتن حجـاب اسـلامی در همه جـا حاضـرند،در اداره هـا،در کارگاههـا،در راهپیماییها و تظاهرات سیاسـی،در رادیو و تلویزیون،در بیمارسـتانها و مراکز بهـداشتی،مخصوصا و در مراقبتهای پزشـکی برای مجروحین جنگی،در فرهنگ و دانشگاه،و بالآخره در صحنه جنگ و پیکار با دشمن.

کوتاه سخن اینکه وضع موجود پاسخ دندان شکنی است برای همه این ایرادها و اگر ما در سابق سخن از"امکان"چنین وضعی می گفتیم امروز در برابر "وقوع"آن قرار گرفته ایم،و فلاسفه گفته اند بهترین دلیل بر امکان چیزی وقوع آن است و این عیانی است که نیاز به بیان ندارد.

ص :۴۴۷

ثانیا:از این که بگذریم آیا اداره خانه و تربیت فرزندان برومند و ساختن انسانهایی که در آینده بتوانند با بازوان توانای خویش چرخهای عظیم جامعه را به حرکت در آورند،کار نیست؟ آنها که این رسالت عظیم زن را کار مثبت محسوب نمی کنند از نقش خانواده و تربیت،در ساختن یک اجتماع سالم و آباد و پر حرکت بی خبرند،آنها گمان می کنند راه این است که زن و مرد ما همانند زنان و مردان غربی اول صبح خانه را به قصد ادارات و کارخانه ها و مانند آن ترک کنند،و بچه های خود را به شیر- خوارگاهها بسپارند،و یا در اطاق بگذارند و در را بر روی آنها ببندند،و طعم تلخ زندان را از همان زمان که غنچه ناشکفته ای هستند به آنها بچشانند.

غافل از اینکه با این عمل شخصیت آنها را در هم می کوبند و کودکانی بی روح و فاقد عواطف انسانی بار می آورند که آینده جامعه را به خطر خواهند انداخت.

۲-ایراد دیگری که آنها دارند این است که حجاب یک لباس دست و پاگیر است و با فعالیتهای اجتماعی مخصوصا در عصر ماشینهای مدرن سازگار نیست، یک زن حجاب دار خودش را حفظ کند یا چادرش را و یا کودک و یا برنامه اش را؟! ولی این ایراد کنندگان از یک نکته غافلند و آن اینکه حجاب همیشه به معنی چادر نیست،بلکه به معنی پوشش زن است،حال آنجا که با چادر امکان پذیر است چه بهتر و آنجا که نشد به پوشش قناعت می شود.

زنان کشاورز و روستایی ما،مخصوصا زنانی که در برنجزارها مهمترین و مشکلترین کار کشت و برداشت محصول برنج را بر عهده دارند عملا به این پندارها پاسخ گفته اند،و نشان داده اند که یک زن روستایی با داشتن حجاب اسلامی در بسیاری از موارد حتی بیشتر و بهتر از مرد کار می کند،بی آنکه حجابش مانع کارش شود.

۳-ایراد دیگر اینکه آنها می گویند حجاب از این نظر که میان زنان

و مردان فاصله می افکند طبع حریص مردان را آزمندتر می کند،و به جای اینکه خاموش کننده باشد آتش حرص آنها را شعله ورتر می سازد که"الانسان حریص علی ما منع"! پاسخ این ایراد یا صحیحتر سفسطه و مغلطه را مقایسه جامعه امروز ما که حجاب در آن تقریبا در همه مراکز بدون استثناء حکمفرما است با دوران رژیم طاغوت که زنان را مجبور به کشف حجاب می کردند می دهد.

آن روز هر کوی و بر زن مرکز فساد بود،در خانواده ها بی بند و باری عجیبی حکمفرما بود،آمار طلاق فوق العاده زیاد بود، سطح تولد فرزندان نامشروع بالا بود و هزاران بدبختی دیگر.

نمی گوئیم امروز همه اینها ریشه کن شده اما بدون شک بسیار کاهش یافته و جامعه ما از این نظر سلامت خود را باز یافته،و اگر به خواست خدا وضع به همین صورت ادامه یابد و سایر نابسامانیها نیز سامان پیدا کند،جامعه ما از نظر پاکی خانواده ها و حفظ ارزش زن به مرحله مطلوب خواهد رسید.

***

۲-استثناء وجه و کفین

در اینکه آیا حکم حجاب صورت و دستها حتی از مچ به پائین را نیز شامل می شود یا نه،در میان فقهاء بحث فراوان است،بسیاری عقیده دارند که پوشاندن این دو (وجه و کفین)از حکم حجاب مستثنی است،در حالی که جمعی فتوا به وجوب پوشاندن داده،یا حد اقل احتیاط می کنند،البته آن دسته که پوشاندن این دو را واجب نمی دانند نیز آن را مقید به صورتی می کنند که منشا فساد و انحرافی نگردد،و گر نه واجب است.

در آیه فوق قرائنی بر این استثناء و تایید قول اول وجود دارد از جمله:

الف:استثناء"زینت ظاهر"در آیه فوق خواه به معنی محل زینت باشد

یا خود زینت دلیل روشنی است بر اینکه پوشاندن صورت و کفین لازم نیست.

ب-دستوری که آیه فوق در مورد انداختن گوشه مقنعه به روی گریبان می دهد که مفهومش پوشانیدن تمام سر و گردن و سینه است و سخنی از پوشانیدن صورت در آن نیست قرینه دیگری به این مدعا است.

توضیح اینکه:همانگونه که در شان نزول نیز گفته ایم عربها در آن زمان روسری و مقنعه ای می پوشیدند که دنباله آن را روی شانه ها و پشت سر می انداختند به طوری که مقنعه پشت گوش آنها قرار می گرفت و تنها سر و پشت گردن را می پوشاند، ولی قسمت زیر گلو و کمی از سینه که بالای گریبان قرار داشت نمایان بود.اسلام آمد و این وضع را اصلاح کرد و دستور داد دنباله مقنعه را از پشت گوش یا پشت سر جلو بیاورند و به روی گریبان و سینه بیندازند و نتیجه آن این بود که تنها گردی صورت باقی می ماند و بقیه پوشانده می شد.

ج-روایات متعددی نیز در این زمینه در منابع اسلامی و کتب حدیث، وارد شده است که شاهد زنده ای بر مدعا است (۱)هر چند روایات معارضی نیز دارد که در این حد از صراحت نیست،و جمع میان آنها از طریق استحباب پوشاندن وجه و کفین،و یا حمل بر مواردی که منشا فساد و انحراف است کاملا ممکن است.

شواهد تاریخی نیز نشان می دهد که نقاب زدن بر صورت در صدر اسلام جنبه عمومی نداشت(شرح بیشتر در زمینه بحث فقهی و روایی این مساله در مباحث نکاح در فقه آمده است).

ولی باز تاکید و تکرار می کنیم که این حکم در صورتی است که سبب سوء استفاده و انحراف نگردد.

ذکر این نکته نیز لازم است که استثناء وجه و کفین از حکم حجاب مفهومش این نیست که جائز است دیگران عمدا نگاه کنند،بلکه در واقع این یک نوع

۱- ۱) کتاب وسائل الشیعه جلد ۱۴ صفحه ۱۴۵ باب ۱۰۹ از ابواب مقدمات نکاح.

تسهیل برای زنان در امر زندگی است.

***

۳-منظور از نسائهن چیست؟

چنان که در تفسیر آیه خواندیم نهمین گروهی که مستثنی شده اند و زن حق دارد زینت باطن خود را در برابر آنها آشکار کند زنان هستند،منتهی با توجه به تعبیر "نسائهم"(زنان خودشان)چنین استفاده می شود که زنهای مسلمان تنها می توانند در برابر زنان مسلمان حجاب را بر گیرند،ولی در برابر زنان غیر مسلمان باید با حجاب اسلامی باشند و فلسفه این موضوع چنان که در روایات آمده این است که ممکن است آنها بروند و آنچه را دیده اند برای همسرانشان توصیف کنند و این برای زنان مسلمانان صحیح نیست.

در روایتی که در کتاب"من لا یحضر"آمده از امام صادق ع چنین می خوانیم:

لا ینبغی للمرأه ان تنکشف بین یدی الیهودیه و النصرانیه، فانهن یصفن ذلک لازواجهن: "سزاوار نیست زن مسلمان در برابر زن یهودی یا نصرانی برهنه شود،چرا که آنها آنچه را دیده اند برای شوهرانشان توصیف می کنند" (۱).

***

۴-تفسیر جمله أَوْ مٰا مَلَکَتْ أَیْمٰانُهُنَّ

ظاهر این جمله مفهوم وسیعی دارد و نشان می دهد که زن می تواند بدون حجاب در برابر برده خود ظاهر شود،ولی در بعضی از روایات اسلامی تصریح شده است که منظور ظاهر شدن در برابر کنیزان است هر چند غیر مسلمان باشند،و غلامان را شامل نمی شود،در حدیثی از امام امیر المؤمنین علی ع می خوانیم که می فرمود:

لا ینظر العبد الی شعر مولاته: "غلام نباید به موی زنی که مولای او است نگاه

۱- ۱) "من لا یحضره الفقیه"طبق نقل تفسیر نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۵۹۳.

کند" (۱)ولی از بعضی روایات دیگر تعمیم استفاده می شود،اما مسلما خلاف احتیاط است.

***

۵-تفسیر" أُولِی الْإِرْبَهِ مِنَ الرِّجالِ "

"اربه"در اصل از ماده"ارب"(بر وزن عرب)-چنان که راغب در مفردات می گوید-به معنی شدت احتیاج است که انسان برای بر طرف ساختن آن چاره جویی می کند،گاهی نیز به معنی حاجت بطور مطلق استعمال می شود.

و منظور از" أُولِی الْإِرْبَهِ مِنَ الرِّجالِ "در اینجا کسانی هستند که میل جنسی دارند و نیاز به همسر بنا بر این" غَیْرِ أُولِی الْإِرْبَهِ "کسانی را شامل می شود که این تمایل در آنها نیست.

در اینکه منظور از این عنوان چه کسانی است؟در میان مفسران گفتگو است:

بعضی آن را به معنی پیر مردانی دانسته اند که شهوت جنسی در آنها خاموش شده است،مانند" اَلْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ "(زنانی که از سر حد ازدواج بیرون رفته اند و از این نظر بازنشسته شده اند).

بعضی دیگر آن را به مردان"خصی"(خواجه).

و بعضی دیگر به"خنثی"که آلت رجولیت مطلقا ندارد تفسیر کرده اند.

اما آنچه بیش از همه می توان روی آن تکیه کرد و در چند حدیث معتبر از امام باقر ع و امام صادق ع نقل شده این است که منظور از این تعبیر مردان ابلهی است که به هیچ وجه احساس جنسی ندارند،و معمولا از آنها در کارهای ساده و خدمتکاری استفاده می کنند،تعبیر به"التابعین"نیز همین معنی را تقویت می کند (۲).

۱- ۱) وسائل الشیعه باب ۱۲۴ از مقدمات نکاح حدیث ۸.

۲- ۲) -برای توضیح بیشتر به جواهر الکلام جلد ۲۹ صفحه ۹۴ به بعد و همچنین وسائل باب ۱۱۱ از ابواب مقدمات نکاح(جلد ۱۴ صفحه ۱۴۸)و همچنین تهذیب جلد ۷ صفحه ۴۶۸ مراجعه شود.

اما از آنجا که این وصف یعنی عدم احساس میل جنسی درباره گروهی از پیران صادق است بعید نیست که مفهوم آیه را توسعه دهیم و این دسته از پیر مردان نیز در معنی آیه داخل باشند.

در حدیثی از امام کاظم ع نیز روی این گروه از پیر مردان تکیه شده است.

ولی به هر حال مفهوم آیه این نیست که این دسته از مردان هماننـد محارمند، قدر مسلم این است که پوشیدن سر یا کمی از دست و مانند آن در برابر این گروه واجب نیست.

***

۶-کدام اطفال از این حکم مستثنا هستند

گفتیم دوازدهمین گروهی که حجاب در برابر آنها واجب نیست،اطفالی هستند که از شهوت جنسی هنوز بهره ای ندارند.

جمله" لَمْ یَظْهَرُوا "گاهی به معنی"لم یطلعوا"(آگاهی ندارند) و گاه به معنی"لم یقدروا"(توانایی ندارند)تفسیر شده،زیرا این ماده به هر دو معنی آمده است و در قرآن گاه در این و گاه در آن بکار رفته.

مثلا در آیه ۲۰ سوره کهف می خوانیم:" إِنْ یَظْهَرُوا عَلَیْکُمْ یَرْجُمُوکُمْ " (اگر اهل شهر از وجود شما آگاه شوند سنگسارتان می کنند).

و در آیه ۸ سوره توبه می خوانیم" کَیْفَ وَ إِنْ یَظْهَرُوا عَلَیْکُمْ لاٰ یَرْقُبُوا فِیکُمْ إِلاًّ وَ لاٰ ذِمَّةً "(چگونه با پیمان شکنان پیکار نمی کنید در حالی که اگر آنها بر شما چیره شوند نه ملاحظه خویشاوندی با شما می کنند و نه پیمان).

ولی به هر حال این تفاوت در آیه مورد بحث تفاوت چندانی از نظر نتیجه ندارد منظور اطفالی است که بر اثر عدم احساس جنسی نه توانایی دارند و نه آگاهی.

بنا بر این اطفالی که به سنی رسیده اند که این تمایل و توانایی در آنها بیدار شده باید بانوان مسلمان حجاب را در برابر آنها رعایت کنند.

***

ص :۴۵۳

۷–چرا عمو و دایی جزء محارم نیامده اند؟

از مطالب سؤال انگیز اینکه در آیه فوق ضمن بیان محارم به هیچوجه سخنی از عمو و دایی در میان نیست،با اینکه به طور مسلم محرمند و حجاب در برابر آنها لازم نمی باشد.

ممکن است نکته آن این باشد که قرآن می خواهد نهایت فصاحت و بلاغت را در بیان مطالب به کار گیرد و حتی یک کلمه اضافی نیز نگوید،از آنجا که استثنای "پسر برادر"و"پسر خواهر"نشان می دهد که"عمه"و"خاله"انسان نسبت به او محرمند روشن می شود که عمو و دایی یک زن نیز بر او محرم می باشند و به تعبیر روشنتر محرمیت دو جانبه است،هنگامی که از یک سو فرزندان خواهر و برادر انسان بر او محرم شدند،طبیعی است که از سوی دیگر و در طرف مقابل عمو و دایی نیز محرم باشند(دقت کنید).

۸–هر گونه عوامل تحریک ممنوع!

آخرین سخن در این بحث اینکه در آخر آیه فوق آمده است که نباید زنان به هنگام راه رفتن پاهای خود را چنان به زمین کوبند تا صدای خلخالهایشان به گوش رسد!این امر نشان می دهد که اسلام به اندازه ای در مسائل مربوط به عفت عمومی سختگیر و مو شکاف است که حتی اجازه چنین کاری را نیز نمی دهد، و البته به طریق اولی عوامل مختلفی را که دامن به آتش شهوت جوانان می زند مانند نشر عکسهای تحریک آمیز و فیلمهای اغوا کننده و رمانها و داستانهای جنسی را نخواهد داد،و بدون شک محیط اسلامی باید از اینگونه مسائل که مشتریان را به مراکز فساد سوق می دهد و پسران و دختران جوان را به آلودگی و فساد می کشاند پاک و مبرا باشد.

***

[سوره النور (۲۴): آیات ۳۲ تا ۳۴]

اشاره

وَ أَنْكِحُوا اَلْأَيٰامىٰ مِنْكُمْ وَ اَلصّٰالِحِينَ مِنْ عِبٰادِكُمْ وَ إِمٰائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرٰاءَ يُغْنِهِمُ اَللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اَللّٰهُ وٰاسِعٌ عَلِيمٌ (۳۲) وَ لْيَسْتَعْفِفِ اَلَّذِينَ لاٰ يَجِدُونَ نِكٰاحاً حَتّٰى يُغْنِيَهُمُ اَللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اَلَّذِينَ يَبْتَغُونَ اَلْكِتٰابَ مِمّٰا مَلَكَتْ أَيْمٰانُكُمْ فَكٰاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْراً وَ آتُوهُمْ مِنْ مٰالِ اَللّٰهِ اَلَّذِي آتٰاكُمْ وَ لاٰ تُكْرِهُوا فَتَيٰاتِكُمْ عَلَى اَلْبِغٰاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّناً لِتَبْتَغُوا عَرَضَ اَلْحَيٰاةِ اَلدُّنْيٰا وَ مَنْ يُكْرِهْهُنَّ فَإِنَّ اَللّٰهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرٰاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۳) وَ لَقَدْ أَنْزَلْنٰا إِلَيْكُمْ آيٰاتٍ مُبَيِّنٰاتٍ وَ مَثَلاً مِنَ اَلَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ (۳۴)

ص: ۴۵۵

ترجمه:

۳۲-مردان و زنان بی همسر را همسر دهید و همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکارتان را، اگر فقیر و تنگدست باشند خداوند آنان را از فضل خود بی نیاز می سازد،خداوند واسع و آگاه است.

۳۳-و آنها که وسیله ازدواج ندارند باید عفت پیشه کنند تا خداوند آنان را به فضلش بی نیاز سازد و بردگانی از شما که تقاضای مکاتبه(قرار داد مخصوص برای آزاد شدن)را دارند با آنها قرار داد ببندید،اگر رشد و صلاح در آنها احساس می کنید(و بعد از آزادی توانایی زندگی مستقل را دارند)و چیزی از مال خدا که به شما داده است به آنها بدهید،و کنیزان خود را برای تحصیل متاع دنیا مجبور به خودفروشی نکنید اگر آنها میخواهند پاک بمانند،و هر کس آنها را بر این کار اکراه کند(سپس پشیمان گردد)خداوند بعد از این اکراه غفور و رحیم است(توبه کنید و برای همیشه این عمل ننگین را ترک گوئید).

۳۴-ما بر شما آیاتی فرستادیم که حقایق بسیاری را تبیین می کند و اخباری از کسانی که پیش از شما بودند و موعظه و اندرزی برای پرهیزگاران.

تفسیر:

ترغیب به ازدواج آسان

از آغاز این سوره تا به اینجا طرق حساب شده مختلفی برای پیشگیری از آلودگیهای جنسی مطرح شده است، که هر یک از آنها تاثیر به سزایی در پیشگیری یا مبارزه با این آلودگیها دارد.

در آیات مورد بحث به یکی دیگر از مهمترین طرق مبارزه با فحشاء که ازدواج ساده و آسان،و بی ریا و بی تکلف است،اشاره شده،زیرا این نکته مسلم است که برای بر چیدن بساط گناه،باید از طریق اشباع صحیح و مشروع غرائز وارد شد،و به تعبیر دیگر هیچگونه "مبارزه منفی" بدون "مبارزه مثبت" مؤثر نخواهد افتاد.

لذا در نخستین آیه مورد بحث می فرماید: "مردان و زنان بی همسر را همسر

ص :۴۵۶

دهید،و همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکارتان را"(وَ أَنْکِحُوا الْأَیامی مِنْکَمْ وَ الصّالِحِینَ مِنْ عِبادِکُمْ وَ إِمائِکَمْ).

"ایامی"جمع"ایم"(بر وزن قیم)در اصل به معنی زنی است که شوهر ندارد،سپس به مردی که همسر ندارد نیز گفته شده است،و به این ترتیب تمام زنان و مردان مجرد در مفهوم این آیه داخلند خواه بکر باشند یا بیوه.

تعبیر"انکحوا"(آنها را همسر دهید)با اینکه ازدواج یک امر اختیاری و بسته به میل طرفین است،مفهومش این است که مقدمات ازدواج آنها را فراهم سازید،از طریق کمکهای مالی در صورت نیاز،پیدا کردن همسر مناسب،تشویق به مساله ازدواج،و بالآخره پا در میانی برای حل مشکلاتی که معمولا در این موارد بدون وساطت دیگران انجام پذیر نیست،خلاصه مفهوم آیه به قدری وسیع است که هر گونه قدمی و سخنی و درمی در این راه را شامل می شود.

بدون شک اصل تعاون اسلامی ایجاب می کند که مسلمانان در همه زمینه ها به یکدیگر کمک کنند ولی تصریح به این امر در مورد ازدواج دلیل بر اهمیت ویژه آن است.

اهمیت این مساله تا به آن پایه است که در حدیثی از امیر مؤمنان علی ع می خوانیم:

افضل الشفاعات ان تشفع بین اثنین فی نکاح حتی یجمع اللّه بینهما:

"بهترین شفاعت آن است که میان دو نفر برای امر ازدواج میانجیگری کنی،تا این امر به سامان برسد"! (۱).

در حدیث دیگری از امام کاظم موسی بن جعفر(ع)می خوانیم:

ثلاثه یستظلون بظل عرش اللّه یوم القیامه،یوم لا ظل الا ظله،رجل زوج اخاه المسلم او اخدمه،او کتم له سرا "سه طایفه اند که در روز قیامت در سایه عرش خدا قرار دارند،روزی که سایه ای جز سایه او نیست:کسی که وسائل تزویج برادر مسلمانش

۱- ۱) وسائل الشیعه جلد ۱۴ صفحه ۲۷(باب ۱۲ از ابواب مقدمات نکاح).

را فراهم سازد،و کسی که به هنگام نیاز به خدمت،خدمت کننده ای برای او فراهم کند و کسی که اسرار برادر مسلمانش را پنهان دارد" (۱)! و بالآخره در حدیثی از پیامبر ص می خوانیم:هر گامی انسان در این راه بر دارد و هر کلمه ای بگوید،ثواب یک سال عبادت در نامه عمل او می نویسند"

(کان له بکل خطوه خطاها،او بکل کلمه تکلم بها فی ذلک،عمل سنه قیام لیلها و صیام نهارها)

(۲)

.

و از آنجا که یک عذر تقریبا عمومی و بهانه همگانی برای فرار از زیر بار ازدواج و تشکیل خانواده مساله فقر و نداشتن امکانات مالی است قرآن به پاسخ آن پرداخته می فرماید:از فقر و تنگدستی آنها نگران نباشید و در ازدواجشان بکوشید چرا که"اگر فقیر و تنگدست باشند خداوند آنها را از فضل خود بی نیاز می سازد"(إِنْ یَکُونُوا فُقَرٰاءَ یُغْنِهِمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ).

و خداوند قادر بر چنین کاری هست،چرا که"خداوند واسع و علیم است" (وَ اللّٰهُ وٰاسِعٌ عَلِیمٌ).

قدرتش آن چنان وسیع است که پهنه عالم هستی را فرا می گیرد،و علم او چنان گسترده است که از نیات همه کس مخصوصا آنها که به نیت حفظ عفت و پاکدامنی اقدام به ازدواج می کنند آگاه است،و همه را مشمول فضل و کرم خود قرار خواهد داد.

در این زمینه تحلیل روشنی داریم،و همچنین روایات متعددی که در آخر این بحث خواهد آمد.

*** ولی از آنجا که گاه با تمام تلاش و کوشش که خود انسان و دیگران می کنند

۱- ۱) وسائل الشیعه جلد ۱۴ صفحه ۲۷(باب ۱۲ از ابواب مقدمات نکاح).

۲- ۲) مدرک سابق

وسیله ازدواج فراهم نمی گردد و خواه و ناخواه انسان مجبور است مدتی را با محرومیت بگذراند،مبادا کسانی در این مرحله قرار دارند گمان کنند که آلودگی جنسی برای آنها مجاز است،و ضرورت چنین ایجاب می کند،لذا بلا فاصله در آیه بعد دستور پارسایی را هر چند مشکل باشد به آنها داده می گوید:"و آنها که وسیله ازدواج ندارند باید عفت پیشه کنند،تا خداوند آنان را به فضلش بی نیاز سازد"(وَ لْیَسْتَعْفِفِ الَّذِینَ لاٰ یَجِدُونَ نِکاحاً حَتّٰی یُغْنِیَهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ).

نکنند در این مرحله بحرانی و در این دوران آزمایش الهی تن به آلودگی در دهند و خود را معذور بشمرند که هیچ عذری پذیرفته نیست،بلکه باید قدرت ایمان و شخصیت و تقوا را در چنین مرحله ای آزمود.

سپس از آنجا که اسلام به هر مناسبت سخن از بردگان به میان آید عنایت و توجه خاصی به آزادی آنها نشان می دهد،از بحث ازدواج،به بحث آزادی بردگان از طریق "مکاتبه"(بستن قرارداد برای کار کردن غلامان و پرداختن مبلغی به اقساط به مالک خود و آزاد شدن)پرداخته می گوید:"بردگانی که از شما تقاضای مکاتبه برای آزادی می کنند با آنها قرار داد ببندید،اگر رشد و صلاح در آنان احساس می کنید"(وَ الَّذِینَ یَبْتَغُونَ الْکِتٰابَ مِمّٰا مَلَکَتْ أَیْمٰانُکُمْ فَکٰاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِیهِمْ خَیْراً).

منظور از جمله" عَلِمْتُمْ فِیهِمْ خَیْراً "این است که رشد و صلاحیت کافی برای عقد این قرار داد و سپس توانایی برای انجام آن داشته باشند و بتوانند بعد از پرداختن مال الکتابه(مبلغی را که قرار داد بسته اند)زندگی مستقلی را شروع کنند،اما اگر توانایی بر این امور را نداشته باشند،و این کار در مجموع به ضرر آنها تمام شود و در نتیجه سر بار جامعه شوند باید به وقت دیگری موکول کنند که این صلاحیت و توانایی حاصل گردد.

سپس برای اینکه بردگان به هنگام ادای این اقساط به زحمت نیفتند

ص :۴۵۹

دستور می دهد که"چیزی از مال خداوند که به شما داده است به آنها بدهید" (وَ آتُوهُمْ مِنْ مالِ اللّهِ الَّذِی آتاکُمْ).

در اینکه منظور از این مال چه مالی است که باید به این بردگان داد؟ در میان مفسران گفتگو است:

جمع کثیری گفته اند:منظور این است که سهمی از زکات،همانگونه که در آیه ۶۰ سوره توبه آمده است،به آنها پرداخته شود تا بتوانند دین خود را ادا کنند و آزاد شوند.

بعضی دیگر گفته اند منظور آن است که صاحب برده قسمتی از اقساط را به او ببخشد،و یا اگر دریافت داشته به او باز گرداند،تا توانایی بیشتر بر نجات خود از اسارت و بردگی پیدا کند.

این احتمال نیز وجود دارد که در آغاز کار که بردگان توانایی بر تهیه مال ندارند چیزی به عنوان کمک خرج یا سرمایه مختصر به آنها بدهند تا بتوانند به کسب و کاری مشغول شوند،هم خود را اداره کنند،و هم اقساط دین خویش را بپردازند.

البته سه تفسیر فوق با هم منافاتی ندارد و ممکن است مجموعا در مفهوم آیه جمع باشد،هدف واقعی این است که مسلمانان این گروه مستضعف را تحت پوشش کمکهای خود قرار دهند تا هر چه زودتر خلاصی یابند.

در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود:

تضع عنه من نجومه التی لم تکن ترید ان تنقصه،و لا تزید فوق ما فی نفسک

(۱)

.

اشاره به اینکه بعضی برای اینکه کلاه شرعی درست کنند و بگویند ما طبق آیه فوق به بردگان خود کمک کرده ایم و تخفیف داده ایم،مبلغ مال الکتابه را بیش از آنچه در نظر داشتند می نوشتند،تا به هنگام تخفیف دادن درست همان مقداری

۱- ۱) تفسیر نور الثقلین جلد سوم صفحه ۶۰۱.

را که می خواستند بی کم و کاست دریافت دارند!امام صادق ع از این کار نهی می فرماید و می گوید:"باید تخفیف از چیزی باشد که واقعا در نظر داشته از او بگیرد"! در دنباله آیه به یکی از اعمال بسیار زشت بعضی از دنیا پرستان در مورد بردگان اشاره کرده می فرماید:"کنیزان خود را به خاطر تحصیل متاع زود گذر دنیا مجبور به خودفروشی نکنید،اگر آنها می خواهند پاک بمانند"!(وَ لاٰ تُکْرِهُوا فَتَیٰاتِکُمْ عَلَی الْبِغٰاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّناً لِتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَیٰاةِ الدُّنْیٰا).

بعضی از مفسران در شان نزول این جمله گفته اند:"عبد اللّٰه بن ابی"شش کنیز داشت که آنها را مجبور به کسب در آمد برای او از طریق خودفروشی می کرد!هنگامی که حکم اسلام درباره مبارزه با اعمال منافی با عفت(در این سوره) صادر شد آنها به خدمت پیامبر ص آمدند و از این ماجرا شکایت کردند آیه فوق نازل شد و از این کار نهی کرد" (۱).

این آیه نشان می دهد که تا چه حد در عصر جاهلیت مردم گرفتار انحطاط و سقوط اخلاقی بودند که حتی بعد از ظهور اسلام نیز بعضا به کار خود ادامه می دادند،تا اینکه آیه فوق نازل شد و به این وضع ننگین خاتمه داد،اما متاسفانه در عصر ما که بعضی آن را عصر جاهلیت قرن بیستم نام نهاده اند در بعضی از کشورها که دم از تمدن و حقوق بشر می زنند این عمل به شدت ادامه دارد،و حتی در مملکت ما،در عصر طاغوت نیز به صورت وحشتناکی وجود داشت که دختران معصوم و زنان ناآگاه را فریب می دادند و به مراکز فساد می کشاندند و با طرحهای شیطانی مخصوص آنها را مجبور به خودفروشی می کردند و راه فرار را از هر طریق به روی آنها می بستند،تا از این طریق در آمدهای سرشاری فراهم سازند که شرح این ماجرا،بسیار دردناک،و از عهده این سخن خارج است.

۱- ۱) "مجمع البیان"ذیل آیه مورد بحث و"تفسیر قرطبی"(با مختصر تفاوت).

گرچه ظاهرا بردگی به صورت سابق وجود نـدارد،ولی در دنیای به اصـطلاح متمـدن جنایاتی می شود که از دوران بردگی به مراتب وحشـتناکتر است،خداوند مردم جهان را از شر این انسانهای متمدن نما حفظ کند،و خدا را شکر که در محیط ما بعد از انقلاب اسلامی به این اعمال ننگین خاتمه داده شد.

ذکر این نکته نیز لازم است که جمله إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّناً (اگر آنها می خواهنـد پاک بماننـد...)مفهومش این نیست که اگر خود آن زنهـا مایـل بـه ایـن کـار باشـند اجبـار آنهـا مـانعی نـدارد،بلکـه ایـن تعـبیر از قبیـل "منتفی بـه انتفـاء موضـوع"اسـت زیرا عنوان"اکراه"در صورت عدم تمایل صادق است و گر نه خودفروشی و تشویق به آن به هر حال گناه بزرگی است.

این تعبیر برای این است که اگر صاحبان این کنیزان مختصر غیرتی داشته باشند به غیرت آنها بر خورد مفهوم آیه این است این کنیزان که ظاهرا در سطح پائینتری قرار دارند مایل به این آلودگی نیستند شما که آن همه ادعا دارید چرا تن به چنین پستی در می دهید؟! در پایان آیه-چنان که روش قرآن است-برای اینکه راه بازگشت را به روی گنهکاران نبندد بلکه آنها را تشویق به توبه و اصلاح کند می گوید:"و هر کس آنها را بر این کار اکراه کند(سپس پشیمان گردد)خداوند بعد از اکراه آنها غفور و رحیم است"(وَ مَنْ یُکْرِهْهُنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِکْراهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِیمٌ).

این جمله چنـان که گفتیم ممکن است اشاره به وضع صاحبان آن کنیزان باشـد که از گذشـته تاریک و ننگین خود پشـیمان و آماده توبه و اصلاح خویشتن هستند، و یا اشاره به آن زنانی است که تحت فشار و اجبار تن به این کار می دادند.

*** در آخرین آیـات مورد بحث-همانگونه که روش قرآن است-به صورت یک جمع بنـدی اشاره به بحثهای گذشـته کرده می فرماید:"ما بر شما آیاتی فرستادیم

ص :۴۶۲

که حقائق بسیاری را تبیین می کند"(وَ لَقَدْ أَنْزَلْنا إِلَیْکُمْ آیاتٍ مُبَیِّناتٍ).

و نیز"مثلها و اخباری از کسانی که پیش از شما بودند"(و سر نوشت آنها درس عبرتی برای امروز شما است)(وَ مَثَلاً مِنَ الَّذِینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِکُمْ).

و نیز"موعظه و پند و اندرزی برای پرهیزکاران"(وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِینَ) ***

نکته ها:

اشاره

۱-ازدواج یک سنت الهی است

گر چه امروز مساله ازدواج آن قدر در میان آداب و رسوم غلط و حتی خرافات پیچیده شده که به صورت یک جاده صعب العبور یا غیر قابل عبور برای جوانان در آمده است،ولی قطع نظر از این پیرایه ها،ازدواج یک حکم فطری و هماهنگ قانون آفرینش است که انسان برای بقاء نسل و آرامش جسم و روح و حل مشکلات زندگی احتیاج به ازدواج سالم دارد.

اسلام که هماهنگ با آفرینش گام بر میدارد نیز در این زمینه تعبیرات جالب و مؤثری دارد،از جمله حدیث معروف پیامبر ص است:

"تناکحوا،و تناسلوا تکثروا فانی اباهی بکم الامم یوم القیامه و لو بالسقط" :"ازدواج کنید تا نسل شما فزونی گیرد که من با فزونی جمعیت شما حتی با فرزندان سقط شده در قیامت به دیگر امتها مباهات می کنم! (۱)و در حدیث دیگر از آن حضرت می خوانیم:

"من تزوج فقد احرز نصف دینه فلیتق اللّه فی النصف الباقی" :"کسی که همسر اختیار کند نیمی از دین خود را محفوظ داشته،و باید مراقب نیم دیگر باشد" (۲).

چرا که غریزه جنسی نیرومندترین و سرکشترین غرائز انسان است که به تنهایی با دیگر غرائز برابری می کند،و انحراف آن نیمی از دین و ایمان انسان

۱- ۱ و ۲) سفینه البحار جلد ۱ صفحه ۵۶۱(ماده زوج).

-۲

را به خاطر خواهد انداخت.

باز در حدیث دیگری از پیامبر ص می خوانیم

"شرارکم عزابکم" :

"بدترین شما مجردانند" (۱).

به همین دلیل در آیات مورد بحث و همچنین روایات متعددی مسلمانان تشویق به همکاری در امر ازدواج مجردان و هر گونه کمک ممکن به این امر شده اند مخصوصا اسلام در مورد فرزندان مسئولیت سنگینی بر دوش پدران افکنده،و پدرانی را که در این مسئله حیاتی بی تفاوت هستند شریک جرم انحراف فرزندانشان شمرده است چنان که در حدیثی از پیامبر ص می خوانیم:

من ادرک له ولد و عنده ما یزوجه فلم یزوجه،فاحدث فالاثم بینهما! :"کسی که فرزندش به حد رشد رسد و امکانات تزویج او را داشته باشد و اقدام نکند،و در نتیجه فرزند مرتکب گناهی شود،این گناه بر هر دو نوشته می شود"! (۲)و باز به همین دلیل دستور مؤکد داده شده است که هزینه های ازدواج را اعم از مهر و سایر قسمتها سبک و آسان بگیرند،تا مانعی بر سر راه ازدواج مجردان پیدا نشود،از جمله در مورد مهریه سنگین که غالبا سنگ راه ازدواج افراد کم در آمد است.

در حدیثی از پیامبر اکرم ص می خوانیم:

شوم المرأه غلاء مهرها "زن بد قدم زنی است که مهرش سنگین باشد" (۳).

و باز در حدیث دیگری که در ذیل حدیث فوق وارد شده می خوانیم "

من شومها شده مئونتها ":یکی از نشانه های شوم بودن زن آن است که هزینه زندگی(یا هزینه ازدواجش)سنگین باشد (۴).

۱- ۱) مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث.

۲- ۲) مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث.

۳- ۳ و ۴) وسائل الشیعه جلد ۱۵ باب ۵ من ابواب المهور صفحه ۱۰.

۴-

و از آنجا که بسیاری از مردان و زنان برای فرار از زیر بار این مسئولیت الهی و انسانی متعذر به عذرهایی از جمله نداشتن امکانات مالی می شوند در آیات فوق صریحا گفته شده است که"فقر"نمی تواند مانع راه ازدواج گردد،بلکه چه بسا ازدواج سبب غنا و بی نیازی می شود.

دلیل آن هم با دقت روشن می شود،زیرا انسان تا مجرد است احساس مسئولیت نمی کند نه ابتکار و نیرو و استعداد خود را به اندازه کافی برای کسب در آمد مشروع بسیج می کند،و نه به هنگامی که در آمدی پیدا کرد در حفظ و بارور ساختن آن می کوشد و به همین دلیل مجردان غالبا خانه به دوش و تهی دستند! اما بعد از ازدواج شخصیت انسان تبدیل به یک شخصیت اجتماعی می شود و خود را شدیدا مسئول حفظ همسر و آبروی خانواده و تامین وسائل زندگی فرزندان آینده می بیند،به همین دلیل تمام هوش و ابتکار و استعداد خود را به کار می گیرد و در حفظ در آمدهای خود و صرفه جویی،تلاش می کند و در مدت کوتاهی می تواند بر فقر چیره شود.

بی جهت نیست که در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم"

الرزق مع النساء و العیال ":"روزی همراه همسر و فرزند است" (۱).

و در حدیث دیگری از پیامبر ص می خوانیم:"مردی خدمت حضرتش رسید و از تهیدستی و نیازمندی شکایت کرد پیامبر ص فرمود:

تزوج،فتزوج فوسع له ""ازدواج کن،او هم ازدواج کرد و گشایش در کار او پیدا شد"! (۲).

بدون شک امدادهای الهی و نیروهای مرموز معنوی نیز به کمک چنین افراد می آید که برای انجام وظیفه انسانی و حفظ پاکی خود اقدام به ازدواج می کنند.

هر فرد با ایمان می تواند به این وعده الهی دلگرم و مؤمن باشد،در حدیثی

۱- ۱) تفسیر نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۵۹۵.

۲- ۲) وسائل الشیعه جلد ۱۴ صفحه ۲۵(باب ۱۱ از ابواب مقدمات نکاح).

از پیامبر گرامی اسلام ص نقل شده:"

من ترک التزویج مخافه العیله فقد ساء ظنه باللّه ان اللّه عز و جل یقول إِنْ یَکُونُوا فُقَرٰاءَ یُغْنِهِمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ ".

"کسی که ازدواج را از ترس فقر ترک کند گمان بد به خدا برده است، زیرا خداوند متعال می فرماید:"اگر آنها فقیر باشند خداوند آنها را از فضل خود بی نیاز می سازد" (۱).

البته روایات در منابع اسلامی در این زمینه فراوان است که اگر بخواهیم به نقل همه آنها بپردازیم از بحث تفسیری خارج می شویم.

***

۲-منظور از جمله" وَ الصّٰالِحِینَ مِنْ عِبٰادِکُمْ وَ إِمٰائِکُمْ "چیست؟

قابل توجه اینکه در آیات مورد بحث به هنگامی که سخن از ازدواج مردان و زنان بی همسر به میان می آید به طور کلی دستور می دهد برای ازدواج آنان اقدام کنید،اما هنگامی که نوبت بردگان می رسد آن را مقید به"صالح بودن" می کند.

جمعی از مفسران(مانند نویسنده عالیقدر تفسیر المیزان و همچنین تفسیر صافی)آن را به معنی صلاحیت برای ازدواج تفسیر کرده اند،در حالی که اگر چنین باشد این قید در زنان و مردان آزاد نیز لازم است.

بعضی دیگر گفته اند که منظور صالح بودن از نظر اخلاق و اعتقاد است چرا که صالحان از اهمیت ویژه ای در این امر برخوردارند،ولی باز جای این سؤال باقی است که چرا در غیر بردگان این قید نیامده است؟ احتمال می دهیم منظور چیز دیگری باشد و آن اینکه:در شرائط زندگی آن روز بسیاری از بردگان در سطح پائینی از فرهنگ و اخلاق قرار داشتند

۱- ۱) وسائل الشیعه جلد ۱۴ صفحه ۲۴(باب ۱۰ از ابواب مقدمات نکاح).

بطوری که هیچگونه مسئولیتی در زندگی مشترک احساس نمی کردند،اگر با این حال اقدام به تزویج آنها می شد همسر خود را به آسانی رها نموده و او را بدبخت می کردند،لذا دستور داده شده است در مورد آنها که صلاحیت اخلاقی دارند اقدام به ازدواج کنید، و مفهومش این است که در مورد بقیه نخست کوشش برای صلاحیت اخلاقیشان شود تا آماده زندگی زناشویی شوند،سپس اقدام به ازدواجشان گردد.

***

۳-عقد مکاتبه؟

گفتیم اسلام برنامه"آزادی تدریجی بردگان"را طرح کرده،و به همین دلیل از هر فرصتی برای آزاد ساختن آنان استفاده کرده است،یکی از مواد این برنامه مساله"مکاتبه"است که به عنوان یک دستور در آیات مورد بحث به آن اشاره شده است.

"مکاتبه"از ماده"کتابت"و"کتابت"در اصل از ماده"کتب"(بر وزن کسب)به معنی"جمع"است،و اینکه نوشتن را کتابت می گویند به خاطر آن است که حروف و کلمات را در یک عبارت جمع می کند،و چون در مکاتبه قرار دادی میان"مولا"و"عبد"نوشته می شود آن را مکاتبه نامیده اند.

عقد مکاتبه یک نوع قرار داد است که میان این دو نفر بسته می شود،و عبد موظف می گردد که از طریق کسب آزاد،مالی تهیه کرده و به اقساطی که برای او قابل تحمل باشد به"مولا"بپردازد و آزادی خود را باز یابد،و دستور داده شده است که مجموع این اقساط بیش از قیمت عبد نباشد.

و نیز اگر به عللی عبد از پرداختن اقساط عاجز شد باید از بیت المال و سهم زکات اقساط او پرداخته و آزاد گردد،حتی بعضی از فقهاء تصریح کرده اند که اگر زکاتی به مولا تعلق گیرد خود او باید اقساط بدهی عبد را از باب زکات

حساب کند.

این عقد یک عقد لازم است و هیچیک از طرفین حق فسخ آن را ندارد.

روشن است که با این طرح هم بسیاری از بردگان آزادی خود را باز می یابند و هم توانایی زندگی مستقل را در این مدت که ملزم به کار کردن و پرداخت اقساط هستند پیدا می کنند،و هم صاحبان آنها به ضرر و زیان نمی افتند و عکس العمل منفی به زیان بردگان نشان نخواهند داد.

"مکاتبه"احکام و فروع فراوانی دارد که در کتب فقهی"کتاب المکاتبه" آمده است.

***

ص :۴۶۸

[سوره النور (۲۴): آیات ۳۵ تا ۳۸]

اشاره

اَللّٰهُ نُورُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكٰاةٍ فِيهٰا مِصْبٰاحٌ اَلْمِصْبٰاحُ فِي زُجٰاجَةٍ اَلزُّجٰاجَةُ كَأَنَّهٰا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبٰارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لاٰ شَرْقِيَّةٍ وَ لاٰ غَرْبِيَّةٍ يَكٰادُ زَيْتُهٰا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نٰارٌ نُورٌ عَلىٰ نُورٍ يَهْدِي اَللّٰهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشٰاءُ وَ يَضْرِبُ اَللّٰهُ اَلْأَمْثٰالَ لِلنّٰاسِ وَ اَللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۳۵) فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اَللّٰهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا اِسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهٰا بِالْغُدُوِّ وَ اَلْآصٰالِ (۳۶) رِجٰالٌ لاٰ تُلْهِيهِمْ تِجٰارَةٌ وَ لاٰ بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اَللّٰهِ وَ إِقٰامِ اَلصَّلاٰةِ وَ إِيتٰاءِ اَلزَّكٰاةِ يَخٰافُونَ يَوْماً تَتَقَلَّبُ فِيهِ اَلْقُلُوبُ وَ اَلْأَبْصٰارُ (۳۷) لِيَجْزِيَهُمُ اَللّٰهُ أَحْسَنَ مٰا عَمِلُوا وَ يَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ اَللّٰهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشٰاءُ بِغَيْرِ حِسٰابٍ (۳۸)

ص: ۴۶۹

ترجمه:

۳۵-خداونـد نور آسـمانها و زمین است،مثل نور خداونـد همانند چراغدانی است که در آن چراغی(پر فروغ)باشد،آن چراغ در حبـابی قرار گیرد،حبـابی شـفاف و درخشـنده همچون یـک سـتاره فروزان،این چراغ با روغنی افروخته میشود که از درخت پر برکت زیتونی گرفته شـده که نه شـرقی است و نه غربی(آن چنان روغنش صاف و خالص است که)نزدیک است بدون تماس با آتش شـعله ور شود،نوری است بر فراز نور،و خـدا هر کس را بخواهـد به نور خود هـدایت می کنـد و خداونـد به هر چیزی آگاه است.

۳۶-(این چراغ پر فروغ)در خـانه هـایی قرار دارد که خداونـد اذن فرمـوده دیوارهـای آن را بالاـ برنـد(تـا از دسـتبرد شـیاطین و هوسبازان در امان باشد)خانه هایی که نام خدا در آن برده شود و صبح و شام در آن تسبیح گویند.

۳۷-مردانی که نه تجـارت و نه معـامله،آنهـا را از یاد خـدا و بر پا داشـتن نماز و ادای زکات غافل نمی کنـد،آنها از روزی می ترسند که دلها و چشمها در آن زیر و رو می شود! ۳۸-هدف این است که خداوند آنها را به بهترین اعمالی که انجام داده اند پاداش دهد و از فضـلش بر پاداش آنها بیفزاید،و خداوند هر کس را بخواهد بی حساب روزی می دهد(و از مواهب بی انتهای خویش بهره مند می سازد).

تفسیر:

آیه نورا!

در تفسـیر آیات فوق سـخن بسـیار گفته شده است،و مفسران و فلاسفه و عرفای اسلامی هر کدام بحثهای فراوانی دارند، پیوند ارتباط این آیات با آیات گذشته از این نظر است که در آیات پیشین سخن از مساله عفت و مبارزه با فحشاء با استفاده از طرق و وسائـل گونـاگون بود،و از آنجـا که ضـامن اجرای همه احکـام الهی،مخصوصا کنترل کردن غرائز سـرکش،بخصوص غریزه جنسی که نیرومندترین آنها است

بدون استفاده از پشتوانه"ایمان"ممکن نیست،سر انجام بحث را به ایمان و اثر نیرومند آن کشانیده و از آن سخن می گوید.

نخست می فرماید:"خداوند نور آسمانها و زمین است"(اَللّٰهُ نُورُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ).

چه جمله زیبا و جالب و پر ارزشی؟آری خدا نور آسمانها و زمین است، روشنی و روشنی بخش همه آنها.

گروهی از مفسران کلمه"نور"را در اینجا به معنی"هدایت کننده".

و بعضی به معنی"روشن کننده".

و بعضی به معنی"زینت بخش"تفسیر کرده اند.

همه این معانی صحیح است ولی مفهوم آیه باز هم از این گسترده تر می باشد.

توضیح اینکه:در قرآن مجید و روایات اسلامی از چند چیز به عنوان "نور"یاد شده است:

۱-قرآن مجید-چنان که در آیه ۱۵ سوره مائده می خوانیم: قَدْ جٰاءَكُمْ مِنَ اللّٰهِ نُورٌ وَ كِتٰابٌ مُبِينٌ :"از سوی خداوند نور و کتاب آشکاری برای شما آمد" و در آیه ۱۵۷ سوره اعراف نیز می خوانیم: وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ :"کسانی که پیروی از نوری می کنند که با پیامبر نازل شده است آنها رستگارانند".

۲-"ایمان"-چنان که در آیه ۲۵۷ بقره آمده است: اَللّٰهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمٰاتِ إِلَى النُّورِ :"خداوند ولی کسانی است که ایمان آورده اند،آنها را از ظلمتهای(شرك و كفر)به سوی نور(ایمان)رهبری می کند".

۳-"هدایت الهی"و روشن بینی-چنان که در آیه ۱۲۲ سوره انعام آمده: أَ وَ مَنْ كٰانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْنٰاهُ وَ جَعَلْنٰا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النّٰاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمٰاتِ

لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا :"آیا کسی که مرده بوده است و ما او را زنده کردیم و نور هدایتی برای او قرار دادیم که در پرتو آن بتواند در میان مردم راه برود همانند کسی است که در تاریکی باشد و هرگز از آن خارج نگردد"؟! ۴-"آئین اسلام"-چنان که در آیه ۳۲ سوره توبه می خوانیم: وَ يَأْبَى اللّهُ إِلاّ أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ :"خداوند ابا دارد جز از اینکه نور (اسلام)را کامل کند هر چند کافران نخواهند".

۵-شخص پیامبر(ص)-در آیه ۴۶ سوره احزاب درباره پیامبر می خوانیم: وَ داعِياً إِلَى اللّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِراجاً مُنِيراً :"ما تو را دعوت کننده به سوی خدا به اذن و فرمان او قرار دادیم و چراغی نور بخش".

۶-امامان و پیشوایان معصوم-چنان که در زیارت جامعه آمده:خلقکم اللّه انوارا فجعلکم بعرشه محدقین:"خداوند شما را نورهایی آفرید که گرد عرش او حلقه زده بودید"و نیز در همان زیارتنامه آمده است:و انتم نور الاخیار و هداه الأبرار:"شما نور خوبان و هدایت کننده نیکوکاران هستید".

۷-و بالآخره از"علم و دانش"نیز به عنوان نور یاد شده چنان که در حدیث مشهور است:العلم نور یقذفه اللّه فی قلب من یشاء:"علم نوری است که خدا در قلب هر کس که بخواهد می افکند"...اینها همه از یک سو.

و از سوی دیگر:باید در اینجا خواص و ویژگیهای نور را دقیقا بررسی کنیم،با مطالعه اجمالی روشن می شود که نور دارای خواص و ویژگیهای زیر است:

۱-نور زیباترین و لطیفترین موجودات در جهان ماده است و سرچشمه همه زیبائیها و لطافتها است! ۲-نور بالاترین سرعت را طبق آنچه در میان دانشمندان معروف است در جهان ماده دارد نور با سرعت سیصد هزار کیلومتر در ثانیه می تواند کره زمین را در یک چشم بر هم زدن(کمتر از یک ثانیه)هفت بار دور بزند،به همین دلیل

مسافتهای فوق العاده عظیم و سرسام آور نجومی را فقط با سرعت سیر نور می سنجند و واحد سنجش در آنها سال نوری است،یعنی مسافتی را که نور در یک سال با آن سرعت سرسام آورش می پیماید.

۳-نور وسیله تبیین اجسام و مشاهده موجودات مختلف این جهان است، و بدون آن چیزی را نمی توان دید،بنا بر این هم"ظاهر"است و هم"مظهر"(ظاهر کننده غیر).

۴-نور آفتاب که مهمترین نور در دنیای ما است پرورش دهنده گلها و گیاهان بلکه رمز بقای همه موجودات زنده است و ممکن نیست موجودی بدون استفاده از نور(به طور مستقیم یا غیر مستقیم)زنده بماند.

۵-امروز ثابت شده که تمام رنگهایی را که ما می بینیم نتیجه تابش نور آفتاب یا نورهای مشابه آن است و گر نه موجودات در تاریکی مطلق رنگی ندارند!.

۶-تمام انرژیهای موجود در محیط ما(بجز انرژی اتمی)همه از نور آفتاب سرچشمه می گیرد،حرکت بادها،ریزش باران و حرکت نهرها و سیلها و آبشارها و بالآخره حرکت همه موجودات زنده با کمی دقت به نور آفتاب منتهی می شود.

سر چشمه گرما و حرارت و آنچه بستر موجودات را گرم نگهمیدارد همان نور آفتاب است حتی گرمی آتش که از چوب درختان و یا ذغال سنگ و یا نفت و مشتقات آن به دست می آید نیز از گرمی آفتاب است چرا که همه اینها طبق تحقیقات علمی به گیاهان و حیواناتی باز می گردند که حرارت را از خورشید گرفته و در خود ذخیره کرده اند،بنا بر این حرکت موتورها نیز از برکت آن است.

۷-نور آفتاب نابود کننده انواع میکربها و موجودات موذی است و اگر تابش اشعه این نور پر برکت نبود کره زمین،تبدیل به بیمارستان بزرگی می شد که همه ساکنانش با مرگ دست به گریبان بودند!

ص :۴۷۳

خلاصه هر چه در این پدیده عجیب عالم خلقت(نور)بیشتر می نگریم و دقیق تر می شویم آثار گرانبها و برکات عظیم آن آشکارتر می شود.

حال با در نظر گرفتن این دو مقدمه اگر بخواهیم برای ذات پاک خدا تشبیه و تمثیلی از موجودات حسی این جهان انتخاب کنیم(اگر چه مقام با عظمت او از هر شبیه و نظیر برتر است)آیا جز از واژه"نور"می توان استفاده کرد؟!همان خدایی که پدید آورنده تمام جهان هستی است،روشنی بخش عالم آفرینش است، همه موجودات زنده به برکت فرمان او زنده اند،و همه مخلوقات بر سر خوان نعمت او هستند که اگر لحظه ای چشم لطف خود را از آنها باز گیرد همگی در ظلمت فنا و نیستی فرو می روند.

و جالب اینکه هر موجودی به هر نسبت با او ارتباط دارد به همان اندازه نورانیت و روشنایی کسب می کند:

قرآن نور است چون کلام اوست.

آئین اسلام نور است چون آئین او است.

پیامبران نورند چون فرستادگان اویند.

امامان معصوم انوار الهی هستند چون حافظان آئین او بعد از پیامبرانند.

"ایمان"نور است چون رمز پیوند با او است.

علم نور است چون سبب آشنایی با او است.

بنا بر این اَللّهُ نُورُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ .

بلکه اگر نور را به معنی وسیع کلمه به کار بریم یعنی"هر چیزی که ذاتش ظاهر و آشکار باشد و ظاهر کننده غیر"در اینصورت به کار بردن کلمه"نور"در ذات پاک او جنبه تشبیه هم نخواهد داشت،چرا که چیزی در عالم خلقت از او آشکارتر نیست،و تمام آنچه غیر او است از برکت وجود او آشکار است.

در کتاب"توحید"از"امام علی بن موسی الرضا"ع چنین آمده:

ص :۴۷۴

از آن حضرت تفسیر آیه اَللّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ را خواستند فرمود:

هاد لاهل السماوات و هاد لاهل الارض: "او هدایت کننده اهل آسمانها و هدایت کننده اهل زمین است".

در حقیقت این یکی از خواص نور الهی است،اما مسلما منحصر به آن نمی باشد،و به این ترتیب تمام تفسیرهایی را که در زمینه این آیه گفته اند می توان در آنچه ذکر کردیم جمع نمود که هر کدام اشاره به یکی از ابعاد این نور بی نظیر و این روشنایی بی مانند است.

جالب اینکه در فراز چهل و هفتم از دعای"جوشن کبیر"که مجموعه ای از صفات خداوند متعال است می خوانیم:یا نور النور،یا منور النور،یا خالق النور،یا مدبر النور،یا مقدر النور،یا نور کل نور،نورا قبل کل نور،یا نورا بعد کل نور،یا نورا فوق کل نور،یا نورا لیس کمثله نور!:

"ای نور نورها،و ای روشنی بخش روشنائیها،ای آفریننده نور،ای تدبیر کننده نور،ای تقدیر کننده نور،ای نور همه نورها،ای نور قبل از هر نور،ای نور بعد از هر نور،ای نوری که برتر از هر نوری،و ای نوری که همانندش نوری نیست"! و به این ترتیب همه انوار هستی از نور او مایه می گیرد،و به نور ذات پاک او منتهی می شود.

***قرآن بعد از بیان حقیقت فوق با ذکر یک مثال زیبا و دقیق چگونگی نور الهی را در اینجا مشخص می کند و می فرماید:"مثل نور خداوند همانند چراغدانی است که در آن چراغی باشد و آن چراغ در حبابی قرار گیرد،حبابی شفاف و درخشنده همچون یک ستاره فروزان"(مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكاةٍ فِيها مِصْباحٌ الْمِصْباحُ فِي زُجاجَةٍ الزُّجاجَةُ كَأَنَّها كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ).

ص :۴۷۵

و"این چراغ با روغنی افروخته می شود که از درخت پر برکت زیتونی گرفته شده که نه شرقی است و نه غربی"(يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لا شَرْقِيَّةٍ وَ لا غَرْبِيَّةٍ).

"آن چنان روغنش صاف و خالص است که گویی بدون تماس با آتش می خواهد شعله ور شود"!(يَكادُ زَيْتُها يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ).

"نوری است بر فراز نور"(نُورٌ عَلى نُورٍ).

و"خدا هر کس را بخواهد به نور خود هدایت می کند"(يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشاءُ).

"و برای مردم مثلها می زند"(وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ لِلنّاسِ).

"و خداوند به هر چیزی آگاه است"(وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ).

برای تشریح این مثال توجه به چند امر ضروری است:

مشکاه در اصل به معنی روزنه و محل کوچکی است که در دیوار ایجاد می کردند و چراغهای معمول قدیم را برای محفوظ ماندن از مزاحمت باد و طوفان در آن می نهادند،و گاه از داخل اطاق طاقچه کوچکی درست می کردند و طرفی را که در بیرون اطاق و مشرف به حیاط منزل بود با شیشه ای می پوشاندند،تا هم داخل اطاق روشن شود و هم صحن حیاط،و در ضمن از باد و طوفان نیز مصون بماند،و نیز به محفظه های شیشه ای که به صورت مکعب مستطیلی می ساختند و دری داشت و در بالای آن روزنه ای برای خروج هوا،و چراغ را در آن می نهادند گفته شده است.

کوتاه سخن اینکه:"مشکاه"محفظه ای برای چراغ در مقابل حمله باد و طوفان بود،و از آنجا که غالبا در دیوار ایجاد می شد نور چراغ را نیز متمرکز ساخته و منعکس می نمود.

"زجاجه"یعنی"شیشه"،و در اصل به سنگهای شفاف می گویند،و از آنجا که شیشه نیز از مواد سنگی ساخته می شود و شفاف است به آن"زجاجه"

ص :۴۷۶

گفته شده.

و در اینجا به معنی حبابی است که روی چراغ می گذاشتند تا هم شعله را محافظت کند و هم گردش هوا را،از طرف پائین به بالا،تنظیم کرده،بر نور و روشنایی شعله بیفزاید.

"مصباح"به معنی خود"چراغ"است که معمولا با فتیله و یک ماده روغنی قابل اشتعال افروخته می شده است.

جمله یُوقَدُ مِنْ شَجَرَهٍ مُبارَکَهٍ زَیْتُونَهٍ لا شَرْقِیَّهٍ وَ لا غَرْبِیَّهٍ اشاره به ماده انرژی زای فوق العاده مستعد برای این چراغ است،چرا که"روغن زیتون" که از درخت پر بار و پر برکتی گرفته شود یکی از بهترین روغنها برای اشتعال است آنهم درختی که تمام جوانب آن به طور مساوی در معرض تابش نور آفتاب باشد،نه در جانب شرق باغ و کنار دیواری قرار گرفته باشد و نه در جانب غرب که تنها یک سمت آن آفتاب ببیند،و در نتیجه میوه آن نیمی رسیده و نیمی نارس و روغن آن ناصاف گردد.

و با این توضیح به اینجا می رسیم که برای استفاده از نور کامل چنین چراغی با درخشش و تابش بیشتر نیاز به چهار عامل داریم:

چراغدانی که آن را از هر سو محافظت کند بی آنکه از نورش بکاهد،بلکه نور آن را متمرکزتر سازد.

و حبابی که گردش هوا را بر گرد شعله تنظیم کند،اما آن قدر شفاف باشد که به هیچوجه مانع تابش نور نگردد.

و چراغی که مرکز پیدایش نور بر فتیله آن است.

و بالآخره ماده انرژی زای صاف و خالص و زلالی که آن قدر آماده اشتعال باشد که گویی بدون تماس با شعله آتش می خواهد شعله ور گردد.

اینها همه از یک سو،در حقیقت بیانگر جسم و ظاهرشان است.

ص :۴۷۷

از سوی دیگر مفسران بزرگ اسلامی در اینکه محتوای این تشبیه چیست و به اصطلاح "مشبه"کدام نور الهی است تفسیرهای گوناگونی دارند:

بعضی گفته اند منظور همان نور هدایتی است که خداوند در دلهای مؤمنان بر افروخته،و به تعبیر دیگر منظور ایمان است که در سراچه قلوب مؤمنان جایگزین شده است.

بعضی دیگر آن را به معنی قرآن که در درون قلب آدمی نورافکن می گردد دانسته اند.

بعضی دیگر تشبیه را اشاره به شخص پیامبر ص.

و بعضی اشاره به دلائل توحید و عدل پروردگار.

و بعضی به روح اطاعت و تقوا که مایه هر خیر و سعادت است تفسیر کرده اند.

در واقع تمام مصادیقی که برای نور معنوی در قرآن و روایات اسلامی آمده در اینجا به عنوان تفسیر ذکر شده است،و روح همه آنها در واقع یک چیز است و آن همان نور"هدایت"است که از قرآن و وحی و وجود پیامبران سرچشمه می گیرد،و با دلائل توحید آبیاری می شود،و نتیجه آن تسلیم در برابر فرمان خدا و تقوا است.

توضیح اینکه:نور ایمان که در قلب مؤمنان است دارای همان چهار عاملی است که در یک چراغ پر فروغ موجود است:

"مصباح"همان شعله های ایمان است که در قلب مؤمن آشکار می گردد و فروغ هدایت از آن منتشر می شود.

"زجاجه"و حباب قلب مؤمن است که ایمان را در وجودش تنظیم می کند.

و"مشکاه"سینه مؤمن و یا به تعبیر دیگر مجموعه شخصیت و آگاهی و علوم و افکار او است که ایمان وی را از گزند طوفان حوادث مصون می دارد.

و"شجره مبارکه زیتونه"همان وحی الهی است که عصاره آن در نهایت صفا

و پاکی می باشد و ایمان مؤمنان به وسیله آن شعله ور و پر بار می گردد.

در حقیقت این نور خدا است همان نوری است که آسمانها و زمین را روشن ساخته و از کانون قلب مؤمنان سر بر آورده و تمام وجود و هستی آنها را روشن و نورانی می کند.

دلائلی را که از عقل و خرد دریافته اند با نور وحی آمیخته می شود و مصداق نُورٌ عَلی نُورٍ می گردد.

و هم در اینجا است که دلهای آماده و مستعد به این نور الهی هدایت می شوند و مضمون یَهْدِی اللّهُ لِنُورِهِ مَنْ یَشاءُ در مورد آنان پیاده می گردد.

بنا بر این برای حفظ این نور الهی(نور هدایت و ایمان)مجموعه ای از معارف و آگاهیها و خودسازیها و اخلاق لازم است که همچون مشکاتی این مصباح را حفظ کند.

و نیز قلب مستعد و آماده ای می خواهد که همچون زجاجه برنامه آن را تنظیم نماید.

و امدادی از ناحیه وحی لازم دارد که همچون شجره مبارکه زیتونه به آن انرژی بخشد.

و این نور وحی باید از آلودگی به گرایشهای مادی و انحرافی شرقی و غربی که موجب پوسیدگی و کدورت آن می شود بر کنار باشد.

آن چنان صاف و زلال و خالی از هر گونه التقاط و انحراف که بدون نیاز به هیچ چیز دیگر تمام نیروهای وجود انسان را بسیج کند،و مصداق" یَکادُ زَیْتُها یُضِیءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ "گردد.

هر گونه تفسیر به رای و پیشداوریهای نادرست و سلیقه های شخصی و عقیده های تحمیلی و تمایل به چپ و راست و هر گونه خرافات که محصول این شجره مبارکه را آلوده کند از فروغ این چراغ می کاهد و گاه آن را خاموش می سازد.

این است مثالی که خداوند در این آیه برای نور خود بیان کرده و او از همه چیز آگاه است.

از آنچه در بالا گفتیم این نکته روشن می شود که اگر در روایات ائمه معصومین ع که در تفسیر این آیه رسیده است"مشکاه"گاهی به قلب پیامبر اسلام ص و"مصباح"نور علم،و"زجاجه"وصی او علی ع و"شجره مبارکه" به ابراهیم خلیل که ریشه این خاندان از او است،و جمله "لا شَرْقِيَّةٍ وَ لا غَرْبِيَّةٍ " به نفی گرایشهای یهود و نصارا تفسیر شده است،در حقیقت چهره دیگری از همان نور هدایت و ایمان،و بیان مصداق روشنی از آن است،نه اینکه منحصر به همین مصداق باشد.

و نیز اگر بعضی از مفسران این نور الهی را به قرآن یا دلائل عقلی یا شخص پیامبر اسلام ص تفسیر کرده اند آن نیز ریشه مشترکی با تفسیر فوق دارد.

*** تا به اینجا ویژگیها و مشخصات این نور الهی،نور هدایت و ایمان را در لابلای تشبیه به یک چراغ پر فروغ مشاهده کردیم،اکنون باید دید این چراغ پر نور در کجا است؟و محل آن چگونه است؟تا همه آنچه در این زمینه لازم بوده است با ذکر این محل روشن گردد.

لذا در آیه بعد می فرماید:"این مشکاه در خانه هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده که دیوارهای آن را بالا برند و مرتفع سازند"(تا از دستبرد دشمنان و شیاطین و هوسبازان در امان باشد)(فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللّٰهُ أَنْ تُرْفَعَ).

"خانه هایی که ذکر نام خدا در آن شود"(و آیات قرآن و حقائق وحی را در آن بخوانند)(وَ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ).

بسیاری از مفسران آیه فوق را همانگونه که در بالا تفسیر کرده ایم مربوط

ص :۴۸۰

به آیه قبل دانسته اند (۱)ولی بعضی آن را مرتبط به جمله بعد می دانند که چندان صحیح به نظر نمی رسد.

اما اینکه بعضی گفته اند وجود این چراغ پر فروغ در خانه هایی که ویژگیهایش در این آیه بیان شده چه اثری دارد پاسخش روشن است زیرا خانه ای با این مشخصات که دیوارهای آن برافراشته شده و مردانی مصمم و بیدار و هشیار در آن به پاسداری مشغولند ضامن حفاظت این چراغ پر فروغ است بعلاوه آنها که در جستجوی چنین منبع نور و روشنایی هستند از محل آن با خبر می شوند و به دنبال آن می شتابند.

اما اینکه منظور از این "بیوت"(خانه ها)چیست؟پاسخ آن از ویژگیهایی که در ذیل آیه برای آن ذکر شده است روشن می شود،آنجا که می گوید:"در این خانه ها هر صبح و شام تسبیح خدا می گویند"(يُسَبِّحُ لَهُ فِيهٰا بِالْغُدُوِّ وَ الْآصٰالِ) (۲)***

---

۱ - ۱) تقدیر آیه در واقع چنین بوده است:هذه المشکاه فی بیوت...یا هذا المصباح فی بیوت...هذه الشجره المبارکه فی بیوت...نور اللّه فی بیوت،در حالی که در تفسیر دوم بعد"فی بیوت"را متعلق به"یسبح"می دانند که مفهوم آیه چنین می شود:"در خانه هایی که خداوند اجازه داده است آن را برافرازند مردانی صبح و شام تسبیح خدا می گویند ولی این تفسیر با ذکر کلمه"فیها"سازگار نیست چرا که تکرار محسوب می شود به علاوه با روایاتی که در تفسیر آیه وارد شده نیز هماهنگ نمی باشد(دقت کنید).

۲- ۲) "غدو"(بر وزن علو)به معنی صبحگاهان است،راغب در مفردات می گوید: "غدو"به اول روز گفته می شود و در قرآن در مقابل"آصال"قرار گرفته،در حالی که "غداه"در برابر"عشی"آمده. "آصال"جمع اصل(بر وزن رسل)و آنهم به نوبه خود جمع"اصیل"به معنی "عصر"است و اما اینکه چرا کلمه"غدو"به صورت مفرد و"آصال"به صورت جمع آمده؟فخر رازی می گوید به خاطر این است که غدو جنبه مصدری دارد و مصدر هرگز جمع بسته نمی شود.

"مردانی که نه تجارت آنها را از یاد خدا و بر پا داشتن نماز و ادای زکات باز می دارد و نه خرید و فروش"(رِجٰالٌ لاٰ تُلْهِيهِمْ تِجٰارَةٌ وَ لاٰ بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ وَ إِقٰامِ الصَّلاٰةِ وَ إِيتٰاءِ الزَّكٰاةِ).

"آنها از روزی می ترسند که دلها و دیده ها در آن دگرگون و زیر و رو می شود"(يَخٰافُونَ يَوْماً تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصٰارُ).

این ویژگیها نشان می دهد که این بیوت همان مراکزی است که:به فرمان پروردگار استحکام یافته و مرکز یاد خدا است و حقائق اسلام و احکام خدا از آن نشر می یابد،و در این معنی وسیع و گسترده،مساجد،خانه های انبیاء و اولیا، مخصوصا خانه پیامبر ص و خانه علی ع جمع است.

و اینکه بعضی از مفسران آن را منحصرا به مساجد و یا بیوت انبیاء و مانند آن تفسیر کرده اند دلیلی بر این انحصار نیست،و اگر مشاهده می کنیم در بعضی از روایات مانند روایتی که از امام باقر ع نقل شده که فرمود:

"هی بیوت الانبياء و بیت علی منها" :"این آیه اشاره به خانه پیامبران است و خانه علی نیز از این زمره محسوب می شود" (۱).

یا در حدیث دیگری از پیامبر ص می خوانیم که به هنگام تلاوت این آیه از آن حضرت پرسیدند منظور چه بیوتی است؟فرمود"بیوت الانبیاء"است ابو بکر پرسید این خانه(اشاره به خانه فاطمه و علی کرد)نیز از آن جمله است؟ پیامبر ص فرمود:"نعم من افاضلها":"آری این از برترین آنها است" (۲).

همه اینها اشاره به مصداقهای روشن است،زیرا می دانیم معمول روایات این است که به هنگام تفسیر،مصادیق روشن را بیان می کند.

آری هر کانونی که به فرمان خدا بر پا شده،و نام خدا در آن برده می شود،و هر

۱- ۱) تفسیر نور الثقلین ج ۳ صفحه ۶۰۷.

۲- ۲) تفسیر مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث.

صبح و شام مردان با ایمانی که زندگی مادی آنها را به خود مشغول و از یاد خدا غافل نمی کند به تسبیح و تقدیس در آن مشغولند،چنین خانه هایی مرکز مشکات انوار الهی و ایمان و هدایت است.

در واقع این خانه ها چند ویژگی دارد:

نخست اینکه به فرمان خدا بنیاد شده.

دیگر اینکه پایه ها و دیوارهایش آن چنان محکم و مرتفع است که آن را از نفوذ شیاطین حفظ می کند.

و دیگر اینکه مرکز یاد خدا است.

و سر انجام اینکه مردانی از آن پاسداری می کنند که صبح و شام به تسبیح خدا مشغولند،و جاذبه های دنیای فریبنده آنها را از حق غافل نمی سازد.

این خانه ها با این ویژگیها سر چشمه هدایت و ایمان است.

ذکر این نکته نیز لازم است که در این آیه هم"تجارت"آمده است و هم "بیع"با اینکه به نظر می رسد هر دو یک معنی داشته باشد،ولی ممکن است تفاوت این دو از این نظر باشد که تجارت اشاره به یک کار مستمر و مداوم است، ولی بیع برای یک مرحله و به صورت گذرا است.

توجه به این امر نیز ضروری است که نمی فرماید آنها مردانی هستند که به سوی تجارت و بیع نمی روند بلکه می گوید تجارت و بیع آنها را از یاد خدا و بر پا داشتن نماز و ادای زکات غافل نمی کند.

آنها پیوسته از روز قیامت و دادگاه عدل پروردگار که از شدت وحشتش دلها و چشمها در آن دگرگون می شود بیمناکند(توجه داشته باشید جمله"یخافون" به مقتضای اینکه فعل مضارع است دلالت بر استمرار خوف و ترس آنها از قیامت دارد خوف و ترسی که آنان را به انجام مسئولیتها و رسالتها وادار می کند).

***

ص :۴۸۳

در آخرین آیه مورد بحث به پاداش بزرگ این پاسداران نور هدایت و عاشقان حق و حقیقت اشاره کرده،چنین می گوید:"این بخاطر آن است که خداوند آنها را به بهترین اعمالی که انجام داده اند پاداش دهد و از فضلش بر پاداش آنها بیفزاید" (لِيَجْزِيَهُمُ اللّٰهُ أَحْسَنَ مٰا عَمِلُوا وَ يَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ).

و این جای تعجب نیست،زیرا فیض خداوند برای آنها که شایسته فیض اویند محدود نیست"و خداوند هر کس را بخواهد بیحساب روزی می دهد و از مواهب بی انتهای خویش بهره مند می سازد"(وَ اللّٰهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشٰاءُ بِغَيْرِ حِسٰابٍ).

در اینکه منظور از" أَحْسَنَ مٰا عَمِلُوا "در این آیه چیست؟بعضی گفته اند اشاره به همه اعمال نیک است اعم از واجبات و مستحبات،کوچک و بزرگ.

بعضی دیگر معتقدند که اشاره به این است که خداوند کار خیر را ده برابر و گاه هفتصد برابر یا بیشتر،پاداش می دهد،چنان که در آیه ۱۶۰ انعام می خوانیم: مَنْ جٰاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثٰالِهٰا :"کسی که کار نیک کند ده برابر پاداش می گیرد"و در آیه ۲۶۱ سوره بقره در مورد انفاق کنندگان پاداشی معادل هفتصد برابر و یا مضاعف آن ذکر شده است.

این احتمال نیز در تفسیر جمله فوق وجود دارد که منظور این است خداوند تمام اعمال آنها را بر معیار و مقیاس بهترین اعمالشان پاداش می دهد،حتی اعمال کم اهمیت و متوسطشان همردیف بهترین اعمالشان در پاداش خواهد بود! و این از فضل خداوند دور نیست،چرا که در مقام عدالت و مجازات برابری ضروری است،اما هنگامی که به مقام فضل و کرم می رسد مواهب و بخششها بیحساب است،چرا که ذات پاکش نامحدود است،و"نعمتش نامتناهی کرمش بی پایان".

***

نکته ها:

نکات این آیات را از آنجا که با تفسیر آیات آمیخته بود در لابلای آن بیان

کردیم اما چند بخش از روایات باقی مانده است که ذکر آنها برای تکمیل این بحث تفسیر لازم است:

۱-در کتاب "روضه کافی" از امام صادق ع می خوانیم که در تفسیر آیه نور فرمود:

ان المشکاه قلب محمد(ص)،و المصباح النور الذی فیه العلم، و الزجاجه قلب علی او نفسه: "مشکات قلب محمد است،و مصباح همان نور علم و هدایت،و زجاجه اشاره به علی ع یا قلب او است که بعد از رحلت پیامبر این مصباح در آن قرار گرفت (۱).

۲-در حدیث دیگری که در "توحید صدوق" آمده است چنین می خوانیم:

امام باقر ع فرمود:

ان المشکاه نور العلم فی صدر النبی(ص)و الزجاجه صدر علی...و نُورٌ عَلی نُورٍ امام مؤید بنور العلم و الحکمه فی اثر الامام من آل محمد،و ذلک من لدن آدم الی ان تقوم الساعه،فهؤلاء الاوصیاء الذین جعلهم اللّٰه عز و جل خلفاء فی ارضه و حججه علی خلقه،لا تخلو الارض فی کل عصر من واحد منهم: "مشکات "نور علم در سینه پیامبر ص است و "زجاجه" سینه علی ع است،و "نور علی نور" امامانی از آل محمد ص هستند که یکی بعد از دیگری می آیند و با نور علم و حکمت مؤیدند،و این رشته از آغاز خلقت آدم تا پایان جهان ادامه داشته و دارد،اینها همان اوصیایی هستند که خداوند آنان را خلفای در زمین قرار داده،و حجت خویش بر بندگانش،و در هیچ عصر و زمانی صفحه روی زمین از آنها خالی نبوده است و نخواهد بود" (۲).

۳-در حدیث دیگری از امام صادق ع "مشکات" به فاطمه ع و "مصباح" به حسن ع و "زجاجه" به حسین تفسیر شده است (۳).

البته همان گونه که قبلا هم اشاره کردیم آیات مفهوم وسیعی دارد که هر یک از روایات فوق بیان مصداق روشنی از آن است.بی آنکه از عمومیت آیه

۱- ۱ و ۲ و ۳) نور الثقلین ذیل آیات مورد بحث(با کمی تلخیص)ج ۳ صفحه ۶۰۲ و ۶۰۳.

۲-

۳-

صرفنظر شود و به این ترتیب هیچگونه تضادی در روایات نیست.

***۴-در حدیثی از امام باقر ع می خوانیم که با"قتاده"فقیه معروف اهل بصره گفتگویی داشت،و در ضمن از حضور در مجلس امام ع و ابهت خاص آن حضرت که سراسر قلب او را فرا گرفته بود اظهار شگفتی کرد،امام به او فرمود:آیا می دانی کجا نشسته ای؟در برابر همانها که خدا درباره آنها گفته: فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللّٰهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ یُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ یُسَبِّحُ لَهُ فِیهٰا بِالْغُدُوِّ وَ الْآصٰالِ رِجٰالٌ لاٰ تُلْهِیهِمْ تِجٰارَةٌ وَ لاٰ بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللّٰهِ وَ إِقٰامِ الصَّلاٰةِ وَ إِیتٰاءِ الزَّکٰاةِ .

سپس فرمود:فانت ثم و نحن اولئک:تو آن هستی که گفتی(فقیه اهل بصره)و ما این هستیم که قرآن می گوید! قتاده در جواب گفت:صدقت و اللّه،جعلنی اللّه فداک،و اللّه ما هی بیوت حجاره و لا طین:"راست گفتی فدایت گردم،به خدا سوگند منظور خانه های سنگی و گلی نیست"(منظور خانه های وحی و ایمان و هدایت است) (۱).

***۵-در حدیث دیگری نقل شده که درباره این گروه از مردان الهی که پاسدار وحی و هدایتند فرمود:

هم التجار الذین لاٰ تُلْهِیهِمْ تِجٰارَةٌ وَ لاٰ بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللّٰهِ ،اذا دخل مواقیت الصلاه ادوا الی اللّه حقه فیها: "آنها تاجرانی هستند که تجارت و بیع آنان را از یاد خدا غافل نمی سازد،هنگامی که وقت نماز داخل می شود حق آن را اداء می کنند" (۲).

اشاره به اینکه آنها در عین فعالیتهای سازنده و مثبت اقتصادی تمام فعالیتهایشان تحت الشعاع نام خدا است،و چیزی را بر آن مقدم نمی شمردند.

***

۱- ۱ و ۲) همان مدرک صفحه ۶۰۹.

۲-

۶-درخت زیتون چنان که در آیات فوق خواندیم به عنوان"شجره مبارکه" (درخت پر برکت)توصیف شده است.و اگر در آن روز که قرآن نازل شد اهمیت این تعبیر بر همگان روشن نبود امروز برای ما واضح و آشکار است،چرا که دانشمندان بزرگی که سالیان دراز از عمر خود را در راه مطالعه خواص گوناگون گیاهان صرف کرده اند به ما می گویند از این درخت با برکت محصولی به دست می آید که از مفیدترین و پرارزشترین روغنها است و نقش مؤثری در سلامت بدن دارد.

ابن عباس می گوید این درخت تمام اجزایش مفید و سودمند است حتی در خاکستر آن نیز فائده و منفعتی است،و اولین درختی است که بعد از طوفان نوح ع روئید و پیامبران در حق آن دعا کرده اند که درخت پر برکتی باشد.

***۷-مفسران بزرگ در تفسیر جمله نُورٌ عَلیٰ نُورٍ تعبیرات گوناگونی دارند:مرحوم طبرسی در مجمع البیان می گوید:اشاره به پیامبرانی است که یکی بعد از دیگری از یک نسل و یک ریشه به وجود می آیند و راه هدایت را تداوم می بخشند.

فخر رازی در تفسیر خود می گوید:اشاره به اجتماع اشعه نور و تراکم آنها است آن چنان که درباره مؤمن وارد شده:"مؤمن در میان چهار حالت قرار دارد:اگر موهبتی به او برسد خدا را شکر می گوید، و اگر مصیبتی رسد صابر و با استقامت است،اگر سخن بگوید راست می گوید،و اگر داوری کند عدالت را می جوید،او در میان توده های مردم ناآگاه همچون انسان زنده ای در میان مردگان است،او در میان پنج نور در حرکت است سخنش نور،عملش نور، محل ورودش نور،محل خروجش نور،و هدفش نور خدا در روز قیامت است".

این احتمال نیز وجود دارد که نور اول که در آیه آمده است اشاره به نور

هـدایت الهی از طریق وحی است،و نور دوم نور هـدایتش از طریق عقـل،و یـا نور اول نور هـدایت تشـریع است و نور دوم نور هدایت تکوینی است بنا بر این نوری است بر فراز نور.

و به این ترتیب این جمله گاه تفسیر به منابع مختلف نور شده(انبیاء)و گاه به انواع مختلف نور،و گاه به مراحل گوناگون آن و در عین حال همه آنها ممکن است در مفهوم آیه جمع باشد که مفهومش گسترده است(دقت کنید).

***

ص :۴۸۸

[سوره النور (۲۴): آیات ۳۹ تا ۴۰]

اشاره

وَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ اَلظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئاً وَ وَجَدَ اَللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَ اَللَّهُ سَرِيعُ اَلْحِسَابِ (۳۹) أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اَللَّهُ لَهُ نُوراً فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ (۴۰)

ترجمه:

۳۹-و کسانی که کافر شدند اعمالشان همچون سرابی است در یک کویر،که انسان تشنه آن را از دور آب می پندارد،اما هنگامی که به سراغ آن می آید چیزی نمی یابد! و خدا را نزد آن می یابد و حساب او را صاف می کند،و خداوند سریع الحساب است! ۴۰-یا همچون ظلماتی است در یک دریای پهناور،که موج آن را پوشانیده،و بر فراز آن موج دیگری است،و بر فراز آن ابری تاریک،ظلمتهایی است یکی بر فراز دیگر آن چنان که هر گاه دست خود را خارج کند ممکن نیست آن را ببیند!و کسی که خدا نوری برای او قرار نداده،نوری برای او نیست!

تفسير:

اعمالی همچون سراب!

از آنجا که در آیات گذشته سخن از نور خدا،نور ایمان و هدایت،بود، برای تکمیل این بحث،و روشن شدن حال آنها در مقایسه با دیگران،در آیات مورد بحث سخن از ظلمت کفر و جهل و بی ایمانی،و کافران تاریکدل و منافقان گمراه می گوید،سخن از کسانی می گوید که به عکس مؤمنان که زندگی و افکارشان" نُورٌ عَلی نُورٍ "بود،وجود آنها" ظُلُماتٌ بَعْضُها فَوْقَ بَعْضٍ " است! سخن از کسانی است که در بیابان خشک و سوزان زندگی بجای آب به دنبال سراب می روند،و از تشنگی جان می دهند،در حالی که مؤمنان در پرتو ایمان چشمه زلال هدایت را یافته و در کنار آن آرمیده اند.

نخست می گوید:"کسانی که کافر شدند اعمالشان همچون سرابی است در یک کویر،که انسان تشنه آن را از دور آب می پندارد"(وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمالُهُمْ كَسَرابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ ماءً).

"اما هنگامی که به سراغ آن می آید چیزی نمی یابد"(حتی اذا جاءه لم یجده شیئا).

"اما خدا را نزد اعمال خود می یابد و حساب او را صاف می کند"!(وَ وَجَدَ اللّهَ عِنْدَهُ فَوَفّاهُ حِسابَهُ).

"و خداوند سریع الحساب است"!(وَ اللّهُ سَرِيعُ الْحِسابِ).

"سراب"در اصل از ماده"سرب"(بر وزن شرف)به معنی راه رفتن در سراشیبی است و"سرب"(بر وزن حرب)به معنی راه سراشیبی است،به همین مناسبت"سراب"به تلالؤی می گویند که از دور در بیابانها و سراشیبی ها نمایان می شود و به نظر می رسد که در آنجا آب وجود دارد،در حالی که چیزی

جز انعکاس نور آفتاب نیست (۱).

"قیعه"به عقیده بعضی جمع"قاعه"به معنی زمین گسترده و وسیعی است که آب و گیاه ندارد و به تعبیر دیگر به زمینهای کویر مانند می گویند که سراب نیز غالبا در آنجا به چشم می خورد.

ولی جمعی از مفسران و ارباب لغت این کلمه را مفرد می دانند که جمع آن "قیعان"یا"قیعات"است (۲).

گر چه از نظر معنی در اینجا تفاوت چندانی وجود ندارد ولی تناسب آیه ایجاب می کند که مفرد باشد زیرا"سراب"به صورت مفرد ذکر شده و طبعا چنین سرابی در یک بیابان خواهد بود نه در بیابانها(دقت کنید).

*** سپس به مثال دوم می پردازد و می گوید:"و یا اعمال این کافران همانند ظلماتی است در یک اقیانوس پهناور که موج آن را پوشانده،و بر فراز موج موج دیگری است و بر فراز آن ابر تاریکی قرار گرفته است"(أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ).

و به این ترتیب"ظلمتهایی است که یکی بر فراز دیگری قرار گرفته"! (ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ).

"آن چنان که هر کس در میان آن گرفتار شود آن قدر تاریک و ظلمانی است که اگر دست خود را بیرون آورد ممکن نیست آن را ببیند"!(إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا).

ص:۴۹۱

۱- ۱) دانشمندان فیزیکدان امروز می گویند هنگامی که هوا گرم می شود،طبقه هوای مجاور زمین بر اثر شدت گرما انبساط بیشتری پیدا می کند و با توده مجاور تفاوت می یابد، امواج نور در آن می شکند و سراب به خاطر همین شکست نور است.

۲- ۲) به تفسیر"مجمع البیان"و"روح المعانی"و"تفسیر قرطبی"و"تفسیر فخر رازی" و"مفردات راغب"مراجعه شود.

آری نور حقیقی در زندگی انسانها فقط نور ایمان است و بدون آن فضای حیات تیره و تار و ظلمانی خواهد بود،اما این نور ایمان تنها از سوی خدا است "و کسی که خدا نوری برایش قرار نداده نوری برای او نیست"(وَ مَنْ لَمْ یَجْعَلِ اللّهُ لَهُ نُوراً فَما لَهُ مِنْ نُورٍ).

برای درک عمق این مثال قبلا لازم است به معنی واژه"لجی"توجه شود.

"لجی"(بر وزن گرجی)به معنی دریای عمیق و پهناور است و در اصل از ماده"لجاج"به معنی پی گیری کردن کاری است(که معمولا-در مورد کارهای نادرست گفته می شود)سپس به پی گیری امواج دریا و قرار گرفتن آنها پشت سر هم گفته شده است.

و از آنجا که دریا هر قدر عمیقتر و گسترده تر باشد امواجش بیشتر است این واژه در مورد دریاهای عمیق و پهناور به کار می رود.

اکنون دریای خروشان و مواجی را در نظر بگیرید که بسیار عمیق و ژرف است و می دانیم نور آفتاب که قویترین نورها است تا حد معینی در دریا نفوذ می کند و آخرین اشعه آن تقریبا در عمق هفتصد متر محو و نابود می گردد،بطوری که در اعماق بیشتر ظلمت دائم و شب جاویدان حکمفرما است،چرا که مطلقا در آنجا نوری نفوذ نمی کند.

این را نیز می دانیم که آب اگر صاف و بدون تلاطم باشد نور را بهتر منعکس می کند ولی امواج متلاطم شعاع نور را در هم می شکند و مقدار کمتری از آن به اعماق آب منتقل می گردد.

اگر بر این امواج خروشان این موضوع را نیز اضافه کنیم که ابری تیره و تار بر بالای آنها سایه افکنده باشد ظلمتی که از آن حاصل می شود ظلمتی است فوق العاده متراکم (۱).

۱- ۱) باید توجه داشت که"سحاب"چنان که در"لسان العرب"آمده به معنی ابری است باران زا،و با توجه به اینکه ابرهای باران زا غالبا ابرهای متراکمند معمولا تیره و تارتر می باشند.

ظلمت اعماق آب از یک سو،ظلمت امواج خروشان از سوی دیگر،ظلمت ابر تاریک از سوی سوم،ظلماتی است که بر روی یکدیگر قرار گرفته است،و بدیهی است که در چنین ظلمتی نزدیکترین اشیاء قابل رؤیت نخواهد بود،حتی اگر انسان دست خود را نزدیک چشمش قرار دهد آن را نمی بیند.

کافرانی که از نور ایمان بی بهره اند به کسی می مانند که در چنین ظلمت مضاعفی گرفتار شده است،بعکس مؤمنان روشن ضمیر که مصداق نور علی نورند.

بعضی از مفسران گفته اند که این ظلمتهای سه گانه ای که افراد بی ایمان در آن غوطه ورند عبارتند از ظلمت اعتقاد غلط،و ظلمت گفتار نادرست،و ظلمت کردار بد،و به تعبیر دیگر اعمال افراد بی ایمان هم از نظر زیر بنا تاریک است و هم از نظر انعکاسی که در سخنان آنها دارد و هم به خاطر هماهنگیش با سائر اعمال زشتشان از هر نظر ظلمانی است.

بعضی دیگر گفته اند این ظلمتهای سه گانه عبارت از مراحل جهل آنها است:

نخست اینکه نمی دانند،دوم اینکه نمی دانند که نمی دانند،سوم اینکه با اینحال فکر می کنند می دانند که همان جهل مرکب و مضاعف است.

بعضی دیگر گفته اند از آنجا که عامل اصلی شناخت،طبق تصریح قرآن، سه چیز است:قلب و چشم و گوش(البته قلب به معنی عقل)چنان که در آیه ۷۸ سوره نحل آمده: وَ اللّٰهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهٰاتِكُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصٰارَ وَ الْأَفْئِدَةَ :"خداوند شما را از شکم مادران برون فرستاد در حالی که چیزی نمی دانستید،و برای شما گوش و چشم و دل قرار داد"ولی کفار هم نور قلب را از دست داده اند و هم نور سمع و بصر را و در این ظلمتها غوطه ورند! (۱).

۱- ۱) تفسیر "فخر رازی"ذیل آیه مورد بحث.

اما روشن است که این سه تفسیر منافاتی با هم ندارند،و ممکن است آیه ناظر به همه آنها باشد.

به هر حال در دو آیه فوق در یک جمع بندی نهایی به اینجا می رسیم که اعمال افراد بی ایمان نخست به نور کاذبی تشبیه شده که همچون یک سراب در بیابان خشک و سوزان ظاهر می شود،سرابی که نه تنها عطش تشنه کامان را فرو نمی شناند بلکه به خاطر دوندگی بیشتر آن را افزایش می دهد.

سپس از این نور کاذب که اعمال ظاهر فریب منافقان بی ایمان است وارد مرحله باطن این اعمال می شود،باطنی هولناک مملو از ظلمتها و تاریکیهای متراکم و هراس انگیز،باطنی وحشتناک که تمام حواس انسانی در آن از کار می افتد و نزدیکترین اشیاء محیط بر او پنهان می گردد،حتی خودش را نمی تواند ببیند تا چه رسد به دیگران را! بدیهی است در چنین ظلمت هول انگیزی،انسان در تنهایی مطلق و جهل و بیخبری کامل فرو می رود،نه راه را پیدا می کند،نه همسفرانی دارد،نه موضع خود را می شناسد،نه وسیله ای در اختیار دارد،چرا که از منبع نور یعنی "اللّه" کسب روشنایی نکرده،و در حجاب خودخواهی و جهل و نادانی فرو رفته است.

اگر فراموش نکرده باشید گفتیم نور سرچشمه تمام زیبائیها،روشنائیها، حیات و زندگی و جنبش و حرکت است،اما به عکس ظلمت منبع زشتیها،مرگ و نیستی،سکون و سکوت می باشد،ظلمت کانون وحشت و نفرت است،ظلمت همراه با سردی و افسردگی است،و چنین است حال کسانی که نور ایمان را از دست می دهند و در ظلمت کفر فرو می روند.

***

ص :۴۹۴

[سوره النور (۲۴): آیات ۴۱ تا ۴۲]

اشاره

أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اَللّٰهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ اَلطَّيْرُ صَافّٰاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاٰتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ وَ اَللّٰهُ عَلِيمٌ بِمٰا يَفْعَلُونَ (۴۱) وَ لِلّٰهِ مُلْكُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ إِلَى اَللّٰهِ اَلْمَصِيرُ (۴۲)

ترجمه:

۴۱-آیا ندیدی که برای خدا تسبیح می کنند تمام آنان که در آسمانها و زمینند و همچنین پرندگان به هنگامی که بر فراز آسمان بال گسترده اند،هر یک از آنها نماز و تسبیح خود را می داند،و خداوند به آنچه انجام میدهند عالم است.

۴۲-و از برای خداست حکومت و مالکیت آسمانها و زمین و بازگشت تمامی موجودات به سوی اوست.

تفسیر:

همه تسبیح گوی او هستند

در آیات گذشته سخن از نور خدا،نور هدایت و ایمان و ظلمات متراکم کفر و ضلالت بود،و در آیات مورد بحث از دلائل توحید که نشانه های انوار الهی و اسباب هدایت است،سخن می گوید:

نخست روی سخن را به پیامبر ص کرده،می گوید:"آیا ندیدی که تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند برای خدا تسبیح می کنند"؟!(أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللّٰهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ).

"و پرندگان در حالی که بالها را بر فراز آسمان گسترده اند مشغول تسبیح او هستند"؟!(وَ الطَّيْرُ صَافّٰاتٍ).

"همه آنها از نماز و تسبیح خود،آگاه و با خبرند"(کُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاٰتَهُ وَ تَسْبِیحَهُ).

"و خداوند از تمام اعمالی که آنها انجام می دهند آگاه است"(وَ اللّٰهُ عَلِیمٌ بِمٰا یَفْعَلُونَ).

*** و از آنجا که این تسبیح عمومی موجودات دلیلی بر خالقیت پروردگار است و خالقیت او دلیل بر مالکیت او نسبت به مجموعه جهان هستی است،و نیز دلیل بر آن است که همه موجودات به سوی او باز می گردند،اضافه می کند:"و از برای خدا است مالکیت آسمانها و زمین،و بازگشت تمامی موجودات به سوی او است" (وَ لِلّٰهِ مُلْکُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِلَی اللّٰهِ الْمَصِیرُ).

این احتمال نیز در پیوند این آیه با آیه قبل وجود دارد که در آخرین جمله آیه گذشته سخن از علم خداوند به اعمال همه انسانها و تسبیح کنندگان بود، و در این آیه به دادگاه عدل او در جهان دیگر،و مالکیت خداوند نسبت به همه آسمان و زمین و حق قضاوت و داوری او اشاره می کند.

***

نکته ها:

اشاره

۱-جمله" أَ لَمْ تَرَ "(آیا ندیدی)

به گفته بسیاری از مفسران به معنی"ا لم تعلم"(آیا نمی دانی)است،زیرا تسبیح عمومی موجودات جهان چیزی نیست که با چشم دیده شود،بلکه به هر معنی که باشد با قلب و عقل،درک می گردد،اما از آنجا که این مساله آن قدر واضح است که گویی با چشم دیده می شود،تعبیر به" أَ لَمْ تَرَ "شده است.

این نکته نیز قابل توجه است که مخاطب در این آیه گرچه شخص پیامبر اسلام ص می باشد اما به گفته جمعی از مفسران منظور از آن عموم مردم است،

و این در قرآن امثال و نظائر فراوان دارد.

اما بعضی گفته اند این خطاب در مرحله رؤیت و مشاهده مخصوص پیامبر ص است،چرا که خداوند درک و دیدی به او داده بود که تسبیح و حمد همه موجودات این عالم را مشاهده می کرد،و همچنین بندگان خاص خدا که پیرو مکتب اویند به مقام شهود عینی می رسند،ولی در مورد عموم مردم جنبه شهود عقلی و علمی دارد نه شهود عینی (۱).

***

۲-تسبیح عمومی موجودات عالم

آیات مختلف قرآن سخن از چهار عبادت در مورد همه موجودات این جهان بزرگ می گوید:تسبیح،حمد،سجده و نماز،در آیه مورد بحث سخن از "نماز" و "تسبیح" بود.

و در آیه ۱۵ سوره رعد سخن از "سجود"عمومی است وَ لِلّٰهِ یَسْجُدُ مَنْ فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ .

و در آیه ۴۴ سوره اسراء سخن از "تسبیح" و "حمد"تمامی موجودات عالم هستی است وَ إِنْ مِنْ شَیْءٍ إِلاّٰ یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ .

درباره حقیقت "حمد" و "تسبیح" عمومی موجودات جهان،و تفسیرهای گوناگونی که در این زمینه گفته شده است در ذیل آیه ۴۴ سوره اسراء مشروحا بحث کرده ایم که فشرده آن را در اینجا می آوریم:

در اینجا دو تفسیر قابل توجه وجود دارد:

۱-تمامی ذرات این عالم اعم از آنچه آن را عاقل می شماریم یا بی جان یا غیر عاقل همه دارای نوعی درک و شعورند،و در عالم خود تسبیح و حمد خدا می گویند،هر چند ما قادر به درک آن نیستیم،شواهدی از آیات قرآن نیز برای

۱- ۱) تفسیر صافی ذیل آیه مورد بحث.

این تفسیر اقامه شده است.

۲-منظور از تسبیح و حمد همان چیزی است که ما آن را"زبان حال" می نامیم،یعنی مجموعه نظام جهان هستی و اسرار شگفت انگیزی که در هر یک از موجودات این عالم نهفته است،با زبان بی زبانی،با صراحت و به طور آشکار از قدرت و عظمت خالق خود،و علم و حکمت بی انتهای او سخن می گویند،چرا که هر موجود بدیع و هر اثر شگفت انگیزی،حتی یک تابلو نفیس نقاشی یا یک قطعه شعر زیبا و نغز،حمد و تسبیح ابداع کننده خود می گوید،یعنی از یک سو صفات بر جسته او را بیان می دارد(حمد)و از سوی دیگر عیب و نقص را از او نفی می کند(تسبیح)تا چه رسد به این جهان با عظمت و آن همه عجائب و شگفتیهای بی پایانش.

(برای شرح بیشتر به جلد ۱۲ تفسیر نمونه صفحه ۱۳۳ به بعد مراجعه فرمائید).

البته اگر جمله" یُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ "به معنی تسبیح گفتن کسانی که در آسمانها و زمین هستند بگیریم و ظاهر کلمه"من"را در ذوی- العقول حفظ کنیم،"تسبیح"در اینجا به معنی اول خواهد بود که یک تسبیح آگاهانه و اختیاری است ولی لازمه این سخن آن است که برای پرندگان نیز چنین شعوری قائل باشیم زیرا پرندگان در آیه فوق در کنار" مَنْ فِی السَّمٰاوٰاتِ "قرار گرفته اند،البته این موضوع عجیب نیست،زیرا در بعضی دیگر از آیات قرآن چنین درکی برای بعضی از پرندگان آمده است(به تفسیری که در ذیل آیه ۳۸ سوره انعام جلد ۵ صفحه ۲۲۱ آوردیم مراجعه فرمائید).

***

۳-تسبیح ویژه پرندگان

در اینکه چرا در آیه فوق از میان تمام موجودات جهان روی تسبیح

پرندگان،آنهم در حالتی که بالهای خود را بر فراز آسمان گسترده اند تکیه شده نکته ای وجود دارد و آن اینکه:پرندگان علاوه بر تنوع فوق العاده زیادشان، ویژگیهایی دارند که چشم و دل هر عاقلی را به سوی خود جذب می کنند،این اجسام سنگین بر خلاف قانون جاذبه بر فراز آسمانها با سرعت زیاد و برق آسا حرکت می کنند،مخصوصا هنگامی که بالهای خود را صاف نگه داشته اند و بر امواج هوا سوارند و بی آنکه فشاری به خود آورند با سرعت به هر سو که مایل باشند می چرخند و پیش می روند وضع جالبی دارند.

آگاهیهای عجیب آنها در مسائل هواشناسی و اطلاعات عمیقشان از وضع جغرافیایی زمین به هنگام مسافرت و مهاجرت از قاره ای به قاره دیگر حتی از مناطق قطب شمال به قطب جنوب،و دستگاه هدایت کننده مرموز و عجیبی که آنان را در این سفر طولانی حتی به هنگامی که آسمان پوشیده از ابر است راهنمایی می کند از شگفت انگیزترین مسائل،و از روشنترین دلائل توحید است.

رادار مخصوصی که در وجود شب پره ها قرار دارد که به وسیله آن در ظلمت و تاریکی شب تمام موانع را بر سر راه خود می بیند،و حتی گاه ماهی را در زیر امواج آب نشانه گیری کرده و با یک حرکت برق آسا او را بیرون می کشد،از ویژگیهای حیرت انگیز این پرنده است!! به هر حال عجائبی در وجود پرندگان نهفته شده که قرآن به خاطر آن مخصوصا روی آنها تکیه کرده است.

***

۴-تفسیر جمله" كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاٰتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ "

جمعی از مفسران ضمیر"علم"را به"کل"بر گردانده اند که طبق آن مفهوم جمله فوق چنین می شود:"هر یک از کسانی که در زمین و آسمان هستند و همچنین پرندگان،از نماز و تسبیح خود آگاهند.

ص: ۴۹۹

ولی بعضـی دیگر آن را به خدا باز گردانده اند،یعنی خداوند از نماز و تسبیح هر یک از آنان آگاه است،اما تفسیر اول با معنی آیه متناسـبتر می باشـد،به این ترتیب هر یک از تسبیـح کننـدگان راه و رسم"تسبیـح"و شـرائط و ویژگیهای"نماز" خود را می دانـد،اگر منظور"تسبیح آگاهانه"باشد مفهوم این سـخن روشن است اما اگر با زبان حال باشد مفهومش این است که هر کدام نظام ویژه ای دارند که به نوعی گویای عظمت پروردگار است و هر کدام چهره ای از قدرت و حکمت اویند.

***

۵-منظور از"صلاه"چیست؟

جمعی از مفسـران مانند"مرحوم طبرسـی"در"مجمع البیان"و"آلوسـی" در"روح البیان"صـلاه را در اینجا به معنی"دعا"تفسـیر کرده اند که مفهوم اصلی آن در لغت همین است.و به این ترتیب موجودات زمین و آسمان با زبان حال،یا زبان قال،در پیشگاه خدا دعا می کنند،و از محضـر او تقاضای فیض دارند،و او هم که فیاض مطلق است بر حسب استعدادهایشان به آنها می بخشد و دریغ ندارد.

منتهی هر کدام در عالم خود می دانند چه نیازی دارند و چه باید بخواهند و چه دعائی کنند.

بعلاوه آنها طبق آیاتی که قبلا اشاره کردیم در پیشـگاه با عظمت او خاضـعند و در برابر قوانین آفرینش تسلیم،و از سوی دیگر بـا تمـام وجود خود صـفات کمالیه خـدا را بازگو می کننـد،و هر گونه نقصـی را از او نفی می نماینـد،و به این ترتیب عبادات چهارگانه آنها"حمد"و"تسبیح"و"دعا"و"سجود"تکمیل می شود.

***

[سوره النور (۲۴): آیات ۴۳ تا ۴۵]

اشاره

أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اَللّٰهَ یُزْجِی سَحٰاباً ثُمَّ یُؤَلِّفُ بَیْنَهُ ثُمَّ یَجْعَلُهُ رُکٰاماً فَتَرَی اَلْوَدْقَ یَخْرُجُ مِنْ خِلاٰلِهِ وَ یُنَزِّلُ مِنَ اَلسَّمٰاءِ مِنْ جِبٰالٍ فِیهٰا مِنْ بَرَدٍ
فَیُصِیبُ بِهِ مَنْ یَشٰاءُ وَ یَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ یَشٰاءُ یَکٰادُ سَنٰا بَرْقِهِ یَذْهَبُ بِالْأَبْصٰارِ (۴۳) یُقَلِّبُ اَللّٰهُ اَللَّیْلَ وَ اَلنَّهٰارَ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَعِبْرَةً لِأُولِی
اَلْأَبْصٰارِ (۴۴) وَ اَللّٰهُ خَلَقَ کُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مٰاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ یَمْشِی عَلیٰ بَطْنِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَمْشِی عَلیٰ رِجْلَیْنِ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَمْشِی عَلیٰ أَرْبَعٍ
یَخْلُقُ اَللّٰهُ مٰا یَشٰاءُ إِنَّ اَللّٰهَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ (۴۵)

ترجمه:

۴۳-آیا ندیـدی که خداونـد ابرهایی را به آرامی می راند،سپس میان آنها پیوند می دهد و بعد آن را متراکم می سازد،در این حال دانه های باران را می بینی که از لابلای

ص :۵۰۱

آن خارج میشود،و از آسمان-از کوه هایی که در آنست-دانه های تگرگ نازل می کند،و هر کس را بخواهد به وسیله آن زیان می رساند و از هر کس بخواهد این زیان را بر طرف می کند،نزدیک است درخشندگی برق آن(ابرها) چشم ها را ببرد!.

۴۴-خداوند شب و روز را دگرگون می سازد،و در این عبرتی است برای صاحبان بصیرت.

۴۵-و خداوند هر جنبنده ای را از آبی آفرید،گروهی از آنها بر شکم خود راه می روند، و گروهی بر دو پای خود،و گروهی بر چهار پا راه می روند،خداوند هر چه را اراده کند می آفریند،چرا که خدا بر همه چیز تواناست.

تفسیر:

اشاره

گوشه ای دیگر از شگفتیهای آفرینش

باز در این آیات به گوشه دیگری از شگفتیهای آفرینش و علم و حکمت و عظمتی که ما ورای آن نهفته است بر خورد می کنیم که همه دلائل توحید ذات پاک اویند.

باز روی سخن را به پیامبر ص کرده می گوید:"آیا ندیدی که خداوند ابرهایی را به آرامی میراند،سپس آنها را با هم پیوند می دهد،و بعد متراکم می سازد"؟!(أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللّٰهَ یُزْجِی سَحٰاباً ثُمَّ یُؤَلِّفُ بَیْنَهُ ثُمَّ یَجْعَلُهُ رُکٰاماً).

"و در این حال دانه های باران را می بینی که از لابلای ابرها خارج می شوند" و بر کوه و دشت و باغ و صحرا فرو می بارند(فَتَرَی الْوَدْقَ یَخْرُجُ مِنْ خِلاٰلِهِ).

"یزجی"از ماده"ازجاء"به معنی راندن با ملایمت است،راندنی که برای ردیف کردن موجودات پراکنده می باشد،و این تعبیر دقیقا در مورد ابرها صادق است که هر قطعه ای از آن از گوشه ای از دریاها برمی خیزد،سپس دست قدرت پروردگار آنها را به سوی هم می راند و پیوند می دهد،و متراکم می سازد.

ص:۵۰۲

"رکام"(بر وزن غلام)به معنی اشیایی است که روی هم متراکم شده اند.

و اما"ودق"(بر وزن شرق)به عقیده بسیاری از مفسران به معنی دانه های باران است که از خلال ابرها بیرون می آید،ولی به گفته"راغب"در"مفردات" معنی دیگری نیز دارد،و آن ذرات بسیار کوچکی از آب است که به صورت غبار به هنگام نزول باران در فضا پراکنده می شود،ولی معنی اول در اینجا مناسبتر است،زیرا آنچه بیشتر نشانه عظمت پروردگار است همان دانه های حیاتبخش باران می باشد نه آن ذرات غبار مانند آب.

بعلاوه در هر مورد که قرآن مساله ابرها و نزول برکات را از آسمان مطرح کرده به مساله باران اشاره می کند.

آری باران است که زمین های مرده را زنده می کند،لباس حیات در پیکر درختان و گیاهان می پوشاند،و انسان و حیوانات را سیراب می کند.

سپس به یکی دیگر از پدیده های شگفت انگیز آسمان و ابرها اشاره کرده می گوید:"و خدا از آسمان،از کوه هایی که در آسمان است،دانه های تگرگ نازل می کند"(وَ یُنَزِّلُ مِنَ السَّمٰاءِ مِنْ جِبٰالٍ فِیهٰا مِنْ بَرَدٍ).

"تگرگهایی که هر کس را بخواهد به وسیله آن زیان می رساند"شکوفه های درختان،میوه ها و زراعتها،و حتی گاه حیوانها و انسانها از آسیب آن در امان نیستند (فَیُصِیبُ بِهِ مَنْ یَشٰاءُ).

"و از هر کس بخواهد این عذاب و زیان را بر طرف می سازد"(وَ یَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ یَشٰاءُ).

آری او است که از یک ابر گاهی باران حیاتبخش نازل می کند و گاه با مختصر تغییر آن را مبدل به تگرگهای زیانبار و حتی کشنده می کند، و این نهایت قدرت و عظمت او را نشان می دهد که سود و زیان و مرگ و زندگی انسان را در کنار هم چیده بلکه در دل هم قرار داده است!

ص :۵۰۳

و در پایان آیه به یکی دیگر از پدیده های آسمانی که از آیات توحید است اشاره کرده می گوید:"نزدیک است درخشندگی برق ابرها،چشمهای انسان را ببرد"(یَکٰادُ سَنٰا بَرْقِهِ یَذْهَبُ بِالْأَبْصٰارِ).

ابرهایی که در حقیقت از ذرات"آب"تشکیل شده است به هنگامی که حامل نیروی برق می شود،آن چنان"آتشی"از درونش بیرون می جهد که برقش چشمها را خیره،و رعدش گوشها را از صدای خود پر می کند،و گاه همه جا را می لرزاند،این نیروی عظیم در لابلای این بخار لطیف راستی شگفت انگیز است! ***

پاسخ به یک سؤال [کدام کوه در آسمان است که تگرگها از آن فرو می ریزند"؟]

تنها سؤالی که در اینجا باقی می ماند این است که این کدام کوه در آسمان است که تگرگها از آن فرو می ریزند،در اینجا مفسران بیانات مختلفی دارند:

۱-بعضی گفته اند"جبال"(کوه ها)در اینجا جنبه کنایی دارد،همانگونه که می گوئیم کوهی از غذا،یا کوهی از علم،بنا بر این مفاد آیه فوق این است که در واقع کوهی و توده عظیمی از تگرگ به وسیله ابرها در دل آسمان به وجود می آید،و از آنها بخشی در شهر،و بخشی در بیابان فرو می ریزد،و حتی کسانی مورد اصابت آن قرار می گیرند.

۲-بعضی دیگر گفته اند منظور از کوه ها،توده های عظیم ابر است که در عظمت و بزرگی بسان کوه است.

۳-نویسنده تفسیر"فی ظلال"در اینجا بیان دیگری دارد که مناسبتر به نظر می رسد و آن اینکه توده های ابر در وسط آسمان به راستی شبیه کوه ها هستند گر چه از طرف پائین به آنها می نگریم صافند.اما کسانی که با هواپیما بر فراز ابرها حرکت کرده اند غالبا با چشم خود این منظره را دیده اند که ابرها از آن سو به کوه ها و دره ها و پستیها و بلندیهایی می مانند که در روی زمین است،

و به تعبیر دیگر سطح بالای ابرها هرگز صاف نیست،و همانند سطح زمین دارای ناهمواریهای فراوان است،و از این نظر اطلاق نام جبال بر آنها مناسب است (۱).

بر این سخن می توان این نکته دقیق را افزود که به عقیده دانشمندان تکون تگرگ در آسمان به این طریق است که دانه های باران از ابر جدا می شود، و در قسمت فوقانی هوا به جبهه سردی برخورد می کند و یخ می زند،سپس طوفانهای کوبنده ای که در آن منطقه حکمفرما است گاهی این دانه ها را مجددا به بالا پرتاب می کند،و بار دیگر این دانه ها به داخل ابرها فرو می رود و لایه دیگری از آب به روی آن می نشیند که به هنگام جدا شدن از ابر مجددا یخ می بندد،و گاهی این موضوع چندین بار تکرار می شود و هر زمان لایه تازه ای روی آن می نشیند تا تگرگ به اندازه ای درشت شود که دیگر طوفان نتواند آن را به بالا پرتاب کند، اینجا است که راه زمین را به پیش می گیرد و فرود می آید،و یا اینکه طوفان فرو می نشیند و بدون مانع به طرف زمین حرکت می کند (۲).

با توجه به این مطلب،نکته علمی که در کلمه"جبال"در اینجا نهفته است روشنتر می شود،زیرا به وجود آمدن تگرگهای درشت و سنگین در صورتی امکان پذیر است که توده های ابر متراکم گردند،تا هنگامی که طوفان دانه یخ زده تگرگ را به میان آن پرتاب می کند مقدار بیشتری آب به خود جذب نماید، و این تنها در آنجاست که توده های ابر بسان کوه های مرتفع در جهت بالا قرار گیرد و منبع قابل ملاحظه ای برای تکون تگرگ شود(دقت کنید) (۳).

ص: ۵۰۵

۱- ۱) تفسیر فی ظلال جلد ۶ صفحه ۱۰۹.

۲- ۲) دائره المعارف فرهنگ نامه ماده تگرگ.

۳- ۳) در جمله"و یُنَزِّلُ مِنَ السَّمٰاءِ مِنْ جِبٰالٍ من برد"سه بار کلمه"من" تکرار شده است که از نظر ادبیات عرب نخستین آنها"من ابتدائیه"است،و دومین آن نیز تناسب با"ابتدائیه"دارد و اما سومین"من"طبق تفاسیری که در بالا گفته شد متفاوت است،بنا بر تفسیر اول"من بیانیه"خواهد بود،و مفهوم جمله این می شود:خداوند از آسمان از کوه هایی که از تگرگ است تگرگهایی فرو می فرستد(بنا بر این مفعول"ینزل" محذوف است)و آن کلمه"البرد"بوده که از قرینه کلام فهمیده می شود،اما بنا بر تفسیر دوم و تفسیر سوم که ما انتخاب کردیم"من"یا زائد خواهد بود(چنان که در تفسیر روح المعانی از اخفش در اینجا نقل شده)و یا تبعیضیه است(دقت کنید).

در اینجا تحلیل دیگری از بعضی از نویسندگان می خوانیم که خلاصه آن چنین است:

"در آیات مورد بحث ابرهای بلند صریحا به کوه هایی از یخ اشاره می کند و یا به تعبیر دیگر کوه هایی که در آن نوعی از یخ وجود دارد و این بسیار جالب است،زیرا بعد از اختراع هواپیما و امکان پروازهای بلند که دید دانش بشر را وسعت بخشید،دانشمندان به ابرهایی متشکل و مستور از سوزنهای یخ رسیدند که درست عنوان کوه هایی از یخ بر آنها صادق است،و باز هم عجیب است که یکی از دانشمندان شوروی در تشریح ابرهای رگباری طوفانی،چندین بار از آنها به عنوان"کوه های ابر"یا"کوه هایی از برف"یاد کرده است،و به این ترتیب روشن می شود که براستی در آسمان کوه هایی از یخ وجود دارد (۱).

*** در آیه بعد به یکی دیگر از آیات خلقت و نشانه های عظمت پروردگار که همان خلقت شب و روز و ویژگیهای آنها است اشاره کرده می فرماید:"خداوند شب و روز را دگرگون می سازد،و در این،عبرتی است برای صاحبان بصیرت" (يُقَلِّبُ اللّهُ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ إِنَّ فِي ذلِکَ لَعِبْرَةً لِأُولِي الْأَبْصارِ).

در اینکه این دگرگونی از چه نظر است چند تفسیر ذکر کرده اند:

بعضی آن را به معنی آمد و شد شب و روز گرفته اند که یکی می آید و دیگری را محو می کند.

۱- ۱) باد و باران در قرآن صفحه ۱۴۰ و ۱۴۱(برای توضیح بیشتر به کتاب مزبور مراجعه فرمائید).

و بعضـی آن را به معنی کوتاه شدن یکی و طولانی شدن دیگری که به صورت تدریجی انجام می یابد دانسـته اند که پیدایش فصول نیز با آن مربوط است.

و بالآـخره بعضـی آن را به معنی دگرگونیهـایی از قبیـل گرمـا و سـرما و حـوادث دیگری که در شب و روز صـورت می گیرد دانسته اند (۱).

ولی نـاگفته پیـدا است که این تفسـیرها هیچگونه منافـاتی بـا هم ندارنـد و ممکن است همه آنهـا در مفهوم جمله"یقلب"جمع باشد.

بـدون شک-همانگونه که علم ثابت کرده است-هم آمد و شد شب و روز و هم تغییرات تدریجی آنها برای انسان جنبه حیاتی دارد،و درس عبرتی است برای"اولی الأبصار".

تـابش یـک نواخت آفتـاب،درجه حرارت هوا را بالاـ می برد و موجودات زنـده را می سوزانـد،اعصـاب را خسـته می کنـد،اما هنگامی که در لابلای این تابش پرده های ظلمت شب قرار می گیرد آن را کاملا تعدیل می کند.

تغییرات تـدریجی روز و شب که سر چشـمه پیـدایش فصول چهارگـانه است عامـل بسیار مؤثری برای بارور شـدن گیاهان و حیات تمام موجودات زنده و نزول بارانها و ذخیره آب در زمین ها است (۲).

*** آخریـن آیه مـورد بحث به یکی از مهمـترین چهره هـای نظـام آفرینش که از روشـنترین دلائـل توحیـد است یعنی مسـاله حیات در صورتهای متنوعش اشاره کرده می گوید:"خداوند هر جنبنده ای را از آبی آفرید"(وَ اللّٰهُ خَلَقَ کُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مٰاءٍ).

۱- ۱) تفسیر کبیر فخر رازی،و تفسیر مجمع البیان،و تفسیر روح المعانی.

۲- ۲) در این زمینه در جلد هشتم تفسیر نمونه صفحه ۲۲۸(ذیل آیه ۶ سوره یونس) نیز بحث کرده ایم.

و با اینکه اصل همه آنها به آب باز می گردد با این حال خلقتهای بسیار متفاوت و شگفت انگیزی دارند:"گروهی از آنها بر شکم خود راه می روند" (خزندگان)(فَمِنْهُمْ مَنْ یَمْشِی عَلیٰ بَطْنِهِ).

"و گروهی بر روی دو پا راه می روند"(انسانها و پرندگان)(وَ مِنْهُمْ مَنْ یَمْشِی عَلیٰ رِجْلَیْنِ).

"و گروهی بر روی چهار پا راه می روند"(چهارپایان)(وَ مِنْهُمْ مَنْ یَمْشِی عَلیٰ أَرْبَعٍ).

تازه منحصر به اینها نیست و حیات چهره های فوق العاده متنوع دارد اعم از موجوداتی که در دریا زندگی می کنند و یا حشرات که هزاران نوع دارند و هزاران صورت لذا در پایان آیه می فرماید:"خداوند هر چه را اراده کند می آفریند"(یَخْلُقُ اللّٰهُ مٰا یَشٰاءُ).

"چرا که خدا بر همه چیز توانا است"(إِنَّ اللّٰهَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ).

***

نکته ها:

اشاره

۱-منظور از"ماء"در اینجا چیست؟

در اینکه کلمه"ماء"(آب)در آیه مورد بحث اشاره به چه آبی است در میان مفسران گفتگو است،و در واقع سه تفسیر برای آن ذکر شده.

۱-منظور آب نطفه است،بسیاری از مفسران این تفسیر را انتخاب کرده اند، و در بعضی از روایات نیز به آن اشاره شده است.

مشکلی که در این تفسیر وجود دارد این است که همه جنبندگان از آب نطفه به وجود نمی آیند،زیرا حیوانات تک سلولی و بعضی دیگر از حیوانات که مصداق جنبنده(دابه)هستند،از طریق تقسیم سلولها به وجود می آیند نه از نطفه مگر اینکه گفته شود حکم بالا جنبه نوعی دارد نه عمومی.

۲-دیگر اینکه منظور پیدایش نخستین موجود است،زیرا هم طبق بعضی از روایات اسلامی اولین موجودی را که خدا آفریده آب بوده و انسانها را بعدا از آن آب آفرید و هم طبق فرضیه های علمی جدید نخستین جوانه حیات در دریاها ظاهر شده،و این پدیده قبل از همه جا بر اعماق یا کنار دریاها حاکم شده است.

(البته آن نیرویی که موجود زنده را با آن همه پیچیدگی در نخستین مرحله به وجود آورد و در مراحل بعد هدایت کرد،یک نیروی ما فوق طبیعی یعنی اراده پروردگار بوده است).

۳-آخرین تفسیر این است که منظور از خلقت موجودات زنده از آب این است که در حال حاضر آب ماده اصلی آنها را تشکیل می دهد و قسمت عمده ساختمان آنها آب است و بدون آب هیچ موجود زنده ای نمی تواند به حیات خود ادامه دهد.

البته این تفسیرها منافاتی با هم ندارند اما در عین حال تفسیر اول و دوم صحیحتر به نظر می رسد (۱).

***

۲-پاسخ به یک سؤال

در اینجا سؤالی پیش می آید که حیوانات منحصر به این سه گروه نیستند (خزندگان و دو پایان و چهارپایان)بلکه جنبندگان زیادی هستند که بیش از چهار پا دارند؟ پاسخ این سؤال در خود آیه نهفته است زیرا در جمله بعد می فرماید:

۱- ۱) بعضی از طرفداران تکامل انواع برای اثبات فرضیه خود روی این آیه تکیه کرده اند ولی ما ثابت نبودن این فرضیه را در جلد ۱۱ از صفحه ۸۱ به بعد ذیل آیه ۲۶ سوره حجر شرح داده ایم،این نکته نیز قابل توجه است که اصولا نباید آیات قرآن را با فرضیه ها تطبیق کرد چرا که آیات قرآن حقیقت ثابتی دارند و فرضیه های علمی متغیرند.

يَخْلُقُ اللّهُ مٰا يَشٰاءُ

: "خدا هر چه را بخواهد می آفریند"بعلاوه مهمترین حیواناتی که انسان با آن سر و کار دارد همین سه گروه است،از این گذشته بعضی معتقدند که حتی حیواناتی که بیش از چهار پا دارند تکیه گاه اصلی آنها تنها بر چهار پا است و بقیه بازوهای کمکی آن محسوب می شود (۱)و (۲).

***

۳-چهره های متنوع حیات

بدون شک عجیبترین پدیده این جهان پدیده"حیات"است،همان مساله ای که هنوز معمای آن برای دانشمندان گشوده نشده،همه می گویند موجودات زنده از مواد بیجان این عالم به وجود آمده،اما هیچکس نمی تواند دقیقا تحت چه شرائطی چنین جهشی صورت گرفته،زیرا در هیچ آزمایشگاهی تبدیل موجودات بیجان به موجودات زنده هنوز مشاهده نشده است،هر چند هزاران هزار دانشمند در طول سالیان دراز در این باره اندیشیده و آزمایش کرده اند.

البته شبحی از دور در این زمینه در برابر چشم دانشمندان نمایان است، اما تنها شبحی است،آنچه مسلم است اسرار حیات و زندگی آن قدر پیچیده است که علوم و دانشهای بشری با تمام گستردگیش از کشف و درک آن هنوز عاجز است.

در شرائط فعلی جهان،موجودات زنده تنها از موجودات زنده به وجود می آیند، و هیچ موجود زنده ای از موجودی بیجان پا نمی گیرد،ولی مسلما در گذشته های دور چنین نبوده،و به تعبیر دیگر حیات در کره زمین تاریخچه پیدایشی دارد،اما چگونه و با چه شرائطی معمایی است که بر هیچکس روشن نیست.

۱- ۱) تفسیر قرطبی و تفسیر فخر رازی ذیل آیه مورد بحث.
۲- ۲) توجه به این نکته نیز از نظر ادبی لازم است که ضمیر"منهم"با اینکه معمولا- برای جمع عاقل است در آیه فوق به غیر عاقل نیز باز گشته،همچنین کلمه"من" و این به خاطر آنست که این کلمات گاهی در غیر موجودات عاقل نیز به کار می رود.

و از آن عجیبتر تنوع حیات است در اینهمه چهره های کاملا متفاوت،از موجودات زنده تک سلولی که تنها زیر میکروسکوب پیدا می شوند گرفته،تا والهای دریایی کوه پیکر که طول قامتشان از سی متر تجاوز می کند،و کوهی است از گوشت شناور! از حشرات که صدها هزار نوع در آنها مشاهده شده گرفته،تا پرندگانی که در هزاران هزار چهره ظاهر می شوند،و هر کدام برای خود عالمی و جهانی پر اسرار دارند.

کتابهای حیوان شناسی که امروز بخش عظیمی از کتابخانه های بزرگ جهان را تشکیل می دهند تنها گوشه ای از این اسرار را برای ما بازگو می کنند، مخصوصا حیوانات دریایی که همیشه دریا دیار عجائب بوده،و با تمام اطلاعاتی که اخیرا از آن داریم معلوماتمان در این زمینه بسیار ناچیز است.

به راستی چه بزرگ است خدایی که اینهمه موجودات زنده را با این تنوع وسیع آفریده،و به هر کدام آنچه را نیاز داشتند بخشیده؟و چه عظیم است قدرت و علمش که برای هر کدام متناسب با شرائط و نیازهایش آنچه را لازم بوده قرار داده است،و عجب اینکه همه آنها در آغاز از یک آب و کمی از مواد ساده زمین آفریده شده است.

***

ص :۵۱۱

[سوره النور (۲۴): آيات ۴۶ تا ۵۰]

اشاره

لَقَدْ أَنْزَلْنا آياتٍ مُبَيِّناتٍ وَ اَللّٰهُ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ إِلىٰ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ (۴۶) وَ يَقُولُونَ آمَنّا بِاللّٰهِ وَ بِالرَّسُولِ وَ أَطَعْنا ثُمَّ يَتَوَلّٰى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ وَ ما أُولٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ (۴۷) وَ إِذا دُعُوا إِلَى اَللّٰهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ (۴۸) وَ إِنْ يَكُنْ لَهُمُ اَلْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ (۴۹) أَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمِ اِرْتابُوا أَمْ يَخافُونَ أَنْ يَحِيفَ اَللّٰهُ عَلَيْهِمْ وَ رَسُولُهُ بَلْ أُولٰئِكَ هُمُ اَلظّالِمُونَ (۵۰)

ترجمه:

۴۶-ما آيات روشنگرى نازل كرديم و خدا هر كه را بخواهد به صراط مستقيم هدايت مى كند.

۴۷-آنها مى گويند به خدا و پيامبر ايمان داريم و اطاعت مى كنيم،ولى بعد از اين ادعا گروهى از آنها رويگردان مى شوند،آنها(در حقيقت)مؤمن نيستند.

۴۸-و هنگامى كه از آنها دعوت شود كه به سوى خدا و پيامبرش بيايند تا در ميان آنان

داوری کند گروهی از آنها رویگردان می شوند.

۴۹-ولی اگر(داوری به نفع آنها بوده باشد و)حق داشته باشند با نهایت تسلیم به سوی او می آیند.

۵۰-آیا در دلهای آنها بیماری است؟یا شک و تردید دارند؟یا می ترسند خدا و رسولش بر آنها ستم کند؟اما خود اینها ستمگرند!

شان نزول:

مفسران برای بخشی از این آیات دو شان نزول ذکر کرده اند:نخست اینکه:

یکی از منافقان با یک مرد یهودی نزاعی داشت،مرد یهودی،منافق ظاهر مسلمان را به داوری پیامبر اسلام ص خواند،اما منافق زیر بار نرفت،و او را به داوری "کعب بن اشرف یهودی"!دعوت کرد(و حتی طبق بعضی از روایات صریحا گفت ممکن است"محمد"در مورد ما عدالت را رعایت نکند!) آیات فوق نازل شد و سخت این گونه اشخاص را مورد سرزنش و مذمت قرار داد.

دیگر اینکه در میان امیر مؤمنان علی ع و عثمان(یا طبق روایتی میان آن حضرت و مغیره بن وائل)بر سر زمینی که از علی ع خریداری کرده بود و سنگهایی از آن بیرون آمد و خریدار می خواست آن را به عنوان معیوب بودن رد کند،اختلافی در گرفت،علی ع فرمود:میان من و تو رسول اللّه داوری کند،اما"حکم بن ابی العاص"که از منافقان بود به خریدار گفت:این کار را مکن،چرا که اگر نزد پسر عموی او-یعنی پیامبر-بروی مسلما به نفع او داوری خواهد کرد!آیه فوق نازل شد و او را سخت نکوهش کرد (۱).

***

۱- ۱) "مجمع البیان"و تفسیر"روح المعانی"و تفسیر"تبیان"و تفسیر"قرطبی" و تفسیر"فخر رازی"و تفسیر"صافی"و تفسیر"نور الثقلین"(ذیل آیه مورد بحث با کمی تفاوت).

تفسیر:

ایمان و پذیرش داوری خدا

از آنجا که در آیات گذشته،سخن از ایمان به خدا و دلائل توحید و نشانه های او در جهان تکوین بود،در آیات مورد بحث سخن از آثار ایمان و بازتابهای توحید در زندگی انسان و تسلیم او در برابر حق و حقیقت است.

نخست می گوید:"ما آیات روشن و روشنگری نازل کردیم"(لَقَدْ أَنْزَلْنا آیاتٍ مُبَیِّناتٍ).

آیاتی که دلها را به نور ایمان و توحید روشن می کند،افکار انسانها را نور و صفا می بخشد و محیط تاریک زندگیشان را عوض می کند.

البته وجود این"آیات مبینات"زمینه را برای ایمان فراهم می سازد،ولی نقش اصلی را هدایت الهی دارد،چرا که"خدا هر کس را بخواهد به صراط مستقیم هدایت می کند"(وَ اللّهُ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ).

و می دانیم که اراده خداوند و مشیت او بی حساب نیست،او نور هدایت را به دلهایی می افکند که آماده پذیرش آن هستند،یعنی مجاهده را آغاز کرده اند و گامهایی به سوی او برداشته اند.

*** سپس به عنوان مذمت از گروه منافقان که دم از ایمان می زنند و ایمان در دل آنها پرتوافکن نیست می فرماید:"آنها می گویند:به خدا و پیامبر ایمان داریم و اطاعت می کنیم،ولی بعد از این ادعا،گروهی از آنها روی گردان می شوند، آنها در حقیقت مؤمن نیستند"(وَ یَقُولُونَ آمَنّا بِاللّهِ وَ بِالرَّسُولِ وَ أَطَعْنا ثُمَّ یَتَوَلّی فَرِیقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذلِکَ وَ ما أُولئِکَ بِالْمُؤْمِنِینَ).

این چگونه ایمانی است که از زبانشان فراتر نمی رود؟و پرتوش در اعمالشان ظاهر نمی گردد؟ ***

ص:۵۱۴

بعد به عنوان یک دلیل روشن برای بی ایمانی آنها می فرماید:"هنگامی که از آنها دعوت شود که به سوی خدا و پیامبرش بیایند تا در میان آنان داوری کند، گروهی از آنها روی گردان می شوند"(وَ إِذا دُعُوا إِلَی اللّهِ وَ رَسُولِهِ لِیَحْکُمَ بَیْنَهُمْ إِذا فَرِیقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ).

*** برای تاکید بیشتر و روشن شدن شرک و دنیاپرستیشان اضافه می کند:

"اما اگر این داوری به نفع آنها بوده باشد با نهایت تسلیم به سوی او می آیند" (وَ إِنْ یَکُنْ لَهُمُ الْحَقُّ یَأْتُوا إِلَیْهِ مُذْعِنِینَ).

قابل توجه اینکه در یک عبارت،سخن از دعوت به سوی خدا و پیامبر ص است ولی عبارت بعد یعنی جمله"لیحکم"به صورت مفرد آمده که تنها اشاره به داوری پیامبر ص می باشد،این به خاطر آن است که داوری پیامبر از داوری خدا جدا نیست و هر دو در حقیقت به امر واحدی باز می گردد.

ضمنا باید توجه داشت که ضمیر"الیه"به شخص پیامبر ص یا داوری او باز می گردد.

این نکته نیز باید مورد توجه قرار گیرد که در آیات فوق این تخلف و اعراض از داوری پیامبر ص تنها به گروهی از منافقان نسبت داده شده است، شاید به دلیل اینکه گروه دیگر تا این حد بی حیا و جسور نبودند،چرا که نفاق هم مانند ایمان دارای درجات مختلفی است.

*** در آخرین آیه مورد بحث ریشه های اصلی و انگیزه های عدم تسلیم در برابر داوری پیامبر ص را در سه جمله بیان می کند و می گوید:"آیا در دلهای آنها بیماری است"(بیماری نفاق)(أَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ).

این یکی از صفات منافقان است که اظهار ایمان می کنند اما بخاطر انحرافی که در دل از اصل توحید دارند هرگز تسلیم داوری خدا و پیامبر ص نیستند

ص :۵۱۵

یا اگر بیماری نفاق بر دلهای آنها چیره نشده"به راستی در شک و تردیدند"؟ (أَمِ ارْتٰابُوا).

و طبیعی است شخصی که در پذیرش یک آئین مردد است تسلیم لوازم آن نخواهد بود.

یـا اینکه اگر نه آن است و نه این و از مؤمنانند"آیـا براستی می ترسیدند که خدا و رسولش بر آنها ظلم و ستم کند"؟!(أَمْ یَخٰافُونَ أَنْ یَحِیفَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ وَ رَسُولُهُ).

در حالی که این تناقض آشکاری است کسی که پیامبر اسلام ص را فرستاده خدا و بیانگر رسالت او می داند و حکمش را حکم خدا می شمرد ممکن نیست احتمال ظلم و ستم درباره او دهد،مگر امکان دارد خدا به کسی ستم کند؟مگر ظلم زائیده جهل یا نیاز یا خود خواهی نیست؟ساحت مقدس خداوند از همه اینها پاک است.

"بلکه در واقع خود اینها ظالم و ستمگرند"(بَلْ أُولٰئِکَ هُمُ الظّٰالِمُونَ).

آنها نمی خواهند به حق خودشان قانع باشند،و چون می دانند پیامبر اسلام ص چیزی از حق دیگران به آنها نخواهد داد تسلیم داوری او نمی شوند.

به گفته نویسنده تفسیر"فی ظلال":این سه تعبیر در واقع هر کدام در شکل خاصی عرضه شده است:اولی برای اثبات است،دومی برای تعجب،و سومی برای انکار.

در جمله اول می خواهد علت حقیقی را که بیماری نفاق است روشن کند، و در جمله دوم،هدف بیان تعجب از تردید آنها در عدالت پیامبر است و صحت داوری او با این که مدعی ایمانند،و جمله سوم اشاره به تناقض روشنی است که میان ادعای ایمان و عملشان دیده می شود (1).

ص:516

1- 1) تفسیر فی ظلال جلد 6 صفحه 115.

تنها ایرادی که به گفته این مفسر در این سخن متوجه می شود این است که او جمله "ام ارتابوا" را به معنی شک در عدالت و صحت داوری پیامبر ص گرفته، در حالی که ظاهر این است که شک در اصل نبوت را می گوید همانگونه که بسیاری از مفسران پذیرفته اند.

***

نکته ها:

اشاره

۱-بیماری نفاق

این نخستین بار نیست که در قرآن مجید به تعبیر "مرض" در مورد نفاق بر خورد می کنیم،قبل از آن در اوائل سوره بقره،ضمن بیان صفات منافقان،چنین آمده بود: فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَهُمُ اللّهُ مَرَضاً :"در دلهای آنها یک نوع بیماری است،و خداوند هم بر بیماری آنها می افزاید"! همانگونه که در جلد اول ذیل آیه مزبور گفتیم،نفاق در حقیقت بیماری و انحراف است،انسان سالم،یک چهره بیشتر ندارد،روح و جسم او هماهنگ است،اگر مؤمن است تمام وجودش فریاد ایمان می کشد،و اگر منحرف است ظاهر و باطنش بیانگر انحراف است،اما اینکه ظاهرش دم از ایمان بزند و باطنش بوی کفر دهد،این یک نوع بیماری است.

و از آنجا که این گونه افراد بر اثر لجاجت و پافشاری در برنامه هایشان مستحق لطف و هدایت خدایی نیستند،خداوند آنان را به حال خود می گذارد تا این بیماریشان افزون گردد.

و براستی خطرناکترین افراد در یک جامعه همین منافقانند،چرا که تکلیف انسان در برابر آنها روشن نیست،نه واقعا دوستند و نه ظاهرا دشمن!،از امکانات مؤمنین استفاده می کنند و از مجازات کفار ظاهرا مصونند،ولی اعمالشان از اعمال کفار بدتر.

و چنـان که می دانیم چون این ناهمـاهنگی ظـاهر و بـاطن برای همیشه قابل ادامه نیست سـر انجام پرده ها کنار می رود و باطن آلـوده آنـان ظـاهر می شـود،چنـان کـه در آیـات مـورد بحـث و شـان نزول آن ملاـحظه کردیـم که پیش آمـدن یـک صـحنه داوری،مشت آنها را باز کرد و خبث درونشان را آشکار ساخت (۱).

***

۲-حکومت عدل تنها حکومت خدا است

بی شـک انسان هر قـدر بتوانـد خود را از حب و بغض و خودخواهی و خود دوستی خالی کنـد باز ممکن است به طور ناآگاه گرفتار این امور بشود،مگر اینکه معصوم باشد و بیمه شده از سوی پروردگار.

به همین دلیـل می گوئیم:قانونگـذار حقیقی تنهـا خـدا است،زیرا علاـوه بر اینکه تمـام نیازهـای انسـان را با علم بی پایانش می داند،و بهترین راه رفع این نیازها را می شناسد هرگز گرفتار انحراف به خاطر نیازها و حب و بغضها نمی گردد.

در مقام قضاوت و داوری نیز عادلانه ترین داوریها،داوری خـدا و پیامبر و امام معصوم است،و بعـد از آن داوری کسانی که راه آنها را می پویند و شباهتی به آنان دارند.

ولی این بشـر خود خواه تن به این داوریهای عادلانه نمی دهد،و این قوانین عدالت گستر را نمی پسندد،دنبال قانون و حکومت و قضاوتی می رود که حرص و طمع و شـهوت او را بیشتر اشـباع کند،و چه تعبیر جالبی در مورد این گروه در آیات فوق آمده أُولٰئِکَ هُمُ الظّٰالِمُونَ :"سـتمگران واقعی آنها هسـتند"! ضـمنا قرار گرفتن در برابر چنین صحنه هایی محکی است برای سنجش معیار ایمان هر انسان"تا سیه روی شود هر که در او غش باشد"! جالب اینکه قرآن در جایی دیگر می گوید:مؤمنان حقیقی نه تنها در ظاهر

۱- ۱) برای توضیح بیشتر در باره صفات منافقان به جلد اول"تفسیر نمونه"آغاز سوره بقره ذیل آیه ۱۰ به بعد مراجعه فرمائید.

تسلیم داوری تواند بلکه در اعماق دل نیز هیچگونه سنگینی و ناراحتی از داوریهای تو نمی کنند هر چند ظاهرا به زبانشان باشد فَلاٰ وَ رَبِّکَ لاٰ یُؤْمِنُونَ حَتّٰی یُحَکِّمُوکَ فِیمٰا شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لاٰ یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّٰا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً :"سوگند به پروردگارت آنها ایمان نمی آورند مگر آن زمانی که تو را داور اختلافاتشان قرار دهند،و بعد از صدور حکم تو هیچگونه ناراحتی و سنگینی از نتیجه آن در دل نداشته باشند و در ظاهر و باطن تسلیم حق گردند" (۱).

اما آنها که حکم خدا و پیامبر ص را فقط در آنجا که حافظ منافعشان است پذیرا هستند در حقیقت مشرکانی می باشند که برده و بنده منافع خویشند،هر چند دم از ایمان بزنند و در صفوف مؤمنین باشند! ***

۱- ۱) سوره نساء آیه ۶۵.

[سوره النور (۲۴): آیات ۵۱ تا ۵۴]

اشاره

إِنَّمٰا كٰانَ قَوْلَ اَلْمُؤْمِنِينَ إِذٰا دُعُوا إِلَى اَللّٰهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنٰا وَ أَطَعْنٰا وَ أُولٰئِكَ هُمُ اَلْمُفْلِحُونَ (۵۱) وَ مَنْ يُطِعِ اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَخْشَ اَللّٰهَ وَ يَتَّقْهِ فَأُولٰئِكَ هُمُ اَلْفٰائِزُونَ (۵۲) وَ أَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ أَيْمٰانِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ قُلْ لاٰ تُقْسِمُوا طٰاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ إِنَّ اَللّٰهَ خَبِيرٌ بِمٰا تَعْمَلُونَ (۵۳) قُلْ أَطِيعُوا اَللّٰهَ وَ أَطِيعُوا اَلرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمٰا عَلَيْهِ مٰا حُمِّلَ وَ عَلَيْكُمْ مٰا حُمِّلْتُمْ وَ إِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَ مٰا عَلَى اَلرَّسُولِ إِلاَّ اَلْبَلاٰغُ اَلْمُبِينُ (۵۴)

ترجمه:

۵۱-مؤمنان هنگامی که به سوی خدا و رسولش دعوت شوند تا میان آنان داوری کند

ص: ۵۲۰

سخنشان تنها این است که می گویند شنیدیم و اطاعت کردیم.

۵۲-و هر کس خدا و پیامبرش را اطاعت کند و از پروردگار بترسد و از مخالفت فرمانش بپرهیزد آنها رستگارند.

۵۳-آنها با نهایت تاکید سوگند یاد کردند که اگر به آنان فرمان دهی(از خانه و اموال خود)بیرون می روند(و جان در طبق اخلاص گذارده تقدیم می کنند)بگو سوگند یاد نکنید،شما طاعت خالصانه نشان دهید که خداوند به آنچه عمل می کنید آگاه است.

۵۴-بگو اطاعت خدا و اطاعت پیامبرش کنید،و اگر سرپیچی کنید پیامبر مسئول اعمال خویش است و شما مسئول اعمال خود،اما اگر از او اطاعت کنید هدایت خواهید شد،و بر پیامبر چیزی جز ابلاغ آشکار نیست.

تفسیر:

ایمان و تسلیم مطلق در برابر حق

در آیات گذشته عکس العمل منافقان تاریک دل را که در ظلمات متراکم و"بعضها فوق بعض"قرار داشتند،در برابر داوری خدا و پیامبر ص دیدیم که چگونه از داوری عدل پیامبر ص سر باز می زدند گویی می ترسیدند خدا و پیامبر ص حق آنها را پایمال کند!.

آیات مورد بحث نقطه مقابل آن یعنی بر خورد مؤمنان را با این داوری الهی تشریح می کند و می گوید:"هنگامی که مؤمنان برای داوری به سوی خدا و رسولش فرا خوانده شوند یک سخن بیشتر ندارند و آن این است که می گویند شنیدیم و اطاعت کردیم"(إِنَّما کانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِینَ إِذا دُعُوا إِلَی اللّهِ وَ رَسُولِهِ لِیَحْکُمَ بَیْنَهُمْ أَنْ یَقُولُوا سَمِعْنا وَ أَطَعْنا).

چه تعبیر جالبی " سَمِعْنا وَ أَطَعْنا "(شنیدیم و اطاعت کردیم)کوتاه و پر معنی.

جالب اینکه کلمه"انما"که برای حصر است می گوید:آنها جز این سخنی ندارند و سر تا پایشان همین یک سخن است و راستی حقیقت ایمان نیز همین است و بس"سمعنا و اطعنا".

کسی که خدا را عالم به همه چیز می داند،و بی نیاز از هر کس،و رحیم و مهربان به همه بندگان،چگونه ممکن است داوری کسی را بر داوری او ترجیح دهد؟و چگونه ممکن است عکس العملی جز شنیدن و اطاعت کردن در برابر فرمان و داوریهایش نشان دهد؟و چه وسیله خوبی است برای پیروزی مؤمنان راستین و چه آزمون بزرگی؟! لذا در پایان آیه می فرماید:"رستگاران واقعی آنها هستند"(وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ).

کسی که زمام خود را به دست خدا بسپارد،و او را حاکم و داور قرار دهد بدون شک در همه چیز پیروز است،چه در زندگی مادی و چه معنوی.

*** دومین آیه همین حقیقت را به صورت کلی تر تعقیب کرده می فرماید:

"کسانی که اطاعت خدا و پیامبر ص کنند و از خدا بترسند و تقوی پیشه نمایند آنها نجات یافتگان و پیروزمندانند"(وَ مَنْ یُطِعِ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ یَخْشَ اللّهَ وَ یَتَّقْهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْفائِزُونَ) (۱).

در این آیه مطیعان و پرهیزگاران را به عنوان"فائز"توصیف کرده، و در آیه قبل کسانی که در برابر داوری خدا و پیامبر تسلیمند به عنوان"اهل فلاح" توصیف شده اند،به طوری که از منابع لغت استفاده می شود"فوز"و"فلاح" تقریبا یک معنی دارد،"راغب"در"مفردات"می گوید:"فوز به معنی پیروزی و رسیدن به کار خیر است توام با سلامت"و در مورد فلاح می گوید:"فلاح همان ظفر و رسیدن به مقصود است"(البته در اصل به معنی شکافتن می باشد و از آنجایی

۱- ۱) جمله"یتقه"که با سکون قاف و کسر هاء قرائت می شود در اصل"یتقیه" بوده،چون شرط واقع شده یاء آن به خاطر مجذوم شدن حذف گردیده،و چون دو کسره پشت سر هم ثقیل بوده یکی از آن دو حذف شده و به صورت فوق در آمده است.

که افراد پیروزمند موانع را بر طرف می سازند و مسیر خود را برای رسیدن به مقصد می شکافند و پیش می روند،فلاح در معنی پیروزی به کار رفته است)و از آنجا که در آیه اخیر سخن از اطاعت به طور مطلق است و در آیه قبل از تسلیم در برابر داوری خدا که یکی عام است و دیگری خاص،نتیجه هر دو نیز باید یکی باشد.

قابل توجه اینکه:در آیه اخیر برای "فائزون"،سه وصف ذکر شده است:اطاعت خدا و پیامبر،خشیت،و تقوی،بعضی از مفسران گفته اند که اطاعت یک معنی کلی است و خشیت شاخه درونی آن،و تقوی شاخه بیرونی آن است، و به این ترتیب نخست از اطاعت به طور کلی سخن گفته شده،سپس از شاخه درونی و بعد برونیش.

ذکر این نکته نیز لازم است که در روایتی در تفسیر جمله وَ أُولٰئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ از امام باقر ع چنین نقل شده ان المعنی بالآیه امیر المؤمنین(علی) ع مقصود از این آیه علی ع است (۱).

بدون شک علی ع بارزترین مصداق آیه است و منظور از روایت فوق همین است و هرگز عمومیت مفهوم آن از بین نمی رود.

*** لحن آیه بعد-و همچنین شان نزولی که در بعضی از تفاسیر در مورد آن وارد شده-نشان می دهد که جمعی از منافقان بعد از نزول آیات قبل و ملامتهای شدید آن از وضع خود سخت ناراحت شدند و خدمت پیامبر ص آمدند و شدیدا سوگند یاد کردند که ما تسلیم فرمان توایم قرآن در مقام پاسخ بر آمده و با قاطعیت به آنها گفت:"آنها با نهایت تاکید سوگند یاد کردند که اگر به آنها فرمان بدهی از خانه و اموال خود بیرون می روند(یا جان خود را بر کف گرفته به سوی میدان جهاد گام بر می دارند)بگو سوگند لازم نیست،شما عملا طاعت خالصانه و صادقانه

۱- ۱) تفسیر نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۶۱۶.

نشان بدهید که خدا به آنچه عمل می کنید آگاه است(وَ أَقْسَمُوا بِاللّهِ جَهْدَ أَيْمانِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ قُلْ لا تُقْسِمُوا طاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ إِنَّ اللّهَ خَبِيرٌ بِما تَعْمَلُونَ).

بسیاری از مفسران،منظور از خروج را در جمله لیخرجن خارج شدن برای جهاد دانسته اند در حالی که بعضی دیگر به معنی خارج شدن از اموال و زندگی و یا همراه پیامبر ص به هر جا رفتن و در خدمت او بودن تفسیر کرده اند.

البته کلمه خروج یا مشتقات آن در قرآن مجید هم به معنی خروج به سوی میدان جهاد آمده و هم به معنی رها کردن خانه و زندگی و وطن،البته تناسب با آیات قبل که سخن از داوری پیامبر ص در مسائل مورد اختلاف می گفت ایجاب می کند که تفسیر دوم را بپذیریم به این معنی که آنها برای اظهار تسلیم در برابر داوریهای پیامبر ص خدمتش رسیدند و سوگند یاد کردند که یک قسمت از اموال سهل است اگر دستور فرمایی تمام زندگی را رها کنید را خواهیم کرد ولی با این حال مانعی ندارد که هر دو در معنی آیه جمع باشد یعنی هم حاضریم در راه فرمان تو مال و زندگی خود را رها کنیم و هم حاضریم جان بر کف به میدان جهاد بشتابیم.

اما از آنجا که افراد منافق در بر خورد با جو نامساعد اجتماعی گاه تغییر چهره می دهند و متوسل به سوگندهای غلاظ و شداد می شوند و گاهی سوگندشان خود دلیلی بر دروغشان است قرآن صریحا به آنها پاسخ گفت که سوگند لازم نیست،عمل نشان دهید،ولی خدا از اعماق دل شما آگاه است می داند که در این سوگند دروغ می گوئید و یا واقعا تغییر جهت می دهید.

*** لذا در آیه بعد که آخرین آیه مورد بحث است مجددا روی همین معنی تاکید کرده و می گوید به آنها بگو اطاعت خدا و اطاعت پیامبرش را کنید(قُلْ أَطِيعُوا اللّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ).

ص :۵۲۴

سپس اضافه می کند در برابر این فرمان از دو حال خارج نیست "اگر سرپیچی کنید و روی گردان شوید پیغمبر ص مسئول اعمال خویش است(و وظیفه خود را انجام داده)و شما هم مسئول اعمال خود(و وظیفه شما اطاعت صادقانه است) (فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما عَلَيْهِ ما حُمِّلَ وَ عَلَيْكُمْ ما حُمِّلْتُمْ).

اما اگر از او اطاعت کنید،هدایت خواهید شد(وَ إِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا) زیرا او رهبری است که جز به راه خدا و حق و صواب دعوت نمی کند.

و در هر حال بر پیامبر ص چیزی جز ابلاغ آشکار نیست(وَ ما عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاغُ الْمُبِينُ).

او موظف است فرمان خدا را آشکارا به همگان برساند خواه بپذیرند یا نپذیرند و پذیرش و عدم پذیرش این دعوت،سود و زیانش متوجه خود آنها خواهد شد و پیامبر ص هرگز موظف نیست که مردم را اجبار به هدایت و قبول دعوت و اجبار کند.

جالب اینکه:از مسئولیتها در آیه فوق تعبیر به بار(سنگین)شده است، و در واقع چنین است هم وظیفه رسالت پیامبر ص و هم اطاعت صادقانه از دعوت او باری است بر دوش که باید آن را به منزل رساند و جز مردم مخلص توانایی حمل آن را ندارند،لذا در روایتی از امام باقر ع در وصف پیامبر ص می خوانیم که از پیامبر ص چنین نقل می کند که فرمود:

یا معاشر قراء القرآن اتقوا اللّه عز و جل فیما حملکم من کتابه فانی مسئول و انتم مسئولون:انی مسئول عن تبلیغ الرساله،و اما انتم فتسألون عما حملتم من کتاب اللّه و سنتی:

"ای خوانندگان قرآن!از خداوند بزرگ بترسید،بپرهیزید نسبت به کتابش که بر دوش شما نهاده است،چرا که من مسئولم و شما هم مسئولید:من در برابر تبلیغ رسالت مسئولم،اما شما در برابر کتاب اللّه و سنت من که بر دوشتان نهاده شده است".

***

ص :۵۲۵

[سوره النور (۲۴): آیه ۵۵]

اشاره

وَعَدَ اَللّٰهُ اَلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي اَلْأَرْضِ كَمَا اِسْتَخْلَفَ اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ اَلَّذِي اِرْتَضىٰ لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِي لاٰ يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذٰلِكَ فَأُولٰئِكَ هُمُ اَلْفٰاسِقُونَ (۵۵)

ترجمه:

۵۵-خداوند به کسانی که از شما ایمان آورده اند و اعمال صالح انجام داده اند وعده می دهد که آنها را قطعا خلیفه روی زمین خواهد کرد،همانگونه که پیشینیان را خلافت روی زمین بخشید.و دین و آئینی را که برای آنها پسندیده پا بر جا و ریشه دار خواهد ساخت و خوف و ترس آنها را به امنیت و آرامش مبدل می کند،آن چنان که تنها مرا می پرستند و چیزی را برای من شریک نخواهند ساخت.و کسانی که بعد از آن کافر شوند فاسقند.

شان نزول:

بسیاری از مفسران از جمله "سیوطی "در "اسباب النزول" و "طبرسی " در "مجمع البیان" و سید قطب در "فی ظلال" و "قرطبی "در تفسیر خود(با تفاوت مختصری)در شان نزول این آیه چنین نقل کرده اند:"هنگامی که پیامبر ص و مسلمانان به مدینه هجرت کردند و انصار با آغوش باز آنها را پذیرا گشتند، تمامی عرب بر ضد آنها قیام کردند و آن چنان بود که آنها ناچار بودند اسلحه را

ص: ۵۲۶

از خود دور نکنند،شب را با سلاح بخوابند و صبح با سلاح بر خیزند(و حالت آماده باش دائم داشته باشند)ادامه این حالت بر مسلمانان سخت آمد،بعضی این مطلب را آشکارا گفتند که تا کی این حال ادامه خواهد یافت؟آیا زمانی فرا خواهد رسید که ما با خیال آسوده،شب استراحت کنیم و اطمینان و آرامش بر ما حکم فرما گردد،و جز از خدا از هیچکس نترسیم؟آیه فوق نازل شد و به آنها بشارت داد که آری چنین زمانی فرا خواهد رسید" (۱).

***

تفسیر:

حکومت جهانی مستضعفان

از آنجا که در آیات گذشته،سخن از اطاعت و تسلیم در برابر فرمان خدا و پیامبر ص بود،آیه مورد بحث همین موضوع را ادامه داده و نتیجه این اطاعت را که همان حکومت جهانی است بیان می کند،و به صورت مؤکد می گوید:

"خداوند به کسانی که از شما ایمان آورده اند و اعمال صالح انجام داده اند وعده می دهد که آنها را قطعا خلیفه روی زمین خواهد کرد،همانگونه که پیشینیان را خلافت روی زمین بخشید"(وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ).

"و دین و آئینی را که برای آنها پسندیده،به طور ریشه دار و پا بر جا در صفحه زمین مستقر سازد"(وَ لَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضیٰ لَهُمْ).

"و خوف و ترس آنها را،به امنیت و آرامش مبدل خواهد کرد"(وَ لَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً).

"و آن چنان می شود که تنها مرا می پرستند و چیزی را شریک من قرار

۱- ۱) "اسباب النزول"صفحه ۱۶۳-مجمع البیان و قرطبی و فی ظلال ذیل آیه مورد بحث.

نخواهند داد"(يَعْبُدُونَنِي لاٰ يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً).

مسلم است بعد از این سیطره حکومت توحید و استقرار آئین الهی و از میان رفتن هر گونه اضطراب و ناامنی و هر گونه شرك"کسانی که بعد از آن کافر شوند فاسقان واقعی آنها هستند"(وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذٰلِكَ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْفٰاسِقُونَ).

به هر حال از مجموع آیه چنین بر می آید که خداوند به گروهی از مسلمانان که دارای این دو صفت هستند"ایمان"و"عمل صالح"سه نوید داده است:

۱-استخلاف و حکومت روی زمین.

۲-نشر آئین حق به طور اساسی و ریشه دار در همه جا(که از کلمه"تمکین" استفاده می شود).

۳-از میان رفتن تمام اسباب خوف و ترس و وحشت و ناامنی.

و نتیجه این امور آن خواهد شد که با نهایت آزادی خدا را بپرستند و فرمانهای او را گردن نهند و هیچ شریك و شبیهی برای او قائل نشوند و توحید خالص را در همه جا بگسترانند.

البته در نکته هایی که ذیلا بیان خواهیم کرد روشن می شود که این وعده الهی کی تحقق یافته و یا کی تحقق خواهد یافت؟!

***

نکته ها:

اشاره

۱-تفسیر جمله" كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ".

در اینکه این جمله اشاره به چه اشخاصی است که قبل از مسلمانان دارای خلافت روی زمین شدند؟در میان مفسران گفتگو است:

بعضی آن را اشاره به آدم و داود و سلیمان دانسته اند چرا که قرآن در آیه ۳۰ سوره بقره درباره"آدم"می فرماید: إِنِّي جٰاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً :"من در زمین می خواهم خلیفه ای قرار دهم".

و در آیه ۲۶ سوره ص در باره"داود"می فرماید: يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ :"ای داود ما تو را خلیفه در روی زمین قرار دادیم".

و از آنجا که"سلیمان"به مقتضای آیه ۱۶ سوره نمل وارث حکومت داود بود،خلیفه در روی زمین شد.

اما بعضی دیگر مانند مفسر عالیقدر"علامه طباطبائی"در"المیزان"این معنی را بعید شمرده است،زیرا تعبیر اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ را متناسب انبیاء ندانسته،چرا که در قرآن این تعبیر در مورد پیامبران به کار نرفته است،لذا آن را اشاره به امتهای پیشین که دارای ایمان و عمل صالح بودند و حکومت در روی زمین پیدا کردند می داند.

اما جمعی دیگر معتقدند که این آیه اشاره به"بنی اسرائیل"است،زیرا آنها با ظهور موسی ع و در هم شکسته شدن قدرت فرعون و فرعونیان مالك حکومت روی زمین شدند،چنان که قرآن در آیه ۱۲۷ سوره اعراف می فرماید: وَ أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا :"ما آن جمعیت مستضعف(مؤمنان بنی اسرائیل)را وارث مشارق و مغارب زمینی را که پر برکت کردیم قرار دادیم".

و نیز درباره همانها می فرماید: وَ نُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ :"ما اراده کرده ایم که قوم مستضعف(مؤمنان بنی اسرائیل)را در روی زمین تمکین دهیم"(و صاحب نفوذ و مسلط سازیم).

درست است که در میان بنی اسرائیل حتی در عصر موسی ع افراد ناباب و فاسق و حتی احیانا کافری بودند،ولی به هر حال حکومت بدست مؤمنان صالح بود(بنا بر این ایرادی که بعضی از مفسران به این تفسیر کرده اند با این بیان دفع می شود)تفسیر سوم نزدیکتر به نظر می رسد.

***

۲-این وعده الهی از آن کیست؟

در آیه خواندیم خدا وعده حکومت روی زمین و تمکین دین و آئین و امنیت کامل را به گروهی که ایمان دارند و اعمالشان صالح است داده است اما در اینکه منظور از این گروه از نظر مصداقی چه اشخاصی است؟باز در میان مفسران گفتگو است:

بعضی آن را مخصوص صحابه پیامبر ص دانسته اند که با پیروزی اسلام در عصر پیامبر ص صاحب حکومت در زمین شدند(البته منظور از "ارض"تمام روی زمین نیست بلکه مفهومی است که بر جزء و کل صدق می کند).

بعضی دیگر اشاره به حکومت خلفای چهار گانه نخستین.

و بعضی مفهوم آن را چنان وسیع دانسته اند که این وعده را شامل تمام مسلمانانی که دارای این صفتند می دانند.

و گروهی آن را اشاره به حکومت مهدی ع می دانند که شرق و غرب جهان در زیر لوای حکومتش قرار می گیرد،و آئین حق در همه جا نفوذ می کند و ناامنی و خوف و جنگ از صفحه زمین بر چیده می شود،و عبادت خالی از شرک برای جهانیان تحقق می یابد.

بدون شک آیه شامل مسلمانان نخستین می شود و بدون شک حکومت مهدی ع که طبق عقیده عموم مسلمانان اعم از شیعه و اهل تسنن سراسر روی زمین را پر از عدل و داد می کند بعد از آنکه ظلم و جور همه جا را گرفته باشد مصداق کامل این آیه است،ولی با این حال مانع از عمومیت و گسترد گی مفهوم آیه نخواهد بود.

نتیجه اینکه در هر عصر و زمان پایه های ایمان و عمل صالح در میان مسلمانان مستحکم شود،آنها صاحب حکومتی ریشه دار و پر نفوذ خواهند شد.

و اینکه بعضی می گویند:کلمه "ارض"مطلق است و تمام روی زمین را شامل می شود و این منحصرا مربوط به حکومت مهدی(ارواحنا له الفداء)است

ص: ۵۳۰

با جمله" کَمَا اسْتَخْلَفَ ..."سازگار نیست زیرا خلافت و حکومت پیشینیان مسلما در تمام پهنه زمین نبود.

بعلاوه شان نزول آیه نیز نشان می دهد که حد اقل نمونه ای از این حکومت در عصر پیامبر ص برای مسلمانان(هر چند در اواخر عمر آن حضرت)حاصل شده است.

ولی باز تکرار می کنیم که محصول تمام زحمات پیامبران،و تبلیغات مستمر و پی گیر آنها،و نمونه اتم حاکمیت توحید و امنیت کامل و عبادت خالی از شرک در زمانی تحقق می یابد که مهدی آن سلاله انبیاء و فرزند پیامبر اسلام ص ظاهر شود،همان کسی که همه مسلمانان این حدیث را درباره او از پیامبر ص نقل کرده اند:

لو لم یبق من الدنیا الا یوم لطول اللّه ذلک الیوم حتی یلی رجل من عترتی،اسمه اسمی،یملأ الارض عدلا و قسطا کما ملئت ظلما و جورا:

"اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نماند خداوند آن یک روز را آن قدر طولانی می کند تا مردی از دودمان من که نامش نام من است حاکم بر زمین شود،و صفحه زمین را پر از عدل و داد کند،آن گونه که از ظلم و جور پر شده باشد" (۱).

جالب اینکه:مرحوم طبرسی در ذیل آیه می گوید:از اهل بیت پیامبر ص این حدیث نقل شده است:

"انها فی المهدی من آل محمد" :"این آیه درباره مهدی آل محمد ص می باشد" (۲).

در تفسیر"روح المعانی"و بسیاری از تفاسیر شیعه از امام سجاد ع چنین نقل شده است که در تفسیر آیه فرمود:

هم و اللّه شیعتنا اهل البیت،یفعل اللّه

ص :۵۳۱

۱- ۱) در کتاب منتخب الاثر یکصد و بیست و سه حدیث در این مضمون از منابع مختلف اسلامی مخصوصا از منابع اهل تسنن نقل شده است به این کتاب صفحه ۲۴۷ به بعد مراجعه فرمائید.

۲- ۲) مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث.

ذلک بهم علی یدی رجل منا،و هو مهدی هذه الامه،یملأ الارض عدلا و قسطا کما ملئت ظلما و جورا،و هو الذی قال رسول اللّه(ص)لو لم یبق من الدنیا الا یوم...: "آنها به خدا سوگند شیعیان ما هستند،خداوند این کار را برای آنها به دست مردی از ما انجام می دهد که"مهدی"این امت است، زمین را پر از عدل و داد می کند آن گونه که از ظلم و جور پر شده باشد،و هم او است که پیامبر ص در حق وی فرموده:اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نماند...".

همانگونه که گفتیم این تفسیرها به معنی انحصار معنی آیه نیست،بلکه بیان مصداق کامل است،منتها چون بعضی از مفسران همچون"آلوسی"در روح المعانی به این نکته توجه نکرده اند این احادیث را مردود شناخته اند.

"قرطبی"مفسر معروف اهل تسنن از"مقداد بن اسود"چنین نقل می کند که از رسول خدا ص شنیدم فرمود:

ما علی ظهر الارض بیت حجر و لا مدر الا ادخله اللّه کلمه الاسلام: "بر روی زمین خانه ای از سنگ یا گل باقی نمی ماند مگر اینکه اسلام در آن وارد می شود"(و ایمان و توحید در سر تا سر روی زمین نفوذ می کند) (۱).

برای توضیح بیشتر پیرامون حکومت مهدی ع و مدارک مشروح و مستدل آن در کتب علمای سنت و شیعه به جلد ۷ تفسیر نمونه صفحه ۳۷۲ تا ۳۸۹ ذیل آیه ۳۳ سوره توبه مراجعه فرمائید.

۳-هدف نهایی،عبادت خالی از شرک است

جمله" یَعْبُدُونَنِی لاٰ یُشْرِکُونَ بِی شَیْئاً "چه از نظر ادبی،"حال"باشد و چه"غایت" (۲)مفهومش این است که هدف نهایی فراهم آمدن حکومت عدل

ص:۵۳۲

۱- ۱) قرطبی جلد ۷ صفحه ۴۲۹۲.

۲- ۲) در صورت اول جمله،جمله حالیه است برای ضمیر"هم"که در آیات قبل آمده است،و در صورت دوم لام در تقدیر است،و در اصل"لیعبدوننی"بوده(بعضی نیز احتمال جمله استینافیه را داده اند ولی این احتمال ضعیف است).

و ریشه دار شدن آئین حق و گسترش امن و آرامش همان استحکام پایه های عبودیت و توحید است،که در آیه دیگر قرآن به عنوان هدف آفرینش ذکر شده است: وَ مٰا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاّٰ لِيَعْبُدُونِ :"من جن و انس را نیافریدم مگر به خاطر اینکه مرا عبادت کنند"(زاریات-۵۶)عبادتی که مکتب عالی تربیت انسانها و پرورش دهنده روح و جان آنها است،عبادتی که خدا از آن بی نیاز و بندگان برای پیمودن راه تکامل و ترقی سخت به آن نیازمندند.

بنا بر این در بینش اسلامی بر خلاف بینشهای مادی که هدفش در آخرین مرحله رفاه و برخورداری از یک زندگی مادی در سطح عالی است،هرگز چنین چیزی را هدف خود قرار نمی دهد،بلکه حتی زندگی مادی هم در صورتی ارزش دارد که وسیله ای در نیل به آن هدف معنوی گردد.

منتها توجه به این نکته لازم است که عبادت خالی از هر گونه شرک و نفی هر گونه قانون غیر خدا و حاکمیت اهواء،جز از طریق تاسیس یک حکومت عدل امکان پذیر نیست.

ممکن است با استفاده از تعلیم و تربیت و تبلیغ مستمر گروهی را متوجه حق نمود ولی تعمیم این مساله در جامعه انسانی جز از طریق تاسیس حکومت صالحان با ایمان امکان پذیر نیست،به همین دلیل انبیاء بزرگ همتشان تشکیل چنین حکومتی بوده،مخصوصا پیامبر اسلام ص در نخستین فرصت ممکن یعنی به هنگام هجرت به مدینه اقدام به تشکیل نمونه ای از این حکومت کرد.

از اینجا نیز می توان نتیجه گرفت که چنین حکومتی تمام تلاشها و کوششهایش از جنگ و صلح گرفته تا برنامه های آموزشی و فرهنگی و اقتصادی و نظامی،همه در مسیر بندگی خدا،بندگی خالی از هر گونه شرک است.

ص :۵۳۳

ذکر این نکته نیز لازم است که معنی حکومت صالحان و تمکین آئین حق و عبادت خالی از شرک این نیست که در چنان جامعه ای هیچ گنهکار و منحرفی وجود نخواهد داشت،بلکه مفهومش این است که نظام حکومت در دست مؤمنان صالح است،و چهره عمومی جامعه خالی از شرک،و گر نه ما دام که انسان دارای آزادی اراده است ممکن است در بهترین جوامع الهی و انسانی احیانا افراد منحرفی وجود داشته باشد(دقت کنید).

***

ص: ۵۳۴

[سوره النور (۲۴): آیات ۵۶ تا ۵۷]

اشاره

وَ أَقِيمُوا اَلصَّلاٰةَ وَ آتُوا اَلزَّكٰاةَ وَ أَطِيعُوا اَلرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۵۶) لاٰ تَحْسَبَنَّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي اَلْأَرْضِ وَ مَأْوٰاهُمُ اَلنّٰارُ وَ لَبِئْسَ اَلْمَصِيرُ (۵۷)

ترجمه:

۵۶-و نماز را بر پا دارید و زکات را بدهید و رسول(خدا)را اطاعت کنید تا مشمول رحمت (او)شوید.

۵۷-گمان نبر کافران می توانند از چنگال مجازات الهی،در زمین فرار کنند،جایگاه آنها آتش است و چه بد جایگاهی است؟!

تفسیر:

فرار از چنگال مجازات او ممکن نیست!

در آیه گذشته وعده خلافت روی زمین به مؤمنان صالح داده شده بود و این دو آیه،مردم را برای فراهم کردن مقدمات این حکومت بسیج می کند،در ضمن نفی موانع بزرگ را نیز خودش تضمین می نماید،در حقیقت یکی از این دو آیه در صدد بیان مقتضی است و آیه دوم نفی موانع.

نخست می گوید:"نماز را بر پا دارید"(وَ أَقِيمُوا الصَّلاٰةَ).

همان نمازی که رمز پیوند خلق با خالق است،و ارتباط مستمر آنها را با خدا تضمین می کند،و میان آنها فحشاء و منکر حائل می شود.

"و زکات را ادا کنید"(وَ آتُوا الزَّكٰاةَ).

همان زکاتی که نشانه پیوند با"خلق خدا"است،و وسیله مؤثری برای کم کردن فاصله ها،و سبب استحکام پیوندهای عاطفی است.

و به طور کلی"در همه چیز مطیع فرمان رسول باشید"(وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ).

اطاعتی که شما را در خط مؤمنان صالح که شایسته حکومت بر زمینند قرار می دهد.

"تا در پرتو انجام این دستورات مشمول رحمت خدا شوید"(لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ).

و شایسته پرچمداری حکومت حق و عدالت.

*** و اگر فکر می کنید ممکن است دشمنان نیرومند لجوج در این راه سنگ بیندازند و مانع تحقق وعده الهی شوند،چنین امری امکان پذیر نیست،چرا که قدرت آنها در برابر قدرت خدا ناچیز است،بنا بر این"گمان نبر که افراد کافر می توانند از چنگال مجازات الهی در پهنه زمین فرار کنند"(لا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا مُعْجِزِینَ فِی الْأَرْضِ).

نه تنها در این دنیا از مجازات خدا مصون نیستند"بلکه در آخرت جایگاهشان آتش است و چه بد جایگاهی است"(وَ مَأْواهُمُ النّارُ وَ لَبِئْسَ الْمَصِیرُ).

"معجزین"جمع"معجز"از ماده"اعجاز"به معنی ناتوان ساختن است و از آنجا که گاه انسان در تعقیب کسی است و او از دستش فرار می کند و هر چه کوشش می نماید به او دسترسی پیدا نمی کند و از قلمرو قدرتش بیرون می رود، و این امر او را ناتوان می سازد لذا کلمه"معجز"گاه در همین معنی استعمال می شود و آیه فوق نیز اشاره به همین معنی است و مفهومش این است که شما نمی توانید از قلمرو قدرت خدا بیرون روید.

***

[سوره النور (۲۴): آیات ۵۸ تا ۶۰]

اشاره

يَا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنْكُمُ اَلَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَ اَلَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا اَلْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلاَثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلاَةِ اَلْفَجْرِ وَ حِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ اَلظَّهِيرَةِ وَ مِنْ بَعْدِ صَلاَةِ اَلْعِشَاءِ ثَلاَثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَ لاَ عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلىٰ بَعْضٍ كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اَللّٰهُ لَكُمُ اَلْآيَاتِ وَ اَللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۵۸) وَ إِذَا بَلَغَ اَلْأَطْفَالُ مِنْكُمُ اَلْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اِسْتَأْذَنَ اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اَللّٰهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَ اَللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۵۹) وَ اَلْقَوَاعِدُ مِنَ اَلنِّسَاءِ اَللاَّتِي لاَ يَرْجُونَ نِكَاحاً فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَ أَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَ اَللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۶۰)

ص: ۵۳۷

ترجمه:

۵۸-ای کسانی که ایمان آورده اید باید بردگان شما و همچنین کودکانتان که به حد بلوغ نرسیده اند در سه وقت از شما اجازه بگیرند:قبل از نماز فجر،و در نیمروز هنگامی که لباسهای(معمولی)خود را بیرون می آورید،و بعد از نماز عشاء، این سه وقت خصوصی برای شما است،اما بعد از این سه وقت گناهی بر شما و بر آنها نیست(که بدون اذن وارد شوند)و بر گرد یکدیگر طواف کنید(و با صفا و صمیمیت به یکدیگر خدمت نمائید)اینگونه خداوند آیات را برای شما تبیین می کند و خداوند عالم و حکیم است.

۵۹-و هنگامی که اطفال شما به سن بلوغ رسند باید اجازه بگیرند،همانگونه که اشخاصی که پیش از آنها بودند اجازه می گرفتند،اینچنین خداوند آیاتش را برای شما تبیین می کند و خدا عالم و حکیم است.

۶۰-و زنان از کار افتاده ای که امید به ازدواج ندارند گناهی بر آنها نیست که لباسهای (روئین)خود را بر زمین بگذارند به شرط اینکه در برابر مردم خود آرایی نکنند و اگر خود را بپوشانند برای آنها بهتر است.و خداوند شنوا و دانا است.

تفسیر:

آداب ورود به جایگاه خصوصی پدر و مادر

همانگونه که قبلاـ هم گفته ایم مهمترین مساله ای که در این سوره،تعقیب شده مساله عفت عمومی و مبارزه با هر گونه آلودگی جنسی است که در ابعاد مختلف مورد بررسی قرار گرفته،آیات مورد بحث نیز به یکی از اموری که با این مساله ارتباط دارد پرداخته و خصوصیات آن را تشریح می کند و آن مساله اذن گرفتن کودکان بالغ و نابالغ به هنگام ورود به اطاقهایی است که مردان و همسرانشان ممکن است در آن خلوت کرده باشند.

نخست می گوید:"ای کسانی که ایمان آورده اید باید مملوکهای شما (بردگانتان)و همچنین کودکانتان که به حد بلوغ نرسیده اند در سه وقت از شما

اجازه بگیرند"(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنْكُمُ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمانُكَمْ وَ الَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكَمْ ثَلاثَ مَرّاتٍ).

"قبل از نماز فجر و در نیمروز هنگامی که لباسهای(معمولی)خود را بیرون می آورید،و بعد از نماز عشاء"(مِنْ قَبْلِ صَلاةِ الْفَجْرِ وَ حِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَ مِنْ بَعْدِ صَلاةِ الْعِشاءِ).

"ظهیره"چنان که راغب در مفردات و فیروزآبادی در قاموس می گویند:

به معنی نیمروز و حدود ظهر است که مردم در این موقع معمولا-لباسهای رویی خود را در می آورند و گاه مرد و زن با هم خلوت می کنند.

"این سه وقت،سه وقت پنهانی و خصوصی برای شما است"(ثَلاثُ عَوْراتٍ لَكُمْ).

"عوره"در اصل از ماده"عار"به معنی"عیب"است و از آنجا که آشکار شدن آلت جنسی مایه عیب و عار است در لغت عرب به آن عورت اطلاق شده.

کلمه"عوره"گاه به معنی شکاف در دیوار و لباس و مانند آن نیز آمده است و گاه به معنی مطلق عیب می باشد،و به هر حال اطلاق کلمه عورت بر این اوقات سه گانه به خاطر آن است که مردم در این اوقات خود را زیاد مقید به پوشانیدن خویش مانند سایر اوقات نمی کنند و یک حالت خصوصی دارند.

بدیهی است این دستور متوجه اولیای اطفال است که آنها را وادار به انجام این برنامه کنند،چرا که آنها هنوز به حد بلوغ نرسیده اند تا مشمول تکالیف الهی باشند،و به همین دلیل مخاطب در اینجا اولیاء هستند.

ضمنا اطلاق آیه هم شامل کودکان پسر و هم کودکان دختر می شود،و کلمه "الذین"که برای جمع مذکر است مانع از عمومیت مفهوم آیه نیست،زیرا در بسیاری از موارد این تعبیر به عنوان تغلیب بر مجموع اطلاق می گردد همانگونه که در آیه وجوب روزه تعبیر به"الذین"شده و منظور عموم مسلمانان است

ص :۵۳۹

(سوره بقره آیه ۸۳).

ذکر این نکته نیز لازم است که آیه از کودکانی سخن می گوید که به حد تمیز رسیده اند و مسائل جنسی و عورت و غیر آن را تشخیص می دهند،زیرا دستور اذن گرفتن خود دلیل بر این است که این اندازه می فهمند که اذن گرفتن یعنی چه؟و تعبیر به"ثلاث عورات"شاهد دیگری بر این معنی است.

اما اینکه این حکم در مورد بردگان مخصوص به بردگان مرد است یا کنیزان را نیز شامل می شود روایات مختلفی وارد شده هر چند ظاهر عام است و شامل هر دو گروه می شود و به همین دلیل روایت موافق ظاهر را می توان ترجیح داد.

در پایان آیه می فرماید:"بر شما و بر آنها گناهی نیست که بعد از این سه وقت بدون اذن وارد شوند،و بعضی به دیگری خدمت کنند و گرد هم(با صفا و صمیمیت) بگردند"(لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَ لاٰ عَلَيْهِمْ جُنٰاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوّٰافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلىٰ بَعْضٍ).

آری"این چنین خداوند آیات را برای شما تبیین می کند و خدا عالم و حکیم است"(كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمُ الْآيٰاتِ وَ اللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ).

واژه"طوافون"در اصل از ماده"طواف"به معنی گردش دور چیزی است،و چون به صورت صیغه مبالغه آمده به معنی کثرت در این امر می باشد،و با توجه به اینکه بعد از آن" بَعْضُكُمْ عَلىٰ بَعْضٍ "آمده مفهوم جمله این می شود که در غیر این سه وقت شما مجاز هستید بر گرد یکدیگر بگردید و رفت و آمد داشته باشید و به هم خدمت کنید.

و به گفته"فاضل مقداد"در"کنز العرفان"این تعبیر در حقیقت به منزله بیان دلیل برای عدم لزوم اجازه گرفتن در سائر اوقات است،چرا که اگر بخواهند مرتبا رفت و آمد داشته باشند و در هر بار اذن دخول بخواهند کار مشکل

می شود (۱).

*** در آیه بعد حکم بالغان را بیان کرده،می گوید:"هنگامی که اطفال شما به سن بلوغ رسند باید در همه اوقات اجازه بگیرند،همانگونه که اشخاصی که قبل از آنها بودند اجازه می گرفتند"(وَ إِذا بَلَغَ الْأَطْفالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ).

واژه"حلم"(بر وزن"کتب")به معنی عقل آمده است و کنایه از بلوغ است که معمولا با یک جهش عقلی و فکری توام است،و گاه گفته اند"حلم"به معنی رؤیا و خواب دیدن است،و چون جوانان،مقارن بلوغ،صحنه هایی در خواب می بینند که سبب احتلام آنها می شود این واژه به عنوان کنایه در معنی بلوغ به کار رفته است.

به هر حال از آیه فوق چنین استفاده می شود که حکم بالغان با اطفال نابالغ متفاوت است،زیرا کودکان نابالغ طبق آیه قبل تنها در سه وقت موظف به اجازه گرفتن هستند،چون زندگی آنها با زندگی پدران و مادران آن قدر آمیخته است که اگر بخواهند در همه حال اجازه بگیرند مشکل خواهد بود،و از این گذشته احساسات جنسی آنها هنوز به طور کامل بیدار نشده،ولی نوجوانان بالغ طبق این آیه که اذن گرفتن را به طور مطلق برای آنها واجب دانسته موظفند در همه حال به هنگام ورود بر پدر و مادر اذن بطلبند.

این حکم مخصوص به مکانی است که پدر و مادر در آنجا استراحت می کنند و گرنه وارد شدن در اطاق عمومی(اگر اطاق عمومی داشته باشند)مخصوصا به هنگامی که دیگران هم در آنجا حاضرند،و هیچگونه مانع و رادعی در کار نیست اجازه گرفتن لزومی ندارد.

ص:۵۴۱

۱- ۱) کنز العرفان جلد ۲ صفحه ۲۲۵.

ذکر این نکته نیز لازم است که جمله کَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ اشاره به بزرگسالان است که در همه حال به هنگام وارد شدن در اطاق موظف به اجازه گرفتن از پدران و مادران بودند،در این آیه افرادی را که تازه به حد بلوغ رسیده اند همردیف بزرگسالان قرار داده که موظف به استیذان بودند.

در پایان آیه برای تاکید و توجه بیشتر می فرماید:"این گونه خداوند آیاتش را برای شما تبیین می کند و خداوند عالم و حکیم است"(کَذٰلِکَ یُبَیِّنُ اللّٰهُ لَکُمْ آیاتِهِ وَ اللّٰهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ).

این همان تعبیری است که در ذیل آیه قبل بود بدون هیچگونه تغییر،جز اینکه در آن آیه"الآیات"بود و در اینجا"آیاته"که از نظر معنی تفاوت چندانی ندارد.

البته پیرامون خصوصیات این حکم و همچنین فلسفه آن در"نکات"بحث خواهیم کرد.

*** در آخرین آیه مورد بحث استثنایی برای حکم حجاب زنان بیان می کند و زنان پیر و سالخورده را از این حکم مستثنی می شمرد و می گوید:"زنان از کار افتاده ای که امیدی به ازدواج ندارند گناهی بر آنان نیست که لباسهای(روئین) خود را بر زمین بگذارند در حالی که در برابر مردم خود آرایی نکنند"(وَ الْقَوٰاعِدُ مِنَ النِّسٰاءِ اللاّٰتِی لاٰ یَرْجُونَ نِکٰاحاً فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُنٰاحٌ أَنْ یَضَعْنَ ثِیٰابَهُنَّ غَیْرَ مُتَبَرِّجٰاتٍ بِزِینَهٍ).

در واقع برای این استثناء دو شرط وجود دارد:

نخست اینکه به سن و سالی برسند که معمولا امیدی به ازدواج ندارند، و به تعبیر دیگر جاذبه جنسی را کاملا از دست داده اند.

دیگر اینکه در حال بر داشتن حجاب خود را زینت ننمایند.

ص :۵۴۲

روشن است که با این دو قید مفاسد کشف حجاب در مورد آنان وجود نخواهد داشت و به همین دلیل اسلام این حکم را از آنان برداشته است.

این نکته نیز روشن است که منظور برهنه شدن و بیرون آوردن همه لباسها نیست بلکه تنها کنار گذاشتن لباسهای رو است که بعضی روایات از آن تعبیر به چادر و روسری کرده است(الجلباب و الخمار).

در حدیثی از امام صادق ع در ذیل همین آیه می خوانیم که فرمود:

الخمار و الجلباب،قلت بین یدی من کان؟قال:بین یدی من کان غیر متبرجه بزینه:

"منظور روسری و چادر است،راوی می گوید از امام پرسیدم:در برابر هر کس که باشد؟فرمود:در برابر هر کس باشد،اما خود آرایی و زینت نکند" (۱).

روایات دیگری نیز به همین مضمون یا نزدیک به آن از ائمه اهل بیت ع نقل شده است (۲).

در پایان آیه اضافه می کند که با همه احوال"اگر آنها تعفف کنند و خویشتن را بپوشانند برای آنها بهتر است"(وَ أَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ).

چرا که از نظر اسلام هر قدر زن جانب عفاف و حجاب را رعایت کند پسندیده تر و به تقوا و پاکی نزدیکتر است.

و از آنجا که ممکن است بعضی از زنان سالخورده از این آزادی حساب شده و مشروع سوء استفاده کنند،و احیانا با مردان به گفتگوهای نامناسب بپردازند و یا طرفین در دل افکار آلوده ای داشته باشند در آخر آیه به عنوان یک اخطار می فرماید:"خداوند شنوا و دانا است"(وَ اللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ).

آنچه را می گوئید می شنود و آنچه را در دل دارید و یا در سر می پرورانید

ص :۵۴۳

۱- ۱) وسائل الشیعه جلد ۱۴ کتاب النکاح صفحه ۱۴۷ باب ۱۱۰.

۲- ۲) برای توضیح بیشتر به مدرک سابق مراجعه شود.

می داند.

***

نکته ها:

اشاره

1-فلسفه استیذان و مفاسد عدم توجه به آن

برای ریشه کن ساختن یک مفسده اجتماعی مانند اعمال منافی عفت تنها توسل به اجرای حدود و تازیانه زدن منحرفان کافی نیست،در هیچ یک از مسائل اجتماعی چنین برخوردی نتیجه مطلوب را نخواهد داد،بلکه باید مجموعه ای ترتیب داد از آموزش فکری و فرهنگی آمیخته با آداب اخلاقی و عاطفی،و همچنین آموزشهای صحیح اسلامی،و ایجاد یک محیط اجتماعی سالم،سپس مجازات را به عنوان یک عامل در کنار این عوامل در نظر گرفت.

به همین دلیل در این سوره نور که در واقع سوره عفت است از مجازات تازیانه مردان و زنان زناکار شروع می کند،و به مسائل دیگر مانند فراهم آوردن وسائل ازدواج سالم،رعایت حجاب اسلامی،نهی از چشم چرانی،تحریم متهم ساختن افراد به آلودگی ناموسی،و بالآخره اجازه گرفتن فرزندان به هنگام ورود به خلوتگاه پدران و مادران،گسترش می دهد.

این نشان می دهد که اسلام از هیچ یک از ریزه کاریهای مربوط به این مساله غفلت نکرده است.

خدمتکاران موظفند به هنگام ورود در اطاقی که دو همسر قرار دارند اجازه بگیرند.

کودکان بالغ نیز موظفند در هر وقت بدون اجازه وارد نشوند،حتی کودکان نابالغ که مرتبا نزد پدر و مادر هستند نیز آموزش داده شوند که لا اقل در سه وقت (قبل از نماز صبح و بعد از نماز عشاء و هنگام ظهر که پدران و مادران به استراحت می پردازند)بدون اجازه وارد نشوند.

ص: ۵۴۴

این یک نوع ادب اسلامی است هر چند متاسفانه امروز کمتر رعایت می شود و با اینکه قرآن صریحا آن را در آیات فوق بیان کرده است، در نوشته ها و سخنرانی ها و بیان احکام نیز کمتر دیده می شود که پیرامون این حکم اسلامی و فلسفه آن بحث شود،و معلوم نیست به چه دلیل این حکم قطعی قرآن مورد غفلت و بی توجهی قرار گرفته؟! گر چه ظاهر آیه وجوب رعایت این حکم است حتی اگر فرضا آن را مستحبّ بدانیم باز باید از آن سخن گفته شود،و جزئیات آن مورد بحث قرار گیرد.

بر خلاف آنچه بعضی از ساده اندیشان فکر می کنند که کودکان سر از این مسائل در نمی آورند و خدمتکاران نیز در این امور باریک نمی شوند ثابت شده است که کودکان(تا چه رسد به بزرگسالان)روی این مساله فوق العاده حساسیت دارند،و گاه می شود سهل انگاری پدران و مادران و بر خورد کودکان به منظره هایی که نمی بایست آن را ببینند سرچشمه انحرافات اخلاقی و گاه بیماریهای روانی شده است.

ما خود با افرادی بر خورد کردیم که به اعتراف خودشان بر اثر بی توجهی پدران و مادران به این امر و مشاهده آنان در حال آمیزش جنسی یا مقدمات آن به مرحله ای از تحریک جنسی و عقده روانی رسیده بودند که عداوت شدید پدر و مادر در سر حد قتل!در دل آنها پیدا شده بود،و خود آنها نیز شاید تا مرز انتحار پیش رفته بودند! اینجا است که ارزش و عظمت این حکم اسلامی آشکار می شود که مسائلی را که دانشمندان امروز به آن رسیده اند از چهارده قرن پیش در احکام خود پیش- بینی کرده است.

و نیز در همین جا لازم می دانیم به پدران و مادران توصیه کنیم که این مسائل

را جدی بگیرند،و فرزندان خود را عادت به گرفتن اجازه ورود بدهند،و همچنین از کارهای دیگری که سبب تحریک فرزندان می گردد از جمله خوابیدن زن و مرد در اطاقی که بچه های ممیز می خوابند تا آنجا که امکان دارد پرهیز کنند، و بدانند این امور از نظر تربیتی فوق العاده در سرنوشت آنها مؤثر است.

جالب اینکه در حدیثی از پیامبر اسلام ص می خوانیم که فرمود:

ایاکم و ان یجامع الرجل امرأته و الصبی فی المهد ینظر الیهما: "مبادا در حالی که کودکی در گهواره به شما می نگرد آمیزش جنسی کنید"! (۱).

***

۲-حکم حجاب برای زنان سالخورده

اصل استثناء این گروه از حکم حجاب در میان علمای اسلام محل بحث و گفتگو نیست،چرا که قرآن ناطق به آن است،ولی در خصوصیات آن گفتگوهایی وجود دارد از جمله اینکه:

در مورد سن این زنان و این که تا چه حد برسند حکم"قواعد"را دارند گفتگو است در بعضی از روایات اسلامی تعبیر به"مسنه"شده(زنان سالخورده) (۲).

در حالی که در بعضی دیگر تعبیر به"قعود از نکاح"(بازنشستگی از ازدواج)آمده (۳).

اما جمعی از فقهاء و مفسرین،آن را به معنی"پایان دوران قاعدگی و رسیدن به حد نازایی و عدم رغبت کسی به ازدواج با آنها"دانسته اند (۴).

ولی ظاهر این است که همه این تعبیرات به یک واقعیت اشاره می کند و آن

۱- ۱) بحار الانوار جلد ۱۰۳ صفحه ۲۹۵.

۲- ۲) وسائل الشیعه جلد ۱۴ کتاب النکاح باب ۱۱۰ حدیث ۴.

۳- ۳) همان مدرک حدیث ۵.

۴- ۴) جواهر جلد ۲۹ صفحه ۸۵ و کنز العرفان جلد ۲ ص ۲۲۶.

اینکه به سن و سالی برسند که معمولا در آن سن و سال کسی ازدواج نمی کند، هر چند ممکن است به طور نادر چنین زنانی اقدام به ازدواج بنمایند.

و نیز در مورد مقداری از بدن که جایز است آنها آشکار کنند،در احادیث اسلامی تعبیرات مختلفی آمده،در حالی که قرآن به طور سر بسته گفته است مانعی ندارد که لباسهای خود را فرو نهند که البته این تعبیر ظاهر در لباس رو است.

در بعضی از روایات در پاسخ این سؤال که کدامیک از لباسهایشان را می توانند فرو نهند؟امام صادق ع می فرماید:"الجلباب" (چادر) (۱).

در حالی که در روایت دیگری تعبیر به"جلباب و خمار"شده است (خمار به معنی روسری است) (۲).

ولی ظاهر این است که این گونه احادیث نیز با هم منافاتی ندارند،منظور این است که مانعی ندارد آنها سر خود را برهنه کنند و موها و گردن و صورت خود را نپوشانند و حتی در بعضی از احادیث و کلمات فقهاء،مچ دستها نیز استثناء شده است،اما بیش از این مقدار،دلیلی درباره استثناء آن نداریم.

و به هر حال همه اینها در صورتی است که آنها خود آرایی نکنند(غَیْرَ مُتَبَرِّجاتٍ بِزِینَهٍ)و زینتهای پنهانی خود را که دیگران هم واجب است بپوشانند باید مستور دارند،و همچنین لباسهای زینتی که جلب توجه می کند در تن نکنند و به تعبیر دیگر آنها مجازند بدون چادر و روسری با لباس ساده و بدون آرایش بیرون آیند.

اما با همه اینها این یک حکم الزامی نیست،بلکه اگر آنها مانند زنان دیگر پوشش را رعایت کنند ترجیح دارد،چنان که در ذیل آیه فوق صریحا آمده است،زیرا به هر حال احتمال لغزش-هر چند به صورت نادر-در مورد این گونه افراد نیز هست.

۱- ۱) وسائل الشیعه کتاب النکاح باب ۱۱۰ حدیث یک.

۲- ۲) همان مدرک حدیث ۲ و ۴.

[سوره النور (۲۴): آیه ۶۱]

اشاره

لَيْسَ عَلَى اَلْأَعْمىٰ حَرَجٌ وَ لاٰ عَلَى اَلْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَ لاٰ عَلَى اَلْمَرِيضِ حَرَجٌ وَ لاٰ عَلىٰ أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبٰائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهٰاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوٰانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوٰاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمٰامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمّٰاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوٰالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خٰالاٰتِكُمْ أَوْ مٰا مَلَكْتُمْ مَفٰاتِحَهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنٰاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعاً أَوْ أَشْتٰاتاً فَإِذٰا دَخَلْتُمْ بُيُوتاً فَسَلِّمُوا عَلىٰ أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اَللّٰهِ مُبٰارَكَةً طَيِّبَةً كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اَللّٰهُ لَكُمُ اَلْآيٰاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۶۱)

ترجمه:

۶۱-بر نابینا و افراد شل و بیمار گناهی نیست(که با شما هم غذا شوند)و بر شما نیز گناهی نیست که از خانه های خودتان(خانه های فرزندان یا همسرانتان که خانه خود شما محسوب می شود بدون اجازه خاصی)غذا بخورید،و همچنین خانه های پدرانتان،یا خانه های مادرانتان،یا خانه های برادرانتان،یا خانه های خواهرانتان

ص:۵۴۸

یا خانه های عموهایتان،یا خانه های عمه هایتان،یا خانه های دائیهایتان،یا خانه های خاله هایتان،یا خانه ای که کلیدش در اختیار شما است،یا خانه های دوستانتان، بر شما گناهی نیست که بطور دسته جمعی یا جداگانه غذا بخورید،و هنگامی که داخل خانه ای شدید بر خویشتن سلام کنید،سلام و تحیتی از سوی خداوند،سلام و تحیتی پر برکت و پاکیزه،اینگونه خداوند آیات را برای شما تبیین می کند شاید اندیشه کنید.

تفسیر:

خانه هایی که غذا خوردن از آنها مجاز است

از آنجا که در آیات سابق سخن از اذن ورود در اوقات معین یا به طور مطلق به هنگام داخل شدن در منزل اختصاصی پدر و مادر بود،آیه مورد بحث در واقع استثنایی بر این حکم است که گروهی می توانند در شرائط معینی بدون اجازه وارد منزل خویشاوندان و مانند آن شوند و حتی بدون استیذان غذا بخورند.

نخست می فرماید:"بر نابینا و افراد شل و بیمار گناهی نیست که با شما هم غذا شود"(لَيْسَ عَلَى الْأَعْمى حَرَجٌ وَ لا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَ لا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ).

چرا که طبق صریح بعضی از روایات،اهل مدینه پیش از آنکه اسلام را پذیرا شوند افراد نابینا و شل و بیمار را از حضور بر سر سفره غذا منع می کردند و با آنها هم غذا نمی شدند و از این کار نفرت داشتند.

و به عکس بعد از ظهور اسلام گروهی غذای این گونه افراد را جدا می دادند نه به این علت که از هم غذا شدن با آنها تنفر داشتند،بلکه به این دلیل که شاید اعمی،غذای خوب را نبیند و آنها ببینند و بخورند و این بر خلاف اخلاق است، و همچنین در مورد افراد لنگ و بیمار که ممکن است در غذا خوردن عقب بمانند و افراد سالم پیشی بگیرند.

به هر دلیل که بود با آنها هم غذا نمی شدند،و روی همین جهت افراد اعمی

ص :۵۴۹

و لنگ و بیمار نیز خود را کنار می کشیدند،چرا که ممکن بود مایه ناراحتی دیگران شوند و این عمل را برای خود گناه می دانستند.

این موضوع را از پیامبر خدا ص که سؤال کردند آیه فوق نازل شد و گفت:هیچ مانعی ندارد که آنها با شما هم غذا شوند (۱)

البته در تفسیر این جمله مفسران تفسیرهای دیگری نیز ذکر کرده اند از جمله اینکه آیه ناظر به استثنای این سه گروه از حکم جهاد است.

و یا اینکه منظور این است که شما مجازید این گونه افراد ناتوان را با خود به خانه های یازده گانه ای که در ذیل آیه به آن اشاره شده ببرید و آنها نیز از غذای آنها بخورند.

ولی این دو تفسیر بسیار بعید به نظر می رسد و با ظاهر آیه سازگار نیست (دقت کنید).

سپس قرآن مجید اضافه می کند:"بر خود شما نیز گناهی نیست که از این خانه ها بدون گرفتن اجازه غذا بخورید:خانه های خودتان"(منظور فرزندان یا همسران است که از آن تعبیر به خانه خود شده است)(وَ لاٰ عَلىٰ أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ).

"یا خانه های پدرانتان"(أَوْ بُيُوتِ آبٰائِكُمْ).

"یا خانه های مادرانتان"(أَوْ بُيُوتِ أُمَّهٰاتِكُمْ).

"یا خانه های برادرانتان"(أَوْ بُيُوتِ إِخْوٰانِكُمْ).

"یا خانه های خواهرانتان"(أَوْ بُيُوتِ أَخَوٰاتِكُمْ).

۱- ۱) "تفسیر در المنثور"و همچنین"تفسیر نور الثقلین"ذیل آیه مورد بحث-گروه دیگری از مفسران نیز این روایت را در تفسیر خود آورده اند مانند"طبرسی"در"مجمع البیان" و مرحوم"فیض"در تفسیر"صافی"و"فخر رازی"در"تفسیر کبیر"و"شیخ طوسی" در"تبیان".

"یا خانه های عموهایتان"(أَوْ بُیُوتِ أَعْمامِکُمْ).

"یا خانه های عمه هایتان"(أَوْ بُیُوتِ عَمّاتِکُمْ).

"یا خانه های دائیهایتان"(أَوْ بُیُوتِ أَخْوالِکُمْ).

"یا خانه های خاله هایتان"(أَوْ بُیُوتِ خالاتِکُمْ).

"یا خانه ای که کلیدش در اختیار شما است"(أَوْ ما مَلَکْتُمْ مَفاتِحَهُ).

"یا خانه های دوستانتان"(أَوْ صَدِیقِکُمْ).

البته این حکم شرائط و توضیحاتی دارد که بعد از پایان تفسیر آیه خواهد آمد.

سپس ادامه می دهد:"بر شما گناهی نیست که به طور دستجمعی یا جداگانه غذا بخورید"(لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ أَنْ تَأْکُلُوا جَمِیعاً أَوْ أَشْتاتاً).

گویا جمعی از مسلمانان در آغاز اسلام از غذا خوردن تنهایی،ابا داشتند و اگر کسی را برای هم غذا شدن نمی یافتند مدتی گرسنه می ماندند،قرآن به آنها تعلیم می دهد که غذا خوردن به صورت جمعی و فردی هر دو مجاز است (۱).

بعضی نیز گفته اند که گروهی از عرب مقید بودند که غذای مهمان را به عنوان احترام جداگانه ببرند و خود با او هم غذا نشوند(مبادا شرمنده یا مقید گردد) آیه این قیدها را از آنها برداشت و تعلیم داد که این یک سنت ستوده نیست (۲).

بعضی دیگر گفته اند که:جمعی مقید بودند که اغنیاء با فقیران غذا نخورند، و فاصله طبقاتی را حتی بر سر سفره حفظ کنند،قرآن این سنت غلط و ظالمانه را با عبارت فوق نفی کرد (۳).

مانعی ندارد که آیه ناظر به همه این امور باشد.

سپس به یک دستور اخلاقی دیگر اشاره کرده می گوید:

"هنگامی که وارد خانه ای شدید بر خویشتن سلام کنید،سلام و تحیتی از

ص:۵۵۱

۱- ۱ و ۲ و ۳) تفسیر تبیان ذیل آیه مورد بحث.

۲-

۳-

نزد خداوند،سلام و تحیتی پر برکت و پاکیزه"(فَإِذٰا دَخَلْتُمْ بُیُوتاً فَسَلِّمُوا عَلیٰ أَنْفُسِکُمْ تَحِیَّةً مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ مُبٰارَکَةً طَیِّبَةً).

و سر انجام با این جمله آیه را پایان می دهد:"این گونه خداوند آیات خویش را برای شما تبیین می کند،شاید اندیشه و تفکر کنید"(کَذٰلِکَ یُبَیِّنُ اللّٰهُ لَکُمُ الْآیٰاتِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ).

در اینکه منظور از این "بیوت"(خانه ها)چه خانه هایی است؟بعضی از مفسران آن را اشاره به خانه های یازده گانه فوق می دانند.

و بعضی دیگر آن را مخصوص مساجد دانسته اند.

ولی پیدا است که آیه مطلق است و همه خانه ها را شامل می شود،اعم از خانه های یازده گانه ای که انسان برای صرف طعام وارد آن می شود،و یا غیر آن از خانه های دوستان و خویشاوندان یا غیر آنها،زیرا هیچ دلیلی بر تقیید مفهوم وسیع آیه نیست.

و اما اینکه منظور از سلام کردن بر خویشتن چیست؟باز در اینجا چند تفسیر دیده می شود:

بعضی آن را به معنی سلام کردن بعضی بر بعضی دیگر دانسته اند،همانگونه که در داستان بنی اسرائیل(سوره بقره آیه ۵۴)خواندیم فَاقْتُلُوا أَنْفُسَکُمْ :"بعضی از شما،بعضی دیگر را به عنوان مجازات باید بقتل برسانند".

بعضی از مفسران آن را به معنی سلام کردن بر همسر و فرزندان و خانواده دانسته اند،چرا که آنها به منزله خود انسانند،و لذا تعبیر به"انفس"شده است،در آیه مباهله(سوره آل عمران آیه ۶۱)نیز این تعبیر دیده می شود،و این نشان می دهد که گاه نزدیکی شدید یک فرد به دیگری سبب می شود که از او تعبیر به"نفس"(خود انسان)کنند،آن گونه که نزدیک بودن علی ع به پیامبر ص سبب این تعبیر شد.

بعضی از مفسران نیز آیه فوق را اشاره به خانه هایی می دانند که شخصی در آن ساکن نیست،انسان به هنگام ورود در آنجا با این عبارت بر خویشتن سلام می کند:

السلام علینا من قبل ربنا(درود بر ما از سوی پروردگار ما)-یا-السلام علینا و علی عباد اللّه الصالحین(درود بر ما و بر بندگان صالح خدا).

ما فکر می کنیم منافاتی در میان این تفسیرها نباشد،به هنگام ورود در هر خانه ای باید سلام کرد،مؤمنان بر یکدیگر،و اهل منزل بر یکدیگر،و اگر هم کسی نباشد،سلام کردن بر خویشتن،چرا که همه اینها در حقیقت باز گشت به سلام بر خویش دارد.

لذا در حدیثی از امام باقر ع می خوانیم هنگامی که از تفسیر این آیه سؤال کردند در جواب فرمود:

هو تسلیم الرجل علی اهل البیت حین یدخل ثم یردون علیه فهو سلامکم علی انفسکم: "منظور سلام کردن انسان بر اهل خانه است،به هنگامی که وارد خانه می شود،آنها طبعا به او پاسخ می گویند، و سلام را به خود او باز می گردانند و این است سلام شما بر خودتان (۱).

و باز از همان امام ع می خوانیم که می فرمود:

اذا دخل الرجل منکم بیته فان کان فیه احد یسلم علیه،و ان لم یکن فیه احد فلیقل السلام علینا من عند ربنا یقول اللّه عز و جل تَحِیَّةً مِنْ عِنْدِ اللّهِ مُبارَکَةً طَیِّبَةً : "هنگامی که کسی از شما وارد خانه اش می شود اگر در آنجا کسی باشد بر او سلام کند،و اگر کسی نباشد بگوید:سلام بر ما از سوی پروردگار ما،همانگونه که خداوند در قرآن فرموده: تَحِیَّةً مِنْ عِنْدِ اللّهِ مُبارَکَةً طَیِّبَةً . (۲).

***

ص:۵۵۳

۱- ۱) نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۶۲۷.

۲- ۲) همان مدرک.

نکته ها:

اشاره

۱–آیا خوردن غذای دیگران مشروط به اجازه آنها نیست؟

چنان که در آیه فوق دیدیم خداوند اجازه داده است که انسان از خانه های بستگان نزدیک و بعضی از دوستان و مانند آنها–که مجموعا یازده مورد می شود- غذا بخورد،و در آیه اجازه گرفتن از آنها شرط نشده بود،و مسلما مشروط به اجازه نیست چون با وجود اجازه از غذای هر کس می توان خورد و این یازده گروه خصوصیتی ندارد.

ولی آیا احراز رضایت باطنی(به اصطلاح از طریق شاهد حال)به خاطر خصوصیت و نزدیکی که میان طرفین است شرط است؟ظاهر اطلاق آیه این شرط را نیز نفی می کند،همین اندازه که احتمال رضایت او باشد(و غالبا رضایت حاصل است)کافی می شمرد.

ولی اگر وضع طرفین به صورتی در آمده که یقین به عدم رضایت داشته باشند گر چه ظاهر آیه نیز از این نظر اطلاق دارد اما بعید نیست که آیه از چنین صورتی منصرف باشد،به خصوص اینکه اینگونه افراد،نادرند و معمولا ـ اطلاقات شامل این گونه افراد نادر نمی شود.

بنا بر این آیه فوق،در محدوده خاصی،آیات و روایاتی را که تصرف در اموال دیگران را مشروط به احراز رضایت آنها کرده است تخصیص می زند،ولی تکرار می کنیم این تخصیص در محدوده معینی است،یعنی غذا خوردن به مقدار نیاز، خالی از اسراف و تبذیر.

آنچه در بالا ذکر شد در میان فقهای ما مشهور است،و قسمتی از آن نیز صریحا در روایات آمده.

در روایت معتبری از امام صادق ع می خوانیم هنگامی که از این آیه–جمله أَوْ صَدِيقِكُمْ –از آن حضرت سؤال کردند فرمود:

هو و اللّه الرجل یدخل بیت صدیقه

ص :۵۵۴

فیاکل بغیر اذنه: "به خدا قسم منظور این است که انسان داخل خانه برادرش می شود و بدون اجازه غذا می خورد" (۱).

روایات متعدد دیگری نیز به همین مضمون نقل شده که در آنها آمده است اذن گرفتن در این موارد شرط نیست(البته اختلافی در میان فقهاء نیست که با نهی صریح یا علم به کراهت جایز نیست و آیه از آن انصراف دارد).

در مورد"عدم افساد"(و عدم اسراف)نیز در بعضی از روایات تصریح شده است (۲).

تنها چیزی که در اینجا باقی می مانـد این است که روایتی که در همین باب وارد شـده می خوانیم:تنها از مواد غـذایی خاصـی می توان استفاده کرد نه هر غذایی ولی از آنجا که این روایت مورد اعراض فقهاء است،سند آن معتبر نخواهد بود.

بعضی دیگر از فقهاء طعامهای نفیس و عالی که صاحب خانه احیانا برای خود یا مهمان محترمی و یا مواقع خاصی ذخیره کرده است استثناء کرده اند،و این استثناء به حکم انصراف آیه از این صورت بعید به نظر نمی رسد (۳).

***

۲-فلسفه این حکم اسلامی

ممکن است این حکم اسـلامی در مقایسه با احکام شدیـد و محکمی که در تحریم غصب در برنامه های اسـلامی آمـده سؤال انگیز باشد که چگونه اسـلام با آن همه دقت و سـخت گیری که در مساله تصرف در اموال دیگران نموده چنین امری را مجاز شمرده است؟!

۱- ۱) وسائل الشیعه جلد ۱۶ صفحه ۴۳۴ کتاب اطعمه و اشربه ابواب آداب المائده باب ۲۴ حدیث ۱.

۲- ۲) همان مدرک حدیث ۴.

۳- ۳) برای توضیح بیشتر به جواهر الکلام جلد ۳۶ صفحه ۴۰۶(کتاب الاطعمه و الاشربه)مراجعه فرمائید.

ما فکر می کنیم این سؤال متناسب با محیطهای صد در صد مادی همچون محیط اجتماعی غربی ها است که حتی فرزندان خود را کمی که بزرگ شوند از خانه بیرون می کنند!و عذر پدر و مادر را به هنگام پیری و از کار افتادگی می خواهند!و هرگز حاضر نیستند در برابر آنها حق شناسی و محبت کنند،چرا که تمام مسائل در آنجا بر محور روابط مادی و اقتصادی دور می زند،و از عواطف انسانی خبری نیست!.

ولی این مساله با توجه به فرهنگ اسلامی و عواطف ریشه دار انسانی، مخصوصا در زمینه نزدیکان و بستگان و دوستان خاص،که حاکم بر این فرهنگ است به هیچوجه جای تعجب نیست.

در حقیقت اسلام پیوندهای نزدیک خویشاوندی و دوستی را ما فوق این مسائل دانسته است،و این در حقیقت حاکی از نهایت صفا و صمیمیتی است که در جامعه اسلامی باید حاکم باشد،و تنگ نظری ها و انحصارطلبی ها و خودخواهی ها از آن دور گردد.

بدون شک احکام غصب در غیر این محدوده حاکم است،ولی اسلام در این محدوده خاص مسائل عاطفی و پیوندهای انسانی را مقدم شمرده،و در واقع الگویی است برای سایر روابط خویشاوندان و دوستان.

***

۳-منظور از "صدیق" کیست؟

بدون شک صداقت و دوستی معنی وسیعی دارد و منظور از آن در اینجا مسلما دوستان خاص و نزدیکند که رفت و آمد با یکدیگر دارند،و ارتباط میان آنها ایجاب می کند که به منزل یکدیگر بروند و از غذای هم بخورند،البته همانگونه که در اصل مساله یاد آور شدیم در این گونه موارد احراز رضایت شرط نیست همان اندازه که یقین به نارضایی نداشته باشد کافی است.

لـذا بعضـی از مفسـران در ذیـل این جمله گفته انـد:منظور دوستی است که در دوستیش صادقانه با تو رفتار می کنـد،و بعضـی دیگر گفته اند:دوستی است که ظاهر و باطنش با تو یکی است،و ظاهرا همه اشاره به یک مطلب دارند.

ضمنا از این تعبیر اجمالا روشن می شود آنها که تا این انـدازه در برابر دوسـتانشان گـذشت ندارند در واقع دوست نیسـتند! در اینجا مناسب است گسترش مفهوم دوستی و شرائط جامع آن را که در حدیثی از امام صادق ع نقل شده بشنویم:امام ع فرمود:

لا تکون الصداقه الا بحدودها،فمن کانت فیه هذه الحدود او شیء منها فانسبه الی الصداقه و من لم یکن فیه شیء منها فلا تنسبه الی شیء من الصداقه:

فاولها ان تکون سریرته و علانیته لک واحده.

و الثانی ان یری زینک زینه و شینک شینه.

و الثالثه ان لا تغیره علیک ولایه و لا مال.

و الرابعه ان لا تمنعک شیئا تناله مقدرته.

و الخامسه و هی تجمع هذه الخصال ان لا یسلمک عند النکبات:

"دوستی جز با حـدود و شـرائطش امکان پـذیر نیست،کسـی که این حـدود و شـرائط یا بخشـی از آن در او باشد او را دوسـت بدان،و کسی که هیچیک از این شرائط در او نیست چیزی از دوستی در او نیست:

نخستین شرط دوستی آنست که باطن و ظاهرش برای تو یکی باشد.

دومین شرط این است که زینت و آبروی تو را زینت و آبروی خود بداند و عیب و زشتی تو را عیب و زشتی خود ببیند.

سوم این است که مقام و مال،وضع او را نسبت به تو تغییر ندهد! چهارم این که آنچه را در قدرت دارد از تو مضایقه ننماید! و پنجم که جامع همه این صفات است آنست که تو را به هنگام پشت کردن

روزگار رها نکند"! (۱).

***

۴-تفسیر " مٰا مَلَکْتُمْ مَفٰاتِحَهُ "

در پاره ای از شان نزولها آمده است که در صدر اسلام هنگامی که مسلمانها به جهاد می رفتند گاهی کلید خانه خود را به افراد از کار افتاده ای که قادر بر جهاد نبودند داده،و حتی به آنها اجازه می دادند که از غذاهای موجود در خانه بخورند اما آنها احیانا از ترس اینکه مبادا گناهی باشد،از خوردن امتناع می ورزیدند.

طبق این روایت منظور از مٰا مَلَکْتُمْ مَفٰاتِحَهُ (خانه هایی که مالک کلیدهای آنها شده اید)همین است (۲).

از"ابن عباس"نیز نقل شده که منظور وکیل انسان و نماینده او نسبت به آب و ملک و زراعت و چهارپایان است که به او اجازه داده شده است از میوه باغ به مقدار نیاز بخورد و از شیر حیوانات بنوشد،بعضی نیز آن را به"شخص انباردار"تفسیر کرده اند که حق دارد کمی از مواد غذایی تناول کند.

ولی با توجه به سایر گروه هایی که در این آیه،نام آنها برده شده،ظاهر این است که منظور از این جمله،کسانی است که کلید خانه خود را به خاطر ارتباط نزدیک و اعتماد،به دست دیگری می سپارند،ارتباط نزدیک میان این دو سبب شده که آنها نیز در ردیف بستگان و دوستان نزدیک باشند،خواه رسما وکیل بوده باشد یا نه.

و اگر می بینیم در بعضی از روایات این جمله به وکیلی که عهده دار سرپرستی اموال کسی است تفسیر شده در واقع از قبیل بیان مصداق است و منحصر به آن نیست.

***

۱- ۱) اصول کافی جلد ۲ صفحه ۴۶۷.

۲- ۲) تفسیر قرطبی ذیل آیه مورد بحث(در وسائل الشیعه جلد ۱۶ صفحه ۴۳۶ باب ۲۴ از ابواب مائده نیز حدیثی به این مضمون آمده است.

۵-سلام و تحیت

"تحیت"چنان که قبلا هم گفته ایم در اصل از ماده"حیات"است،و به معنی دعا کردن برای سلامت و حیات دیگری می باشد،خواه این دعا به صورت"سلام علیکم"یا"السلام علینا"و یا مثلا"حیاک اللّه"بوده باشد،ولی معمولا هر نوع اظهار محبتی را که افراد در آغاز ملاقات نسبت به یکدیگر می کنند، "تحیت"می گویند.

منظور از" تَحِیَّةً مِنْ عِنْدِ اللّهِ مُبارَکَةً طَیِّبَةً "این است که تحیت را به نوعی با خدا ارتباط دهند،یعنی منظور از"سلام علیکم"این باشد که"سلام خدا بر تو باد"یا"سلامتی تو را از خدا می خواهم"چرا که از نظر یک فرد موحد، هر گونه دعائی بالآخره به خدا باز می گردد و از او تقاضا می شود و طبیعی است دعائی که چنین باشد،هم پر برکت(مبارک)و هم پاکیزه و"طیبه"است.

(درباره سلام و اهمیت آن و وجوب پاسخ دادن به هر گونه تحیت در جلد چهارم تفسیر نمونه صفحه ۴۱-ذیل آیه ۸۶ سوره نساء-بحث کرده ایم).

***

[سوره النور (۲۴): آیات ۶۲ تا ۶۴]

اشاره

إِنَّمَا اَلْمُؤْمِنُونَ اَلَّذِينَ آمَنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِذا كانُوا مَعَهُ عَلى أَمْرٍ جامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتّى يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ اَلَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولئِكَ
اَلَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ فَإِذَا اِسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأْذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَ اِسْتَغْفِرْ لَهُمُ اَللّهَ إِنَّ اَللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۶۲) لا
تَجْعَلُوا دُعاءَ اَلرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضاً قَدْ يَعْلَمُ اَللّهُ اَلَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِواذاً فَلْيَحْذَرِ اَلَّذِينَ يُخالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ
تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ (۶۳) أَلا إِنَّ لِلّهِ ما فِي اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ ما أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَ يَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِما
عَمِلُوا وَ اَللّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۶۴)

ترجمه:

۶۲-مؤمنان واقعی کسانی هستند که ایمان به خدا و رسولش آورده اند و هنگامی که در کار مهمی با او باشند بدون اجازه او بجایی نمی روند،کسانی که از تو اجازه می گیرند آنها براستی ایمان به خدا و پیامبرش آورده اند،در این صورت هر گاه از تو برای بعضی از کارهای مهم خود اجازه بخواهند،هر کس از آنها را می خواهی(و صلاح می بینی)اجازه ده،و برای آنها استغفار کن که خداوند غفور و رحیم است.

۶۳-دعوت پیامبر را در میان خود مانند دعوت بعضی از شما نسبت به بعضی دیگر تلقی نکنید،خداوند کسانی را که از شما پشت سر دیگران پنهان می شوند و یکی پس از دیگری فرار می کند می داند،آنها که مخالفت فرمان او می کنند باید از این بترسند که فتنه ای دامنشان را بگیرد،یا عذاب دردناک به آنها برسد.

۶۴-آگاه باشید که برای خدا است آنچه در آسمانها و زمین است،او می داند آنچه را که شما بر آن هستید،و روزی که به سوی او باز می گردند آنها را از اعمالی که انجام دادند آگاه می سازد،و خدا به هر چیزی آگاه است.

شان نزول:

درباره نخستین آیه مورد بحث شان نزولهای گوناگونی نقل کرده اند:

در بعضی از روایات می خوانیم که این آیه در مورد"حنظله بن أبی عیاش" نازل شده است که در همان شب که فردای آن جنگ احد در گرفت می خواست عروسی کند،پیامبر ص با اصحاب و یاران مشغول به مشورت درباره جنگ بود،او نزد پیامبر ص آمد و عرضه داشت که اگر پیامبر ص به او اجازه دهد آن شب را نزد همسر خود بماند،پیامبر ص به او اجازه داد.

صبحگاهان به قدری عجله برای شرکت در برنامه جهاد داشت که موفق به انجام غسل نشد،با همان حال وارد معرکه کارزار گردید،و سرانجام شربت شهادت نوشید.

پیامبر ص درباره او فرمود:"فرشتگان را دیدم که حنظله را در میان

ص:۵۶۱

آسمان و زمین غسل می دهند"!،لذا بعد از آن حنظله به عنوان"غسیل الملائکه" نامیده شد (۱).

در شان نزول دیگری می خوانیم که آیه در داستان جنگ خندق نازل گردید،در آن هنگام که پیامبر ص با انبوه مسلمانان با سرعت مشغول کندن خندق در اطراف مدینه بودند گروهی از منافقین به ظاهر در صف آنها بودند ولی کمتر کار انجام می دادند،و تا چشم مسلمانان را غافل می دیدند بدون اجازه گرفتن از پیامبر ص آهسته به خانه های خود می آمدند،اما هنگامی که مسلمانان راستین مشکلی پیدا می کردند نزد پیامبر ص آمده اجازه می خواستند و به محض اینکه کار خود را انجام می دادند باز می گشتند و به حفر خندق ادامه می دادند،تا از این کار خیر و مهم عقب نمانند،آیه فوق گروه اول را مذمت و گروه دوم را ستایش می کند (۲).

***

تفسیر:

پیامبر را تنها نگذارید!

در چگونگی ارتباط این آیات با آیات قبل بعضی از مفسران از جمله مرحوم طبرسی در مجمع البیان و نویسنده تفسیر فی ظلال گفته اند که چون در آیات گذشته بخشی از نحوه معاشرت افراد با دوستان و خویشاوندان مطرح شده بود،آیات مورد بحث کیفیت معاشرت مسلمانان را با پیشوایشان پیامبر مطرح نموده و لزوم انضباط را در برابر او تاکید می کند،تا در همه چیز گوش به فرمان پیامبر ص باشند و در کارهای مهم بدون ضرورت،و بدون اجازه او از جمعیت جدا نشوند.

این احتمال نیز وجود دارد که در چند آیه قبل،سخن از لزوم اطاعت

۱- ۱) تفسیر علی بن ابراهیم طبق نقل تفسیر نور الثقلین جلد ۳ صفحه ۶۲۸.
۲- ۲) تفسیر فی ظلال جلد ۶ صفحه ۱۲۶ ذیل آیات مورد بحث.

خـدا و پیامبر ص در میان بود و یکی از شـئون اطاعت آن است که بدون اذن و فرمان او کاری نکنند،لذا در آیات مورد بحث از این مطلب سخن می گوید.

به هر حـال در نخستین آیه می فرمایـد:"مؤمنان واقعی کسانی هسـتند که ایمان به خـدا و رسولش آورده انـد و هنگامی که در کـار مهمی که حضور جمعیت را ایجاب می کنـد با او باشـند،بـدون اذن و اجازه او به جایی نمی رونـد"(إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِذا كانُوا مَعَهُ عَلى أَمْرٍ جامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتّى يَسْتَأْذِنُوهُ).

منظور از"امر جـامع"هر کـار مهمی است که اجتمـاع مردم در آن لازم است و تعاون و همکاریشان ضـرورت دارد،خواه مساله مهم مشورتی باشد،خواه مطلبی پیرامون جهاد و مبارزه با دشـمن،و خواه نماز جمعه در شـرائط فوق العاده،و مانند آن،بنا بر این اگر می بینیم بعضـی از مفسـران آن را به خصوص مشورت،یا خصوص مساله جهاد،یا خصوص نماز جمعه یا نماز عیـد تفسـیر کرده اند باید گفت:بخشی از معنی آیه را منعکس ساخته اند،و شان نزولهای گذشته نیز مصداقهایی از این حکم کلی هستند.

در حقیقت این یک دستور انضباطی است که هیچ جمعیت و گروه متشکل و منسجم نمی تواند نسبت به آن بی اعتنا باشد،چرا که در این گونه مواقع گاهی حتی غیبت یک فرد گران تمام می شود و به هدف نهایی آسیب می رساند،مخصوصا اگر رئیس جمعیت،فرستاده پروردگار و پیامبر خدا و رهبر روحانی نافذ الامر باشد.

تـوجه به این نکته نیز لازم است که منظور از اجـازه گرفتن این نیست که هر کس کـاری دارد یـک اجـازه صوری بگیرد و به دنبال کار خود برود،بلکه براستی اجازه گیرد،یعنی اگر رهبر،غیبت او را مضـر تشـخیص نداد،به او اجازه می دهد و در غیر این صورت باید بماند و گاهی کار خصوصی خود را فدای هدف مهمتر کند.

لـذا در دنبـال ایـن جملـه اضـافه می کنـد:"کسـانی که از تـو اجـازه می گیرنـد آنهـا براسـتی ایمـان به خـدا و رسـولش آورده اند"ایمانشان تنها با زبان نیست،بلکه با روح

ص :۵۶۳

و جان مطیع فرمان تواند(إِنَّ الَّذِینَ یَسْتَأْذِنُونَکَ أُولٰئِکَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ).

"در این صورت هر گاه از تو برای بعضی از کارهای مهم خود اجازه بخواهند به هر کس از آنها می خواهی(و صلاح می بینی)اجازه ده"(فَإِذَا اسْتَأْذَنُوکَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأْذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ).

روشن است که اینگونه افراد با ایمان با توجه به اینکه برای امر مهمی اجتماع کرده اند هرگز برای یک کار جزئی اجازه نمی طلبند،و منظور از"شانهم" در آیه کارهای ضروری و قابل اهمیت است.

و از سوی دیگر،خواست پیامبر ص مفهومش این نیست که بدون در نظر گرفتن جوانب امر و اثرات حضور و غیاب افراد اجازه دهد،بلکه این تعبیر برای آنست که دست رهبر باز باشد و در هر مورد ضرورت حضور افراد را احساس می کند به آنها اجازه رفتن را ندهد.

شاهد این سخن اینکه در آیه ۴۳ سوره توبه،پیامبر ص را به خاطر اجازه دادن به بعضی از افراد مؤاخذه می کند و می گوید: عَفَا اللّهُ عَنْکَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتّٰی یَتَبَیَّنَ لَکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْکاذِبِینَ :"خداوند تو را عفو کرد چرا به آنها اجازه دادی پیش از آنکه راستگویان از دروغگویان برای تو شناخته شوند؟!".

این آیه نشان می دهد که حتی پیامبر ص در اجازه دادن افراد باید دقت کند و تمام جوانب کار را در نظر گیرد و در این امر مسئولیت الهی دارد.

و در پایان آیه می فرماید:هنگامی که به آنها اجازه می دهی"برای آنان استغفار کن که خداوند غفور و رحیم است"(وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللّهَ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ).

در اینجا این سؤال پیش می آید که این استغفار برای چیست؟مگر آنها با اجازه گرفتن از پیامبر ص باز گنهکارند که نیاز به استغفار دارند؟!.

این سؤال را از دو راه می توان پاسخ گفت:نخست اینکه آنها گر چه ماذون

و مجازنـد ولی بالآخره کار شخصـی خود را بر کار جمعی مسـلمین مقدم داشـته اند و این خالی از یک نوع ترک اولی نیسـت (۱)و لذا نیاز به استغفار دارند(همانند استغفار بر یک عمل مکروه).

ضمنا این تعبیر نشان می دهـد که تا می تواننـد از گرفتن اجازه خودداری کنند و فداکاری و ایثار نمایند که حتی پس از اجازه باز عمل آنها ترک اولی است، مبادا حوادث جزئی را بهانه ترک گفتن این برنامه های مهم قرار دهد.

دیگر اینکه آنها به خاطر رعایت ادب در برابر رهبرشان درخور لطف الهی هستند و پیامبر ص به عنوان تشکر از این عمل برای آنها استغفار می کند (۲).

در عین حال این دو پاسخ با هم منافاتی ندارد و ممکن است هر دو منظور باشد.

البته این دسـتور انضـباطی مهم اسلامی مخصوص پیامبر و یارانش نبوده است بلکه در برابر تمام رهبران و پیشوایان الهی اعم از پیامبر و امام و علمایی که جانشـین آنها هسـتند رعایت آن لازم است،چرا که مساله سرنوشت مسلمین و نظام جامعه اسلامی در آن مطرح می باشـد،و حتی علاوه بر دسـتور قرآن مجیـد،عقل و منطق نیز حاکم به آن است،زیرا اصولا هیـچ تشـکیلاتی بدون رعایت این اصل پا بر جا نمی ماند،و مدیریت صحیح بدون آن امکان پذیر نیست.

عجب اینکه بعضـی از مفسـران معروف اهـل سـنت این آیه را دلیـل بر جـواز اجتهـاد و واگـذاری حکم به رای مجتهـد دانسـته انـد،ولی نـاگفته پیـدا اسـت آن اجتهـادی کـه در مبـاحث اصـول و فقه مطرح است مربـوط به احکـام شـرع است نه مربـوط به موضوعات،اجتهاد در موضوعات قابل انکار نیست،هر فرمانده لشـکر،هر رئیس اداره و هر سـرپرست گروهی به هنگام تصـمیم گیری در مسائل اجرایی و موضوعات

۱- ۱) "تفسیر فخر رازی"و"روح المعانی"و"تفسیر قرطبی"ذیل آیات مورد بحث.
۲- ۲) "تفسیر فخر رازی"ذیل آیات مورد بحث.

خارجی رأیش محترم است،این دلیل بر آن نیست که در احکام کلی شرع بتوان اجتهاد کرد و با مصلحت اندیشی،حکمی وضع یا حکمی را نفی نمود.

*** سپس دستور دیگری در ارتباط با فرمانهای پیامبر اسلام ص بیان کرده می گوید:"دعوت پیامبر ص را در میان خود مانند دعوت بعضی از شما نسبت به بعضی دیگر تلقی نکنید"(لاٰ تَجْعَلُوا دُعٰاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعٰاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضاً).

او هنگامی که شما را برای مساله ای فرا می خواند حتما یک موضوع مهم الهی و دینی است،باید آن را با اهمیت تلقی کنید،و به طور جدی روی آن بایستید، دعوتهای او را ساده نگیرید که فرمانش فرمان خدا و دعوتش دعوت پروردگار است.

سپس ادامه می دهد:"خداوند کسانی را که از شما برای جدا شدن از برنامه های مهم پیامبر ص پشت سر دیگران پنهان می شوند،و یکی پس از دیگری فرار می کنند می داند"و می بیند(قَدْ يَعْلَمُ اللّٰهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوٰاذاً).

"اما آنها که مخالفت فرمان او می کنند باید از این بترسند که فتنه ای دامنشان را بگیرد،یا عذاب دردناک به آنها برسد"(فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخٰالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذٰابٌ أَلِيمٌ).

"یتسللون"از ماده"تسلل"در اصل به معنی بر کندن چیزی است(مثلا گفته می شود"سل السیف من الغمد"یعنی شمشیر را از غلاف کشید)و معمولا به کسانی که مخفیانه و به طور قاچاقی از جایی می گریزند،"متسللون"گفته می شود.

"لواذا"از"ملاوذه"به معنی استتار است،و در اینجا به معنی عمل کسانی است که پشت سر دیگری خود را پنهان می کنند یا در پشت دیواری قرار می گیرند و به اصطلاح افراد را خواب می کنند و فرار می کنند،این عملی بوده است که منافقین به هنگامی که پیامبر ص مردم را برای جهاد یا امر مهم دیگری فرا می خواند انجام می دادند.

قرآن مجید می گوید:این عمل زشت منافقانه شما اگر از مردم پنهان

بماند از خدا هرگز پنهان نخواهد ماند،و این مخالفتهای شما در برابر فرمان پیامبر ص مجازات دردناکی در دنیا و آخرت دارد.

در اینکه منظور از"فتنه"در اینجا چیست؟بعضی از مفسران آن را به معنی قتل و بعضی به معنی گمراهی و بعضی به معنی تسلط سلطان ظالم،و سر انجام بعضی به معنی بلای نفاق که در قلب انسان آشکار می شود دانسته اند.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از فتنه،فتنه های اجتماعی و نابسامانیها و هرج و مرج و شکست و سایر آفتهایی است که بر اثر تخلف از فرمان رهبر دامنگیر جامعه می شود.

ولی به هر حال فتنه مفهوم وسیعی دارد که همه این امور و غیر اینها را شامل می شود.همانگونه که"عذاب الیم"ممکن است عذاب دنیا یا آخرت یا هر دو را در بر گیرد.

قابل توجه اینکه در تفسیر آیه فوق غیر از آنچه گفتیم دو احتمال دیگر ذکر کرده اند:

نخست اینکه:منظور از" لاٰ تَجْعَلُوا دُعٰاءَ الرَّسُولِ بَیْنَکُمْ کَدُعٰاءِ بَعْضِکُمْ بَعْضاً "این است که هنگامی که پیامبر ص را صدا می زنید با ادب و احترامی که شایسته مقام او است وی را بخوانید،نه همچون صدا زدن یکدیگر،زیرا بعضی از کسانی که با ادب اسلامی آشنا نبودند خدمت پیامبر ص می رسیدند و در میان جمع یا تنهایی مرتب:یا محمد!یا محمد!...می گفتند به گونه ای که شایسته یک رهبر بزرگ آسمانی نبود،هدف این است که او را با تعبیراتی مانند یا رسول اللّه و یا نبی اللّه و با لحنی معقول و مؤدبانه صدا بزنند.

در بعضی از روایات نیز این تفسیر وارد شده است،ولی با توجه به آیه گذشته و تعبیرات ذیل خود این آیه که سخن از اجابت دعوت پیامبر ص و غائب نشدن از محضر او بدون اذن می گوید این تفسیر با ظاهر آیه سازگار نیست،مگر اینکه

بگوئیم هر دو مطلب مراد است،و تفسیر اول و دوم را در مفهوم آیه جمع بدانیم.

تفسیر سومی نیز برای آیه نقل شده که بسیار ضعیف به نظر می رسد و آن اینکه"دعا و نفرین های پیامبر ص را همچون نفرین خودتان در باره یکدیگر نگیرید" (۱).

چرا که دعا و نفرین او روی حساب است و برنامه الهی و مسلما کارگر خواهد شد.

اما با توجه به اینکه این تفسیر تناسبی با صدر و ذیل آیه ندارد و روایتی نیز در باره آن نرسیده قابل قبول نیست.

ذکر این نکته نیز لازم است که علمای اصول از جمله فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ ...چنین استفاده کرده اند که اوامر پیامبر ص دلالت بر وجوب دارد ولی این استدلال اشکالاتی دارد که در اصول به آن اشاره شده است.

*** آخرین آیه مورد بحث که"آخرین آیه سوره نور"است اشاره لطیف و پر معنایی است به مساله مبدء و معاد که انگیزه انجام همه فرمانهای الهی است و در واقع ضامن(اجرای همه اوامر و نواهی می باشد،از جمله اوامر و نواهی مهمی که در سر تا سر این سوره آمده است،می فرماید:

آگاه باشید که برای خدا است آنچه که در آسمانها و زمین است"(أَلاَ إِنَّ لِلّٰهِ مٰا فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ).

خدایی که علم و دانش او همه جهان را در بر می گیرد و"میداند آنچه را شما بر آن هستید"(روش شما،اعمال شما،عقیده و نیت شما،همه برای او آشکار است)(قَدْ يَعْلَمُ مٰا أَنْتُمْ عَلَيْهِ).

۱- ۱) کلمه"دعاء"اگر بعد از آن لام باشد به معنی دعا است و اگر"علی"باشد به معنی نفرین است و اگر هیچکدام نباشد احتمال هر دو را دارد.

و تمام این امور بر صفحه علم او ثبت است"و آن روز که انسانها به سوی او باز می گردند آنها را از اعمالی که انجام دادند آگاه می سازد"و نتیجه آن را هر چه باشد به آنها می دهد(وَ یَوْمَ یُرْجَعُونَ إِلَیْهِ فَیُنَبِّئُهُمْ بِمٰا عَمِلُوا).

"و خدا به هر چیز عالم و آگاه است"(وَ اللّٰهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ).

قابل توجه اینکه در این آیه سه بار بر روی علم خدا نسبت به اعمال انسانها تکیه شده است و این به خاطر آن است که انسان هنگامی که احساس کند،کسی به طور دائم مراقب او است،و ذره ای از پنهان و آشکارش بر او مخفی نمی ماند این اعتقاد و باور اثر تربیتی فوق العاده روی او می گذارد و ضامن کنترل انسان در برابر انحرافات و گناهان است.

***بار الها!"مصباح قلب ما را به نور علم و ایمان روشن فرما،و"مشکاه"وجودمان را برای حفظ ایمان تقویت نما،تا"صراط مستقیم"پیامبرانت را به سوی رضای تو ره سپر شویم و به مصداق"لا شرقیه و لا غربیه"از هر گونه انحراف در سایه لطفت مصون بمانیم.

بار الها!چشم ما را به نور عفت،قلب ما را به نور معرفت،روح ما را به نور تقوی،و تمام وجودمان را به نور هدایت روشن فرما و از سرگردانی و غفلت و گرفتاری در چنگال وسوسه های شیطان محفوظ دار.

خداوندا!پایه های حکومت عدل و داد اسلامی را برای اجرای حدودت محکم کن و جامعه ما را از سقوط در دامان بی عفتیها مصون دار إِنَّکَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ .

پایان سوره نور پایان جلد ۱۴ تفسیر نمونه ۲۷ ربیع الاول ۱۴۰۳ برابر با ۶۱\۱۰\۲۲

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹